

مختصر جامع زویر با فضل شریفی و کمالی

درین کتاب در بیان تمام و کمال و حقیقت و کمال

و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال



BR
L
V

نویسنده این کتاب است

در کتابخانه و کمال و کمال و کمال و کمال

مختصر جامع زویر با فضل شریفی و کمالی

100

PF9476

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

اینست که مظهر اتم حضرت جلالی غنی فی الرسول بود لهذا ذات ستوده و صفاتش مستجمع جمیع صفات
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود است و تفصیل بر این مجال تقدیر این مقال اوریک گویند
جلوه طرز ذات بر آنرا از اجمال استواری بجان موسوم گردانیدیم و کما توفیقی الاکرام الله تعالی
مشتق دروختی نخیل اول در حلیه یوزانی آن یوسف مصر حال شکی دوم در اخلاق جمیله آن یوسف
نور اول مشتق بر دو لعل لعل اول در ذکر سیاه و زنب و طوطی اختیار کرب و غربت برای تحصیل نوم
ظاهر لعل دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین و دیگر مزارات تقابل ایام
عید باطنی نور ثانی مشتق بر چهار لعل لعل اول در معمولات اوقات شبانه روزی لعل دوم در اجازات
اعتقادی همان به مریدین و تلمذین لعل سوم در ذکر انتساب بسیار بر این طریقت علی بن ابی طالب
و السلام لعل چهارم در ذکر سعیت و خواجه متعلقه آن نور ثالث مشتق بر شش لعل لعل اول
در اجابت دعا و تجلوت که به شریفه حصول قرب ثلث بخت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در دنیا
و عقابان در دو حکایت آن لعل دوم در معمول بنویسن و بر کلمات از اولیای اعیان و احوال است
لعل سوم در ذکر سبب کاملین و کرامت و اصلین حضرت رب العالمین لعل چهارم در تجلیات و تجلیات
واقع اند متعلقه سلوک و تحصیل محبت و شرف لعل پنجم در ذکر سبب مقال اهل حلال و حکایات اخلاقی
عمل و محبت صادق لعل ششم در ذکر غذای حیوانی و طلیف دایمی و حانی و در بیان منع کثرت
سفر پر خوری و مذمت جمع مال و بنا بر این در ویش نور رابع مشتق بر چهار لعل لعل اول در تقاریب
عینی انسانی و بعضی تفسیر بعضی آیات و تفسیر کلیه سوره اخلاص و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
و تحقیق اسقانات و استیاد و معنی بعضی احادیث و بیان بعضی مسائل متعلقه عباد و عمل و این چهار لعل
زمانه نفوذ یافته و هم در ذکر بعضی مسائل شریعت لعل دوم در بیان طریقت که غذا استفسار است
شده بود لعل چهارم در ذکر که مشهور است و لا تا جلال الدین و هم قدس و شرح و حل آیات مشکه شریف
نور خامس مشتق بر لعل لعل اول در ذکر بعضی کرامات و خوارق عاده است که باوصف کمال است
مخلصین طلب شده و بعضی رویای آن پیدار دل که مطابق واقع ظهور رسیده و بعضی رویای کسانی که طلم
و تلمذین و فرایوسی و بعضی شده را در خواب دیده موافق آن در میداری که سیاه مطالب شده اند
لعل دوم در ذکر بعضی عاقله مریدین که از انحضرت رضی الله عنه فیسیاب شده باجارت و عاقله مشتق

پیش
نویسن

[illegible]

موسی محاسن شریف نه انبوه ترفیفت بعضی از آن سپاه و آفریننده که در به تالافت سینه رسیده برین
صفه گنجینه بودی سپاه در نور باقی اجزای سینه و شکم بی ویریه و ساعد دست و ساق و پا و کمر و ملاطحت ملک
و ملاطحت زیاده تر از ریشم ساق پا پر گوشت لیکن انما یستزید بها قدم شریفش نه و نه بزرگ مگر در خوش
سینا انگشتان دست و پا کمال صف و زکات و غامض و نهایت مناسبت اصل بهم شریف نه و نه
ملک از اعتدال جز آخر بقدر کف دست نشانی زردی مانن سپاهی چپ بداهه پیشه پای چپ ساق چپ
در دهم بداهه و سر و کف پا انگشت معرا از خطوط به نهایت صفه رسیده و یک خط راست از انگشت پا تا
پیش و کف پا کشیده فرو عا شقان و خا کجان چفت راه از قدم تا نشان و چپ است نه و در عرق و چشم
بودی و بظاهر میگردد و پوینده آن میگردد که از هیچ عطری چنان زشت و مانع من رسیده صفه و سه
زنی انداخته شتابان بود که کسی زبالا فرو آید و با و صفه سیاه روی گوی از همپایان که عجایب قوام
میزد و همراه نمی توان رسید و در آخر عمر بصارت چشم ظاهر و بعضی چهر رسیده بود که صورت انسان شتاب
منی شد معذاتنا و اوقت نمیدانست که در میچک از اعضا و حواس صفه روی راه یافته باشد زید که به جانش
صورت و ادای تاج قرأت و تقییل ارکان نماز تا دم و این چنین چکونه تفاوت نبود و موافقت
و مخفی از چشمی که بر لب و پا بود بیشتر و استر و در سفر و بردوش گسار این و بیشتر مگر من کفر فصدق من قال بدلت
خزل ای چهره نیبای نور شک بنان آذری به سر خند و صفت سیکند حسن زان زیبا تری به سر کنایه
نظر نقشه در ویت خوبتر و شسته زانم یا قمر یازم و یا شتری به تالافت می بندد فلک کس را انداد و نیک
جوری زانم را ملک فرزند آدم یا بی به آفاق را گردیده ام مهستان در دیده ام و بیار جوان و دده امارا
تو چیزی دیگر کی تجلی و و هم و کار هم خلاص جلیه آن که خطر کمال به سبیل انجمن از انجا که کمال
نفس انسانی منحصر بر تریه نفس از زائل و تخلیه آن به فضل است پس باید دانست که اصول حکام خلاص
چهار از حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و زیر حسن از اجناس را بعد مذکوره انواع متعدد و شکا و شریف
فصلیت اول از حکمتش که عبارتست از انکشاف خفایا و محجبات کل مافی علیه نقد طاقت
دست نوع بدیاست و گاه بر عفت نعم صفای ذهن سهولت تعلیم است و بعضی حفظ مذاکره اما و
پنان بود که از کثرت فراولت مقدمات منتهی است انتاج قضایا و سهولت استماع از انجمن بلکه شک
که درین ثاقب همچو بر تریه سید خشیه و چنانچه رسیده و در طالع کف نه الاقدام و سهولت الاراسه حکما

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری ایران است

و عقلا می زمانه است آنگه آن که در کمال نبوغ آن از علم البقیین بحقیقت با حق پیوسته و تحقیقت توحید
و بعد از آنکه صاحب کرامت بر یکجمله اهل اسلام افه رفته و بداند که از اعتقاد و نقل از روی تصور و خیالات قرآن و حدیث
منسبیه یعنی کمال طبع و دلائلش را ابله ناویل آید این منطبق نماید این دولت عظمی و موهبت کبری بی طبعین
بنویسند جهان تعالی خصوص این است که صفاتش گروانید چنانچه روزی بر زبان مبارک گذشت که حافظان
علیه الرحمه میفرمایند صراحت که گشت نشود و نگشاید حکمت این معارایه افضل باشد که نشود هم آنرا و بعد از آن
اینمندی رساله کاسره الاستان در شرح و بیان کلام الايمان و الهی است قانع و بیانی است ساطع عشر
آنگاه آن بود که نفس را در کت از لغز و مات بلوایه بلکه گشته بود که سبب آن احتیاج فکری و تامل و اندیشه
چنانچه اکثر اهل مطالب خبر شده و تقریر مطلب خود آغاز میگرداند و آنجا قبل از آنکه از آن خبری بگویند و از آن
رسیده جواب شافی میفرمودند و حفاقه و حسن آنگاه آن بود که درین صفتش در آنگاه مسائل اهل اسلام
اصطلاح و تشویش نمیکرد چنانچه اکثر علماء و فضلا صاحب شده مسائل معقول و منقول استفسار میکردند
که آن مسائل در دست در حلقه آنجا حاضر نموده و اگر از ملک کلیات مستخرجه میگرفتند و در آنجا
جواب ارشاد میکردند که مطالب آن در کتاب یا فتنه نیست بهر علت تعلیم آنگاه آن بود که نفس را در کت
بی مانعیت و خلوص و قریب کسایت خویش توجه مطالبه میکرد و مقدمات فکری را بنیاید و پیوسته
مخاطبین بر کثرت باطن محفل میکردند و حسن تعلیم آنگاه آن بود که در محفل و استقامت بر وقت از وقت
توجهی که باید نگاه میداشتند بدون احوال و در احوال و مضامین استقامتی و اعتدال و مطلق
و درست میداشتند و خط آنجا آن بود که از آنجا حجاب ناسن و چهره بچهره میگفتند و بدین بازگشتی نمیدادند
یا و سپید آتش چنانچه در نشو و نما و هر چه که مصلحت میگرفتند یکبار که کتاب میگذاشتند و از آن
یا حفته بین پیش از آن که آنگاه آن بود که نفس را ملاطفت و مصلحت به وقت که توجه میدادند
دست میداد چنانچه عند الشیبه رساله کاسره الاستان عبارت است از علم و بیاض و بی و زلال و نوری و در آن
دیدید باشند بدون ملاطفت کتاب یا از خود میسازند با نیت القابل و فتنی بر نیت میسازند هم از آنجا
که عبارت است از انذار و نفس شخصی و نفس ناظمه را و علم و غایت از آنجا که کتاب و دست
سایه و درین جرم افکار با و در نوع پیدا است از کثرت و محبت و مصلحت و در آنجا که
استقامت در محفل و تواضع و محبت از آنجا که نفس آنگاه آن بود که کلام است و در آنجا

میکویند که شکرستان
حضرت عبداللہ اقدس
گفت کہ بعد از این
از حضرت ملکوتی
خاندان استاد
که فرمودند
حضرت مولانا
که خاندان اقدس
استاد و بزرگان
این مملکت
تغیر کردند
بجایگاه قدر

پان پان

۱۲۳۴

۱۳۰۰
۱۳۰۰

پایان

14

17

نصف

اشیا اسلام بهالاست نمیکردند و بر خود اسباب حدش القات میفرمودند بلکه بر احتمال امور الهی و غیر ملام
 قدرت تامه داشتند موافق همین حال بود که روزی حکایه میفرمودند که در زمان طالب علمی در صدر و سپه
 پیشین من فتوح آمد مرا خوف این معنی شد که من این پنج بجناب الهی دعا کرده ام که خدا یا مصلحت صاحب زکوة مکن تجارب
 نشده باشد باری زنده گوید چند روز صرف گردید آنوقت خاطر من مطمئن شد و بچند چنان بود که خمس
 به ثبات شود و ثوابی داشت و از هیچ امری خوف آنکه بیخ و خطر دیدنی شود و افعال و عظام حال خود را
 چنانچه تقدیر این معنی با اینجاست بلوایی و افض که در راه دوم از نور ازل و از رحمت خدا بگوید و به بندگی
 آنچنان بود که نفس را در طلب سعادت و غیر سعادت اینجائی استقامتی بود و بدان آن بشمار و جزئیات فرمود
 تا بیکه از سهل هر گسسته با گسسته نداشتند بلکه هر گسسته را از این ترقی در حالتی می نمودند و مقتضای همین
 صفت است که روزی حکایه میفرمودند که از روی ایشان دو کس بودند یکی میگفت که خدا یا مصلحت مکن
 و دیگر میگفت که هر چه امری تو باشد با ما خوشتر استی تدرین در ویش دوم عقابم ستاد و باز ازل
 هست بلند داشت ارشاد حضرت و افاق آن بود که شیخ سعدی عایا از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 یکی پیش شوریده حالی نوشت که در متن شما کنی یا بیشتر یا بگفتا میسر از این با با و از این پس
 او سپهر و معارف ثبات آنچنان بود که نفس را قوت سعادت الهی و تحمل شهادت و شکرش بود که گاه
 از پیش آمدن مکر و هوس میفرمودند حدیث است اینحال ز فاقه بخت و در روزی می نوشتند مقام سیر
 و بی آب ماندنش بخت روزی در سفر حجاز ظاهر حکم آنچنان بود که نفس را طمانیتی حاصل گشته بود و غلبه
 تحریک او نتوانست که اگر مکر و هوس میسر میسر بود ای نمیکردند چنانچه مردم متکبرین و حدت وجود بالمشاهده
 نسبت کفر و احاد می نمودند آن کوه تحمل به شنیدن آن چنین چنین میشتند تقدیر اینجائی است حکایت
 که در درگاه محمد شاه مینا قوس سه گشته به بر بلوایی مبارک ستاده بود و آنحضرت مردمان را از
 مزاحمت او مانع شدند روشن است سکون نفس آنچنان بود که در پاسداری امور دینی و دار و گیر
 احکام شرعی اصلا مجوز خفت و سبکساری نمیشدند چنانچه بعد ادای نماز فجر اگر بلوایی دو کس شیهه
 در وقت فجر میشد با وجود آنکه دیگران بر داخل شدن وقت متفق بوده باشند اعاده نماز می کردند
 شما مت است آنچنان بود که نفس را گستاخ اجزای امور عظام حریص بود و بجهت اشاعت خبر چنانچه
 میخواستند که به تفسیر علم توحید و تعلیم آن بخواهند و عوام سبیل ایشان میخواستند و اندر نیاب

نصف

نصف

بیان ثبات

بیان ثبات

بیان ثبات

حسن بهی سلامت و عفت شیره قناعت و قار ورج انتظام حریص است آنچنان بود که
 از امور تفریح نفرت و احتراز جلی شده بود که استماع ذکر قبیح که دیگر مرگب آن شده باشد گوارا بود
 از اینجا که حق سبحانه تعالی تنبیه صافی داده بود از هر که امر مرید و طالب را به حقیقت که که امر شریف و فعلی
 از افعال قبیح سر میزد و از راه کشف بران حضرت ظاهر میشد بامر کتب مذکور از جیاجا چشم نمی شد
 گرم بین و لطیف خداوندگار گنه بزه که دست او شمر سار به بعد از آن که توبه نصیب او می شد
 همان التفات سابق بجال میگشت رفیق وی رضی الله عنه آنچنان بود که از نفس شیریست وی و نیکان
 فعلی ضار نمی شد که خالی از تبرع و احسان نسبت علق و اشتیاقی خالق باشد چنانچه بر دست نیست
 خود واجب کرده بود که هر چه سایل سوال کند بما نوقت جواب نشانی بدست تا در هیچ تظلم
 نباشد اگر سائل از امر شریف و طریقت می پرسید بکمال رفیق و ملائمت جواب مسئول
 و بین نشین او میفرمودند و اگر سائل دنیا می بود از آنچه موجود میبود میدادند و الا لفظ و طایر زبان میزدند
 که جدا بدید چنانچه در استقامی ورود لکن تو شفیقه همیشه در وقت رفیق در خواست رفته سفارش میزدند
 که حسب خواجش او رفته نوشته دادند چون بدید آن کامیاب مطلب شد دیگران نیز بکمال شد
 رفته رفته نوبت باین در رسید که وقتی از اوقات نبود که دو چهار کس و طالب رفته حاضر باشند چنانچه
 استاد اولاد بکمال لال که یکی از مستعدان حاضر باشند و استادان که برین باین سعادت ماسور بود هرگاه خبر
 از دستور تحریر رفته واقف شدند از دست خود نوشته پیشی امیران می بردند و شفیقه مکتوب الیه براسه
 تصدیق رفته آدم خود پیش حضرت میفرستاد آنوقت تصدیق آن بطوری میشد که کذب بر نخواستند
 آید و ساختگی جاعل رفته بظاهر در رسید یعنی میفرمودند که رفته از نام من بر آید اگر کار او خواهد شد
 سرور و ممنون خواهی گردید و دستور رفته بنام هر یک از رئیس تاسیس با میفرمودند و باینکه الله یا الله
 حاضر رفته طالب خود چنین ظاهر میکند اگر از جهت شما انجام طلب شدند توان دیدن فقر میبندند خداوند
 آید و خداوند الناس مشکوفاً بنده شد و اینجا بنام سرور و ممنون خواهد گردید و بر پیشانی رفته و او ممنون
 امر مستعدان الله ان الله یبیر بالعباده و بر گوشه رفته عبد الرحمن فقط نوشته می شد حسن بدست
 آنچنان بود که هر چند کمالات علوم ظاهری و باطنی حاصل گردید کسی از اقربا و نزدیکان بران باعث نشدند
 هدایت نفس و توفیق عینی بمقامیکه رسیدند همیشه محبت و درون من بود که آنچه حصال خود و مشهور اند

باین جانب
 عفت

باین جانب
 عفت

باین جانب
 عفت

باین جانب
 عفت

باین جانب
 عفت

دران شرفی بدایجاد خود کرده باشند چنانچه عده عبادات حق پرستان ذکر است و آنرا بذكر اساسی و
قلبی و غیره منقسم کرده اند و حضرت مولانا میفرمودند که انجبه ذکر خالی از شرک خفی نیست یعنی ما را میگذرد اگر
بستی خود را موقوفه داشته میداند که من بلسان یا بقلب خدا را ذکر میگویم و اگر از شرک بیرون نیستی است
نزدیک ما ذکر عبارت از نسیان خود است و ذکر یک از انسانیت بآن اشعار دارد و مسلمات
آنچنان بود که بعد در یافت اختلاف و تنایع آرای مختلفه صوفیه گرام که قله سبب شکاکین بود آنچنان
مسلك اختیار کردند که طریقت را بر عین شریعت منطبق یا قند و الایضه قندیه بکلیسین تطبیق و سبب سبب
خود با قرآن وحدیث کردن نتوانستند عذر عدم توفیق نوشته آند اند باینکه راه شریعت دیگر است و راه
طریقت دیگر و دعوت و ریاضت آنچنان بود که تمام شرع نفی و مخالفت نفس گذشت با جهت
قوی بودن قوای شوائی تا آخر عمر چنانچه حال قوت باه درین شتاب و سادگی این بود که اکثر میفرمودند که ما
از سوزان شوق منقطع این معنی میشد که کاسه سر خواند شکافت اگر در شریعت مخالفت نمی بود فی الحال
قطع حضور جویت میکردم و برای ابطال قوت مذکور و بیچک و واسطه باقی مانده باشد که تا اول
چنانچه در یک و زود داشته کافور و حریره انداخته نوش فرمودند و هیچ سودی بخشد آن شرک خدای تلیل که معنای
کرده بودند بلیل قول مولانای ربهم قدس سره الغیر شریعت شوق از جور و ن بود که کن تو غریبه با من
گر نیز از شور و شرف حال من شوق این بود خدا داد که در ایام جوانی چگونه مقادیرت با نفس من بوده باشند
صعب آنچنان بود که در مقاومت نفس با جویای شرک لذات با حاکمیت کرد چنانچه در ماکل دیدند که هر
لذات و شیرینی و تلکینی منقطع است بدو را که آشته بریان و دال سبب نماند شیر یا و عسل یا و آنکه در میفرمودند
که حق سبحانه تعالی عشق نفس بر گوشت بسطریق آفریده است اللهم فی اللهم اللهم مع اللهم و اللهم علی اللهم
نفس من از اول مطلق آشنا نگریده و ثانی را بعد از خود حرام کرده ام بکلیه و رت و اذنا لک نیز
مخوفانده ام مگر بعد ضرورت سفر و نیز میفرمودند که بعد از صبر عبادتی نیست چنانچه خدمت سوگ
معنوی قدس سره میفرمایند که صبر کردن جان تسبیحات است و صبر کن گان است تسبیح است
سبح تسبیحی ندارد آن وج و صبر کن که الصبر مفتاح الفتح و قناعت آنچنان بود که نفس آسان
شده بود راحت از آنچه پیش آید ذرا سورا کل و ملاس مشرب چنانچه در ایام صبی بودت میفر
در خانه میرفتند هر چه از قسم خود می پیش می آمد تناول میفرمودند و اگر در وقت انجمن حاضر بودند

بیان مسلمات
بیان دعوت و ریاضت
و غیره

بیان چنانچه
در وقت
خود را
نفس
و غیره

باز تلاش آن بنی نمودند و والدین ماجدین از گنده و بار یک نه چپ پوشتانند میپوشیدند و در زمان شب با
 و مشغولی علم نیزه حال همچنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگر چه
 اعتبارت الهی همه چیز از ناگل و ملائیس میبرد و لیکن گاهی فرمایش بیج خوردنی و پوشیدنی نکرده اند از خوردن
 بر پنج مذکور شد گفتا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طلب کرده می آورد میپوشیدند که مرغوب طبع نموده باشد
 چنانچه روزی خواص بادشاه بیکم یک فرد زانی گوشت دار آورده عرض کرد که بیکم صاحب گفته اند که خوش
 من و ریل است که چنانچه این را میپوشند و بر روی او پوشیدند و بعد خطه بیان فتح علی صاحب دهم من
 فرمودند که ازین رزائی دفع سوا میشود و کلیم بابا لای آن بنیدارند مغزی الیه کلیم صوبت که از موسی سایه و عقید
 منقطع بود و در موسی سر را اکثر حضرت قدس سره اگر میپوشیدند بالای رزائی مذکور پوشتانند تا دیر که بر دور
 پوشیده شد صبح آن سبک از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور پند کرده بود علی بن القیاس
 مسماة حیات بلقب بمولائی مرید میان پنجاب علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر شد خودش
 عقیدت را نسخه پنجاب مولانا سید داشت و هر روزه بلا ناغہ برای زیارت حاضر میگردد و بدین روز عید الفطر است
 کلاه گوشت دار و با جامه شروع و کرته گریبان چاک تیار کرده چهار گهری شب بانی مانده بحضور حضرت
 مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زاده این پارچه ما بدست خود دوخته آورده است بامید اینکه حضرت
 بپوشند و هر چند گاهی کلاه گوشت دار و با جامه شروع و دیدن وضع کرته سوا که پیر این مسنون پوشیده
 بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکور همانوقت بر سر پارچه مذکوره مخالفت وضع و عادت قدیم
 پوشیده بعد نماز فجر کلاه مذکور بنایت احمد طفل میان کریم بخش که او را خبر میداد استند و کرده با جامه
 بیان چنانچه بخش بنایت فرمودند شعر غرض از جامه وضع کرد و برداشت و بذار و میل زینت را هر که در دست
 و قرار آستان بود که بسوی مظلومی که غنیمت طبع میبود و در تحصیل آن محبت و ثواب زدگی تنگ و تنگ اگر استبا
 تعویق و تاخیر پیش می آید و میفرمودند که در دست آید چنانچه در ۳۵ سجده که تجدید بنامی مسجد که در مسجد
 مسجد بزرگترین احاطه ملوک که متعظم الدوله که یکم سدی علی خاں بنیاد کرده بود و یواز مسجد واقع بود و کمال میل
 در محبت داشتند با و بعد از تخریب و تخریب بهار و حکومت بر دادن زمین نظوری راضی نشدند فرمودند
 که اگر این زمین حق مسجد و آسایشگاه مومنین نبود حق تعالی میل آن در خاطر مینماید آخته آخر الامر بعد
 ده سال همچنان شد که زمین مذکور به بیع شرعی شامل معین مسجد گردیده و در بقعه زمین قرار و خافند

حضرت مرتب گشت و در مع و تقوی آنچنان بود که نفس شریفش بر ملازمت اعمال نیکو و افعال پسندید
 آنقدر راغب بود که از زمان صبحی تا آخر عمر در آن مقصودی و فتوری راه یافته از آنجمله یک صد و هشتاد
 است که تمام عمر صرف کرد ببرزبان نرفته و این امر حلی بود که پیش از این هیچ کس نداشت
 چنانچه حکایتی سفیر نمود که روزی در وطن بخت جوار عز و عهده نمود استاده بود و هم چند دانه از خوندن پاره
 حیدم و بخور دم و در آن نواح و ستور اینست که ببرزراحت رعایا شهنشاه حاکم میباشد اما مالک گشت از تفرقه
 خود نیکدانه بخور و دزد و گرفتارش میکنند چنانچه شهنشاه مرانید و گشت بیدار که گرفتار کرد و بر سپید که بگوید و از غوره
 یانه انچه راست بود گفتیم که البته خوردم و خور خواست که هر اگر گرفتار کرد و بجز و برادر یا غم خیزی با و داده و بخت بسیار
 مرا از دست او را نیندازد از آنجمله اکل حلال است که در تمام عمر یک قطعه شنبلیله که شهنشاه از خود و داد و آفرین
 اتفاق افتاد و قتی گردید شاعر گشت و در عالم پراز خور مال مال یکی خوردم و خدا الاحلال به چنانچه اقل سکون
 که طعام خارج حلال است نخورده ام که یکبار برینا از برتری و آرد بود و خدمت درگاه پاد و پیش رو نهاد و برینا تمام
 ایند از خط از خود چنان استقراغ شد که هر چه خورده بودم با اقل بد است و غایت تحقیق معلوم شد که آن پاره
 شنبلیله طعامی بود که طوائفی نیاز درگاه میبوده و او را اسکا آنجا بود و طعام درگاه شهنشاه و طعام من
 آنچنان بود که طبیعت را تقدیر اوقات و ترتیب حرکات و سکونات و محبت بنویسند که شده بود چنانچه تحقیق و برینا
 و شب باوقات معینه بلامعا و تقاضای اقبال و در جیسی از خود بر ناسته با داسی معمول است و تقاضای
 و بر وقت اول نماز و زمره که معین شد و برینا از دانه عند تحقیق اقامت می شد چنانچه
 اینحال بشیر و بطل و روز ثانی بر قمر حرام است اما حریت عبارت است از آنکه نفس شکر و زکات است
 بوجود کاسب بیدار و صرف آن میجاست محمود و امتناع نماید از کسایت بوجه مناسبت و بخت و بخت و بخت
 زبان بود و وقت بر اکل حلال و تیر کردن وقت حلال چنانکه باید متعذر و محال که آنیکه نفس بدست نموده
 نماید از آن بعد قور و فتوری بلا و خل و غریب حاصل کند چون اتمی از دانه شهنشاه و تملک و تملک و تملک
 هر دو و بفرموده که حریت نیز با حرام است که من از بند جسد و نفس این چنین هستی خود آزاد باشی
 سخاوت وی یعنی از دانه آنچنان بود که اتفاق مال و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 این بود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 آن را اکثر بسیار است و در گداز و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

باز اینست که...

باز اینست که...

باز اینست که...

باز اینست که...

که خرج خوراک صادرین و واروین از و کانش مقرر بود میدادند و بکاف نمودن و شستن یکجای گوارا منی فرمودند
 بلاخطه کرم که آن سسل شمر و ن اتفاق مال باشند و انبار که آن برنفاستن از سررا یکجا خود و بدل کردن بر
 مستحقین باشند که هر دو صفت خاصه ذات آنحضرت بود از مدت پانزده سال سادات پنجاب شیرانسه
 و سینه خاری اقامت لکنوا اختیار کرده بودند از نقد و جنس بهر چه رو بروی آنها می آید میگرفتند و روز سه که
 منی آمد بقدر خوراک قرض میدادند علاوه بر آن نذر ایامه رتجات سفارش میدادند و پیر از مریدین و
 معتقدین سادات مذکورین میگرفتند با اینینه سلوک سخت گوئی و ستم ظریفی آنها که گوارا منی فرمودند
 بان بر تبه بود که روزی در موعده سررا پاچه پوشیدنی بهای در بر پاشیده گرفتند و بر سر
 معصن گذاشتند برین بهر منی نشاند تا اینکه دو صدر و پیر تمام سواد قرض خود را قبول گنا شدند
 و بر پنجاب برای ادای آن شدت و تقاضا میکردند بدینا فتنه اشیتونی بر روی این که برین موعده برانجا
 دارد و خطاطی ساطانی که مرید حضرت است و صدر و پیر و سواد آن را در یک ساعت بساد اوست
 تقسیم کردند و از مقتضیات تفاوت صفت عفو چنان بود که با وجود قدرت اتمام بهی آن کسی محرومان
 بلکه فکده احسان و یکی در حق تقصیر نداشتند و سبطی و میدادند و اشتد به پنجاب و سواد منی نامی شلونی و آن که خورا
 طالیه خود را یک نیت بار اسلیم شده بود و حضرت رسیده آمد و عذر و مکار با المشافه میگفت و تهدید میکرد که
 اگر بر این خود نرسیدم ترا خواهم کشت و آنحضرت گاهی پنجاب بهر منی پر و اجتناب و صفت معصوم بران میشدند
 که اینکس از فائده باطنی محروم ماند و از مقتضیات سواد و ت چنان بود که استقرضا و سواد و سواد
 ابر و منی خود مقدم میداشتند و راحت و نوازش خود را بجهت آنها میگذاشتند چنانچه از تقصیر و صفت
 معصوم چنان بود که بعد از نماز عشاء میل گفتری بهایم با پنج تخمین و اگر بوقت معین به طاعت و سواد و سواد
 تا صفت اللیل خواب منی آمد و بعد از نیم شب تا قبل از بوقت مشغول وقت بیداری بود و همچنین بهایم بیکتری
 روزی را در وقت غایب خواب میید و اگر در آنوقت منی خفته تمام روز اتفاق حضرت منی افتاد و با صفت عافیت
 شرفیه و صفت سبب مروت اول شب با دوستان صفا و در شکو متوجه بیداری تمام شب و اول
 سواد و صفت مشغول تدریس گشته بیداری تمام روز اختیار میکردند و سواد و سواد و سواد
 سواد و صفت شست که نیت نوم کیساعت نمیرید و در سینه نماند پنجاب اول شب با صفت پنجاب
 بود که نماز دوم بود و منی شست و از مقتضیات سواد و ت چنان بود که استقرضا و سواد و سواد

بیکریه و انبار
 و سینه خاری

بیکریه و انبار
 و سینه خاری

بیکریه و انبار
 و سینه خاری

بیکریه و انبار
 و سینه خاری

فهم و مراتب ظاهر بنیان است اما در پیشگاه محبت بلندش سخاوت عبارت است از اتفاق جان
 در خوشنودی حق سبحانه تعالی و همیشه بر زبان مبارک میداشتنده شعر نایبی بهر خدا ناست پند
 جان و بی بهر خدا جانست و بهند فضیلت چهارم از عدالت او که عبارتست از اینکه همه قوای فکری
 مذکوره بایکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را استمال نمایند تا اختلاف هوا و اوجاد و قیاد و قوتها همیشگی
 در هر وجه حیرت نیفتند و اثر انصاف و انصاف در هر وجه بشود و انواع دوازده گانه پیدا است صدقت
 الفت و تقی شفق و صدق رحم و مکارفات حسن شرکت حسن قضا و تودد و رضا و تسلیم توکل
 عبادت و شکر صدقت که معجزاتیست صدوق که باعث شود با اتهام جنگلی اسباب فراغت
 بصدیق و رسانیدن نه خبری که ممکن باشد با و چنان بود که برای جذب منفعت و دفع مضرت
 دوستان صدوق و مردان و ائمه تا جان خود را در راه میکردند چنانچه رنجهای دراز و در حالی خوبانی
 که در مقابل بیان نجاشی شاه صاحب معذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبدالعزیز مرید
 صدوق کشیدند تفصیل بنده از آن در اظهار مرزا مذکور در مقدمه اخیر نور پنجم اندراج یافته خلاصه
 سوال شاه صاحب مدوح با جناب مولانا و باب مرزا که مذکور همین بود که در پاسخ غیر حرا
 دعوت انبار شدید و شخص جواب مولانا همین که در لوح محفوظه بینید که عبدالعزیز نخل بوستان
 تست یا گل گلستان من و علی بن ابی القیس نسبت میان عنایت احمد و حافظ ادا و احمد و بنو و ارا
 چو در بیان رد ولی که صدقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند که با سماع مکرری
 مکررات دنیاوی که لایق حال شان میشد خواب و غم و فراموشی میکردند تا وقتیکه حل مشکل افشانی
 نمیشد اضطرار آنجناب رفع نمیکردید بهر چه آنحضرت رضی الله عنه بجز خدا دیگری را دوست نمیکردند
 و بحیان و صداقتان آنجناب بسیار بودند مگر اینها نمیدیدید ندیدیم عنایتش سبب آن چنان
 معلوم شد که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام عالم
 معامله چو در هر عنایت احمد را و بروی حضرت مولانا کرده حنا طبع و حراست او و فریادری همه
 خانه اش سپرد کرده بودند و چو در هر مذکور را ارشاد کردند که عرض نطالب خود بخدمت مولوی
 عبدالرحمن کرده باشی صورت بسیار مثالی ارشاد حضرت سلطان المشایخ صفت صدقت باین مرتبه
 بحال آتی شایسته بود و انصاف الفت که عبارت است از اتفاق آرای و اعتقادات

باب فضیلت
 بیاد مرزا عبدالعزیز

و صدقت
 در صدق است

سبب صدقت محبت با مولانا

در حفاظت

گره پی در پی و معاونت یکدیگر بحیث تدبیر معاش یا معاودت جان بود که اعتقاد و محبت حار فان خدا و
و کاملان راه هدی را جزو بلکه کل ایمان میسر دهند و هر وقت که از هر قبه و غیره معمولات فراغت داشتند
شغل نفحات الاثنی عشر تذکیر الاولیا محبوب میداشتند و میفرمودند که استماع حال بزرگان مکان
آب حیات بادل میکند و قافا آنچنان بود که بطریق مواسات معاونت با خدا هم و اتباع فعلش
نیز التزام داشتند و تغییر معاشرت را با بهر که بود بیوفائی میداشتند یعنی بهر کاره و دوست که هر که اطمینان
کرده بود اگر فتن آن کار از دست دیگری جایز نمیداشتند چنانچه فتح محمد حجاب بر روز پنجشنبه موثر اشی میگرد
در یک پنجشنبه حاضر شد و بر حجامت با نرود روز گذشته بود موسی سر دوازده شده از باعث حرارت
مزاج تخلیف میداد کمترین عرض کرد که شیراتی حجام ملازم علام و میرید حضور نیست فتح محمد سبک است
اگر ارشاد شود امروضا و اصلاح نماید فرمودند و اسبیکه فتح محمد از خواب نهد از دست و دیگری حجامت
خواهم کنانید زیرا که بیوفائی نزد ما کفر است علی بن ابی طالب سجدت چندی پامبان سدا شد شاگرد خاص
میرید بانه قصاص ممتاز بودند تا وقتیکه او نشان یعنی آمدند بر گز خواب نیک و ندیدند چندی با کسان سجد
ذکور مشغول میشدند آن در حساب نبود همین که میان اسد الله میسر میداد میفرمودند که آب اندویم
بر حجامت و دیگر از رخصت میکردند اما صفت شوق با خلق الله عموما چنان بود که از حال
نامالک هم که کسی میسر میشد بود بهر جهت بر از آن مقصود میداشتند و خصوصا با خدا هم و متوسلان
چنان بود که میان هم بخش برادر که چاک میان فتح علی خادم خاص که از طفل مجبور روی رضی الله
پرورش یافته است که محمود میباید حکیم خیرات علی و غیره اهل با تجویز و قیود کرد و حقیقتا همچنان بود
که هیچ و واد و شریفند حضرت را بر شوق و شفقت رنج آن یعنی بدل جا گرفت چنان با لول التجا نمودند و بهر
بر از آنکه سپاس آن با تیرتبه گذاشتند که اگر عمو این طفل تمام شده است بقیه عمر خود را با واد واد حیدر
از حجاب الهی اثر اجابت این عار یافته خوشتر و شده از زخم بخش گذاشتند که بهر خواهی بخور و بجاوند
ضرر بجان تو نیست چنانچه از زمان وقت انار صحت ظاهر شدن گرفت و زوایای بیغاله که روز و شب
سزا بداد تباری انتقال خود کردند چنانچه بر رویا شبانه بیان فتح علی صوابت ابا جبارت خلافت خود
سرواز و میوه کتب خانه و غیره بر سر بود تملیک ساختند و بیلا ارشاد کردند که هر که ویدان شیخ مخلوق
مرا به بند و بر سر سپیدان باشد بهر نرسد که عمر من تمام شده است شهادت از منی تمام شد شوق ایم برآ

فرافراجه

این شوق و شفقت

کتابخانه

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه غلامان برای یارت و صحبت و صحبت بچشم داشتند بعد از آن
 بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی آرامه نداشتند صدمه رحیم و طبیعت شریف آنچنان بود که همیشه
 احسان شماری والدین اند یعنی میگردیدند که اگر والدین مرا اجازت سفر میدادند هرگز سفر نمیکردم و همیشه
 به آنچه رسیدم و بهر چه از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خوششان و او را که با ایشان مرا تب صدمه جمعی بجا
 نموده مگر به کدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ملک سندی پیش حضرت رسیدم که ز خدمت او بزرگوار
 خود واجب شمرند اما مکافات آنچنان بود که از هر کسی که در مدت العزم اندک سلوک احسان
 دیده بودند فاضلت خیر او ظاهر و باطنی آنها را بطرح و خط میباشند چنانچه وقت بسیاحت سه ماه در سلوک
 اقامت داشته از عمر کار حضرت شاه که هم عطا صاحب زاد کو آنهم بهر قسم آسایش و راحت یافته بودند
 لهذا ابدای شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و شکست کشان داعی و بنا بر درستی
 مقدمات موجوده شان و در کار ساعی میبودند اما حسن شکر آنچنان بود که بهر چه ضرورت و
 مصارف خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روانی کرده شود و برای دادن قرض صدای
 مردمان تمنای میباشند لیکن آنجناب گاهی بگفتن یک فلوس از کسی دادار نشدند مگر از مودی مرقوم الصد
 بمقداد که در به راه با و میرید میگرفتند و اگر وجه برداشت ماه گذشته او نمیشد در ماه آینده از گرفتار
 معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در این معنی حکایت میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر ما تکلیف خرج
 بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که بخروپیه میدهم هر گاه تر و شاد بودی و خواستید داد و اگر
 نخواستید داد و در آنچنان و هم در آنچنان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم و گفتم اگر انطور
 نیز نمیکشید و نخواهم دید که آسمان شکافته خواهد رسید اتفاقاً همان روز شخصی آید و بخروپیه بذر کرد اما
 آنچنان بود که با هر کسی که سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنچنین کلمات شنیداری با احسان
 بگوشت میرسد نهایت ناگوار میگذاشت و میفرمودند که عزیز خدا را چرا با این نمیکنی که این چیز را خدا ترا داد
 من خود محتاج بهم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت آنحضرت میکردند که جرسین کردار خود و فکر کردن
 بدتر است از کردار بد و آخرت بدتر است از بدی که ظاهر نمیشد از آخرت بدتر است که تو و و اما تو آنچنان
 که عزت و حرمت سادات و خانواده های بزرگان کمال خوشش و می و شیرین زبان و عطای چهر
 موجود که بقدر رتبت کبریا باشد بخوای میباشند چنانچه هر گاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

در صدمه

از کلمات

بزرگوار

از کلمات

از کلمات

مسح راجع راس و در مذسب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذسب وند
 بعد از این بر هر یک احتیاط در مسح سر بر مذسب امام مالک عامل بود تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و نیز
 که نیت طهارت باطنی است که چون دست بشوید باید که دل زدوستی دنیا بشوید و چون استنجاء کنید
 از دوستی غیر نجات باطن جوید و چون منقضه کنید دنان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کنید بوی
 بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد
 و چون ساعد دستها بشوید باید که از جمله اعضا خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخت
 تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا تعالی قیامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی تکمیل
 رسانیده به تکلیف باز بر خود را مذیج و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله
 ارکان عبادت تصور توان نمود و اینحال ملاحظه نوز اوقات شبانه روزی متکشف خواهد شد
 از آنجا که بر این اشعور اهل بصیرت تحقیق و محقق نیست که انصاف بقضائل ربوا صلا و فرائض و غیره
 یافته بغیر از انعام و انعام رزائل نفسانی که عبارت از بلاست و گریزی و چنین و چنان و چنان و چنان و
 و شر و انظلام و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و نخوت و حسد و رشک و غضب
 و شحوت باشد صورت نمی بندد و لهذا به شرح و تفصیل رزائل معدوم و پر از حق فضولی میباشد و
 علاوه بر فضائل مرقومه الصدور بعضی صفات لغت و اندک بوراقت انبیا و اهلای بواطن میسر
 چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که الصوف بنی علی ثمان جناب
 الشیخ و الرضا و الصبر و لبس الصوف و استیاضه و الاشارة و الغرث و الفقر و هربك فخر فضائل
 به پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی
 و سیاحت عیسی و اشاره به زکریا و غرث به یحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلواة و السلام است
 مگر جناب رسالت نائب صلی الله علیه و سلم جامع کل صفات مذکوره بل تمام و کمال فضائل مرقومه الصدور
 بودند و نیز زکریا گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم کی ایثابینا و مرسلین میباشد و صفت
 مشتبه بنی مقتدای خودش رشد آن ولی جلوه ظهور میباشد پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره
 الافدس حسب پیروی حضرت قطب بانی غوث صمدانی محبوب بجانی شیخ سعید ابو محمد علی نقاش
 سیلانی علی نبینا وعلیه الصلواة و السلام بر قدم نبی انرا از این بود و بسبب فداکاری در ذلالت و

نیت طهارت باطنی

نیت طهارت باطنی

که در مذسب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذسب وند

صلی الله علیه وسلم جامع جمیع صفات تقوی است چنانچه کیفیت استخوان و عصب و لیس و صوف
و صفتن بکارم اخلاق نوشته اند و تشریح سیاحت کما یمنی در لعل اول و دوم از نور اول می آید اکنون
بر حال اشاره و غریب و فقر گوش باید نهاد اشاره آنچنان بود که در طلب خدا در بعضی اوقات شبیه که همچو
پاک بطن و اجمیر شریف و نیز آن کلمه در تمام صائم و ساکت مانده خدا ضرورت به اشاره به داشته اند و نیز از
اشاره مخصوصه خود که عبارت از عبارت غیبی و الهام الهی است گاه گاه به خصوصین آگاهی بخشیده اند چنانچه
میان قبح علی صاحب بار ما خبر داده اند که امروز فلان قسم فتوح خواهد آمد یا کدام زمانی خواهد رسید
و همچنین میشدیم چند بر انتخاب سبک حال اضنی و مستقبل منفی بود لیکن استقامت بیشتر منظور میشد
شهر مصالحت نیست که از پرده برون افتد باز به ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست + معذرا که
استعداد و طالب لائق راز داری می یافتند با ظهار امری حسب مصالحت وقت و برقع نمیدادند چنانچه
مرزا عبداله بیگ صاحب که حال شان مفصل در لعل ثالث نور پنجم مسطور است نقل میکنند که در روز
در خاطر آمده بود که بتلاش کاملی بجای دیگر هم میراید که آنحضرت بر خطه و من مشرف گشته وقت قریب
سمت بیت الخلا صلح کرده ایستاده دست مبارک برداشتن من نماده و میبزد که در چه خیالی افتاده
اگر از شر قیام غریب تلاش خواهی کرد همچو من خواهی یافت شهر آنگاه است اهل شایسته که اشارت
نکنند است بسی محمد اسرار کجاست + غریب آنچنان بود که از غمر نوزده سالگی از دار و دیار و خویش
و تبار نه جدا شده گریب و غریب اختیار کردند خانه خدا را مسکن و ما و امی خود گرفتند و مدت احوال
زمین نشینند و خفتند و گاهی بر تخت و چارپائی و غیره پا گذاشتند و بی ضرورت شرعی بر نیفتادند
مسجد قدم نه نهادند چنانچه در مدت احوال اقامت مسجد بنیادین در هر سال و مرتبه بعد عشاء و بعد نماز
است سوم صفر روز عرس بدرگاه حضرت محدوم شاه میثاق من مقرر الاصفی رفتند و آیت الله از
مسجد تنگ بوده و جنازه آمدن غایت است برای نماز جنازه بیرون دروازه مسجد قدم نهادند و اندو الا فلا
و بخیاب که باد عاکرند که خداوند از او فرستاده من و در هر روز در آنجا بوی کاسی ملی و والی و غیره و قریب
و اشیر و شفیق من بر آنجا می آمد از من نگراندانی تا به چوبانی توانایی من تا غدا روزی و بخیال سماع
در آنجا قبال غزل حلقه نیکواری را بنده نقل گسی میاد و چون به بنده می آید که من به بگذاشت
و در این اوقات و سالها که از این عالم گریه می کردم و در راه و در راهی فراق و غریب و عاشق

اشاره

باز

مسکین فقیر و سرگردان - کشیده محنت ایام در دمای فراق - حضرت مولانا قدس سره با سماع آن ششم
 برآپ شدند و با قلم تمهید که اینحال مولانا است ازین سخن بزرگ کمترین رسید آنچه رسید فقط اما
 بیان فقر و زبده لبان ندک بسطی منجوا بد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت
 فقر و زبده میفرماید که فقیر آن بود که چیزی که ویرایدان حاجت بود آنچه بدست وی بنوع و آدمی را اول
 بوجود خود حاجت است بنگاه او مال و بچیزهای دیگر و اینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه
 نیازمند است و معنی آن بود که غده از خود بی نیاز بود و این جزئی نیست جل جلاله و دیگری بر هر که وجود
 آید از جن و انس ملائکه و شیاطین همه را هستی ایشان و بقای ایشان بایشان نیست پس بحقیقت
 همه فقیرند و برای این گفت جل و علا و الله الغنی و انتم الفقراء بی نیاز خدا ایعالی است و شما همه بوش
 ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف یکی افتد که او خود را بدین صفت پندد و اینحال بروی غالب افتد
 که بدانند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست و در اینجا نه در اصل آفرینش و نه در دوام
 آفرینش با آنکه فقیرانه حالت است بلی آنکه مال ندارد ولیکن چنانکه تواند طلب کنند این فقر مال گویند
 و هم آنکه طلب کنند و اگر بوی بدیندستانند و آنرا کاره باشد این را نماند گویند سوم آنکه طلب کنند
 و نه رو کنند اگر بدیندستانند و اگر نه نرسند بود این را فقیر قانع گویند انتمی شخص کلامه پس حضرت
 مولانا رضی الله عنه هم در ویش زیاده بودند و هم فقیرتان حال فقر این بود
 که هیچ چیز از متاع دنیا ملک خودند اشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف و غیره محتاج الیه هرگاه خدا
 عنایت میکرد و آنرا بوقت بخادم و خاسنایان حواله میکردند و مملوک خود نمیداشتند چنانچه از زمان
 طالب علمی احتیاج داشت به چیزی بفرستد و سیاحت وری به تحویل مولوی رحمت بخش خاندان
 سابق بود بوقت خفتش بوی فرمودند که اسفند از آن نیست هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ایشان
 حضرت مولوی مذکور همه کتب و غیره برداشته بر دیگر بچوشتی خود یک مثنوی شریف مولوی معنوی یک
 جلد کلام الله و مجموعه شرح مفصیده برده و غیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بودند گداشته رفت آن متروکه
 رحمت بخشین او به بعد از او رسید مملوک میان فتح علی صاحب قلم مقام رحمت بخش مذکور
 فرمودند و هرگاه چیزی فسخ میرسد بنگاه ایشان آن یک ساعت گوارا نکرده فوراً به تحقیق آن
 تقسیم میکنانند و در هر یک بهی آمد خورسند و شش می بود و در افلاس تنگدستی و غمزدگی ناداری

بسیار فقر و زبده

حال فقر مولانا

آنقدر غریبید اشتند که اهل دنیا گنج و خزان او میفرمودند **حمله** ناز و نعمت چنان بود که بس شصت
از دویشت از امتحان میخاید و در نظر از دور آب چون روی نزدیک آن باشد سرب و مال و ملک
و اطلس این مرحله است بر جان سبک و سلسله بدین پدار از مصرای فرعون دست در میان
مصر جان صد مصر است که اگر ترک این بخش فرقه کنی نیل را در نیل جان غرق کنی مال چون
مار است و آن چاه از دماست سایه مردان زمر و دور است به زان زمر و مار را دیده چیده
کور گرد و مار و زهر و وارید **حال** زنده اینک از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کرامت جلی
بود و الیاس کسان از ارکان دار السلطنت لکس و هم بعضی معتقدان سه کار نظام ملک است آبادی
و نیز برخی از مردان متوسلین سه کار انگیزی متناو اشتند که چیزی برای مصارف حضرت معین شود
گوارا انداشتند و همچنین از اسباب مایحتاج باوصف تیسر حال اکتفا بر ادنی کرده بودند چنانچه همیشه
از اوقایه گلی در طشت گلی وضو میکردند و پیاله گلی بجای او گالدان میداشتند بعضی مردان گمان
اینکه شاید احتیاط و طوف گلی از باعث ناواری است سلفی و آفتاب و او گالدان سی و بر سبک
آورده نذر کردند لیکن حضرت آنظرف را با استقبال خود دنیا و روند و لغتند که هیچکس گلی پسند است
مگر در وقت اخیر بعضی خدام بجای پیاله او گالدان سی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر ایشان
خواص بادشاهی یک طشت سی و ورده اسحاج کرده که براسه خوشی خلام درین طشت نمیکشید
باشند پاس خاطر آنها چندایام در آن استقبال کردند لیکن گاهی نیز بان خود طشت با او گالدان
نمیگفتند بلکه باقظ طشیکه نام آن میگرفتند فقط ذکر اینقدر صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود
و استعدا و ناتمام عوام است و الامقامات فقر و ترک و تجرد آن و حید زمان و فرید دوران نه
چنان است که در حیطه تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد استعاره که بگویم و صفت آن عالی مقام
صدقی است بگذرد و این ناتمام به نوب صفات اندر فرود و در اصول جمله آن است که دست قبل
و قبول زنده شایان نیکو بند چه میگوید زنده بود پیش مقدم از الفاظ این راز تو است
مقدم از استنش آواز تو است این بیان را به نیت شهود و به صورت اشار و در روح
تا سرش جمله عقل و جان شوند به سوی خلدستان جان تپان شوند به گفتنی از اطلعت تو بهی
گنجد که طمطاض چشم به

نور اول مشتمل بر مولود اولی و زکریا و یونس و طریخی اختیار غربت و کرب بر

تحصیل علوم طباطبائی

به اظهار مولوی غلام احمد سندی بن ملا حاجی ساکن مجال لیل پور که سابق مضاف صوبه قندمار بوده
 بدریافت رسید که وطن بالوف قطب مان حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره العزیز کوث
 مخدوم مولانا بی عبدالکحیم قدس سره متعلقه مبارک پور مجال دیاب متعلقه شکار پور بود که اسحال
 در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب ملک جدی حضرت مولانا که بعد
 وصل حضرت در لکشو و بجهلوان تشریف آورده بودند حال نسب مشهور و دریافت گردید که مورث علی
 حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روپا و مشهور
 از سید عرب شاه دو فرزند پوجو و آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد و دوم دین محمد جد اعلی اما از
 سید دین محمد سه فرزند پوجو آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید بن محمد و اولاد
 سید دوم بن محمد اکرم بن محمد و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند دینی اولاد شدند
 چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبدالکحیم شد و او ستاد مولانا پیداشدند و از مخدوم عبدالکحیم طایب احم و
 پوجو و آمدند چنانچه محمد ناظم ابن طیب جانشین حضرت مخدوم آمد و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب
 والد ماجد حضرت مولانا بی شاه عبدالرحمن قدس سره و سواد مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود و اسم
 سید محمد حسین که از محسن شاه پوجو آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا با اسم فاطمه بود که
 به یار محمد ساکن شهر دم کتخا شد چنانچه مخدوم مولانا بی عبدالکحیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا
 مرد عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات طابری و باطنی و مقتدا و زینتای خلائق آن دیار و مخدوم و شایع
 امرای گیار کابل دیگر رؤسای نامدار بودند که زمان شاه بادشاه کابل سنده و قندهار و قباکله علاقه
 شکار پور مع نیج دیات معانی آلتغایان نامی مخدوم مدوح فرستاده بود و تیاب شان از راه زبد
 و توکل آنرا قبول نکردند و قطعه زمین در آن قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است و محال
 کشتکاران گذران طلبه و محقق میشد و مخدوم مخفور را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل و دوم
 شیخ میر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر پیدا شدند و حجاب مخدوم و مخدوم و مخدوم
 تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقرا و احادی طایفه تمیز زنده کار مشهور و معروف بودند که حضرت مخدوم مخدوم

نور اول سیلار

نور اول

نور اول

بلا واسطه بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم نسبت او بسیده دارند فیض نسبت او شان را کسی متحمل نمیشد
 راوی مذکور میگوید که دو کس شریف سمیت مشرف شده بودند یکی را سینه شکافت و دم ساکت و دست
 گردید از محمد دم مدوح و دلپس بود و آمدند یکی آید اسم دوم طیب لکرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الدین
 والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد دوم محمد صاحب میشدند از مولوی سید
 سید محمد حسن و دلپس بود و آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبدالرحمن که بباب محمد و توار مخ
 سیاحت بارشاه حضرت سنده ولادت شریفین یکبار و یکصد و شصت و یک تهری تخریق گردید سید محمد
 مجذوب صفت کناره شرف ز دنیا بود و اکثر ساکت و صامت میماند و مولانا شاه عبدالرحمن از بدو شعور
 و حسن ثاقب و رای صائب داشتند و عقیدت النفس جلی بودند راوی مذکور نقل میکند که محمد دم سابق
 الا و صاف میفرمودند که چشم بدو را این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی و طالع کتاب کشا و میخواند
 منظر بسیار شگرم که اگر جانی در چشم مطلب غلطی نماید زرع غلطی و نایم لیکن گاهی غلطی زو نشنیدم عبدالخالق
 و غیره دیگر طالع به سبق بسیار محنت و شقت و در طالع میگذشتیم استفاده از عبدالرحمن مینماید و آثار صلاح
 و تقوی با یار هم صبی ظاهر بود چنانچه والد ماجد جناب مولانا با حکایت میکردند که هرگاه عبدالرحمن بخانه
 می آید اگر طعام بر وقت تبار می یا بدیخورد و الا بد میرود و باز وقت شب آید چیزی طعام تناول میکند
 مانند آن و دیگر وقت و نا وقت نمیخورد و در زمان صبحی از اخون بدایت المسمومی خود و قرآن خوانده بود
 و کتب صرف و نحو و فقه و عقاید بخندست محمد دم صاحب مدوح خواندند و تفسیر بانی مولوی غلام احمد مدوح
 معلوم شد که سه منزل از مکان مولانا موضع لوی محسن شاه است در آنجا سادات اولاد حضرت عوث علیهم السلام
 علی بنیای علیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت در آن خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود
 که مولانا می شاه عبدالرحمن صاحب نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح بنیره حسین شاه
 بوده است و بعد بلوغ از مولانا محمد دم عبد الحکیم نسبت آید سید محمدیه حاصل شد چون جناب شان را
 شوق علم مقبول و حکمت نال شد از جناب محمد دم و خدمت والدین خود رها کرده بنا بر تحصیل کمال علم
 اسفر را بدند و در وقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آئیده کیفیت حال بارشاه فیض بنیاد حضرت
 مولانا قدس سره العزیز بدینطور مسموع گردید که از وطن برآمده اول در شهر خیر بروجعل داد و پو تران پیش
 حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بود و سپا سال تحصیل کتب متوسطات کردند از آنجا و بتدیه مهاباد

ذکیر محمد بن سید
 محمد حسن الدین
 مولانا
 تهری
 ولادت تهری
 مولانا است

مولانا

در کتاب خطبه ناصی مولانا در مدینه منوره

بنیت
 بنیت

که از غیر پور سر متر است بخندت مولوی اسد الله صاحب ممدارون ساکن پنجاب فتنه و مولوی اسد الله صاحب شاکر مده لوی بکیت صاحب دند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک کشته آمده تحصیل علوم متعالیه و هزاران پیش قدمی نور محمد صاحب خلیفه و لانا ای خیر الدین قدس سره الغیر را قاضی و رزیده بودند کمال بخندت مولوی اسد الله صاحب مانده تا شرح سلم تحصیل نمودند از آنجا در قصبه ننگه شاد بکمال متعلقه سیون و غیره محالات که زهر و اسن کوه سکلب واقع است بخندت مولوی کلیم الله صاحب کمال ننگه و متوکل بودند رسیده چهار سال قاضی بودند تا طول و شرح عضدی از مولوی کلیم الله صاحب خوانند چون که جو دست بلع و زکامی بن دندان و داشتند تا این یک چهل می فحول در خاطر افتاد و غرضیت بخار شریک که در کمال مشهور است لقمه یافته و قصبه ممدارون از شاه صاحب انطیغ بکیت برای عذابه دستیک که در فضل و کمال است و اسفحال غرضیت با انطیغ بودند اسفحال بکیت از شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترابری فسطح و کمال غرضیت بشاهجهان ایاز بر ویدار که در انطیغ است و خاطر خواهه میسره نیاید و رام پور افغانان مجمع علماست آنجا تحصیل و تکمیل علم با ساختن کتب با کمالی شاه محمد نظیر از ممدارون بشاهجهان آباد رسیده اول در رسیده حضرت مولانا خیر الدین محمد قدس سره الغیر و در گذشته با حضرت فخر السیم ملاقی شده است و با کمال نظیر نمودند حضرت مدوح فرمودند که بیت بهر سائیده بقیه کتب را بخوانید علم بخوبی خواهد شد چون که با در سن و تدریس سلوک و علم باطل بدست بود و در آنوقت خاطر حضرت مولانا ایلم ظاهر زیاده غرضیت داشت بعد نوزده مقام بطرف رامپور راهی شدند در عهد نواب فیض الله خان مرحوم رام پور مجمع علمای و مرجع طلبه بود در آنجا رسیده بخندت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس شهر بود چهار سال و شش ماه اقامت نمود و کتب معقول تا صد و شش یا زهد از مولوی محمود صاحب شرح از مولوی شیر محمد صاحب خوانند و سند حدیث نیز در رام پور کردند و رحمت بخش طالب علم در آنجا شد بعد شهرت علم و تبحر مولانا ای عبد العلی محمد قدس سره شایسته عازم بکال شدند در آن زمان مولانا مدوح در قصبه بهار متصل کلکتہ مدرسه منشی صدر الدین میر منشی کو سنن و نون افروز تدریس بودند حضرت مولانا در ماه صفر ۱۱۹۹ هجری بخندت بابرکت مولانا سید عبد العلی محمد قدس سره رسید بکمال قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و بیضاوی که باقی مانده بود تکمیل سپانند مولانا صاحب فاضل الدین خوانند که بطور دیگر علمای فرانس ایازند و تفرمودند که من قبول نکردم سبب آنکه در مدرسه مذکور هرگز دست

۶۸
وزیر میرزا یوسف
استاد المصاحب
وزیر داروغه

۶۹
وزیر میرزا یوسف
استاد المصاحب
وزیر داروغه

ذکر مقامات مولانا
بامولانا کمال خان
محمد قدس بھا
ذکر تحصیل علم
در راه پور

مکر فریاد غلطی میں نہ لانا
خدا علیٰ صاحبہ فدا ہے

فراغ می بست اور ایک خلعت و دو صدر و پیه نقد منشی صدر الدین فروز بنیداد و تجویز نوکری برای فراغ
در سرکار انگیزی مینمود گفتم من بحقیق علم براسه خدا کرده ام ما را نه طبع مال و خاقت است و نه هوش بگری

پس رسم فراغ چه ضرور است
لمعه و هم و کیفیت اختیار سفر برای زیارت سرمدین شیرازین و دیگر فرارات و
و مقارن اولیا بنابر گسب علم باطنی

در ششاد یکبار و دو صد کامل که عمر حضرت مولانا قدس سره الغیر بنیچل سال نبیده بود و از مولانا
عبد العلی علیه الرحمه حضرت شده حسب تحریک بعضی دوستان مدت ده ماه در میدان پوه در سن علم
سید انداز آنجا بجدی آباد رسیده چهار سال قامت نموده تمام کتب و سری را کرات و مرات تدریس
کرده از علم ظاهر سپردند و در سبب درس و تدریس مولوی غلام احمد فروز زبانی حضرت مولانا بنظر
شکایت میکردند که قبل از رفتن حج در مسجد حیدر آباد مقیم بودند روزانه درس میگفتند و وقت شب
برای مصیبات آب کشی میکردند هرگاه کدام مسافر و درویش در آن مسجد شب باش میشد بگونه خدمت
بذات خود مینمودند روزی غلام محمد نامی درویش مجذوب حضرت آمده نشست جناب مولانا مشغول
درس ماندند و بطرف او التفات نکردند آخر درویش مذکور گفت که مولوی درس غلام بنیبار گفتی
حال اگر حصه مایا حضرت مولانا حاجب نه دادند بعد چند ماه باز درویش مذکور آمده تا ویر طرقت ایشان
نگاه کرد آخر همان کلام اول عاود نمود مولانا ساکت ماندند بکثر تائیدی در دل ایشان پیدا شد بعد چند روز
مستقر حال درویش مذکور شدند که بجاست که باز نیاید کسی گفت که او بعد و بچو دشمنان خیر خوشن آتش
شوق در دل نشان شتعل شد از درون تدریس ست کشیده عایع بیت الله شدند از حیدر آباد تا بندر
صورت برپا خشکی رفتند و در بندر صورت تبارخ بستم و شب استیجی برپا در حان بخش سوار شده
غره رمضان المبارک هشتاد و دو روز مختار رسیدند و شش ماه مبارک و رجب و از حیدر آباد و از حیدر
سید امیری شتر برای گشته و آینه هم رمضان سهند که در کله غلطه اهل شدند سدا و در آنجا اقامت نمودند
بعد فراغ نماز و کساج و استسما و دیگر ملات تبارخ پانز و چهار رجب سنده الیه سوا بی شتر عازم مدینه نموده
گشتند و تبارخ دوم محرم در شتر اجیری حیدر طیب قانز شده و چهارده مقامه اختصاص احوالات و بیات
نورانی و سراسر احوال در آنجا آمده با انتظار و هم چهار ماه و هفت شد بعد از آنجا حیدر آباد

مکرم و هم و کیفیت سفر برای زیارت سرمدین
در کلاما مجذوب حیدر آبادی که ششاد ترک شدند

در کفر و غیره و غیره

سبب نبودن یا مردود و چنانچه در روز بمقام مکلا بند رسیدند و آنجا هم چند ماه توقف کردند تا بعد از رمضان
بر حیا ز سوار شده بوجه مقتضای روز در بند کج بجهت کوچ که در عین سرحد ملک سده است از جاز فیه آمده
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانده دریا قند که آن
ماجده حضرت رحمت حق پیوستند و آلد ماجدش تیلانش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن محبت یار بکت مولانا عبدالحکیم سابق الاوصاف
شش ماه مستفید ماندند و کتاب التبت اونیته محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة محمد و هم مدوح
کرده استجابت استفاده از محبت دیگر بزرگان آن محمد و هم نمودند از آنجا که جناب محمد و هم مدوح بر استعداد
اصلی و ملکه جلی و علم و فطرت ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چاروناجا
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت میفرمودند که از وطن برانده اول در پاک پشن رسیده بفرافالین
حضرت شیخ المشائخ والاویا قطب لاقطاب حضرت شیخ فزایدین گنج شکر قدس سره الا که رسید
پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بر روز و اخلا از بهشتی دروازه مکر گذر کردم و مراد از و
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دوبار و میشوید یکی بر روز عید و دوم بر روز عرس که پنجم محرم مقرر است
از آنجا که در جوده پور وار دگشم کعبه طلبه علم در آنجا هم فراهم گشته تحصیل علم شروع کردند و ده
پیشتر در سن و تدریس اتفاق افتاد بود پورا فتا و تپاچه امان الطالب علم از آنجا رفیق شد
بعد لغیرم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی غنیه در اجمیر شریف رسید و در مسجد یک بیرون
اساطره درگاه عالم شاه قطب لاقطاب و خواجہ خواجگان حجت المجدین الحی المله والدین حسن سنجری علی خلیا و
علیه الصلوٰۃ والسلام واقع است فرود آمدند میفرمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرج نمادند بود و وقت شب
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صبح چون بوقت چاشت چیزی نیامد نیت صوم کردم شب و نیم
چیزی نیامد روز دوم بارت نیت صوم کردم شب سوم نیز نفاق گذشت روز سوم بارت نیت صوم کردم و شب
افطار خمره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خربده افطار نمودم میفرمودند اگر آنروز هم صبر میشد خوبی بود
بعد از آن چهار بیان از لکنه حضوری دلیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا کبار انکشت تر کرده
دلیای لکنه تیر کا شپیده بودند بعد چند روز طعام غیر مقرر میسپید لیکن اکثر در فاقه کشی گذشت نماز پنجشنبه
مذکور گزارده تا نماز عشاء و خانقاه و مسجد خاص حضور بر روز خاص میمانند سوا ای و قات مراقب پیش دروازه

در آنجا شش روز ماندند که پیش
از آنجا که در پاک پشن
بوده و در وقت
شاه امان الطالب علم

در آنجا شش روز ماندند

بنوبی نشسته اکثر مشغولی و گاه نفحات الانس میخواندند با اکثر فقره و درویشان کامل را انجا مواصلت
 میبرد یکی سده و دو روز اقامت اجمیر اتفاق افتاد بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معجزه بزرگ
 بهیتم رجب سده الیه از اجمیر شریف حضرت شده باز دهم ماه مذکور درجی پور رسیده مشغولی در قریه ریس
 سده ماه در انجا مقام فرمودند در ان زمان صاحب شد درجی پور کوئی ضیا، الین صاحب خلیفه
 حضرت مولانا فیض الدین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با او شان ملاقات شده مگر هیچ استفاده
 نکردند از انجا در ماه شوال سده الیه در تجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجا پذیرا رفت رسید که در انجا در محضر حضرت
 نامی رسول شاهی در ویش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در انجا رسیده دیدند که مردی
 بی فید شرح و بر سینه تن غرق بنزدیک گوش بود با سنگ مصباحیت داشت معجزه عالم است و حاکم
 کامل بود در دم صد تا کرامت و خرق عادات از او میدیدند حضرت مولانا نیز بنیت استفاده تا یکماه در انجا
 مقام کرده بجهت نشان حاضر میشدند مجذوب موضوع بغیر می نشاند و گاه بعبادت شریعت و غیره
 تواضع میکردند روزی التماس کردند که چیزی حصه بمانند پیش شماست انکشت بر لب نهادن شاخه خارجی
 کردند بعد چند روز باز نزدی شدند مجذوب ممدوح این شعر عرب زبان را از شعر دست از طلبند از م
 تا کام من براید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن براید ادا اکو در ر یو آری آمده چهار ماه مشغولی
 در حین اتفاق اقامت افتاد از انجا بآبجهان آباد تشریف آوردند سده ماه دیگر گاه قطب لاقطابیت
 حواجه قطب الدین بختیار کاکلی و ده یوم بایرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دلیوی و یکسال پس از
 برقرار فاضل لالو از حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء علی بنیا و جلیلیم صلاه
 و السلام و ده روز در قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاخه بجان آباد بآبجهان حضرت قطب
 حضرت مولانا فیض الدین محمد قدس سره استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله حشمتیه نظامیه فخریه
 از شاخه بجان آباد در گنگوهر شریف رفته در مسجد و فاضل لالو از حضرت قطب عالم و مدالاس
 رکن الدین این قطب عالم که در یک روضه آسوده اند و از روح مقدس بندگی شیخ محمد صاحب
 بن شیخ محمد نیر قطب عالم و بندگی شیخ داود و بندگی شیخ محمد پسران حضرت شاه محمد صاحب
 که هر سه در روضه جداگانه در گنگوهر فیض بخش عالم هستند و از عزرا پسران بندگی آتوسه
 ابن شیخ علی ابن حضرت قطب عالم قدس سره که بیفصل از روضه حضرت قطب عالم و

در روزی پور مواصلت
 فاضل لالو و حضرت
 فاضل لالو و حضرت

سده ماه
 در روزی پور مواصلت
 فاضل لالو و حضرت
 فاضل لالو و حضرت

و سیم از مرقد شاه شرف الدین مرید و خلیفه شاه علی اکبر خلیفه خاص شاه محمد شریف نیاولی خلیفه شاه ابراهیم
 رابع پوری فیوض گوناگون برداشته تا زمان قیام آنجا شاه عماد الاسلام سجاده نشین آنجا و شاه قطب الدین
 سیم حضرت قطب العالم یا جناب مولانا اخلاص و محبت نداشتند و شاه قطب الدین علی صاحب
 استفاده علمی نیز از جناب ایشان کردند بعد پنجاه روز از گنگوه به رسمیت زیارت بزرگان که در گرد و پیش
 آن در قصبه تیسر که واقع است بر خاستند به پنج روز راهی که پنجاه روز از گنگوه است زیارت شاه ابو المعالی خلیفه
 شیخ محمد صادق محبوب الهی و در راه که نام و شک که زیارت سید ابوسعید عرف سید شاه بهیک
 و در نیاولی زیارت حاجی محمد شریف نیاولی خلیفه خواجه ابراهیم رابع پوری و در کر نال زیارت حضرت شاه
 شرف الدین ابوعلی قلندر و مبارز خان محبوب شان قدس سرار هم فیضها برداشتند مگر اقامت طولانی
 در مقامات مذکوره اتفاق نیفتاد و جاکتی دو روز و جاکتی سه چهار روز حاضر مانده اند برکات کردند مگر در
 تمام سیر که بست و در گنگوه است بر مرقد حضرت قطب جلال الدین تھانیسری قدس سره اخیر
 بیست و پنج روز تمام نموده تقبیل نوار شدند زیرا که قطب جلال الدین تھانیسری گل سر سید خلیفای
 قطب العالم فیض بخش و فیض رسان بنی آدم و چشم و چراغ خاندان چشتیه صابر به بودند از تمام فیضیه
 مشکو به مستغرقه سهارنپور رسیده خدمت کثیر الفیض و البرکت فریخ خیر صفا و تسلیم حرج سبکین
 سن الی الله تعالی سبک حضرت مولوی بنی شاه نور الدین خلیف حضرت مولانا می مفتی محمد سلیم قدس سره
 در یافتند و در حضور بی شان چهل روز یکسب فیض و برکت و اجازت و خلافت سلسله قادریه پیشین
 ذخیره اند و فیوض گوناگون انداز آنجا و دیونند و سب یکماه قیام پذیرند و دیونند با مجذوبی ملاقات نمودند و در
 عادات بسیار دیدند روزی سه بروی حضرت مولانا مجذوب مولود در پیا له آب نوشی بول کردند و فرمودند
 که من بدل خود اندیشناک شدم مبادا مجذوب مذکور مرا بگوید که بنوش من بخور هم نوشید و عدول حکمی
 در ویش نیز ناگوار خواهد شد باری او پیا له بول بدست گرفته و بول نگاه کرده با فیض خود گفت تھانگی حکایت
 سهار سبی کو پیما سوگا یعنی که این آب از تو برآمده ترا خوردن خواهد شد چنانچه بول خود را نوشید
 و در سهارنپور نیز قریب یکماه اتفاق اقامت و زیارت بسیار از بزرگان آنجا کردند از سهارنپور
 در پیران کلیر آمده بر خزار فاضل لا نوار قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید علاء الدین علی احمد صاحب
 قدس سره چهل روز اقامت ساختند و در ایام گرد و نواح پیران کلیر و پیران بود و خصوصاً مقام مزار که در حرا

سفر از گنگوه به کر نال
 در اقامت در سهارنپور
 در اقامت در سهارنپور
 در اقامت در سهارنپور

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلکیر از آنجا با فاصله قریب واقع است منصفی
که روزیکه بر فراز حضرت مخدوم رسیدیم هیچ چیز از نقد و جنس ندانستیم بخیر یک کلیم یعنی لولی سفید از آنرا ستان
مبارک نذر نهادم سه روز بشو اثر گذشت که هیچ چیز از خوردنی بجز بر سید روز چهارم شخصی قدری شکم آورد
بر فراز قدس نیاز کرد و عند التقسیم بقدر یک شکلی بدست من نثار شد آنروز از آن افطار شد بعد از آن
تا بخت پنج روز کم و بیش وقت شام به آب چاه افطار میشد و دیگر هیچ نه بهرگاه دیدم که حالت رحمت بخش
و اما ان الله هم اسیان از فاقه های متواتر قریب هلاکت رسیده اجازت دادم که شمارا برای حفاظت جان
در آبادی قریب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنستایز نقد آنروز سه وقت شام
شخصی از طرف ویه آمد و پرسید که مولوی عبدالرحمن کدام است مخدوم نشان دادند بر سر دیگری نان نه
تا تحورش بقدر سه آردم آورده بود پیش ما نهاد سیه خوردیم و به آدم مذکور گفتم که هر روز همین طور خواهی شد
شخص مذکور تا ستیزه روز دیگر به نقد طعام بوقت شام آورده میخوانید دانستیم که این دعوت از طرف
حضرت مخدوم است بر روز سیزدهم از نه طعام مذکور گفته رفت که جنس مفوضه دعوت کننده امر فرمایند
فردا انچه آمد از قیاس منبهم که این پیام رخصت است لیکن چونکه یک روز در چله باقی بود یک مقام دیگر
منوچه خانم پانی پست شدم در پانی پست نیز چهار روز قیام نمودند از فرار پر انوار حضرت خواجہ جلال الدین
و حضرت خواجہ شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس اسرار هم و دیگر بزرگان
الوار شدم و از آنجا براه نجیب آباد و قصبه بختور رسیدیم بر فراز حاقط محمد امین صاحب درسی خلیفه شاه بود
صاحب آبادی قدس سرها با خلاص محبت شاه غلام احمد صاحب خافت و جانشین حاقط صاحب
مروج زیاده از نگیاه اقامت نموده در آمو و سباده در خانقاه شاه عبدالباری صاحب قریب شش ماه قیام
نمودند اکثر از ارواح بزرگان امر و به اتفاق استفاده شد و پنجاه حیاداران نماند خلیفه غلام غوث صاحب
قادری حال خوش داشتند باو شان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگر چه تا خوانده بودند مگر نسبت توحیدی
داشتند و حرف و حدیث بسیار میگفتند تا الیف این کتاب بقید حیات بسته سلمه الله تعالی و ابوبکر
منیف الله صاحب نقشبند نیز و آنجا ملاقات شده بود شخص بالنسبت و متقی بودند هر چه سه سال است
که در امر و به انتقال کردند از امر و به راه مراد آباد و کاشی پور و غیره و بر سرانجام رسیدیم بر فراز فاضل الانوار
حضرت سید محمود سالار خان قدس سره الغیر سه ماه استفاده نمودند از اثرانجام و به پانزده آورده بر فراز

و کرامت و نبوت و خرد و در بیان ملکوت گذشت

~~SECRET~~

SECRET

میرزا محمد باقر خان

در بنیادین علم

لکذا چند روز جهان حال ماند روزی بلاطاب قرین پنجاه کسان بیلدار آمدیم هر سه بر وجه بود و ارباب
کهنه نیز پنج برکنده باز زمین برابر کردند و تحقیق معلوم شد که دار و نقد حسین خان فرستاده بود و دیگر بگویند
یکه بر آن سائبان کاهی افتاده بود بحال گذاشتند در جهان سائبان خانه بچکانه میشد و سحر ماه و این
حضرت مولانا و اتباع شان بود و هر چند مردم معتبرین همچو سید شاه سلطان صاحب بیگمیان با عفت
شدند که در که ام مسجد و خانقاه منجمله مساجد شهر که پس با شد نقل مکان فرموده شود و هرگز مقبول نیفتاد و فرمود
که با هر برقی اینجا نشسته ام هرگاه امر بخواست خواب شد بپروان لکنتو خوانم رفت هر جا که بر منی او باشد
مولوی حمت بخش رفیق قدیم که خاستنمان حضرت بودند بحضور عرض نموده که در اینجا سائبان بی قید است
نگه داشت اسباب بود با پیشل مکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیزد مایند من هر دم در مسجد بودی
چایه محفوظ مقرر کرده اند فرمودند اگر رفاقت من منظره راست و دین ویرانه باش والا اختیار دار
گفتا تا چار ترک رفاقت کردم خدا لا استغفار اسباب که تحویل خاستنمان فرمود بود فرمودند ملاحظه سبب
نیست همه مال تست به بر الا کلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح مقصیده که اکثر مشغول میباشد اگر منی
تو بود آنرا بگذر او چنانچه مولوی حمت بخش فرمود بر سوای کلام الله و مثنوی معنوی و شرح مقصیده و کتاب
و وصیه بکتابهای سربیک فن و بالکل طر و ف و پارچه و غیره فراهم ساختن بر سر مردوران برداشته
شمس الدین برادر زاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در آنوقت خدمتگذار بود نیز هم ای عم
خودش ترک رفاقت کرد میان قتیج علی صاحب و حاجی غلام محمد بن حمت حضرت قیام نمودند و
مسجد بهمان حال بود که موسم رشکال سید کاتب الحروف بچشم خود دید که در سائبان حیدر آب باران
پرمیشد حضرت و بان حال تکیه کلان صابری بر استاده مسجد بنا ده بالایی آن شخصی سست تا سابع نماز
خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب از دست و ور کرده و فرش لوبیا گسترده تا سابع نماز
کترین و حمایت الله خان مرحوم و دیگر خدام هر چند با صراحت گذارین کردم که برای شب خوانی حضرت
فرش تحت یا چار پاکی گسترده شود تا بستر از سیلاب محفوظ ماند فرمودند من تمام بر خود و تحت رحما پای
پانده نماده ام چه ضرورت است که برای رقیع تکلیف چند روزه تنه و منع نمایم جایی باگ و صانع برای
نماز می باید که برای شستن نباشد تمام موسم رشکال بر عین عنوان گذشت در بها خالت شکستگی بوی
مسجد تیار به ششم محرم سنه ۱۰۰۰ هجری سناخ بلوی رود فضل پیشین گفتیش بن بود که حضرت مولانا

از کتب و اسناد قدیمی

بعد از نماز ظهر بمحفل و سائبان مسجد مراقب نشستند و پیش دروازه مسجد که شارع عام است از آن
 راه علمای بیرون داشتند و سائبان علم قریب دو صد کس مسلح و احاطه مسجد را زده زن زن گویان سائبان
 مسجد را محاصره کردند و پیش پیکار کشیده قصد قتل حضرت مولانا نمودند و از آنکس بیگ میان فتح علیه حساب
 نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بدوق یا تپانچه مرکب و بالای دوشش حضرت گذاشتند
 و دیوار مسجد رسیده دیگران حرب شمشیر یا بیاراندند مگر جبریم مبارک حضرت مولانا نمیرسد و مرزا موصوف
 میگوید که که ام سید خلیلی بآل بود که فقط از حربه آنها میگردید و چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضا میزدند و بیگ چند
 حرب شمشیر زدند مگر یکا نگرفتند و همان حال میان فتحی و مرزا مذکور دست گرفته حضرت را از هر قبه برداشته
 و حمارین حفاظت غیبی دریافتند متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خا و جمین و پو خان
 و عبد الرزاق و غیره که بیرون سائبان شده بودند دست تقدی دراز کردند چنانچه بر سر سائبان عبد الرزاق
 زخم شمشیر زدند و کلام آنست و شمشیر و پارچه و غیره اسباب ایشان بپارت بردند و بر سر پو خان صاحب نیز
 ضربت قبضه شمشیر رسید که خون آلوده گردید و بعد فتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را بخون آلوده
 دیده فرمودند که اگر بیرون چهره نمیفتند مجروح نمیشدند و در حق ظلمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند و مگر آنکه
 آنها را راه سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدس خود را اگر دیگری در حق آنها نمیداد
 هیچ چیز فرمودند بعد وقوع این واقعه در ششمه هجری در عهد ابو المظفر مغیر الدین غازی الدین حیدر شاه زن
 خلد و کمان بیکم خباب عالیله باو شاه بیکم صاحب محل خلد مکان یا بهنام سید فضل علی خان بهادر و در
 سر کار بیکم صاحب مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده در ششمه هجری مسجد بسقف دالان در دالان مرتب گشت
 و در همان سال کتاب الحروف از سر کار شاه زین حضرت یافته بوطن خود رفته پنج سال را بنحو گذراند
 بر احوال افعال حضرت که درین پنجاه سال بطور رسیده باشند مشاهده آگهی نیافته اند و نور پادشاه
 قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پرنور بعد از مراجعت وطن و نور ثانی اندراج خواهد نمود و نشان الاله
 نور ثانی ششمی بر سر معبد اوان را و قات شبانه روزی معبوداوی منی الهه عنه و ان
 حضرت مولانا و مرشدان بعد نصف اللیل را استراحت برخاسته پس ز فراغ طهارت و غیره ضروریات و
 در رکعت انفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعد سه مرتبه نیت شده و چنانچه
 بهر اشکی در کلو انداخته به ترتیبی که در اجابت و تسبیح صبره علمیده ترقیم می آمد و تسبیح شریف شروع میکردند

در ششمه هجری و تاریخ شرفیابی حضور پرنور بعد از مراجعت وطن و نور ثانی اندراج خواهد نمود و نشان الاله نور ثانی ششمی بر سر معبد اوان را و قات شبانه روزی معبوداوی منی الهه عنه و ان حضرت مولانا و مرشدان بعد نصف اللیل را استراحت برخاسته پس ز فراغ طهارت و غیره ضروریات و در رکعت انفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعد سه مرتبه نیت شده و چنانچه بهر اشکی در کلو انداخته به ترتیبی که در اجابت و تسبیح صبره علمیده ترقیم می آمد و تسبیح شریف شروع میکردند

خواجه نصیر الدین اوردی

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ارواح مشایخ قادیانیه چشمتیه نقشبندیه سهروردیه مجدییه لبرویه شطابیه
 سیکاریه طیفوریه طبقاتیه اندازیه مداریه قلندریه جلالیه اولیسیه و الی ارواح
 یکستین ستن چهارتن هفت تن چهل تن سصدتن چهاربرترن علی بکینا و علیهم الصلو
 والسلام و الی ارواح جمیع مذکره هم مشتمله و الی ارواح جمیع المسلمین
 و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و منهم و الاموات
 ربنا انک عجیب الدعوت احب دعوتنا یا رافع الدرجات ارفع درجاتنا
 یا قاضی الحاجات اقص حاجتنا یا کافی لذمات کف ذماتنا یا کافع البلیات
 ارفع بلیاتنا فی الدارين و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
 و جمعته
 یا ارحم الراحمین و در نامه مفصل اسمای پیران سلسله برتیب بنوده اند و ششونهار
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام کرده اسمای دیگر سلسله فروغ و هوام مفصل ذکر نموده نام اولیای کم دراز و زیاده
 برتیب ذکر میکند علی الخصوص الی فروغ مظهر منوره و الیه ما جددیه و صاحبیه و اهل بیتهم
 صبیح ابوبکر و فروغ و اصحابیه و اصحابیه و کلامه و صنادیدیه و وارثیه و سائریه
 و غیره ازین و اهل بلدیه و سائر سلسله و الی امتنا یا عیسی صلی الله علیه و سلم
 و علیه الصلو و السلام و این عبارت سبب از ذکر میفرمودند بعد از نام مرشدان بزرگ گرفته
 تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب اسما ذکر میکردند و از آنحضرت شروع نموده تا نام صاحب عرس برتیب
 اسمای پیران سلسله را ذکر میفرمودند بعد از فروغ و فاطمه با فای شانزده شیخ ذکر موعلی خواجگان
 چشت بجهت مشغول میشدند بدین ترتیب لا اله الا الله و صد بار الا الله چهار صد بار الله الله شصت
 بار و صد بار آن صد بار ان صد بار حق حق چهار ضربی صد بار بعد فراغ ذکر و در عشق و محبت اشعار
 مناجاتی مثنوی شریف و کثرت درود و کلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماند و بعض اوقات
 مراقب می نشستند اشعار مثنوی نیست ای کیمی دی رحیمی سیدی و در گذار از بدنگاران
 این بدی و ای رسیده دست تو در بحر و بر و خوش سلاست مان بساطل باز برید وقت تنگ آمد
 بیا و یک نفس با و شاهی کن مرا فریاد رس و ای عظیم از مالکان عظیم و توانی عفو کردن من
 ما از آزار و حرص خود را سوختیم و توین دعا را هم ز تو آموختیم و مرست آن که دعا آموختی و در چنین خلایق

برتیب نام برده

نام و ذکر می خواند

اشعار مناجاتی

که در ذکر عارفان
 فرموده اند
 و در ذکر
 است و در ذکر
 و در ذکر

12

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و سی و پنج بار اللهم انی اعوذ بک من الفقر و
 کتب و یک من شرورهم و چند بار یا بدیع العجایب یا خیر یا بدیع خوانده بر بهتر است راحت در آمیختن و نشستن
 خدمت فراهم شده بآلین دست و پاچی بدن مصروف میباشند و قفسان انوار و ستمان کلام که بار
 مانند پروانه تابگر و شمع هدایت و زانم می شنند و اینوقت حرف و حکایات بر خوانند
 بود اگر مخاطب صحیح می بود و قانع سلوک و تقوی و معانی آیات و احادیث
 مشکله و حیل شبهات علمای فرمودند و الاسماعت اجله و اسماء که شنیدند و کبر میگردند
 متوجه میمانند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکبانی اختصاص نفر از بودند
 حاضر آیند همین که میان اسد الله صاحب دیده حاضر گردیده قدیوس میشدند از تاب میشد که آب تدبیر بر چاه
 یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین رخصت میشدند و در بعضی که یکبار شب میگذشت
 اندرون پاشانی که برای خواب مقرر بود و چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که بخوابد و بهرین
 برخاسته به بیت اخلاص رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالاگشت مصروف میشدند در آخر عمر سوا
 نمازهای مذکوره دیگر نوافل نیگذازدند بلکه چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین بجاعت گزاردن ابراهه ستر
 معمول بود در رکعت اول تسبیح اتم و در ثانی و آتش و در ثالث و اقصی و در رابع قل هو الله احد
 و بعد تجدید رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگر چه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان کنیم
 بلکه مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة اعمال کجکول و مرتع که کمترین با حرف بجز تخلص فرمودند
 طریق آن بدینطور دریافت شد که به نیت نازکی گفته سبحانک اللهم خوانده سوره فاتحه شروع نموده هرگاه
 برادرتا الصراط المستقیم پسند نکند از ادبنا الصراط المستقیم یا خیریه نماید که تاب بستاند مانند بر زمین بفتند
 بعد فاتحه باز ایستاده از صراط الذین انعمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره انا انزل نعم سادو
 بعد تمام رکعت بنشینند و التحيات و در و خوانده سلام و بعد معمول حضرت مولانا بود که باین عصر و مغرب
 اسماک کل و شرب و مابین مغرب و عشا اسماک کلام میفرمودند و عند الاستفسار فوائد آن بسیار
 نموده اجازت داد که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد داشت یکی از فوائد اسماک بین العصر و المغرب
 است که تمام عمر انسان بمنزله یک روز است و اینوقت اخیر فاتحه روزگوار فاتحه عمر وی است و هنگام
 تنوع هر کدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر میدانند پس اگر عادت بیکس روز وقت عصر ترک اکل و شرب

نماز عیدین
 چهار رکعت نفل بعد

بیان صلوة العشق

عمل اسماک کل و شرب
 بین العصر و المغرب

نواهد بود وقت نزع به زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است
زیرا که در آن وقت به چهار فرشته آب و دانه و قدم دوم الوداع میگویند و در آن وقت که سنگی و تشنگی که در تمام
نزد بود پیش می آید آن وقت البیض قلوب یافته جام شراب و طعام حرام نمودار میکنند و میگویند که اگر کلمه کفر
قبول کنی جوع و عطش تو بشنم پس کسانی که عادت ایشان اساک بین العصر و المغرب باشد و نظر ایشان
همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که این وقت زمان خوردن آب و طعام مانیت و شام فریب است
و اگر همراه اساک اکل و شرب مساک کلام هم باشد نوراً علی نور بروز جمعه خطبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه
که همیشه بخوانند اینست خطبه اولی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ
لَيْلَةً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الْحَكِيمُ
الرَّحِيمُ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَشَهِدْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ وَآصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ شَهِدَ لِي بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَلَكَ بِالْوَسَائِلِ
دَجَلُ الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمَلِ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ هَذَا بَرَكَاتُكَ يَا رَحِيمُ
وَرَحِيمِينَ مُطَهَّرِينَ كَمَا جَاءَتْ بِكَ بَرَكَاتُكَ يَا رَحِيمُ هَذَا بَرَكَاتُكَ يَا رَحِيمُ
مُؤْتِنَا خُطْبَةٌ ثَامِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَرَّمَ الْأَسْمَاءَ الْحُسْنَى وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ
مُحَمَّدٍ دِي الْمَقَامِ الْأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ وَفَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ
صَامِ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ قَعْدَةٌ وَقَامٌ عَلَى إِلَهِ الْكَاهِنِينَ
وَآصْحَابِهِ الظَّاهِرِينَ خُصُوفًا عَلَى أَوْلِيائِهِمْ وَآفِئَةً بِأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
أَيُّ بَكْرٍ وَالصَّلَاتُ وَعَلَى تَشْيِخِ السَّاطِقِ بِالصَّدَقِ وَالصَّوَابِ الَّذِي كَانَ رَأْيُهُ مُوَافِقًا
بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَقَّانِ عَلَى كَسَائِلِ الْحَبَاءِ وَالْأَكْبَانِ
جَامِعِ الْيَتَامَى إِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ ابْنَ عَفَّانَ وَعَلَى مَطْلُوبِ الْبَغَائِبِ وَ
الْغَائِبِ أَسَدِ اللَّهِ الْعَالِمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ

الشَّهِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ أَيُّ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَهْلِهَا
 سَيِّدَةِ السَّاعَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَّتِهِ الشَّهِيدَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ الْحُزْنَ وَالْعَبَاسِ
 وَعَلَى السَّيِّدَةِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرَةِ الْمُبَشَّرَةِ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ وَالتَّالِعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ بَصُرَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَأَخْذَلْ مَنْ خَذَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنَا
 مِنْهُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا مُرَّ بِالْعَدْلِ وَكَوْصَاةِ الْإِسْلَامِ وَبِئْسَ
 عَنْ الْفُتْنَاءِ وَالْمَكْرِ وَالْبَغْيِ يَعْظُمُ لَعْنُكُمْ قَدْ كَرِهْتُمْ أَنْ تَكُونَ لَكُمْ أَعْوَادُكُمْ يَكُونُ
 لَكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْلَى وَأَوَّلَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَتَمُّ وَأَهْمُّ وَأَكْبَرُ
 بر روز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد و بر روز سه شنبه نیز نسبت دیگر ایام تعلیل و جلسه مراقبه میگشت و بعد فراغ
 نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردد و در جواب سجد منتظر قوالان می نشستند اگر در رسیدن آنها تاخیر
 میشد شیخ غصه علی بانشی خان و غیره مریخ شش احوال با بر خوانده حاضر الوقت بی غرامی خبر می
 می سرانند همین که حضرت را اندک ذوق میشد حالت ابله لان حضرات تعویض میگشت در مسجد یا نشاند تعطیل
 و طهارت میگشتند و به گاه قوالان میرسیدند در مسجد نشسته با غرامی می سرانند بعضی علمای قشیرین ترا
 محل اغراض و سوی ظن پیدا شد با معنی که غرامی حرام اتفاقی است مولانا باین تشریح و تقوی را
 غرامی در مسجد روا میدارند و مستعد آن معنی شدند که از طرف حاکم مابعت رسانند چنانچه بعضی کسان زوایا
 مقتدا الدوله بهادر و درین باب استدلالی کردند پذیرا نشد باز خواستند که بقوالان ضرری رسانند با شتاب انشی
 حضرت مولانا فرمودند که اگر چه در اینجا بابت بطلان غنا و مطلق مزار میریزد محققین علماء اشتباهی نیست و در
 من اگر چه مویضه حرمت می بود گاهی نزدیک آن نمیکردیم با آنرا فعل تغییر و خلفای راشدین و سنت
 پیران طریقت خود دانسته و از روی فائده باطن مفید تر از لواقل کاشته میشنوم و بهر گاه چنین شد
 و جی برای متناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مروجم از نافی گناه غیبت و سوی ظن مبتلا میشوند
 نمینواهم که من موجب محبت کسی باشم با محبت من بقوالان کسی ایذا رساند لکن ترک کرده چنانچه
 در یک جمعه اول مرزای و غیره قوالان را از خدمت کرده ملول نشسته بودند و تحقیقین و ولوی یعقوب صاحب
 رد و او بی حشمتی صابری که بجنب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدادند بجنودشان حاضر شده پرسیدند
 که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امر و جمعه نا محبت حضرت فرمودند چه کرده آید که سوا کسی مسجد ریختن

ذکر حکایه روز تعطیل

در اینجا مکانی نیست و آن صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند و اراده ایذارسانی بقوالان میدارند
والا من زیاده از سماع در هیچ شغولی فائده نمی یابم قدر ویش بر جان در ویش بنابر این است مردمان
ارگانه و حفاظت قوالان از ریج نخواهند شنید مگر او صاحب موصوف عرض کردند که نسبت حضرت را
کسی نخواهد دانست و مردم منکرین خواهند گفت که در آخر کار جرئت سماع بر مولانا تحقق شد که ترک آن
گفته اند و درین امر دو قیاحت عمده پیدا خواهد شد یکی منظمه اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهواسطه نفس
ترک فعل مشتبیه میشوند که مولانا طریقه آنها گذاشتند و دوم اینکه از ترک سماع یقیناً ریج بر دل حضرت
خواهد رسید و از ریجش دل کامل غیرت الهی بچویش می آید که بر آن اجماع و خاص میرسد اگر چه خیال
است ز نیر سجد شسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تامل بر بنیعتی را رضی شدند فاسم علی کلامی
و غیره بر او رزاده های متعدد قوال که معده ساز حاضر بودند بر فرش زیر چوپتره نشسته شروع سرود خوانی
نمودند و حضرت تیر در اینجا نشستند و با استماع کلام حافظ غفر الله له که بر زمینیکه نشان کف پای بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میدانند و پس
از آن روز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدو از تنگیه زده می نشستند و قوالان را
بر چوپتره و هکوک خارج از مسجد و متصل چاه واقع است می نشاندند از آنجا که سماع باشراط استجاب است
و بفضل تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع اخوان و نبودن سموع از پیش
منتهی عنه و بودن قوالان نماز گذار و آمدن آنها بلا طلب نکرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار بر رعایت اکرام و احترام صوفیان
صاحب حال و متمتع شدن به هر یک قوال بلا طلب سوال با دیگر آداب مشروطه شریعت و طریقت
که تشریح آن در نغمه عشاق مندرج است قرار واقعی یافته میشوند تا تاثیر این صحبت بابرکت مخصوص
بید و نشان ارادت مند و مریان عقیدت پیوندینود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و یهود
و جهود حظ وافزونصیب متکاثر بر میداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت تیر سبب مجلس بر آن قرار
که بود + هست مطرب بران ترانه بنواز + و تجمعه قوالان سه چوکی که اکثر آنها می دانستند مقبول و مطبوع
خاطر حضرت بودند و حاضر باشن ای بستاند کی چوکی محبوب بخش حسین خان و حسین بخش دوم چوکی
لطفت الله تابینا معمر زکی و مغلو و غیره و پلشش سوم چوکی ختاب خان و نور خان و نداری خان

سوامی اینها خوانندگان غیر عین آنقدر می آمدند که نوبت مجرای آنها کمتر رسید هرگاه که وقت عصر می
 فوراً برخاسته ادای نماز یا جماعت ساخته باز جلوس در مجلس می نمودند تا نماز مغرب باشد نماز مغرب است و در وقت
 خود بدولت مشغول مراقبه میشدند و برخواستن محفل میکردند الا آنکه که اعم صوفی مستغرق حال بود و باشد
 تا افاقه و سر و قوت نداشتند تا عشا لمعه دوم در ذکر بعضی اعمال مخصوصه که معمول حضرت بود
 و اجازت آن ابتدا بکتابین مخصوصه و انتهای بجایه بدین مختصین نمودند و او اندکی سیفی جلای
 و هم جلای با طهارت و حضور بخواند کثیر کثیر بکسیان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحی
 علی نبی و علیه الصلوٰه و السلام لا اقل هر روز یازده بار و اکثر را بعدی و نهایتی نیست هر روز بخواند شود
 روز سه شنبه که بوم وصال حضرت شیخ الشاکح والا ولیا فیدا الدین گنجشک قدس سره است بوقت چا
 همین اسم مبارک را بقدر عدد آن که نه روز و شب تا دو و دو می باشد خواندن خواند بسیار و در چنانچه معمول
 فقیر نیز نیست و عایشی با توره بلخی و دشمن و رفع شر حاصل آن بود حسب حدیث شریف بعد از نماز است پنج بار
 و بعد عشا یکصد و بیست و پنج بار خواندن اثر تمام دارد و الله اعلم انما جعلک فی جنیهم و افعی
 یک من شرفهم لرویم صلی الله علیه و سلم و سایر المعات در و دشو که حضرت حسین را
 تلقین کرده زیارت رسول علیه السلام بکنانند از بنیه حسین رسول نما حضرت مولا را عیسی است
 وقت شب بکینا مرتبه بخواند و کلام کند بخند الله هم صل علی محمد و علی آل محمد بعد از ذکر
 معلوم که گنده براسه دفع آسیب و خیر برشته نیت گرفته بدو آیه کریمه التائبین
 العاکلون الحاکمون الساکنون الزاکونون اللاحدون الکاهنون بالمعروفات
 المناهون عن المنکر و انکافون علی ذلک و الله و کثیر المؤمنین اگر ضیق وقت باشد
 بر سر گزیده باشد که گفتا کند برای کل ماکا یفعل یاد ایل المخیترین یا عینک المستغنی
 یا محیی عو المصطفین یا کاشف کوب المکرمین برای حاجت بقدر مربع اعداد یعنی
 چهار چند عدد مجموع آن که سبب و چهار نه ارسه عدد و شصت و شصت میشود بخواند سیراع تاثیر است
 اگر در یک روز ممکن نباشد در چند روز بوقت معین بخواند شغل نفعت الله حاضر الله ناظری الله
 شاهدهی الله می وقت خفتن الله حاجری را در خیال زمره رشته تابایی راست رساند و الاطای
 از باغ برده رشته تابایی چپ رساند و الله شاهدهی را از با امان و التمی را از امانت تا و باغ تا امانت

احادیث

عدد غایب از کتب کور و کور

در وقت بیداری

نوم در تصور همین شغل ماند و در غایت چند روز از آن نادیده بود انشاء الله تعالی برای خود مقصود بجز در شنیدن خبر کم شده بچشمش سپرده مارا به کریمه و از گریز بک از انبیت اول و آخر در دو سده بار بخواند و دستک زند لیکن شرط اینست که بجز و کم شدن خبر صاحب مال خبر کند بر قدر که دیر خواهد گذشت تا خبر کم خواهد شد بقدری که ان شاء الله تعالی بجز و کم شدن خبر صاحب مال خبر کند بر قدر که دیر خواهد گذشت تا خبر کم خواهد شد بقدری که ان شاء الله تعالی

۴	۱۰	۲	۰	۰	۰
۵	۰	۱۰	۴	۲	۱
۳		۵	۰	۲	۰
۲	۰	۲	۰	۳	۰

بر مرصع بد نقشب تویند برای جمله حاجات و امراض شفایست اینچنین بدست مبارک عنایت فرموده برای و دوام دل و اجازت فرموده اند که تقسیم این از نوشته و رطل و یا باز و بند و شکر نیاز حضرت مکتب شکر تقسیم کنند و نیت نماید که بعد حصول مراد حلوا به حسب مقتدر و

در وقت خواب

در وقت بیداری

در وقت بیداری

تیار کرده و تقسیم خواهم کرد برای استدراک حال غائب و بزرگی یافتن خبر مجهول پیدا شدن رهبر در صواب و بادی که راه کم شده باشد عمل اذان مجربست که بعد از آن سه و اگر بازده است و اگر بنیت رسیدن خبر غائب یا محنت مرصع باشد بعد از اتم نماید بر قدر کثرت اذان خواهد کرد و روز و میرا خواهد رسید انشاء الله عمل سوره و بعضی از الم نشرح اگر سوره الضحی و الم نشرح را در کل صلوته و اوقات و اوجبات توکل ادا کند پیونده باشد بلی محبت و عشق نبوی صلعم مجربست و اگر عامل بن عمل بصدق دل مداومت نماید و باخفا این بگوید که اندکی را بران اطلاع ندید برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج خواهد ماند انشاء الله تعالی و دیگر اینکه آیه کریمه آخر سوره کهف اذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر سوره برای دوا هر تاثیر بلا تخلف دارد یکی برای در دس مرتبه که باشد و دم برای بیدار کردن به وقت که همشما باشد اجازت حضرت برای برود بدینطور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیقی باشد صاحب صدای خود را بگوید و دست خویش مستحکم بگیرد اول و آخر دو و آیه مذکوره خوانده بر سرش بعد بعد بگذارد و اگر در باقی باشد مرتبه دوم و الا مرتبه سوم نیز همین طور بر سرش مستحکم بگیرد و بخواند بگوئد تعالی رقی خواهد شد و یا ای الیها طریطور که بوقت خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدو بعد و بعد کلام بگوید که مرا افغان وقت بیدار کن انشاء الله تعالی با وقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند یا از عاده آیه نماید تا در میان خواندن و خفتن کلام فاصل نباشد و دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب هر گاه صبحی باشد بر خیزد و در بیداری آنوقت کامل شود در میان مغرب و غشا خاموشی گیر و همین نیت کلام کند و مشغول بیاورد باشد فقط و من یق الله تعالی

که بخیر جای برزخ من چیت لایق نیست و من میگویم علی الله فموجباً فاعمل الله کل شیء قد اکثرت ذرات الی بحال
معنی مفید توکل و موفق برای صفت تقوی است که هر که رسیدن حق و تقوی از یه ترسد اینست
چون و انس و دیگر که دید و لیکن غمیت و دست در توکل و صدق حال و تقوی شرط است چنانچه نشان اول
آیه مذکور به بیان است که یک صحابی برای خریدن غله گندم دو چهار شتر همراه گرفته در شهری رفته بود و در آن
صاحبین و جمال بریام خود سه راه نشسته بودند نظرش برین صحابی افتاد و باغبی که دید که گندم خود را
ایمروا به شتران بسیار و بگوید که غله از خانه ما بگیر هرگاه آغز دانه و ن خانه رفت قتل و روانه بیرونی بسند
کنند و زن حبسه مذکور از آن مرد گفت که اگر ای صاحب محبت زنم کنی هر دو شتر تو از گندم بپر کرده و هم فروختی
هر چند انکار کرد پیش زنیست بهم تهدید و هم وعده اگر اشش کرد و الوقت آن مرد از غله تقوی غم بانیام کرد
که اگر کار دیا شتر و بیایم آلت جوابی که قطع کرده پیش آن زن بنیاد نه و از شتران غله را نامم لایق باشد
از زن مذکور گفت که من مرد مسافرم و منی زمان و از شتران اگر شده است آید اول صدقانی و
کنیم بعد از آن هر چه منی تو باشد آن زن خود را او را است و آب داده و بجان خلوت نشاند و دست
درست گرفته و چو است که قطع آله کند از غیب دیوار بر روی او کشاده شد و منیج یافت از آن بیرون
دید که شترانش پراگندم بر سر راه ایستاده اند و بار گرفته بجان آورده و بجنود آنحضرت صلعم ماجر اجرات
مردور صلعم فرمودند که این زن غیبی است که بعد از تقوی تو جدا عثایت کرد و دست و است و است
در حالین ماجر او می آورده است من شوق التخیل که محتوای الایه اجازت تهم الا ان الله جل
انی انست من اطفالین به شیطریق موجب فرموده اند که روز بعد اهل حاجت با اتفاق یازده کسان یا
یازده نمازی در بند و دلسوز از صبح در مسجد نشسته تا شام بایر قریعه که ممکن باشد یک کت بپوشان
بار بچانه و سوای قریض کلام نکند و از مسجد بیرون نشوند مگر بعد از شام لیکن شتران نیست که خاتمین بخاری
نباشند بل آنها را صلعم تیس بخوراند و بآدن حق محنت خوشنود سار و تا بدیل متوجه شوند بآرمی حصول
مرا و خواندن یا فعال نیز بپست به ان آخر است و یکبار در و خوانده بوقت معین بپست و یکبار بخواند
یا و تات و دیگر غیر معین خوانده باشد آیه که میوه افوض اقرین الی الشرائع الذی یقیمها لعلها و که به و قات
در زبان حق ترجمان بود خواندن آن بقدر منع اعداده یکصد و یکبار در و اول و آخر وقت قتل
بر شکر حال فرموده اند چنانچه اجازت به اهل و دعوات و دعا هم شود و بوقت مولانا از تیر و اطفالین

الحمد لله

علی بن

یافته بودند مگر التفات خاطر بطرف او را ده عزائم خوانی اصلانداشته بلکه سالکان طریقت را از چنین اشتغال که ظاهر مانع استغراق بهشتی باطن است مماثلت میفرمودند الاثر باین مبارک عترت انیمینی داشته که عامل قصیده برده و سوره یسین هتم لیکن مجد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود بخواند مگر لا شرفاء الله ولا شرفاء الرسول صلعم اجازت سوره یسین حضرت پیر و مرشد قدس است اسرار هم را از بد شاه سهار سوری رسیده خواندن آن بر سه طریق است زکوة سوره یسین بدین ترتیب است که یک عالمی جمالی را تحت تاثیر انطواء و اسبیکه طری و ادعا نوشته اند نیست که قد بخواند طریق اول به شیوه که در میان شیخ و تلمیذ یکبار بخواند روز دوم همان وقت و باز هر روز یکبار بعد از آن زیاد کرده باشد تا چهل یکبار رسانیده یا تفسیر یکبار یکبار تا آنکه روز ششم وقت یکبار بخواند رسید بعد هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلاعذر تا غایت عامل خواهد شد من بعد عندا حاجت بهمین بطور بخواند طریق دوم آنکه هر گاه برای فهم خود یا دیگری خواندن منظور باشد در کاتب یا شب شصت و یکبار یا در روز و یا زده گانه اول آنرا بخواند انشا الله تعالی تیر مرتب هر او خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لوسن و غیره مہنتات واجب است و در انشا خواندن کلام نکند و بکار دیگر سوای فرض و تر متوجه نشود مگر بضرورت بول و بارز و غصه و غیره اگر بضرورت و مہنتا لقمه نیست حتی الامکان در حلیه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر در بیابان باشد طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در انشای قرائت حضور صلیم بر پیشانی دارد صفای باطن و فتوح ظاهر تیر بدولت این عمل مسیر خواهد آمد و انشا الله تعالی آنحضرت صلعم زیادت مقدس خود کفایت جوانی عاملش خواهند بود و طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده تا یسین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا یسین دوم بخواند و سوم بار از اول تا یسین ثالث برساند باز خود کرده تا یسین رابع علی هذا القیاس تا یسین پنجم تکرار نموده ششم کند و دوم کردن یسین به ترتیب مذکوره برای هر مرض شفایست لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لوسن و دیگر شراط چنانچه سابق نوشته شد واجب است اجازت قصیده برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و کل معلوم که اجازت قصیده برده شریفه موطئه آنجناب را از شاه محمد نظر برای عند الله دستگیر است که در پنجاب حدیم التطیل بودند رسیده فقط ترتیب دعوت آن و ترکیب زکوة و کیفیت و مکنت قراة آن به شیوه است بر طالع صادق و احباب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیده میبوید و آخرت حفظ نماید و بعد

عجل خودتین

اجازت قصیده برده

ز کوشش بدین ترتیب ادا سازد که شب چهارشنبه غسل نموده و لباس پاک و سفید پوشیده و مکان خلوت
از فرش پاک و صافی که راسته و پیراسته از خوشبو عطر و گل و بخور و لوبان و غیره معطر و نغمه نماید و در آن مکان بگرزد
را نگیرد و رو بخشی که روشنی شمع و چراغ هم نباشد و بقدر نورش یک دم آرد و قاری شکر و روغن زرد در آنجا
نگاهدارد و تجدید وضو نموده دو رکعت نفل بدیه الی روح الرسول صلعم بگذارد و در هر رکعت بعد سوره فاتحه
اخلاص سه بار بخواند بعد سلام دو سه بار درود خواند و بکلمه نماز نشسته اعتصام مرقوم الذیل را بکلمه
در اقلح نماید پس از اعتصام هر بنده نشسته قرائت قصیده متبرکه که تا املن تانی و قصود و ششوع تمام شروع
و چادر بطور پنهانی در کلمه انداخته لطاف سینه بر آویزد و تصور سازد که آنحضرت صلعم رو بروی او نشسته
داشته استماع میفرمایند و نظر التفات و عنایت بحال قاری دارند پس بر قاری تم و احباب است که خود را محو
بحال و خیال حمدی انکاشته بآداب و تشریع کلی مشغول مدح خوانی دارد و خطرات و وسوسه ابدل راه
ندارد و در محال جابت تکرار شعر و درود و رباعی که زبان پنجابی است میخواند باشد آن اینست رباعی
مین عاجز چاره تیری دامن لگا دامن لگیان کی شرم تو ساقون یا رسول الله مین عاجز چاره دست
پانون مانده در تیری تین کثر اچکارون یا رسول الله ملک سبع سموات در تیر تین کثر کبریا پکارن
وانک نقیبان مین کون یچاره یا رسول الله کوی ذره بهکیا شناس روسیدون یا رسول الله
و گفته ده اشعار که محلل جابت از این شعر رباعی مذکوره خوانده باشد و کیفیت نگارش اشعار که در محال
مخصوص اند تفصیل آن جمله مرقوم میگردد و به ترتیب مذکور قصیده شریفه را در جلوه احد سه مرتبه شب
تا یازده شب و نگاهدشتن خوراک مذکور سه شب ضروری است و بعد آن اگر تا یازده روز کند بهتر است
آرد و بخور خوراک مذکور بچاه صبح بزیاشته محتاج نیاید و در بداهه قاری قصیده مرقومه تا یازده روز و ناز
گوشت و ماهی و پیاز و سبزی ترش و مجامعت بالکل به پیر نماید و قی الامکان در اکل حلال و معتدق قبال
کوشد و یازده روز که ایام زکوة است اگر ساقی باشد اولی تر و الا شنبه نیست و آنچه ایام زکوة اگر سبب باشد
میانه آن ماه باشد هیچ که ام حاجت خود را در ماه و نشود الا بکبار بلا نغمه و رو داشت باشد وقت افضل آن
قصیده شریفه بعد نصف شب است اگر میسر نیاید در شب هر که ام وقت که ممکن باشد اختیار نماید
و اگر در شب ناعنه شود در روز نفساناید وقت نوال و میباید وقت عصر اگر این وقت
سبب نیاید در سبب که ام ساعت که وقت در آنجای خاطر باشد و در آنجا سه زکوة

این
قصیده شریفه تا یازده شب بخواند

غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تا صبح نیست و اگر
 پنجشنبه علی الصلوة والسلام وضو تازه کند و اگر شب اتفاق غسل در اشامی زکوة و بعد شده باشد بسیار
 اولی و انسب است و اگر ادای زکوة مذکور بر لب آب مسیر آید سبحان الله والایمان قرأت وقت خواندن
 یک طشت پر آب پیش نظر دارد بعد ادای زکوة حتی الامکان و در قصیده طیب یکبار نماند و اگر بعد
 بیماری و غیره نماند شود بعد زمانه قضای نماید و اگر بلا عذر و روخوانی گذشت و یکبار هم نخواند تا نیت خواندن
 باید که تجدید زکوة نموده باز التزم قرأت نماید تفصیل اعظم انیکه **الصلوة علیک یا خیر الورع**
 السلام علیک یا نور الیهی یا حی یا قیوم در مانده ام در کرب نذر حرص و عصبانیت مانده ام و در کرب
 یا رسول یا محمد شفیع المذنبین یا رسولی یا شکم پیش است و من در یکی یا رسول الله ما را تو کسی
 یا محمد لطفت آمد حام تو پس بود ما را محمد نام تو احمد از تو شفیع نیست کس یا رسول الله بفرایدم بر سر
 الصلوة والسلام تا قیام بر سجده آل و اصحاب بش تمام سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبه ثانی گرام و در مرتبه
 ثانی عظام تکرار نماید بعد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمیع
 بارک علی محمد و علی آل محمد کما یبارک علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمیع باریزه بار بخواند **اللهم انزل الی القیوم**
غفار الذنوب اوتوب الیه یغفر لی ذنوبی سیاهة غفیرا یغفر لی ذنوبی سیاهة غفیرا یغفر لی ذنوبی سیاهة غفیرا
 بالمؤمنین روف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک و توب رب العرش العظیم اللهم انی
 سن المقبلین الی رسول روف رحیم علیه الصلوة والسلام اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد و کل معلوم
 لک یکبار خوانده یا حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک و توب رب العرش العظیم بفت بار و یک بار در دو
 خوانده و باز هفت بار حسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعد هفت بار در دو خوانده قصیده شریفه شروع نماید
 تفصیل خواندن باغی مرقوم الصدر که در نوزده ابیات بعد شعر خواندن می باید یک یک مصرع شعر
 مذکور نوشته می آید و آن اینست **مصرع حد تک عالی لاسری بستره سن لی بر و حجاج من غو ایتها**
یا خیر من محم العارفین سیاحه و من هو الایة الکبری المقبره سیرت من حرم لیلا الی حرم و سیرت تری
الی ان نلت من لیس و قد تکب جمیع الانبیاء هاهنا و انت تحرق السبع الطباق بهم حتی اذ لم تنع
شاد استبق بدت حضرت کل مقام بالاضافه اذ کما تقود بوجهن الی سیرت و فخرت کل فخر غیر سیرت
و جل مقدار نالیت من رب و بشری لنا معشر الاسلام ان لنا لمدعو الیه و اعینا لطاعته

تفصیل عظام

تفصیل خواندن باغی

ان ات ذنبا فاعمدى منتقض + قال لي ذنبة منه بتبتي + ان لم يكن في معادى خذ ايدى + يا ارحم
 الى الوديه تفصيل محل تكرار ايات مقامات اجابت دعاء وتبدل سما وصفات هو الجيب النجيب
 ترحي شفاعته + فبلغ العلم فيه انه يشترط لم ايرت وصيا بالمس اتمه + ومن يكن برسول له نصرة +
 يا ارحم اخلق بالي من الوديه + كيقين تكرار اشار محل اجابت به تبدل سما وصفات به ينظر است
 مثلا ومصرعه هو الجيب الذي ترحي شفاعته هو الرسول الذي ترحي شفاعته هو النبي الذي هو الجيب
 هو المحول الذي هو الغفور الذي هو الشريف الذي هو الكريم الذي هو الرحيم الذي هو الرشيد الذي هو
 الجيب الذي هو الشفيع الذي هو العظيم الذي هو الرؤف الذي هو العزيز الذي هو الولي الذي هو العلي الذي هو الصفي
 هو الحكيم الذي هو اعلم الذي هو الحكيم الذي هو السميع الذي هو البصير الذي هو السليم الذي هو الصبور
 هو الشكور الذي هو الحميد الذي هو السراج الذي هو المنير الذي هو اللطيف الذي هو الخليل الذي هو
 هو الحكيم الذي هو السميع الذي وغير ذلك الى غير النهايت + فحينئذ من كان يقول ان
 نصرة ومن يكن نجيب الله نصرة ومن يكن خليل الله نصرة ومن يكن حكيم الله نصرة
 ومن يكن مسيح الله نصرة وبعد شعر انتصر بك يا رسول الله انتصر بك يا بني الله انتصر بك يا خليل الله
 وانتصر بك يا حكيم الله اختلاف لفظ اسم شريف بكونه بعد يا ارحم اخلق بالي من الوديه يا ارحم
 يا ارحم اخلق يا ارحم اخلق يا احسن اخلق يا افضل اخلق يا اعظم اخلق يا اجمع اخلق يا اكمل اخلق يا ابرر اخلق
 يا ازيد اخلق يا انجب اخلق يا اصبر اخلق يا اشكر اخلق يا اعلم اخلق يا احلم اخلق يا اوسع اخلق يا
 انصر اخلق يا اعلم اخلق يا احم اخلق يا اجد اخلق يا اسلم اخلق يا انور اخلق يا اغوث اخلق يا اتم اخلق
 يا اتم اخلق يا اجل اخلق يا اولى اخلق يا اعلى اخلق يا اشفع اخلق وغير ذلك بخوانه احتسامه بعد ختم
 سه بار اعاده الصلوة عليك يا خير الوري تاخره + يا زور وذكور بخوانه بعد + شعار و مناجات
 يا بعد اين وعامنا يا في سطر است بخوانه دعائي مناجاتي امين يا سيدي ومولاي قاتل
 الالك ونجات الامل الا انك والامتك واطل التوكل الالك لا ملجاء ولا
 لا ملجاء الا اليك لا ملجاء ولا ملجاء الا اليك رب لا اله الا انت خير الوالدين ارحم الراحمين
 يا حق ازل وبقى كبري وبقى جسم عشق وصل على الله على خير خلقه محمد وال محمد اجعلني من عبيدك يا
 بعد و مناجات كند مناجات يا ارحم الراحمين يا زور وذكور بخوانه بعد + شعار و مناجات

تفصيل محل تكرار ايات

كيفية تكرار اشار محل اجابت

دعائي مناجاتي

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلا واسطه حضرت شاه سید عبدالرزاق قدس سره که هم اجازت و خلافت
از حضرت مولانا دارند و در صنایع حمیر و پودر قند و رنگ و نذوقه بودند که لفظ آن کل پرسون ده بار خواند و هر
شش جهات محبس و هم کرده باشند بر روز شروع یا فردا یا پس فردا را می خوانند یافت مولانا
موصوف میگویند که همچنان که در روز آغاز بر روز سوم صاحب حج خود بخود و احاطه بیده حکم داد که از کلکته
حکم مخلصی شمار سید غرض از تحریر اینچنین اجازت ها میرسد که حضرت مولانا بقید که امم عمل و غیرت
نبودند هر چه عند السوال ساکنان رشا و میکروند که چنین کین همان تیر بهدت بود و مفسد هم از نور
ثانی در اسامی بزرگان و پیران هر یک تخلص داده که حضرت مولانا قدس سره
را اجازت و خلافت از آنها رسیده سلسله عالییه قادریه الامم صلوا علیهم و علی
آل محمد و بارک و صلوا علیهم حضرت سلطان العارفین ازبده الکاملین و الکلیه
مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره ویرا از حضرت سید
غلام دوست قدس سره ویرا از قطب لاقطاب حضرت سید عبدالرزاق بانسوی قدس سره
ویرا از حضرت شاه عبدالصمد حق نما قدس سره ویرا از حضرت شاه بایت قدس سره ویرا از حضرت
شاه حسین قدس سره ویرا از حضرت شاه امان الله قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم بهکری
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم ملانی قدس سره ویرا از حضرت شاه فرید قدس سره ویرا از حضرت
شاه جلال قدس سره ویرا از حضرت شاه سید محمد قدس سره ویرا از حضرت شاه بهاوالدین قدس سره
ویرا از حضرت شاه ابوالعباس قدس سره ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت شاه سید
قدس سره ویرا از حضرت شاه سید علی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید احمد قدس سره ویرا از حضرت
شاه سید محمد بغدادی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید عبدالرزاق امین حضرت غوث الاعظم
قدس سره ویرا از حضرت غوث الصمدانی نبوب بجان می سید محمد الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابو سعید الملباک خرقوی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن
علی النکری قدس سره ویرا از حضرت ابوالفتح طاطوسی قدس سره ویرا از حضرت شیخ عبد الواحد عبد الغنی
تیمیسی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالقاسم خدیو قدس سره ویرا از حضرت شیخ
سید علی قدس سره ویرا از حضرت خواجه مؤمن از قدس سره ویرا از حضرت خواجه داود بلخی قدس سره

عمل برای خلاصی از بند

در اسامی پیران طریقت

ویرا آنواجب حبیب عجمی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت ابی بنیون
 علی ابن ابیطالب علیه السلام نسبت ویکریه توسط ووازوه امام علیه السلام حضرت خواجه
 معروف کرخی قدس سره را از حضرت امام موسی علی رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم
 علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت امام حسین شهید دشت کربلا علیه السلام ویرا از حضرت
 امیر المومنین علی سلیمان آقده علیه ویرا از حضرت سرور سرداران سلطان زمین و زمان خواجه خاجگان
 احمد مجتبی محمد مصطفی شیع الوری محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین و نیز
 سلسله علیه قاوریه نواسطه حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی
 بحضرت مولانا قدس سره میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت
 مولوی شاه نور الدین قدس سره ویرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سره ویرا از حضرت
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی شیخ
 ابوسعید قدس سره ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری
 قدس سره ویرا از حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی قدس سره ویرا از حضرت شیخ درویش قدس سره ویرا از حضرت
 قائم قدس سره ویرا از حضرت شیخ طہرس بکری قدس سره ویرا از حضرت سید اجل چوپوری قدس سره ویرا از
 حضرت مجدد جلال الدین جہانیان جہانگشت قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد بن عبدالغنی قدس سره
 ویرا از حضرت شمس الدین عبیدی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالکلام قدس سره ویرا از حضرت قطب الدین ابوالغنی قدس سره
 ویرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الفلاح قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سره ویرا از حضرت
 قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محمد علی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام
 والسلام باقی اسماء دستور مندرجہ شجرہ سابق کہ نوشته شد سلسلہ عالیہ شتیہ صابریہ اجازت
 و خلافت رسید بحضرت مولانا شہ عبدالرحمن قدس سره ویرا از حضرت شیخ عبدالودود قدس سره ویرا از حضرت
 قدس سره ویرا از مولوی محمد سلیم قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سره ویرا از حضرت
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی ابوسعید قدس سره
 ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری قدس سره ویرا از حضرت

نسبت ویکریه
 ووازوه امام علیه السلام
 حضرت خواجه
 نظام الدین جہانیان

سلسلہ عالیہ شتیہ صابریہ

قطب العالم سید شیخ عبدالقدوس لنگوی قدس سره وزیر از حضرت شیخ محمد قدس سره ویرا از
 حضرت مخدوم عارف احمد قدس سره ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره ویرا از
 حضرت جلال الدین بانی پتی قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب لایت بانی پتی قدس سره
 ویرا از حضرت مخدوم سعید علاء الدین احمد علی صابر قدس سره ویرا از حضرت فرید الدین نجف قدس سره
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین نجف کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره
 ویرا از حضرت خواجه عثمان پرونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حاجی سید شریف زندنی قدس سره
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین بودو چشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین ابوسفی قدس سره
 ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابوالحسن علی بن محمد قدس سره ویرا از حضرت علو
 دینوی قدس سره ویرا از حضرت ابومیرزا البصری قدس سره ویرا از حضرت خواجه ابو حنیفه المرعشی قدس سره
 ویرا از حضرت ابراهیم قدس سره ویرا از حضرت بیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت ابوالاحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت
 خواجه حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام ویرا از حضرت سلطان
 زمین و زمان خواجه خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 صلی الله علیه و آله و سلم و سلم فقط سلسله علییه نظامیه فخریه اجازت و نایانت سید خیر
 مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد عظیم دهلوی قدس سره ویرا از حضرت مولانا
 فخر الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نظام الدین اورتنگ آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ
 کمال الله شاهجهان آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد
 ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین حسن ویرا از حضرت شاه علیم الدین قدس سره ویرا از حضرت
 شاه محمود عرف شیخ راجن قدس سره ویرا از حضرت شاه سراج الدین قدس سره ویرا از حضرت
 شاه کمال الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره ویرا از حضرت
 سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنج شکر
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه قطب الدین نجف کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معین الدین
 چشتی حسن بنجری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عثمان پرونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
 حاجی شریف زندنی قدس سره ویرا از حضرت خواجه بودو چشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین

سید علی نظامیه فخریه

یوسف چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سره
 ویرا از حضرت ابو انجمن شامی علی قدس سره ویرا از حضرت علومش و دینوری قدس سره ویرا از حضرت
 ابوسمیرة البصری قدس سره ویرا از حضرت ابو حذیفه لعشقی قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم ادهم قدس سره
 ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت
 خواجہ حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین
 خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ قلمذریہ اجازت و خلافت رسید
 حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاه فرزند علی رض ویرا از حضرت حاجی الحرمین
 قاضی محمد تقی مونی رض ویرا از حضرت قاضی مینا قلمذری رض ویرا از حضرت شاه مجتبی اعوف شاه مجی
 قلمذری رض ویرا از حضرت عبد القدوس قلمذری جوینوری رض ویرا از حضرت عبد السلام قلمذری رض
 ویرا از حضرت شاه قطب محمد قلمذری رض ویرا از حضرت قطب الدین مینا وول قلمذری رض ویرا از حضرت
 شاه نجم الدین قلمذری رض ویرا از حضرت میر خضر رومی قلمذری رض ویرا از حضرت عبد الغنی بنی معرفت عبد الله
 علم بردار رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ قلمذریہ
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاه محمد علی رض ویرا
 از حضرت محمد سعید خان ابن ابراهیم خان رض ویرا از حضرت ابراهیم خان والد خود رض ویرا از حضرت
 حسین رسول فارم ویرا از حضرت تراویس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی
 علیہ وسلم سلسلہ ابویہ اسطه ویکر اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن
 قدس سره را از حضرت حاجی لاجی رض ویرا از حضرت محکم الدین اجمیری رض ویرا از حضرت علی لاجی
 رض ویرا از حضرت تراویس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شیخ المذنبین محمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینا کیہ اجازت و خلافت رسید حضرت
 مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت پیر شمس حقی پوری رض ویرا از حضرت شاه قدرت
 رض ویرا از حضرت شاه عبد الله رض ویرا از حضرت شاه بهلولن رض ویرا از حضرت شاه زاید رض
 ویرا از حضرت شاه عبد الواحد رض ویرا از حضرت شاه عبد الرحمن رض ویرا از حضرت شاه بندگی
 شیخ الحرمین ویرا از حضرت مبارک ویرا از حضرت نعم البدین شیخ صفی ویرا از حضرت شیخ سعد بن ابی وقاص ویرا

سلسلہ چشتیہ

سلسلہ ابویہ

سلسلہ ابی انجمن

سلسلہ ابی انجمن

از حضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض ویرا از حضرت مخدوم شیخ سارنگ مہکوان والہ رض
 ویرا از حضرت سید راجہ قتال رض ویرا از حضرت مخدوم جہانگیر رض ویرا از حضرت نصیر الدین
 چراغ دہلوی رض ویرا از حضرت نظام الدین اولیاء رض ویرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض ویرا از حضرت
 قطب الدین گنجیار کاکلی رض ویرا از حضرت خواجہ معین الدین ہشتی رض ویرا از حضرت خواجہ عثمان بانی
 رض ویرا از حضرت خواجہ حاجی شریعت دہلوی رض ویرا از حضرت قطب الدین سود و ہشتی رض ویرا از حضرت
 ناصر الدین ہشتی قدس ویرا از ہشتی رض ویرا از ہشتی رض ویرا از ہشتی رض ویرا از ہشتی رض ویرا از ہشتی رض
 ویرا از حضرت علو محمد اودینوری رض ویرا از حضرت ابوسیدہ البصری قدس سرہ ویرا از حضرت ابوالخیر
 العسفی قدس سرہ ویرا از حضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ
 ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ ویرا از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علی نبیا
 وعلیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ قادریہ مخبریہ
 بواسطہ ووازوہ امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ
 والفقرا از حضرت شہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ
 ویرا از حضرت شہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی
 قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یحیی ندوی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ ویرا از حضرت
 شیخ محمد حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد غیاث نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد علی
 نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ خواجہ ابواسحق
 جیلانی قدس سرہ ویرا از حضرت سید علی ہدائی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ
 ویرا از حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالپنی
 قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ احمد جوزفاری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لاقدس
 قدس سرہ ویرا از حضرت مجد الدین بغدادی قدس سرہ ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ
 ویرا از حضرت شیخ غمار بن بابہ قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابونعیم عبدالقادر قدس سرہ ویرا از حضرت
 محبوب جانی غوث صدیقی میران سیدی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبیا وعلیہ السلام
 ویرا از حضرت ابوسعید المبارک مخدومی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن علی النہاری

سلسلہ قادریہ مخبریہ بواسطہ ووازوہ امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ والفقرا از حضرت شہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ ویرا از حضرت شہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یحیی ندوی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد غیاث نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد علی نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ خواجہ ابواسحق جیلانی قدس سرہ ویرا از حضرت سید علی ہدائی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالپنی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ احمد جوزفاری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لاقدس قدس سرہ ویرا از حضرت مجد الدین بغدادی قدس سرہ ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ غمار بن بابہ قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابونعیم عبدالقادر قدس سرہ ویرا از حضرت محبوب جانی غوث صدیقی میران سیدی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبیا وعلیہ السلام ویرا از حضرت ابوسعید المبارک مخدومی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن علی النہاری

قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت عبدالواحد بن عبدالغفر قدس سره
 ویرا از حضرت ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت ابوالقاسم صمدی بغدادی قدس سره ویرا از حضرت
 خواجه سمری سقطی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره ویرا از حضرت امام علی موسی
 رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت
 امام حسین علیه السلام ویرا از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت خاتم النبیین
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم سلسله شصتیه قدوسیة بواسطه شصتیه سیدیه
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والغفران از حضرت سید امیر الله تمانیسری قدس سره
 ویرا از حضرت شاه فاضل قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره ویرا از حضرت شاه
 امان الله قدس سره ویرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره ویرا از حضرت شاه ابوالمعانی قدس سره
 ویرا از حضرت شیخ داود قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الهی قدس سره ویرا از حضرت
 قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی قدس سره باقی بدستور سابق سلسله علیه قلندریه
 اوپسیه اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا می شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت
 مولوی شاه نور الهدی قدس سره ویرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره ویرا از حضرت شیخ
 محمد شریف نیاولی قدس سره ویرا از حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ویرا از حضرت
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
 سلسله علیہ شطاریه اجازت و خلافت رسید قطب مان حضرت شاه عبدالرحمن علیه الرحمه
 والغفران از حضرت شیخ باب الله میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت شیخ باکو قدس سره
 ویرا از حضرت شیخ بدیع الدین میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت سید دیوان راجه میدنی پوری
 قدس سره ویرا از حضرت مولانا شاه بانهیا گل پوری قدس سره ویرا از حضرت سیدین بنکیری
 قدس سره ویرا از حضرت محمد غوث گوالیائی قدس سره باقی بدستور سلسله علیہ نقشبندیه
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت شاه غلام
 احمد موسی سلمه الله تعالی ویرا از حضرت شاه ابوالقاسم قدس سره ویرا از حضرت مرزا مظفر جان

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

قدس سره ویرا از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره ویرا از حضرت محمد زید قدس سره ویرا از حضرت
 خواجه محمد نقشبند قدس سره ویرا از حضرت خواجه معصوم قدس سره ویرا از حضرت شیخ احمد مجد و الهام
 قدس سره ویرا از حضرت فانی قمی الله خواجه باقی بالله قدس سره ویرا از حضرت خواجه الکنی قدس سره
 ویرا از حضرت خواجه مدویش قدس سره ویرا از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
 ناصر الدین عبداللہ احرار قدس سره ویرا از حضرت خواجه یعقوب چرخی قدس سره ویرا از حضرت خواجه
 بہار الدین نقشبند قدس سره ویرا از حضرت سید امیر کلال قدس سره ویرا از حضرت خواجه بابا سقا
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی رایتی قدس سره ویرا از حضرت خواجه محمود مغربی قدس سره
 ویرا از حضرت خواجه عارف ابوگری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عبدالخالق عجد وانی قدس سره
 ویرا از حضرت ابو یوسف ہدانی قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره ویرا از
 حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی قدس سره ویرا از حضرت سلطان المارین حضرت بابا یسک
 قدس سره ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام ویرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره
 ویرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ ویرا از حضرت سلمان فارسی قدس سره صاحب
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبیاء و علیہم السلام ویرا
 از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمعه چهارم و در ذکر
 و فوائد متعلقہ آن باید دانست کہ ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کیم
 است تا حق تعالی بدین صفت پر روح بنده تجلی نمیکند ارادت غمی آرد و در ائمہ دین و شاخ اهل بیت
 اختلاف است در نیکو بیعت فرض است یا واجب یا مستحب یا کسی کہ فرض گفته اند
 بران دلیل می آرند و آیه کریمہ را یکی اینکه یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ و اتقوا الیہ الوسیلۃ
 دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند کہ اتباع و سیلہ و اتباع سبیل کسی کہ انابت بخدا
 آورده است امر بہ بیعت است مومنان را یا رسول خدا صلعم و اصل پیغمبر را یا اشیائے حق
 است و ما و امیکہ دلیل بر نفی ارادہ فرضیت ازالہ امر قائم نشود صرف کردہ می باشد و حق تعالی
 نباشد و اینجا هیچ دلیلی بر نفی این ارادہ نیافتہ نمیشود چنانچہ بعضی مفسرین یہ آیه و آید کہ یہ را
 محض تفسیر کرده اند و کسی کہ قابل بوجوب بیعت اند میباید درین سر و آید و وجوب حمل میکنند

باید دانست کہ این بیعت فرض است یا واجب یا مستحب یا کسی کہ فرض گفته اند بران دلیل می آرند و آیه کریمہ را یکی اینکه یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ و اتقوا الیہ الوسیلۃ دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند کہ اتباع و سیلہ و اتباع سبیل کسی کہ انابت بخدا آورده است امر بہ بیعت است مومنان را یا رسول خدا صلعم و اصل پیغمبر را یا اشیائے حق است و ما و امیکہ دلیل بر نفی ارادہ فرضیت ازالہ امر قائم نشود صرف کردہ می باشد و حق تعالی نباشد و اینجا هیچ دلیلی بر نفی این ارادہ نیافتہ نمیشود چنانچہ بعضی مفسرین یہ آیه و آید کہ یہ را محض تفسیر کرده اند و کسی کہ قابل بوجوب بیعت اند میباید درین سر و آید و وجوب حمل میکنند

و میگویند که اگر سبیت فرض بودی مثلاً آن کافر شدی و جاهد سبیت بالاتفاق کافر نیست و کسانیکه
مستحب میگویند صیغه امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر سبیت فرض یا واجب بودی بر ترک
آن از جانب شارع و عیدی وارد شده و تارک آن فاسق بوده و حال آنکه چنین نیست این
ایمقدیه حضرت مولانا اقدس سره العزیز ارشاد کردند که سبیت در زمان رسول صلی الله علیه و سلم به نبات
مختلفه بوده است اولی سبیت برای سلام دوم سبیت برای جهاد سوم سبیت برای ترک معاصی
و استقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعونک
الله ید الله فوق ایدیهم فمن نكث فاما نکثت علی نفسه ومن اوفی بما
عاهد علیه الله فسیؤتیة اجره اعظم و ذکر ثانی در قوله تعالی لقد سرخی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجر ففعل ما فی قلوبهم فانزل السکینه
علیهم واکتابهم ففما قریباً و مغالیه کثیره یا خدایا و بها و کان الله عزیزاً حکیم و ذکر سوم
در قوله سبحانه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لا یشرن کباً بالله
شیئاً الا کثیرین و لا یدن ین و لا یقتلن اولادهن و لا یشکن یتهمتان کثیر
بیکن ایدیهن و ارجلهن و لا یخصمنک فی معروف و فیکلعهن و استغفر لهن الله ان
الله غفورٌ رحیم و وقع استنباط حضرت منعم از زمان خلفا راشدین و ائمه نادین المهدیین الی الان این
سنت سنیه فیما بین مشایخ جاری و رائج بوده است و در حدیث من بات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة و عیدی نیز بر ترک آن وارد شده که در صحت معنی حدیث بطور قدسین کسی
سمحن باشد در تصورات سبیت برای مردان و زنان بموجب مراده و سنت رسول خدا و روایات
درین است اما طالب خدایا سبیت ارادت بلا شبهه واجب است زیرا که چنانکه بی احتمال زن
بامر و طفل پیدا میشود مگر نادراً همچو آدم و حوا و عیسی علیه السلام همچنان طالب بے ارادت و شبه خدا
نیز مگر نادراً همچو اویس قرنی و بعضی دیگر بلکه او شان هم بهمت باطنی نیز این رسیده اند بقول مولو
معنوی قدس سره العزیز شعر پیرا بکس کی بی پیر این سفر بهمت بس پرافت و خوف و خطر
هر که اوبی مرشدی در راه شد به او غولان گره و در چاه شد بهر که تنها در آیین ره برید به هم چون
بهت پیران رسیده فقط اکنون باید دانست که علمای صدقیه را در سبیت و ارادت اختلاف است

صاحب القباصل لانا رهنوس یعنی بیعت دست مرید گرفتن و مراد او پند و نصیحت فرمودن مرید را
اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و برگشته وی عمل کرد سنت و آراوت از عادات قدیم اغراض نمودن
و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل جان شنیدن قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت و رهنوس
تاوست بدست میرند و پیر بر سر مرید مقرض فرزند و ویرا خرقة نهد مراد از خرقة پارچه جامه یا خرقة اراوت
و کلاه است و بعضی خرقة و مقرض از شرط لازم می نموده اند اما در استعمال بجا می رسیده که ترک آن
بسیار پس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لایکون مرید احمی لایاخذ شیخ شعرا منه و لایعطی له خرقة و در زمان
حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره الخیر فی قلوبی شده بود که بی بیعت اراوت
درست نبود احمی دستور حضرت مولانا قدس سره الغریر در بیعت همین قدر بود که در روز و شب کلام
وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را رو بروی نشاندند اول فائده موافق معمول مندرج بنویسانی
خوانده هر دو دست مرید هر دو دست خود گرفته میفرمودند که اینجا را از بزرگان رسیده است قبول کردی یا می گفت
کردم و دفعه دوم میفرمودند که آنچه خدای سبحان تعالی بار بار به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردی
میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند آنچه بطریق بزرگان متاع فاخر ما حاصل و حاصل گشته
شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعد میفرمودند مبارکباد من بعد شیرینی اگر بخواهی بنویس و از آن به
راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شما باش میگفتند و دیگر هیچ
و تلقین عند البیعه معمول نبود و در بیعت اناث حاضر است دستور این بود که گوشه چادر یا روبان
کلان هر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مریده هر دو دست خود نفس میگرفت
و ایجاب و قبول بطریق مرقوم الصدور میشد و براس اناث غایبات برداشته
نشان پنجه دست از چندان ثبت کرده میفرستادند و شخص متبسط و کماله ایجاب قبول بیت حست
تا صحت بصر بکنور خود آمدن مستور است جائزند باشند بعد منصف بصر مستورات بکنور آمد و زیارت
حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصد آری انما منی انداختند بگواه مرید درخواست شجره میکرد و پیر
که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعیین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته دادن شجره
قادریه و الا که کدام سلسله را که او استدعی میشد بشاه تاج الدین احمد صاحب بیان غزالی الله تعالی
خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آن آن بدست مبارک خود ایشان ثبت

بیان اختلافات علایق و تفریق بیعت و اراوت
دستور حضرت مولانا بیعت

و شتخوایفروند اجازت این سلسله عالیہ بفلان صاحب اوفقیہ عبدالرحمن و بعد بضعف بصیرت
 مذکور تعلیم دیگری نوشته میشد حکایت و تمیقام روزی کترین را مخطو رشده حضرت مولانا دایم
 بچود و رخواست طالبا و دانشرف به قبول بیعت میفرمایند و ملاحظه حال بزرگان سلسله چنین معلوم
 میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد هر یک دست یابو میدادند موجبش حبسیت
 حضرت مولانا بر خطبه مشرف گشته و جنس یک حکایات ارشاد کردند که سلطان المشائخ قدس سره
 بلا تامل تاخیر فرمیدیکه دجالانکه طریقه حضرت شیخ المشائخ فرید الدین گنجشکه قدس سره چنین نبود
 و در نسبت آن سلطان المشائخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که از او من برای غفلت بوده
 پیروستگیر من برای نوشتن تعویذ و اعطای آن بجا بختندان امر کردند حسب حکم میگردم لکن خلاف
 طبع خود میبایقم حضرت گنجشکه قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق میباید بود و فطن بخلق میشد بدو
 بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درین باب تامل چیست اگر فرید را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا
 و تمامی مردان سلسله خود را همراه خویشم گرفت و در بهشت نخواهم رفت و الا من تو درود بخوشتم
 از اینجا که پیر من صادق القول است پس از آنوقت که در خواست بیعت میکند بدین معنی آید که بزرگوار
 این را بخت گشتم بعد فرمودند که در سیر الاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کترین عبارت
 سیر الاولیا را در تمیقام ثبت میناید در سیر الاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین ربی در
 حسرت نامه خود آورده اند که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تابا داشت بجا و
 شیخ مشغول ران روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردند و ارشاد ایشان اینهاست
 گذشت که مشائخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم خود عام و خاص را
 دستگیری مینماید و دست بیعت میدهند خواستم که درین باب سوال کنم شیخ نظام الدین از اینجا
 که کاشف عالمست بر خطره من واقف شد و فرمود که هر چیزی را از من سوال میکنی و این پیروی که
 من بی تقیضش از بندگان ابرار است بیعت میدهم فرمود که خدای در عصری حکمت بالینه خود و
 نهاده است تا مردم آن عصر رحم و عادت بی پدایمی آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر گیر نمی ماند
 اصل را ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله و سلسله تا انقطاع کلی نمیدهند و
 نمیدادند اما از عصر شیخ ابوالخیر ابوسعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سیدنا ابوالخیر

عبارت سیر الاولیا

و از حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی تاج محمد دولت شیخ فرید الدین برورمائی این پادشاهان دین
 همچو خلائق نمیشد و از هر طائفه از مالوک و امرا و معارف و شایر و طوائف دیگر می آمدند و خود را بخیر و
 بنیاد آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند و این مشایخ دست بیعت بخاص و عام میدادند
 و سپیکس می دادند که معاملات محبوبان خدا را مقیس علیه سازد که ایشان همچو مردان میگرفتند من بهم
 بیکرم آدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط و دلاسا نمیکند مگر آنست که بتواتر می شنوم
 که بسیار آن از درآمد ارادت من دست از معاصی باز میدارند و نماز و راجعت میگذرانند و به او را و فلو
 مشغول میباشند اگر من علم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از نیت آخر که از ایشان
 در وجودی آید محروم شوند و دیگری آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس و تسلیتی انگیزم یا شفیقه می بینم
 ارم شیخ کامل کل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است و می بینم که سلسله ای معجزه خط
 و مسکینیت بر در من می آید و میگوید که از چیده گشتن آن توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او راست
 باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان می شنوم که ارادت من اهل بیعت را از معاصی باز میدارد
 و سبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات و قلم از پیش
 خود مراد او انداخته بودند که تعویذ بنویسم بجا بختندان بدیه چون در من اثر ملامتی مشاهده کردند و فرمودند که
 تو همین زمان از نوشتن و معاملول شدی در ان زمان که حاجتمندان بسیار بر تو توفیق خواهند آید حال تو
 چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم و گریه کردم که محذورم مرا بزرگ گردانیده و خلافت خود فرمود
 و من مردی عیلم از اخلاط خلقی متصرف بودم این کار بزرگ است اندازه من بیچاره نیست همین اجازت
 محذورم و نظر شگفت در کار من کافیت چون عرض داشت من شنید فرمود این کار از تو نیکو خواهد بود
 من درین باب احکام کردم و خواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شد راست به نشست و مرا از بستر
 طلبید و پیش خود نشست و فرمود گفت نظام بدانکه فردا مسعود بنده را و در گاه بی نیازی آبروی بود
 یانه اگر نخواهد بود من با تو عهد میکنم که پاسی در بشت نه تم تا ایشان را که تو دست داده باشی و در بشت
 نهم بر نیفت سلطان المشایخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافتی بچنین داده اند و اینکار گاهی نیکو می آید
 نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار انداخته و جاره و دروغ و تمهید دست و پنجه بازیکنانند از ایشان
 چگونه خواهد آمد و من برای العین مشاهده کرده ام که شیخ سید از اخلاط و گاه الهی است و از ترس

که بازید و جنبید و دیگرستان عشق الهی جامه نوحشیده اند او هم نوشیده بود و در باب کسانیکه من
 از شما نزد دست بعیت میدهم آنچنان سخن گفته باشد و عهد شده من نتوانم که از بعیت مانع شوم فایده
 جلیله و در منافع بعیت ارشاد میکردند اول فایده بعیت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بجهت بعیت از
 گناهان ماضی پاک و صاف میشود و همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود و چنانچه در حدیث
 آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له و مثال مرید تائب در محو سیئات ماضیه مثل آنکس است که اگر
 در اسلام داخل میشود و دوم اینکه حفاظت و حراست مرید بخود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز مرید صاحب
 بد و گاری او میرسد و بطریقه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوّم اینکه وقت رسیدن آثار مرست
 که سنگی آنچنان میباشد که مختصر یعنی صاحب نزع بخوابد که اگر تمام جهان را در دهن من اندازند یک
 و تشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یک جرعه نمایم در آنوقت سخت الیس لعین شراب و طعام نماید
 کلمه فقر تلقین میکند و میگویی که اگر کفر اختیار میکنی شراب و طعام بدیم در آنوقت برگرستی و تشنگی صبر کن
 و از مکر شیطان ایمان سلامت بدون دشوار میباشد و در همچو وقت مرشد در میان شیطان و مرید شود
 حاکم میشود و شیطان را نزد یک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان سلامت میرود چنانکه
 اندام مرشد در عالم برزخ نیز بیدار می رسد و شفاعت پیر مرید از او در آخرت مشهور و معروف است این
 فوائد در حق عامه مریدین است و برای طالب صادق و ارا و متمند و اثن که مخلوص محبت و بصدر تقصید
 فانی فی الشیخ شده باشد فایده جلیله اینست که به احوال و کمال شیخ در ذات فانی پیدا میشود و بعد از
 فنا خود او لا بد دولت فنا فی الرسولی و ثانیاً بعضی فناء فی اللهی میرسد و برای توضیح و توضیح تمهید این
 چند حکایت مناسب بتمام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد و حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده
 مرید گردید و بخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از منداخته آن
 چگونه پاک شوم پیر امر کرد که ستفانی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای تو خواهد گشاد و چنانچه شخص
 مذکور حسب الامر مرشد خودش خدمت ستفانی مردم اختیار کرد و روزی بر چاه و صحرای آب میکشید
 یک کس اسب سوار در آنجا رسیده آب بزودی طلب کرد و در نوشاندن آب اندک تاخیر شد سوار از کوه
 ضرب تازیانه بر وزو ستفای مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید پس بیکه برای نوشیدن آب سرفرو
 شمشیری بر فرق سوار فرو برد و زد که سرش از تن جدا گردید و بجهت کشتن او حجاب از چشم قائل برداشته شد

دولی گردید و تبریه عالی رسید شادان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکر گذاری کرد
 عند الاستفسار مرموم مرشد او خطاب کرد که شهر مبارک این بود که آن سوار بار او قتل یک قطب مارتیست
 الله تعالی بیعالمه و در میان آورد و کشتن او سبب عفو خونهای سابق و حال که در آن ایس بود گردید
 و علاوه بر آن از غنایت الهی بدرجه ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود و ارشاد شد
 که حضرت سلطان المشایخ قایم سره بایه خود آنقدر عشق و شوق داشت که روزی با خواص خلایق
 خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود بخواهد نمود اگر بصورت شیخ فرید بخشکری خواهد شد
 خواهیم دید یا نخواهیم دید فقط این لفظ اگر چه در موقوفات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده
 و مثل اینکه از دیگر بزرگان و پیر پرستی کس را در شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود و را
 بپیرزی احتیاج اقتضا و بطرف برنج پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم معصومین طلبش تشریف آورد و فرمود
 که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم
 حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او بخواهی و دو منزل آنطرف او رسیدن
 میتوانی عرض کرد که بهو بخارفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نمیگیرم چنانچه از مکه
 کوچ کرده و دو منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن اشکال نامحدود
 خالص صاحب پرسیدند که بنظر علماء نظام و در مقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مرید که بخواهد
 زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس سلام او کجا باقی ماند حضرت ولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء
 خطا بر بدن سبب است که آنها شیشه گوی و بر جسم خود نهاده تمام جهات را کبود می بینند فی الحقیقت
 نیست که آن شخص بدولت پیر این مرتب یافته بود که بجز و خواش او پیغمبر صلعم معصومین طلبش تشریف
 آوردند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حقه رعایت میشد بلکه عین
 خاطر اقدس صلعم اقتاده سخن برین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره که
 اجازت خلافت از کذا هم شده است ارشاد شد که در کتاب فرائد که در سلوک است
 دیده ام که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بر کلاه شیشه یاقوتی
 نشسته بودند ناگاه از میان آبر بخت دست نمودار شد حضرت سلطان المشایخ کلاه خود بران دست
 نهادند بخت دست کلاه را گرفته غایب شد مرموم حضرت استگشت این سکر کردند و فرمودند که ای

بوعلی قلندر راست که او با وصفت استعدادهای نسبت بیعت ظاهر بی نداشت بنا بر بیعت پیش مر آنده
 بودند من او را خلعت خلافت و اودم از بیحکایت معلوم میشود که حضرت شریف الدین بوعلی قلندر
 زنده چه چشمتیه نظامیه از سلطان المشایخ و نسبت کبر و بزرگوار حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند
 حکایت فرمودند که در روشی بخد مت عبدالله شطارا را در حضور وی داشت چون بر دروازه رسید
 حاجبان در محافقت کردند و نگذاشتند که اندرون برود آن درویش کنشاشی کرده در حضور حضرت علی
 رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بخدا نرسیده
 یعنی اگر ادب میکردم مرا اندون کی راه میدادند بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولو کے
 ابو الحسن استفسار کردند که بیعت حضوری مرید شرط است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدمت بی شرط
 بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد و اینقدر کافی در بیعت است
 اگر چه در ظاهر ملاقات قیامین نکرده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابوبکر سلسله بافت را که مرید حضرت
 بودند در شهر کے بنا بر ارشاد و هدایت خلق فرستادند و که ام پاره مبارک خود هم دادند که طفلی ملاوا
 ازین فقیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابوبکر سلسله بافت در آن شهر رسیدند می بینید
 که چند طفلان لعاب و بازی میکنند و یک طفل پاره طفلان جمع کرده نگاهبانی میکنند چون آن طفل
 ابوبکر سلسله بافت را دید گفت تا کی نگاهبانی پاره طفلان کنتم آنچه پاره ما امانت آورده اید ما را پس
 جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا بیاید
 شاید شوقول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است و کائنات بیعت از طرف غائب کند بعد از آن آن
 بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معائنہ کرده میشد که مریدانی آنحضرت
 از طرف زوجہ و مادر و همیشه غائبات خود ما دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از متعلقان
 خود ما میگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۸۴۵ هجری یوم جمعه محفل سماع بود و حضرت مولانا قدس سر
 در صحن مسجد جانب حجره و قوالان برچوب تیره ملحقه مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل در بر سر قاف
 و غزوات قاعده آتماشای تجلیات رخانی مینمودند و این کمرین خدام ادباً بزرگانک فاضله بواجبه حضرت
 وی رضی الله عنه مستعد بود و متاب خان قوال بهان وقت مشرف بشرف بیعت گشته این بداد و
 حضرت ابیر خیر و علی الرحمن مدینه آج رنگ ہی ای مارنگ ہی آند بداد و اموری گھر میں بریں پایو

حضرت شمس تبریز
 بوعلی قلندر
 حضرت نظامیه
 سلطان المشایخ
 حضرت علی
 حضرت ابوبکر سلسله بافت
 حضرت ابوبکر سلسله بافت

بیت و کائنات

نظام الدین اولیا و تومنه مانگی پرشن سہے باسجام آن حال وی صنی اقدعنه متغیر کردید اثر سوزش
 دل بر جبرہ مبارک طاری و آب بر چنارہ نور جاری گشت از خواص و خواص کنکری باشد کہ از خطا کجاست
 و لطفت آن صحبت بابرکت محروم مانده باشد در وقت خوش فرمودند کہ نور اندک بجائی پیش بیا خود را بیک
 رسانیدم فرمودند کہ یک گوهری بہا بشناسید ہم عرض کردم کہ عنایت شود و ارشاد کردند کہ اینچہ حضرت کنشکہ
 بحضرت محبوب الہی نظام الدین اولیا قدس سرہا شہادت داده بودند مانیتر بشما وعدہ میکنم کہ بغیر شما و سہ
 مریدین و مخلصین و اتباع شما بخت نخواہم رفت از فوط خضوع و خشوع سجدہ تہنیت در قدم رحمانی خود
 ساختہ معروض داشتم برین مژدہ گرجان فشانم رواست و شجر شکار کردن کی تواند در خور آلائی
 شکر نعمتہای تو چند آنکہ نعمتہای تو بہ قطوبی المریدین و بشری المخلصین الحاضرين والغائبين من المخلصين
 والغائبين رباعی نازم بخش خود کہ جمال تو دیدہ اند و انعم بپای خود کہ بگوشت رسیدہ اند ہر دم نہا
 بوسہ دغم دست خویش را بہ کاک دانست گرفتہ بسویم کشیدہ اند فقط نور ثمالش مشتمل شیش
 لمعات المظہول و راجابت و عاجلوت کعبہ سرفیہ و حصول قرب منزلت بحضرت
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم در دیدنہ منورہ و فضائل درود و حکایات متعلقہ آن
 سخن در راجابت و عاہر کہ بود فرمودند کہ در کتابی دیدہ بودم کہ اگر طواف بیت ربی در تنہائی مسیر آید
 اندران ساعت ہرچہ و حال کند ستجابت است الا ماشاء اللہ تعالی جہانچہ حضرت ابراہیم ربانیم قدس سرہ
 در تنہائی طواف با خدا می سجائہ تعالی خلوت یافتہ بودند حق تعالی گفت ہرچہ میخواہی بخواہ عرض کرد
 ازین گناہ صاف رن شود و نذر رسید کہ این نخواہد شد یعنی عفت از گناہ نمیدہم تا شان عفتی نظام کرد
 دیدہ و عاہی دیگر خواستند مستجاب شد آن نیز روزے بعد نماز ظہر بار دوسہ ہستان در ہر شنبہ بودیم
 ہفتین مرتبہ ساکن بہا گل نورہ گفت بہ بیتیہ کہ کعبہ خالیست اینوقت بیخ شہر نیست منکہ با وضو بودیم
 کہ بستہ دیدہ طواف شروع کردم یک اسبوع یعنی ہفت با طواف تمام کردم دو رکعت نفل خواندم
 اسبوع دیگر چار با طواف کردہ بودم کہ در بقیہ اسبوع ثانی دوسہ کسان شریک شدند کہ من ہم
 پرسید کہ در بیقرصت و حاجت نخواہد فرمودہ باشند ستجابت شد باندہ ارشاد کردند کہ البتہ ہرچہ خواہم
 از کرم الہی ستجابت شد و اثر بیخ آن ایتدہ فرمودند کہ دعا کردہ بودم کہ خداوند امر شدہ نشان
 کہ دایمہ واسل کہ اندکیکن بیان باشد کہ نزد تو کامل باشد و نزد من نیکمال و مستحق شدہ و اگر تو تو

تو کامل باشد و برابر آن آگاهی بخود یا بالعکس آن پس از آن مطلب بر بنی آید و تقاضای اجابت کرد و در امتحان
 ملاقات مولوی عبدالحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائد
 ورود و حصول منفعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و فرمودند که فوائد و نتایج ورود و دیدن
 سهر و احصاء متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله فوائد که با جاویدت صحیح و زیادت
 ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رساله خود نوشته اند که اول آن فوائد صلوة سید
 کائنات صلی الله علیه و سلم امتثال امر الهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او غفر الله عنه منطبق آید که
 ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آلہ الذین آمنوا صلوا علیہ و سلموا تسلیما و دوم حصول عشر صلوة و
 رفع عشر درجات و ثبوت عشر حسنات و مجموع عشر سیات از جانب خدای سبحانه بموجب و ستاد و وکیلا
 سوم اجابت دعا که اول آن در واد باشد چهارم و جوب شفاعت سید انبیا صلی الله علیه و سلم
 در حق مصلی پنجم شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را ششم و ثبوت نبوی و هفتم و دوش شریف و س
 بر باب جنت بهشت شوق مصلی با آنحضرت پیشتر از دیگران روز قیامت بهشت متولی گشتن آنحضرت جمیع
 مصلی را در روز قیامت ششم کفالت جمیع مهمات و قصار و حاج مصلی و منفعت جمیع ذنوب و نهم کفالت
 جمیع سیات یا زودیم محسوب شدن در و دیجایی افضل صدقات و دوازدهم تفریح کرب شفا سیستم
 و دفع خوف و بزع سیزدهم اظهار بر اربت ششم و تفریح اعدا چهاردهم حصول رضای الهی و محبت وی تعالی
 و رسیدن رحمت از خدا و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاک و تنمیه در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و شفا
 قلب بهشتیم فزاد مال و حصول برکت اسباب اموال اولاد و اولاد و اولاد و بیستم نجات از اسهال قیامت
 نوزدهم آسانی سکرات موت بیستم خلاص از ممالک دنیا و مضائق روزگار و نوزدهم آخرت بیستم
 نفی فقر و اعدام حاجت بیست دوم سلامتی از آتساک کل و چنانکه در حق تبارک صلوة بیست و یکم
 تطیب مجلس بر تزلزل رحمت بر جلسای محفل صلوة بیست چهارم توفیر نور ترم و بر بل صراط و بیست
 قدم در انحال بر آفات و نجات از ان در طرقة العین بر خلاف حال تبارک صلوة بیست و پنجم عرض اسم
 مصلی بقیه و لذت در حضور فالق النور صلی الله علیه و سلم بیست و ششم از و یا و محبت حضرت سید الانام
 علیه الصلوة و السلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثیل خیال وی علیه السلام و ششم مصلی است
 استی من بعد فرمودند که گشت در و بلا شبه موصول بحضور آنحضرت است صلی الله علیه و سلم چنانچه

مسلک داد و آن مرد صالح از پیش قاضی برآمده در خواب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بیدار و خوانی
 بر بیدار بر اصرار صلی الله علیه و سلم شغول نشست در شب است و منقح از ماه در خواب دید که قاضی میگوید
 حق تعالی قضای دین ترا میکند نزد صلی ابن عباسی و زبیری برود و آنرا بگوید که رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید
 تا سه هزار و نیاور قضای دین بدی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی بخوابتم و رفتم لیکن در خواب دیدم که
 او علامت صدق این واقعه برسد چه گویم آن روز رفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که امر
 میفرماید مرا با پنج شنب و ل و موده بود و بتقاضای شصت آن روز نیز رفتم شب سوم باز می بینم که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از سبب رفتن من می پرسیدند گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم علامت صدق
 این واقعه میخوانم آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو بر روی
 از نماز فجر تا طلوع آفتاب بخوابی و از آنکه سخن گوی تحفه در و بر من میفرستی و این از تو بجا می آید
 غیر خداوند تعالی و کرامتین چون پیش وزیر رفتم و قضای خواب و علامت برگفتم خوشحال شد و گفت
 مرد جبار رسول رسول صلی الله علیه و سلم تقابل از آن سه هزار و نیاور بر من بیاورد که در وجه قضای دین
 خود کن و سه هزار دیگر بیاورد که نفقه عیال خود کن سه هزار دیگر بیاورد که این امایه تجارت خود کن و مرا بگو
 داد که را بطعمودت ازین قطع کنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی رفتم
 تا در حضرت اول صاحب من ادا کنم صاحب من را دیدم که مملو و مبهوت پیش قاضی در آمد و نایب را
 شمر دم و قصه را باز برایشان برگفتم قاضی گفت این سه هزار است این وزیر را چرا باشد من بتولی قضای
 این دین تو شدم پس صاحب دین گفت این سه هزار است شمارا چیست من نیز ادا کردم ببرات آن
 از دینم تو از دین خود در گذشتم الله در رسوله صلی الله علیه و سلم پس قاضی گفت خوش است بحسب خدا و رسول
 صلی الله علیه و سلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با این سه هزار بیرون آمدم و شکر فرمایم حق گذارم
 فلنکذ المنة و علی رسول الصلوة و التحية حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلب علم حدیث
 در خواب دیدند که میگویند خدا رب لغزت جل جلاله مرا بیاورد و تمام اهل مجلس را که در وی استماع
 حدیث میکردند بحجت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم که از لوازم قرائت این علم شریف است
 حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود زکریا بنیامی محض شده اترجم در و در و بکثرت خواند ششی بخی بود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف شده در خواست نصارت کرد و فوراً اینا گشت آنکس با فقیر ملاقات داد

این حدیث در روایاتی دیگر آمده است
 و توفیق بسیار بدست آید

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس تنگ شده بود و مصداق گفته در حجه نشست و نیت کرد که تا لک پیر
از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نگیرد از حجه برخواهم آمد و شب روز به قرات در پیش قبول بود و شب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد او تشریف فرما شده فرمود اندک اگر خدای لکمه و پیه بگیرد از خواهی حفظ کلام الله
آنحضرت گفت که حفظ کلام الله عینیت شود و حکمت که یک سیاره پا و بالا هر روز در قرآن دیده بخوان بعد
در تریح همین جلوه خواهی نمود و این چون رمضان شریف رسیده بود آن شخص تمام قرآن در تریح تمام کرده
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله بنشیند توبه نماید با اتفاق
پسر خود روانه کعبه گردید در شبی راه آن شخص بوضع میهار شد و پدر و پسر سیاه گردید و پسرش تیره شد
که بنظر مردم سخت رسوائی گشت تا که شخصی آید و پسرش کشاد و دست خود را بر روی سیاهش مالید
همچو ماه شب چهارم در نشان شد پسرش و من آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با یخچین مجرم غریب
احسان کردی فرمود من رسول ام صلی الله علیه و سلم انیکل اگر چه شراب خوار بود و لیکن هر روز یکبار
در دو تخم میفرستاد رسوائی او گوارا کرد و هم اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد از آن معلوم است حکایت هشتم
شخصی در حالت نزع بود و میخیزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه دیده گفت هان که بکنه ارد و در آن زمان داشت بانی
جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آل محمد و کما له حکایت نهم در کتابی دیده ام که چنین
بخزای اعمال حسنه خود در جات طایفه خوانند یا نیت و حسرت خوانند کرد که کاش زبانه ازین عبادت
سبکتر بود تا زبانه ازین می باقیم الا خوانندگان و در آنچنان جزا خوانند یا نیت که ایشانرا طبع و حسرت
نخواهد بود حکایت دهم میفرمودند در پنجاب معلی یک طاعل اتختی بود و قصه طاعل که گویا زنبق تخی بود
معلم را کمال نداشت شد و چند مادر و پدر طفل نشلی او کردند که آنچه مقدار بود و شد تو غم مخور لیکن معلوم کرد
از راه تجارت افتاد به وضو گرفته و حجه خواست بنشست و گفت ما و اسب که غذا می خور این طفل شمارا بخوابد و
و به طفل متوفی نخواهد شد من از خلوت برخوایم آمد و پنجاه و حجه و به و خدای متعالی شهادت نمود
بجای شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پدرش طفل نوزاد را پیش معلم آورد از حجه و به حکایت یازدهم
میفرمودند که پدر ابی بصیر رضی الله عنهما مبتلای افلاس بود چندی که شب تولد حضرت امام جعفر
در خانه نداشت مگر آنکه در دود بود و همین ولادت آن سببه از لیه حضرت صلی الله علیه و سلم خانه کش
آشربن آورد و به نیت کرده فرمودند که ای پسر اسب را پیش فلان تاجر بفرست که بگوید تو رسول الله

علیه و سلم بکنیز اردوینارمرا نخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو ستم هزار و درود بر ما
 میفرستی و بر آن کسی را اطلاع نیست تا جز ذکر و زیارت بر ما حساب برات میخورد و درود هزار و بیار علاوه بر آن از نظر
 خود بوالد را بعد بصری نذر کرد اللهم صل وسلم علی محمد و علی آل محمد بعد کل معلوم لک حکایت و دو از دهم میفرمودند
 شخصی از قوم بخاره ند اولت درود داشت روزی همراه قافلہ خود بازگذاوان محموله بقله میرفت اتفاقاً او دیگر
 همراہیانش بیشتر رفتند آن شخص بعد از گاو عقب ماند و در آن ساری راه که آنجا آبادی نبود پامی نرگاوش شکست
 در چاره سازی آن مجال تنهایی مضطرب شد و نزد یک گاو نشست و درود خوانی مشغول گشت بعد از آن
 سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بمضاصله استاده ماند و دو کسان نزد یک مده پامی شکسته نرگا و بدست
 مالیدن که نرگا و بر پایی استاده و روان شد بخاره مذکور از آنها پرسید که شما هستید و آن بزرگ سوم کسیت
 گفتند نام ما حسن و حسین است و آنکه دو را استاده است رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است ما را کبریا
 فریاد می تو فرستاده بود بخاره مذکور با و از بلند عرض کرد که یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کبریا عیبت
 فرمودند ما را از قدس بوس چرا حرم داشتند و نزدیک نیامدند ارشاد شد که در دهن تو بوی تاکه از تنه کشی می آید
 لهذا نزدیک نیامدم بعد از حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از بوی لسن و سباز
 خام و دیگر نشئات نفرت است چنان از بوی تنه حکایت میفرمودند زنی را پسری
 حسین جمیل بود خود بر او عاشق گردیده میخواست که پیشش نیاوی صحبت نماید او قبول نمیکرد در روز
 او را شراب خوراییده بحالت بدستی و بیوشی مباشرت کنانید و بهان وقت حامله گردید هرگاه پیشش
 میوش آمد از انحال گاه شد کمال مذمت کشیده برای کفارت آن گناه را بی میت اللہ گردید
 و رغبت او مادرش که از لطفه او حامله بود و تحری زائیده تیار کتمان زنایکدام فقیه جوان که در فقیه
 او کرده دختر را جوان ساخت و از اتفاقات آن دختر زانادانسته بهمان جوان که بچ گرفته بود نکاح کرده
 داد و وقتی که آنجوان را عند الحقیق دریافت شد که سگوح از لطفه او ست فوراً او را طلاق داده چون
 از وظا غصب قبر مادر خودش برگشت تا استخوانش پراکنده سازد و بر گوش و استخوان صبح نیافت
 با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر در پیچ است از آن در پیچ نظر کرده دید که مادرش در میان باغی
 که نهایت سیر سبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند آنکس حیران ایستاده شده پرسید
 که تو با اینچنان گناه چگونه با این در جبر رسمیک مادرش گفت که شخصی درود اکبر و درود میلاشت وقت

خواهد شد پس گوش نهاده می شنیدیم بر بکشت سماعت و رود که حضرت آرحم الراحمین باین در بدر رسانید
 لعمریه دوم نور ثالث و حصول فیوض و برکات از اولیای حیات و اموات حکایت اول
 چون تصور کردیم که به نسبت احیاء قیوم رشیک از نفسانیت پاک هستند لهذا ارجوع به اهل قیوم بیشتر
 افتاد و ما را به هر چه غایت کرد بیشتر از اهل قیوم غایت کرد و چنانچه در ابتدا ای حال از روی کلام بزرگان
 همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین روم و فردید الدین عطار و غیره میباشیم که آنها عقیده وحدت
 داشتند و طبیعت مانیز باین بن عقیده بود لکن کلام علمای خلوا بر عدم مطابقت این با قرآن حدیث
 مفهومی میشد لهذا آنچه داشتیم که اینچنین و لایا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز
 در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود نا تائب شده باشند بباد این اعتقاد خلاف رضی خدا
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد و خاتمه ما بر آن گرد و چنانچه خوب یاد داریم که هرگاه ابتدا برخاسته
 حضرت سلطان المشایخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدیم و گویا به جهت
 روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بدینطور که میان محبوب الدین نامی طالب علم از خنده
 درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند ایشان شاگردی شدند
 روزی یک رساله در عرفی مسمی بمقدمه الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا
 فخر الدین محمد صاحب روزی این رساله باین خاوم سپرده فرمودند که هرگاه کدام طلب علم در حق
 در خانقاه بیاید او را مطالعه خواهی گشتند باینست من آن در پیش شما هستی من آن رساله را دیدم
 در مقدمه رساله تمهید بدینطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم
 چون موضوع علم معرفت ذات سبحان تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم
 سلوک اشرف علوم باشد باینکه موضوع و غایت بعد غور آن رساله طلب موحدین دریا قلم کرد در برون
 خلاف محفل و نقل تخیل بود بدور و از مسجد مقابل مرقد منو حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله را میخواند
 که در خاطر من افتاد که معنی کلمه طیبه تیر سیر است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا و غیره خوانده بودیم
 غور کردم در نفی وجود و ازاله مظنه کذب لازم می آمد لغو باقی ماند بعد رده قدح تقدیر غیر الهی بجای خیر
 بخاطر گشت امان منی توحید یعنی غیریت و ثبوت غیب بخاطر نشسته آخر رفته رفته ثبوت غیب
 و اتمنی غایت آن باب تا کاسه الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه و الهامه حق حمده و الصلوة

۱۰۰

علی رسوله محمد و اولیاءه بقدر لغائه و آلاءه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الهی نونا فی تراز اقبال حضرت
جلوه افروز شده و دست من گرفته در مقابل دیوان آوروند و زبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا
سبقت نظام الدین تفتت اند فقط حکایت و دوم سخن در نسبت اولسیه بود و فرمودند که از من
تا حضرت اولس قرنی علی بنیاد علیه السلام صرف که واسطه در میان اند بدینطور که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اولس قرنی بودند و برادر زاد و نشان شیخ محکم دین قدس سره مرید و خلیفه
عبد الخالق بود و حاجی کچی خلیفه محکم دین قدس سره اگر چه ملاقات اینجا نباشد شیخ محکم دین نیز در
شرقت بسیار شده بود و او نشان شفقت میفرمودند لیکن در آنوقت تفتت خاطر نظیر حکایت بود
عند الاستدعای علم خان شاهی محکم دین فرمودند که بفرماید خواهی رسید بعد از من شیخ محکم دین حاجی کچی
ملقب بشیخ صاحب را حمیه شریف بماند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجہ معین الحق والدین
قدس سره در سوخ و در سانی بسیار دارند و اندک زمان نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدین
از آن حضرت خواجہ مرید خواجہ کریم که گفتیم که استبازت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواجہ را در وقت معهود
که از اندرون روضه منوره برآمدند حال پرسیدیم فرمودند که عند الاستدعای حضرت خواجہ طاهر بن بر و نیم
فرمودند که عید الرحمن لا تقی آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی ممدوح گفتند از نسبت اولسیه
حصه شمانه من است اجازت آن میدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمتر من پرسید که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اولس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اولس قرنی صد سال مقدم بود
فرمودند که این معنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بچوایان گفتند که شیخ عبد الخالق
عم من در پنجاب به قزوین و قزوینی مشهور بودند و خدمتگذاری در ویشین مسافر شاعر خود داشتند روز
در ویشی جلوس لغامت کلیم از ششم شمر بوشیده در مسجد نشان وار گشته دراز کشید شیخ عبد الخالق
حسب معمول پاکوبی آند و ویشین شروع کرد و در ویشین مذکور دست عبد الخالق گرفته اینجا قبول
بیعت کنند بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چربی بیارم گفتا احتیاج نیست
شیخ عبد الخالق اصل رنوده برای آوردن طعام نماز خود رفت در ویشین مذکور غائب شد عند الاستدعای
من محکم دین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اولس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین
حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار سمع شده از آنجمله حکایت میکردند که عم من اسماع

غنا با غیر تیر شصت داشتند که در حالت نماز بخوانا و فراموش نمیشد روزی علما جمع شده در وقتیکه شیخ
 در نماز بود و قوالان را منع کردند که دبل ترند ایشان در رکوع سبوش شده در افتاد و پشت پاکنان
 جویت افتاده مانند بر گاه باز جانوست نماز آمد علما اذن و حکم دبل زنی دادند شیخ باز بیان آمد
 قسمیکه رکع بود بهمان کن قیام کرد و نماز تمام کرد اندیکه دین مدح نیز مستغرق سبحان بود و حکایت
 میان خضفر علی ناهل اند که حضرت شبی میفرمودند که بگواه از دین برآمد اول رنواح لاهور بخت شربت
 رسیدیم که اگر مردم بقطبیت او قائل بودند من نیز به نیت استفاده سه روز بخت است او حاضر ماندیم حال
 من مهربانی بسیار کرد چون سه روز بخت خورده بودم گفتا که بر اطلاع من بخوری گفتم آنچه مقصود من است ایام
 رسید که مقصود چیست گفت شهر نستم که آن چنانکه انداخته بخوری و در حله خیال کن آمد که از دست
 گفتا از منی چه خواهی یافت آنچنان صاحب نعمت گردانی که من را نام و دم طلبی تو به نعمت رساند
 الاکن جلدی خبر نیست بر وقت مقدر خوابت حکایت چپا هم که است صوفی شاه نور محمد
 و تاهتین در و و خاص صوفی شاه نور محمد در پنجاب عامل مشهور بودند روزی در بهار اوج رنوحه
 نامی در ویش و یکساکن غری که لباس تبار بود ار شد چون بهار بخان حاکم سیاهیل بود میریش
 اعزاز و احترام در ویش نکو بسیار کرد و خلقی تا با استفاده پیش وی رجوع کردند با شایع اینحال صوفی
 نور محمد بخانی تیر را بخار رسید و در حلقه درویشان نشست منکه بطریق تحصیل علم دوران شده و او بودم
 تیر دوران محبت رسیده کنایه مجلس ششم نقطه بدل خود گفت که در زمره این بزرگان اگر صاحب باشد
 ما را نیز خبری از ثناء و تلقین نماید ازان طائفه شاه نور محمد بخانی رضیم امکاد شده از محض ریخته تریک
 من آمده گفتند که شما طالب علم ظاهری هستید و دیگر شما اچه تلقین کنم ما این در و در شب جمعه یکبار
 خوانده باشید و در اینست صلی الله علی حبیب محمد و آله و صحبه و سلم شما نیز حضرت میفرمودند که از ثناء و مدح
 میسوست بر در و مذکور به شب جمعه داوست کردم و فائده تائید بر کشته لیکن من بکین رو یکبار بخوانم
 و حال شاه نور محمد بخانی بس عالی بود و سخن عجیب از احوال شان نقل میکنم که آنکه شد شاه نور محمد
 روزی همریان خود حکم کردند تا نیز بسیار فراتر کرده آتش از رخت اعباء حکم کرد که هر یک پارچه پاست
 بدنی خود را در آتش میزد و در یک دستار و کلاه و حبه و غیره در آتش انداخته بگواه نوبت و زند و بجا
 رسید و یکبار این بخال بر تنی تا مل کرد و شاه نور محمد با تامل و به نیت و نیز آتش انداخته بر تنی و

در و در شب جمعه یکبار

هر شد شل و رادر کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید و هم اینکه شاه نور محمد قدس سره متعلق قافله مردان
 در سفر بودند در سواد موضع خود رسیدند وقت طعام آمد سرخ در آنجا میسر نشد ایشان از بهر این بیان خود فرمودند
 که هر که آمد با یکدیگر عیبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و اگر دو کس از طرف یکدیگر عیبت کنند چنانچه هر یک مرغوبات
 خود جداگانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت بر داشتند یک نقش نوشتند بعد ساعتی از میان درختان
 جمیع اقسام طعام نفیس و ما آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نمایند حکایت سیف موفد در زمانه
 بعد از رحلت کعبه سرفیه تا بنا سفر اختیار کردند و بتلاش درویشان به نیت استقاده باطن میگردد در انواع
 شاهجهان آباد و بارویشی با تو انجیر نامی ملاقی شدند پیش از ایشان مراقب می نشستند تا بعد از ظهر روزنامه محسوس
 نشد بر وجه عام تاثیر قوی بر قلب پیدا کرد که در تعمیر بنی آید که اینقدر چنانکه جز با دشمنی مثل مرده پرموده باشد
 و در موسم برشکال بران آب باران میرسد کیبا آن چغرنامی مرده زنده میشوند و تر و تازه گردیده جوش
 و خروش بر لب آب مینمایند و تعلق شکست نگران رسیده پرموده از رسیدن موسم بهار سرسبز گشته
 برگ و شاخ برخی از نخلچنان حال قلب خود یافته و در ادراک کیفیت آنچنان حالت طاری میشود
 که هیچ بامی بر زمین بپایان و غلطان می بود و قویک دود و پارس حالت و کیفیت مستولی میانند تا هر صبح
 چند روز بعد از آن شان مانند یک معده او شان گفتند که نسبت که مقدره فناست. ایشان بخوبی حاصل شد
 حالا شمار احتیاج استقاده نیست بزرگان افاده نمایند و معنی آن بزرگ چنان دریافت که بر دیگران
 افتاد نسبت کرده به بنیم که تاثیر میشود باین توجه خاطر بر جوت بخش رفیق قدیم بود و او را گفته شد که پیش از
 بنشین و قبول نکرد من بعد از آنجا حضرت شدم بعد رسیدن که بنشین و قضی اما میانه باب پیش من آمده
 مراقب میشد روزی اینصافی نسبت برو کردم میگفت از بر تا با ما مال شدم خط حکایت سیف موفد
 در شهری آباد ویشی تا کوفروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر علی را با صورت انسان نمی بینم
 کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از آنها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم
 مگر یک کس زقوم من و انسان متطبیق آید خدای که او را آدم کرده است باینجهان هم خواهد داد حکایت
 در سبب اراضی از تو غل علم طاهر فرمودند که حضرت مولانا علی حلال الدین و هم قدس سره العیون نوشته اند
 که هر خود در تحصیل درس تدریس و مواظبت علم ظاهری بسیار کردم روزی حکایتی نظر اندازان و
 دل من از علوم ظاهری سر و شد و آن حکایت اینست که شخصی مال از خود و پیرش جوان بود و مال

این حکایت
 در سبب اینست

اسباب متروکه پیش یافته بوزنی عاشق شد متشابه به پانصد روپیه نو کرد داشت و دایمی داشت داد و در
 قلیل نفس نادانم کرد و دید محبوب او بعد از افلاس ز عیاش مذکور کتاره گرفت به چند از جانب عاشق
 معشوقه مایل نمیشد آخر عاشق مذکور به آنکه کرد که کیش و یک پیش سن باش چون محبوبه نزد او شب پیش کردید
 جوان فریور انگشتان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیستم
 فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرور شد خلاصه رشاد
 اینکه اسباب غرت نفس خواه مال و جاه دنیا باشد خواه علم فضل ظاهری هیچ محض نیک سود بحث است
 بجز نداشت حاصل نخواهد شد فاخته و یا اولی الا بصا و حکایت منفرمودند که در ایام سیاحت شده خاکشاه
 درویش مداریه شنیده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن ما و اسی او معلوم نبود بهر حال که می پرسیدم کسی نشان
 نهد او آخر جوانان جوان زیر و این کوپی رسیده بر جوی وضو کردم و معمولی مجرب است که از گفتن اذان
 راه گمشده پیدا میشود لکن اذان گفتم در همان عرصه از بالا کوه شخصی سپوچ گرفته برای پر کردن آب ان
 جو آمد از پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست او گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر
 شمار رفتن است بدینال من بیاید چنانکه من بدینال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پیر طایس
 گاده ساخته اند روش خاکی شاه جبه از پیر طایس پوشیده نشده است و بهر یک و شخصی دیگر حاضر است
 آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که ایشانند که بشن رویشانند یعنی علما خاکی شاه تسم شدند
 نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد و معصوم نورثالث در ذکر نسبت کاملین که است
 و اصلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات میر عبد القادر که سروده را رانده و خواب
 را از رویکرد و بر زمان طالب علمی بندان موضع که هیچ شش کرده از جنگ ساله متعلق پنجاب افتخ
 کذا قاده دران تواج میر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت با شتیاق او قصد آنجا کردم و جگه ساله
 حافظ حجت افتد نامی هر پیش بود او را با ملاقی شدم عنده الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از
 پیر عبد القادر هیچ فیض نخواستید یافت سخن او با و دگر هم از آنجا برخاسته در موضع که برب در یای چنان افتخ
 رسیدیم در آنجا اسلام نامی جو الیاده را دعوت کرد لب فرائع طعام رسید که می رسیدی گفتم ای ملاقات پیر
 عبد القادر قهقهه کرده استند سخن بیکانی خود نسبت پیر موصوف گفت از شکیک او اعتقادی که با
 اوصاف آن بزرگ بدل دهم سرگردید لیکن فسخ نمیشد که هم سرگاه که عمو در یای مذکور کردیم

چنان در بایست در پنجاب از نظر
 از ویای رادی و انجاست

دیدم شخصی شترسواری گرفته استاده است مرا پرسید که جانا چه رفتی گفتم در فلان جای پیش فلان کس گفتم
 بر چرخ سوار شوم آن بجای میرسانم چنانچه سوار شدم در آنوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم بچیان یاقت زیر که تجربه
 و امتحان خودم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنم سواری خواه خواهد بدست می آید آخر سواری است
 در آنوقت رسیدم عند تحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای ولاد و رعنا و شریف رفته
 بحضرت قطب ربانی محبوب جانی علی نبینا و علیه السلام استدعا فرزند کرده بود حکم شد که تو پشت خود را
 بر تربت ماس نبوی و یک پسر یک پسر گاه پیدا شود او را عبد القادر نام نمی بچیان کرد و بخانه آمده باز و
 خود صحبت نمود و فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال فوت و لا تش
 این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه فلسی و حاجت مندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود را بگویند
 بلا تکلف و بی پرده او را بگویند که کلونج برداشته بسیار بران کلونج نظر کرده زرخا لیس منیا یا چنانچه روزی یک
 و بمقدور شمع مذنب امتحان کلونجی برداشته بران چرخ می دم کردند زرخا لیس مذکور زرخا لیس را جمع کرد و بچک
 امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که سیر گاه ماست اینچنین زرخا لیس گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن
 طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و در همان عصر پیش از رسیدن ما پیر بصوفی رازنده کرده بود
 چنانچه آن شخص ندیده شده با چشم خود دیدم رنگ زرد و درگی بر چهره او در آنوقت نیز موجود بود و کیفیت چنان
 آن مرده بدینطور شنیدم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضا و کسیرش فوت کرد
 چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنا بر نماز جنازه در آنجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی
 من هستی و خدای قذیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسر مرا زنده گردان هر چند پیر بصوف
 مجبوری بشیر از تقدیر بیان کردند شنید بعد از ارا و وضو کرده دو رکعت نقل خوانده در سجده رفته و عا کرد
 پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عقیقه میداد میشد و در آن
 خواهم مرد چنانچه در سیرت آن بزرگ دنبال پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت
 پیر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول جاقا حجت الله مذکور چون منظر
 از آن بزرگ مقدر بنود صورت یکبار از دور دیدم مقبره ای نیکو سپر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده
 و برای نماز جنازه او مرثیه طلب کرده بودند در آنجا آن بزرگ سواری رتبه ایستاده بودند و او را چشم
 شدیم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن را بحال شهدا بود و فرمودند که شنید و دشمن استی که شقیق

بادشاهی میخیزند با کشف این امر گوشش نمیکند اگر این امر جل نشد همه علماء را چنین چنان خواهد کرد
 همه را می میرد و در کتابین علت تلاش میکردند چنانچه حضرت قلندر قدس سره نیز مستغرق کتاب
 بهمین تلاش بودند و در آن حالت ایشان را جواب بود و کتاب همچنان گشاده ماند جناب امیر المومنین
 علی علیه السلام بدرو ایشان رسید و در آنجا تشریف آورد و بر حاشیه کتاب که گشاده افتاده بود نوشتند
 نذر و ختمه یعنی مکتوبه و تهر یا و شاه است حضرت قلندر بیدار شده دیدند و عظیم است سبیده اینست نمون
 بیا و شاه رسانیدند یا و شاه تحقیقات حال و تهر که اینجی نمود و معلوم شد که مادر و دختر از انظاره با و شاه حاکم
 گردیده است و آنجا قاضی سلطان در آمده از دولت ساری با و شاه بدیده بود و این تهر را نایب
 فوت کرد و شخصی دیگر آن و تهر را پرورده بود یا و شاه نادانسته نکاح کرده و او با و شاه برین سر آگاه
 شده از آن زن دست کشیده و حضرت نوح علی قلندر معروف و ممتاز شدند آخر بحضرت حضرت حسن
 قدس سره رسیده قضیای ایشانند و بهدایت حضرت او نشان فیض صحبت مولانا اقبال الدین هم قدس سره
 دریا قلند و رسیدند بمقامیکه رسیدند حکایت در ذکر حاجی سعد الله لاهیوری قدس سره
 در لاهیور حاجی سعد الله نامی بزرگی بود و در مسجد عالمگیر با و شاه که لب و دیا بیرون شهرت و عظمت
 و صحبت آن چنان تاثیر بود که سبزه و کفار مسلمان میشدند بهرگاه نوبت اسلام میداد و بعد از آنکه سبزه
 کفار قدغن کردند که ام سبزه و در محفل و عطا حاجی نزد و تا به بعضی برهنونی حق و با و نایب و تهر
 اسلام مشرف میشدند آخر مسلمان و غیره کفار حد معین ساخته بر راه مسجد مذکور چوبی کلان نصب کردند
 که هر که آمد بکفر و بت پرستی غرض باشد ازین حد تجاوز نکند و هر که تجاوز کند از قوم خود بداند
 آخر حاجی سعد الله را پیری پیغام و سلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید حاجی مذکور فوراً از مسجد بیرون
 و روانه شد مسجداً تهر بر آتش حرکت کرد و خوانست که روان شود حاجی تهر و خود را و در همین وقت
 و گفت که ای مسجد همین جا باش انشاء الله تعالی بعد دو سال باز جامع مشهور مسجد بدست و ثبات ماند
 و حاجی از تهر بدین حسب عده رفقه باز آمد اللهم اغفر له و اگر میخیزد و هم با ششم تهر میساک این ششمه یکبار که در
 مشهور است از ساری از بدین منوره و شبیه رسیده عده هم با ششمه را گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ترا سلام فرستاده است محمد و منی الفی و بر خاست و حاجی از تهر بیرون کرد و بعد از آنکه در تهر
 طلبه باز در آنجا رسید و چندی قیام نمود و در آن وقت رواج چنان بود که در تهر مردان و زنان با هم

علاء شاهی مولانا حاجی محمد باقر

بیت لاهیوری قلندر صاحب برکت
 میرزا آقا کاشانی

مخدوم ما شمع شریف کعبه و دیگر اعیان و اربکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان و دست داری بهم
بد موجب فتنه است این را موقوف کرده یکروز برای دخیل مردان و روز دیگر برای دخیل زنان معین
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از محمد رسول صلی الله علیه و سلم و خلفاء را شنیده آمده است
آنرا مرد و سندی تبدیل یکسانداری می نخواستند چه مرد و خاتون و شب حضرت صلی الله علیه
و سلم شریف را حکم حکم کردند که آنچه ما میگوئید پسندیده من است همچنان بکنند و آنچه سوا حق گفته مخدوم
تفریق بوم دخیل زنان و مردان از آن روز جاری شد الی الآن همان رایج است و دیگر کس مقرر کرده مخدوم
مرد و دخیل نیست که بیشتر مردم در آنجا شافعی مذہب اند و طهارت بر جوش قلمین اکتفا میکنند و حنفی
و مالکی و غیره نیز با تبع الاقل لکن اکثر از آنی که نزد امام ابو حنیفه مکرده و غیر طایر است اکتفا میکنند مخدوم
بر بعضی مردم را منته ساخته و در پیوسته در دوره تیار کنند بعد از آن بمقام نای و دیگر نیز حوضهای کبیر
مرتب شدند فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری صغیر نوشته اند که
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت برآید گفت مرا چیزی بخانی که پان شرف اسلام و فضل آن دین
بدانم تا ایمان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن بیاور و روی و پیر
سند و در میان ردای خود پیچیده در آتش انداخت و در خشت آن درآمد و آنرا برگرفت و ردای خود را
از آن بکشاد ردای یهودی و در میان آن سینه و ردای او برگردان سلامت ماند یهودی ایمان
فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمه الله علیه حکایت
میکنند که وی گفته است وقتی که نعل بر مشغول بودم در میان خشت که زده بودند میرفتم تا گواشیدم
خشتی مرخشتی دیگر را گفت که سلام بر تو بیا که اشک بآتش در می آید و در آن را منع کرده ام از آنکه
خشت بآتش در آید و همه را بد احوال بگذاشند بعد از آن دیگر خشت نه پنجم فقط سخن برین بود
که با محبت خدا نسبت خود را گنجایش ندارد و از شاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام حضور والد
ماجد خود علی نبیا و علیه السلام شسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چیزی می محبت من بل خجاست
یا نه حضرت امیر فرمودند است نور عینی و راحه قلبی باز پرسیدند که محبت خدا بیشتر است یا نه فرمودند
محبت خدا چرا باشد محبت خدا که جان و ایمان من است امام علیه السلام گفت ما حواله الله اعلم
من قایلین فی جو فیه یعنی دل بکسیت در آن دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

و اما همین حالت آن درخت باشد مرشد در پیش ممدوح و ملتان بود شانه فتح محمد به گاه وفات یافت و سیت
 کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مراد قبر بدینطور خست پانصد تا سیم سمت جنوب پانجم جانب شمال باشد
 و قبل دفن من علماء از مضمون آگاه سازند و الا مانع خواهند بود همچنان کردند بعد دریافت علمای اینجا
 خواستند که قبر را واکره موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نوره زد که همه با گردن یکدیگر فقط حکایت
 در همین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نوباد الله ابو العلامی در اکبر آباد بودند بر یک گاه و نظر تصوف انداخته
 بودند آن گاه بطور سنگ اصحاب گفت کامل گردید آثار کرامت و انسانیت از آن گاه و شانه میشد چنانچه
 این حکایت در کتاب منقول است و همچنین حال نجم الدین کبری نوشته اند که هر یک سنگ نظر انداخته
 بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در مثنوی شریف تسبیحی از
 ایام فرموده اند حکایت سخن و ربی نیازی خداوند سبحان تعالی ابو فرمودند که مرشد قضبان
 موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طر فدا اینکه بشنید آگاهی داده بودند که مرگ تو در مرگ
 قلمان کافر بکرو اتفاق خواهد شد بمنت ایمان توبه آن کافر و اقربا و توده خواهد شد چنانچه آن بزرگ
 بر وفات یه قضبان موصلی مرید خود فرمود که جنازه من تیار کرده لطیف کوه در قلمان میدان خواهند
 از انظر مردمان جنازه دیگر خواهند آورد و آن جنازه را شما مسلمین گرفته با غراز و اجترار من بخانه
 و جنازه مراد اله آخر دم گردانند تا هر چه مرسم آنها باشد همچنان امل آید لغو باندن من غرض و غلط
 و اسلمه الايمان والامان والسلامه و بعد نقل اینجا حکایت چشم بر آب شده میفرمودند که مگر شکن ما
 همین حکایت است سخن و راجحای موات از اولیای این زمانه بود و ارشاد شد که در
 زمان تحصیل علم در رام پور حافظ محمد امین صاحب بطوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده
 ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع برتصل شهر می باشند زمره مریدانش بود
 عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معذن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در
 قلمان روز و تاریخ بخانه خود بنقش کمال بودم به گاه زوجه ام دید که قریب بهلاکت رسیدم وقت
 شب در شهر رسیدم بخانه حضرت اطلاع کرده درخواست قدم رنج نمود حافظ صاحب فرمودند
 وقت شب همراه زن خواهم رفت لیکن فردا صبح خواهم رسید زوجه ام باز گردیده مراد رجات
 نزع یافت آن در همان شب روح من از قالب پرواز کرد و مردم خانه ماتم و گریه کردند و در فلک بخیر

و تکفین شدند وقت صبح حافظ صاحب سیده مرزنده کرده فقط غالباً سید طفیل علی مذکور زنده
 باشد قصه که است محنت و رستیا پور و بجا اولی و ارشاد میفرمودند و رستیا پور که از صفات بهاولپور
 است در زمان طالب علمی وارد شده بود در خانه راجپوت مسلمان که به وصیه مشهور اند زنی مشکاک
 صنیع النفس بود چنانکه وین مذکور نمیتوانست عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه
 شخصی که شبان خزان نمیشان بود میبایست همراه نمیشان بل میبایست وقت شب فرصت میبایست
 در اینجا آمده و صنومیکرد و تجدید میگذاشت و هنگام صاف کردن خلق آواز خج کلوش شنیده این زن نقل
 آوازش میبایست لهذا زن مذکوره بانجالت مبتلا گشت از آنوقت معلوم گشت که آنکس ولی
 کامل بود چنانچه که است ظاهری هم واقع گردید و آن اینست که در آن زمان جهان خان میر باشی احمد شاه
 درانی برهم یک راجه بطرف هند آمده بود عند المراجعت فوج او از راه رستیا پور مذکور عبور کرد و سوار
 از فوج همراهی او زن یک راجپوت و صیرا که خوبصورت بود گرفته بر سب خود سوار کرده بر دشوهر
 در فراق زن خود بمقرار بودنی نگذاشت پیش برورش و پیش فقیه نایب چاره سازی و التجانیس و آخر و
 او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم محنت که خزان آنها میباید برآمد بشیر طیکه ایاد اسکارش
 باز نموده در پی شوی او همچنان که در هر چند او سبوتی کرد و عقب و نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را
 گفت که چهار گزنی شب گذشته خوابی آمد چنانچه بوقت موجود وقت گفتا چشم خود بند کن بند کردم
 گفت بکشا بکشا دم خود را در شهر که نگاه ایران است یافتیم در اینجا محفل رقص بود و اجتماع مردم
 در روشنی بود در آن محفل چند زن حلقه کرده میرقصیدند بشمول آنها زوج و صیر مذکور نیز میرقصید
 در ویش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوج خود را شناخته در بغل بردار و چشم مذکوره از
 محفل بیرون شو او همچنان کرد گفتا چشم بکشا چون کشادم معه زوج بخانه خویش و رستیا پور جابج
 این ماجرا از بانی و صیر مذکور بسمع مرید فقط سخن در ذکر کمیت حضرت شاه شرف بوعلی قلت در
 قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم متوجه بودند در ابتدای حال متوجه بطالع کتب بودند
 بادشاه دلی در آنوقت نواح جدید با عروسی جمیل که نظیر خود داشت کرده بود لیکن واقع این بود که
 هرگاه بار او صحبت نزد یک منکوحه میرفت از ذکر و فحش طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت سید
 حکیم و عقلا اندر میبایست حیران بودند آخر الامر بادشاه بر حلقه عقد نمود که ایشان همه را در او روضه

با کدی دوم شهید مقتول سبقت عشق نژاد خدای سبحان مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در بعضی حکایت
 معتبر شنیده ام که در ملک پنجاب مدرسه بود و پرور و از آن چاهی واقع بود متصل آن در پوشی سکونت داشت
 روزی آن در پوش بر سر چاه نشسته و شنو میکرد طالب علم بدید که وضو میزد و پوش موافق ترتیب راست
 گفت تعجب است که بر سر مدرسه میباشی و هنوز وضو کردن نیاموختی گفت که نمیدانم که تو نشان بدی وضو کنم
 طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد و همچنان کرد و در پیش راه و هدایت طالب علم مذکور بود
 که از طهارت ظاهر بی هیچ غش و طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی آنست
 که این آب طاهر که در زونت زده گنده نشود و عالم خنثی است چنانچه در پوش مذکور و من خود بر سر چاه بنام
 آب کشید و از راه در بر جاری کرد و چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب تیره بر می آید این که است و دیده علی
 را بایت شد و هر یک دید او را حکم کرد که از اینجا علم نصیب تو نیست فلان جابفته بخوان طالب علم با نجا
 رفت هرگاه وقت مرگ آن بزرگ قریب رسید بهجت خود طالب علم را از اینجا پیش خود کشید و آب
 آید نش و حدیث کرد که بعد از من من غسل کنن داده جنازه را بر فلان کوه بیانی و یک اشرفی تفویض کن
 که بحال آن جنازه خواهی و اب طالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور نهاده داد و تعجب شنیدی پیدا شد
 پیش امام گردید و طالب علم و حال آن جنازه را مقتدی کرد و در عین نماز دل در غلظت شد که مفسوس شد
 مرشد خود دین نپرسیدم تا اینجا که حدیث او اگر دم آینه چه خواهم کرد بعد از ای نماز جنازه کرده و طهور
 از آسمان طیاران کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپایی پریده و دیان ملیو آویخته پرواز کرد
 طالب علم مذکور در آن امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشد هم که امر بود و این چه ماجراست امام گفت
 من خضرم حکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طیار نیز شما ای عشق بود و در اینجا
 رسیده او را همراه یزدند حکایت فرمودند که از عجب سفر کی اینست که بدو واسطه از معاینه نگذرد
 شنیدم که فلان شخص ساکن جنگ سهاله که ناشنیده بودم بطریق تجارت درین ملک آمده بود بعد
 فروخت متاع خود و بوی زر خرد و نو سیاه میزد و طهر گشته و در شاهی جهان آباد رسیده و در اینجا که متصل
 لامهوری در وازه واقع است فرو شده در وقت شب شخصی متصل نیکین را از شنیده بود و از آن شب
 از بیرون مسجد آمده او را از شنید که است ایمن سوداگر بدیل خود خائف گردید که اگر بار و کلاه او را
 این سندهوی با بل و غبار من که خواهد رسانید تا صبح در همین غم و غصه بیدار و بیدار بود و بعد از آن

از مسجد برخاسته و منور گردید و اذان گفت آنکس زیاد و ترنجیر کردید از مقتول پرسید که قوی چه طور زنده شد
گفت تو خاکت مشورت کسی نخواهد گشت و معذرت سالم بخوار خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من کلام
برگذاشته انا الحق از من میشود مرا سزا زن جدا میکند حق باز زنده بیناید بار ما مقتول شده ام و باز زنده
می شوم فقط حکایت در زمان میر تقی میر و یونند و سنگلوز متعلقه ضلع سهارنپور روزی وردیوند یک مجذوب
دیدم محمد عظیم نامی در پیش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برداشته
آنها را لایش میخیزد صاف نموده در یک گلی برای بختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز
مجدوب شما گشت می بزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده میر محمد عظیم در یک
واکره دید برنج باریک و در یک بود چنانچه بعد بختن برنج خودش خورد بدیگر آن نیزه فقط حکایت
فرمودند که قافله حاجیان کعبه میرفت در آشنای راه بوزینه با پیش آمدند یک کس از اهل قافله بغیر گلی بند
یک بوزینه را گشت تا کلام بعد بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه راهی از آنها ممکن نبود و هر یک صلاح
کردند که قاتل بوزینه را از قافله جدا نمایند اگر مقصود بوزینه با همان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان
کردند و از دست بوزینه تا تاب گریز نیامده و در میان شان نشست و بوزینه را گردا و سه فرود ساعی
بطور مراقبت نشستند شخص مذکور فوراً مجرب بوزینه را و اگر گذارنده راه خود گرفتند و دیگر حاجیان او را تحمیر و تکفیر
کرده و دفن نمودند کمتر بنندگان محمد نور الله پرسید که آن بوزینه تا در حقیقت قوه بودند یا دیگر ارواح مثل
بوزینه بچوب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق سمیت کرده قاتل بوزینه را پاک کردند
در هر گاه اراده خدا متوجه میشود از هر چه و خیر و جمادات اینچنین افعال عدل اضاف می گردد و بوزینه
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از همه بعید است فقط سخن زد که سمیت و حیات
اولیا بود و فرمودند که در پنجاب بمقامه خنک سال که مشهور است موضع است معروف باستانه و با
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چله حسب الله کی سائمه نیله موجب لقب چله اینکه آن بزرگ
نسبت او پس بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا وعلیه السلام لکن اچله او پس
سیکویانند در پیش مذکور بردخت که یعنی حاکم که متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود و در
مذکور نسبت عشقیه آنچنان پیدا گردید که هر یک او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم سبیل طایان و غلطان
چنانچه تا وقتیکه سرچشم دیدم هرگاه برگ اندرخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت سبیل سیکو و بقیه این است

[illegible]

۱۳ -
 ۱۴ -
 ۱۵ -
 ۱۶ -
 ۱۷ -
 ۱۸ -
 ۱۹ -
 ۲۰ -
 ۲۱ -
 ۲۲ -
 ۲۳ -
 ۲۴ -
 ۲۵ -
 ۲۶ -
 ۲۷ -
 ۲۸ -
 ۲۹ -
 ۳۰ -
 ۳۱ -
 ۳۲ -
 ۳۳ -
 ۳۴ -
 ۳۵ -
 ۳۶ -
 ۳۷ -
 ۳۸ -
 ۳۹ -
 ۴۰ -
 ۴۱ -
 ۴۲ -
 ۴۳ -
 ۴۴ -
 ۴۵ -
 ۴۶ -
 ۴۷ -
 ۴۸ -
 ۴۹ -
 ۵۰ -
 ۵۱ -
 ۵۲ -
 ۵۳ -
 ۵۴ -
 ۵۵ -
 ۵۶ -
 ۵۷ -
 ۵۸ -
 ۵۹ -
 ۶۰ -
 ۶۱ -
 ۶۲ -
 ۶۳ -
 ۶۴ -
 ۶۵ -
 ۶۶ -
 ۶۷ -
 ۶۸ -
 ۶۹ -
 ۷۰ -
 ۷۱ -
 ۷۲ -
 ۷۳ -
 ۷۴ -
 ۷۵ -
 ۷۶ -
 ۷۷ -
 ۷۸ -
 ۷۹ -
 ۸۰ -
 ۸۱ -
 ۸۲ -
 ۸۳ -
 ۸۴ -
 ۸۵ -
 ۸۶ -
 ۸۷ -
 ۸۸ -
 ۸۹ -
 ۹۰ -
 ۹۱ -
 ۹۲ -
 ۹۳ -
 ۹۴ -
 ۹۵ -
 ۹۶ -
 ۹۷ -
 ۹۸ -
 ۹۹ -
 ۱۰۰ -

و من مفرغی نفسه اذ لا اله الا الله فی احسن عبادہ ابوبکر و راق گوید اینکار کسی است که برای خداستقالی فرمایند بجا
 رفته است حکایت از محمد منصور پرسیدند حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم و الیذل عند کل
 وجه یعنی حقیقت فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و بختید و صرف کند در هر فقری فقط
 حکایت از حاتم بن احم منقول است که هر که درین طریق درمی آید باید که چهار موت را بر خود گیرد و موت این
 و آن کرسنگی است و موت اسپهبدان صبر کردن است بر ایدای مردم و موت احمد و آن مخالفت نصرت
 و موت انصاری و آن پاره برجم و ختن است پوشش او و هم وی گفته بر باد و شیطان میگویی چه خواهی خورد
 میگویی هم برگ او میگویی چه خواهی پوشیدی میگویی کفن او میگویی کجا خواهی بودن میگویی در کور فقط حکایت
 جنید قدس سره گفته که حسن مسوچی خبری گفتیم در انس گفت اگر تمام خلق بیکبار بمیرد و ملائک نیاید و حشر
 نکیر و انیس از خدا حکایت از تفصیلات نقل میفرمودند که ابو شعیب المقفع رحمه الله علیه متبادر حج
 پیاده گذارده بود و در هر حجی از صخره بیت المقدس احرام بسته بیادویه شوک در آمده بر توکل گویند
 در آخر حج سگ را دید و بادید که او تشنگی زبانش از دمان برآمده بود بانگ زد کیست که بفتاد حج بیک سبزه
 آب بخورد و شخصی یک شربت آب بوسه داد و آب را لبیک داد و گفت که این سبزه است مرا از
 حمای من زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اخرجی عنی و تفقد حال
 هر صاحب کبدی که دس تشنگی گرفته باشد فرو می هست فقط سخن در معجزه و کرامت خرق عاتق
 بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از بنی بوجود آید و اگر خلاف عادت از وی
 بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را بل استدراج را نیز که از چوکیان
 و غیره کفار صادر میشود لیکن کرامت اولیا و قسم است سیکه عام پسند که خلاف قیاس و هم
 عوام خیریه از تقلیل و تکثیر یا بالعکس صادر گردد و یا کشف مانع الضمیر یا خیر مستقبل و ماضی
 نشان دهد ازین کرامت اهل کمال را شک می آید و از مقتضای نفس می شانند و در هم
 کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات ازین طاقته بکرامت
 ملک را چیز دیگر میگردد و انذ فقط اللهم از قنا از تفصیلات الانس نقل میفرمودند که سری سقطی
 طاطوس بیمار بودند جماعتی بعبادت وی رضی الله عنه آمدند و چندان نشستند که سری سقطی از بیک نشان
 ملول شد و گفت جاست استدعای عاگردند سحر قدس و دست داشت دعا کرد اللهم علما کیف نفو و اقمی

این حدیث را از کتب معتبره نقل کرده اند

آداب بود ارشاد شد که حق تعالی خواص بندگان خود را بر زمان و مکان ناظر میباشند تا که امام اربعی ادبی از ایشان
سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد یا محراب
کرده بود ناقت غیب ندا کرد که ای ثوری یعنی ای گاو اول پایی چپ در سجده نهادهی سفیان رضی الله عنه
از آن روز خود را ثوری لقب کرد با وصف اینکه سفیان رو بروی امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه نماز میکرد
بود بل امام با وجود اصابت راسی و خذاقت و بن رو بروی سفیان قنوی نمیداد مگر بضرورت چنانچه روز
عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه ثنادهی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را با اتفاق غوث
کرد و در آن صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهر آن حقیقی آن صاحب ولیمه ابا و برادران حقیقی دوست او نکاح
کرده بودند بعد هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقاً زوجه هر یک بدست دیگری افتاد
و هر یک با مقبوضه خود صحبت کردند بعد معلوم شد که با آنیکس نکاح و ترم دوم بسته بودند که بادهی برادرش
صحبت کرد سفیان ثوری قنوی داد که بسبب شبهه از زن تا محوطه ماند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق
بدهد و در عده نباشند و بعد انقضای عده تجدید نکاح کنند بر اولیای طریقی این امر بسیار شاق گذشت و با
متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بر زمین نهاد و شش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این
مایه می عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجه را پیش من بیایند سخن بگویم بعد این
ترای خود بگویم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جدا گانه پرسید که از مدخوله خود رضای سستی یا نه هر یک
گفت که از مدخوله خود رضای ستم بعد هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را
طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بلا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده و دهند زیرا که طلاق قبل
دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاد و همچنین طلاق بلا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله
زید بود مثلاً منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمر بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود را نداده است
بلک منکوحه غیر مدخوله شوهر را داد اگر چه او مدخوله برادر دیگر بود فقط سخن قریح و سیات بود و ارشاد شد
که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل مایه سیات ششیر است حتی که از
حقوق عباد و نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهادت دهد یا غلغله یا سلاح کشته شود و کشته شود
او میخوشد و حق تعالی از وی حقوق او را بعنایت درجات جنت که مخصوص شهادت است حقوق آنها را عاف
خواهد کرد و کما ینید و هم چنین حکم هر دو است در هر چه بر وزیر حق تعالی حقوق عباد را عاف خواهد کرد کما ینید و هم

است که این سخن از امام است

در حدیث

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه و سلم متبسم بودند و صاحب جفا خوشنود یافته معروض داشتند که منکک الله
 منکک بارسول الله یعنی خداوندان دارند خداوندان ترا بارسول الله که احم چهر متبسم ساخت ترا فرمودند می بینم
 سلطان ما خاک بر سر کنان و اشورا و اشورا گویان میگوید که خداوندان اگر بامت محمدی انجین عنایت جنت
 است که در حج میرود تا حقوق عباد غفور میشوند زندگی من چیست ملاک من بهتر سوم توبه مقبول تیر کفر کنان
 از قسم حقوق الیه حکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پریش خواهد بود و علامت
 قبول توبه مذمت و آب چشم است وقت توبه و طبلان غیبت گناه است اللهم از قضا حاجت رد
 ارشاد شده که در تفحرات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد بن حنبل رضی الله عنه قبر و
 در بغداد بر لب و جله واقع است رفته بود بر وجه کشتی نبود و پاسی در آب نهاد و جبه خشک شد و زیارت رفت
 و باز بهین طور راجع گردید شخصی اجمال دیده الا ان ابدال پرسید که کیستی گفتا که ترس خفیا هم شخص کور باز
 اظهار اجمال بحضور غوث الاعظم علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته از جبارت
 اظهار رانی التمجید نیافت و آنحضرت رضی الله عنه بر خیمش آگاه شده فرمودند که یا هذا مذنب خفی بر یک
 ولی است که تو دیدی فقط همچنین شیخ العالم محمد دوم احمد عید اسحق قدس سره فرمودند که از محققان آمده که دیدیم
 نیم مسلمان که او هم بچو کور بود بطرا آه پس برای التذیق و تطبیق انجین کلام بزرگان که سوچم نقش
 ماسوا می الله کور است تا دلیل نیست که مراد بر یک حسب نعم اوست یعنی اوصاف و الایات که توبه یک
 حضرت غوث الاعظم علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام بوده باشد بمثل اولیای مذنب متقی و بر یک
 یافته باشند و علی بن ابی طالب معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد در همان طلق دیده باشد
 معنی قول مشهور که خدا را طلب نباید مگر طایبیا که در نقیول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه
 توان گفت که خدا را بجز طایب نباید لیکن وقتی باید که طلب در دوی باقی ماند یعنی خواستن آرزوی که
 دلیل هستی طایب سوچم غیرت و جدائی مطلق است بالکلیه زول بدر و و همان وجدان مطلق است
 بل ثابت خواهد شد که طایب خود مطلق است و است با معنی مولانا انشا الله فرماید ۵ آرزو بگذارد
 تارجم آیدش به آرزودی که انجین بیایدش به فقط کلام لالی نظام در تاویل احوال
 شیخ محمد و الف ثانی علیه الرحمة ارشاد شده که مردمان را در بعضی اقوال مجید الف ثانی
 رضی الله عنه استنباه زیادتی وی رضی الله عنه بر نبات سالت تاب علیه الصلوٰة والسلام پیدا

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیده‌ام بیواسطه پیغمبر صلی
 علیه و سلم و دوم اینکه در معراج ولایت که اولیاء را میشود اسب من و اسب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام را برابر بود مگر گوش
 اسب من پیش گوش اسب نبی بود صلی الله علیه و سلم تا و بکش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی و اتبات
 سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت ندید داشت پس آنچنان
 خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود لا محاله در ذات فانی ظاهر گردید و از جمله صفات نبوی رسیدن
 بیواسطه و همین حال نبوی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است
 مادامیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را درستی شیخ خود فنا کرد و هستی شیخ در خدا فنا
 گشته واصل خدا شد و مثل او صیقل فانی اوست هرگاه شیخ محمد و قدس سره بدین مرتبه فائز
 فی الرسول شده باشد و پیش قدمی اسب و هم مخدوری لازم نمی‌باشد که آن اسب از رسول صلی الله
 علیه و سلم یافته باشند بعد از آنکه فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ محمد و قدس سره سنت رسول صلی الله
 علیه و سلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را که پیغمبر
 بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقاً پیشاب امام موصوف بر پاچه مطهر آنحضرت افتاد و آنحضرت امام
 کردند که جامه را بشویم فرمودند آنک ببرز که بول طفل است نقطه بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه
 گفت که بجز این سنگ هیچکدام سنت از من ترک نشده است هر چند مرگ بر سر رسید مگر چون و حرم حاکم
 هرگاه نوا سه من پیدا شود و بعد از خند پاه و چند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام مرسد او را
 بر قبر من خواهند نشاند تا بول کند و این سنت هم ادا شود هرگاه نوا سه شیخ پیدا شد همچنان که روز از حدیث
 خدا بجز نشاندن بر قبر نوا سه شیخ بر قبر نشاند و بر آن آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطور است
 که از مضمون حدیث مرقوم الصدر اینها هم این معنی میشود که در بول صبی و بالغ فرق باشد بجواب رشاد
 که البته اینها هم معلوم شده است لیکن محققین فتویٰ پنجاست بول صبی و بالغ برابر داده گفته اند که حدیث
 مذکور خبر احاد است بدان بخت پنجاست بول صبی فتویٰ نمیتوان داد فقط حکایت معامله حضرت
 شمس تبریزی یا مولانا جلال الدین روم قدس سره را رشاد است که ابو بکر سلیمان
 علیه الرحمة مرشد مولانا فخر الدین عراقی به حضرت شمس الدین عرف شمس تبریزی قدس سره را بودند و
 سیر مقامات سلوک آنچنین مولانا فخر الدین عراقی واردات میشد آنرا تعظیم کرده بجنود مرشد خود

میخواستند و شمس تبریز حال خود را شرح ظاهر میکردند روزی بویگر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود
 نیکوئی عرض کرد که عرفانی عالم آشت و طلاق لسانی و اردن اینچنین زبان ندارم هر چه فرمود که اسرار تو
 بر زبان شخصی از عهد است ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز را
 ملاکش و جست و جوی اینچنین آمد و طالب پیدا شد شهر شهر و میه بدیده میگردد و بداند آخر بتقریب سیر شهر قونییه
 وطن حضرت مولانا ای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز دیار سمر و دکان فرو کرده
 بودند و حضرت مولانا در آن زمان مدرس علوم ظاهری و اعطاء احکام بودند و علم و فضل و زهد تقوی شان
 ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت برنج سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبایه رفقا بسیار همراه
 رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فروگاه خود دیده عثمان مرکب مولانا گرفته است او
 کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر گفته است ماعرفناک حق معرفتک و بایزید نفره سجانے
 ما اعظم شانی میزند پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند
 نبل عرفان پیغمبر صلی الله علیه و سلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود صلی الله علیه
 و طرف عالی داشت که با وصف اینچنین عرفان ماعرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون ادب گفت
 و طرف تنگ داشت که بگوشتش آده نفره سجانے ما اعظم شانی میزند که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت
 شمس تبریز بر شنیدن اینجواب پوشش شد و بر زمین افتاد مولانا بعد از خیش فرمود که شمس تبریز را
 برداشته بجز بر سر بلند فرایغ از دعوت که بعد رسیده رسید ملاقات مقصود شد و روز بعد در محبت و اخلاص
 در ترقی و ترقی بود روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی دست
 داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس
 کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آبل گذاشت مولانا منالهم و متعاسف شده گفتند این شسته تنسیف
 بدرم بود نقلی گذاشت شمس تبریز پرسیدند که دست و پا کرده از ته آب آن کتاب خشک شده است
 بدست مولانا مولانا این حال بدید پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر از آنوقت
 مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاد شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب بنجو هم
 گفتند که طلبیدن میخواهم فرمودند فی ذات خود فریاد بسیار مولانا با وصف شان بشوکت و جنت و لذت

کتاب حضرت شمس تبریز

در محله میفر و شان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سهوی آن بر عامه مبارک خود متاده آورده و نوش
گفتند که شراب حال عاشق میباید حضرت مولانا حرم محرم خود را که نهایت حسنه و جمیده بود پیش کردند
زن خوب است لیکن معشوق نیز میخواست حضرت پس خود سلطان ولد را که کمال حسین نازنین بود دست
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یافتیم بعد شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند
و حضرت مولانا از فوق شان بهیتر شدند بعد چند روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریزی
بر فرازی کجی عاشق شده سلطان جان شده با وی نزد شطرنج میبازد و بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق
مات کند طایفه بر روی مبارک شمس تبریزی زند و اگر حضرت مات کند بوسه بر دستش دهند بعد دریافت
ایحال مولانا سلطان ولد را بهیچانگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فکری بچا اسکارنا
غالب که شرف باسلام شود حسب حکم مولانا سلطان ولد در آنجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول
ببازی بازمی اند سلطان ولد در پاپوش حضرت شمس تبریزی شرفی و رویه را از نظر دیگران پوشیده کردند
هرگاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و رویه ریزان شد فکری بچا دیده معتقد گردیده تا شب گشت و سلمان
شده همراه شدند چندگاه بهیچانگاه آمدند و فیما بین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در اقبال
کس نفس استیجان کوشیدند که فرزندان و خوشایندان را زلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان گشت
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که ایحال دولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت
شمس تبریز شدند آخر کار علاء الدین پسردوست مولانا شمشیر گرفته
با چند کسان دیگر بهنگامیکه مولانا و شمس تبریز در جبهه شسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس تبریز
حضرت با مولانا گفتند که مهربانی قتل بخوابد مولانا گفتند که چون شما با خدا می سجانه عهد کرده بودید که
در عومن یا فخر بنی رومی سرتیروا خاتم کرد احوال وقت ایفای و عده است شمس تبریز خوش شود شده بر چاه
و بیرون آمد علاء الدین ولد سرش برید و لاش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از حقیقت آگاه بود
علاء الدین را قضا ص نکرده مگر رویش باز ندیدند و هرگاه که مرد نماز جنازه او بخوانند و تیرا شاد و میگرد
که در ابتدای حال مدرس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شد و جمعیت قاصی و ادانی
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بجهت سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیف
خلایق و متوکل امر نموده است که اگر خواهد در یک ساعت شمارا مفضل گرداند بادشاه پرسید که تدبیر چیست

نکته شمس تبریزی

گفت کلید نامی خراسان سلطنت را پیش او بایستاد و در خواست تعطل نمود باید کرد تا حال او منکشف شود
 با و شاه همچنان کرد مولانا بجز خطره او آگاه شده خست اقامت از مانع بود آشفته بقونیه رسیدند سلطان
 قجرازی بر بنده خود نام شده بسیار با اخه در اقامت آنجا کرد حضرت مولانا قبول ساختند حکایت
 سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی علی بنیابا
 و علی السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقیب کل ولی معلوم میشود که آنحضرت
 از همه اولیای است افضل باشند حال آنکه در عاقلان چشیده و قادرید و دیگران غوث و قطب شدند حضرت
 مولانا بعد تا علی جواب دادند که هر ولی بر قدم کی از انبیا میباشند و حضرت شیخ هم قدم پیغمبر آخر الزمان ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و سلم هستند هر گاه بنی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی بنیابا
 و علی السلام بهتر از همه اولیایند فقط حکایت از شاه شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین
 علی بنیابا و علی السلام در خواب میخواست که چون بیدار شد فوراً غسل بکند و با خنجر سپید بایستاد و غسل کرد
 همین طور در تمام شب بقیاد و بایستاد و غسل کرد و از اینجمله متحیر شده صیاح بجهنم پر نور آنحضرت حاضر شده
 ماجرای شبیه بوجس رسانیدار شد که در لوح محفوظ دیده بودم که از تو بقتاد بار عمل زنا صادر شود از
 خداوند سبحان تعالی خواستم که آنجا اتم تو بخواب بیدار شود و بعد از آنکه از زنا محفوظ ماندی فقط حکایت
 شخصی تا بر چند مرتبه شیخ حماد که معاصر حضرت غوث الثقلین بود در عقیدت داشت و بحضور غوث پاک
 نیز حاضر میشد روزی تا بر مذکور را به شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد عرضی انداخته
 گفت که در سفر مال تو خواهد رفت و سرت را خواهند برید بعد از آن بحضور حضرت غوث الثقلین نیز رسید و
 کرد حضرت غوث و دند مبارک است قطع و تجارت خوایی یافت و بسیار است خوایی آمد تا بر مذکور حسب شاد
 غوث پاک سفر کرده بودند شد مگر روزی در سفر تا بر مذکور بجام رفته بود و را بنجاه دینار که همراه داشت
 سهواً گذاشته اند و در فرودگاه خمید و خواب دید که قزاقان تا خسته مال او و تجارت بردند و سرتش را جدا
 کردند و در خیال بسیار شده و بیست برگردان مالید که بر شش هست یا نه شش موجود بود و دیگر اثر خون بر
 گردن نمایان دید چنانوقت یادش آمد که صرصره دینار و چهارم فراموشش کرد و آن رفت چینه
 ستاده یافت بعد از جفت سفر خدایت شیخ حماد حاضر شد عرض نمود که من برگشته شیخ عبدالقادر قدس
 عمل کرده و مندم شدم و بسیار است آنچه شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ

برای تو بجنباب الهی و بار عرض نمود و انوار سبزه و ثواب تبدیل کنانید من بعد آن شخص بخیر حضرت
شیخ عبدالقادر رضی الله عنه رفته مابرا بر من ساینده فرمودند که من برای تو هفتاد و بار بجنباب که بر من
کرده سلامتی جان و مال تو خواهم الحمد لله که مستجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین
علی بنینا و علیه السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب بانی غوث صمدانی
علی بنینا و علیه الصلوٰه و السلام بتاریخ یازدهم ربیع الآخر قاضی چهارم پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده بودند آن نیاز
آنچنان مقبول مطبوع افتاد که در هر ماه بتاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقرر فرمودند و دیگر
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی بنینا و علیه الصلوٰه و السلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم
حضرت محبوب بجان مشهور شد احوال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم
سبقت هم ربیع الثانی است یا لاتفاق سخن و فضائل مست محمدی بود و ارشاد شد که فضیل بن عیاض
رضی الله عنه در ابتدای حال قراقی میکردند چون تاب شدند مال مغرورته هر کس که موجود بود و پس دادند
و از مصرف خود پیش مغرورتنه عذرخواهی مینمودند چنانچه از مال یک پیوه و نهار و نیا صرف کرده بودند
پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغرورته تو باقی مانده که مستر و سازم اگر عفو کنی احسان است و الا عین
و نیا چیزی خدمت از من بگیر بود گفت که عفو میکنم مگر یکسال در خدمت من باش بعد از آن هر چه مصلحت
بنا شد فضیل قبول فرمود و تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از پیوه مذکور گفتند
پیوه گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع حشمت قسم خود حمله ساختیم
را نهار و نیا بدیم و از تو مستر سازم بر بخت من بر لبه خواب زیر تکیه صحره نهار و نیا نهاده ام بگیر و بیار و طریقه
تا من جانت کشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل لب لب آوردند پیوه گفت که دین صحره واکشاده شمار
کرده بد چون دین صحره واکرده اشرف نیا خالص را ن بود پیوه وی ندکوستم یا و کرده گفت که من دین
خریطه خذف پاره ناپاک کرده بودم با الله دین تو حق است و تو در توبه خود صداقتی که من در توبه نیت ام
که در است نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند زگر و پس
تو نمیکه همان کسانی این بگفت و بروست حضرت ایمان آورد و فقط حکایت احمد شاه کنیل پویش
بتاریخ یازدهم شهر محرم ۱۲۳۵ هجری حکایت ارشاد کردند که در حیدر آباد با احمد شاه کنیل پویش قلندریه
شرب ملاقات شده بود و لیکن آنوقت نشسته علم ظاهر چنان بود که قدر آن در ویش کامل نداستم و از

منقاد مجرّم و الاخرق عادات و کرامات آن بزرگ و صاحب بر باد بر ملا بود از آنجا که اینست که
 شخصی دیگر با او پیوسته بود و نمک فرا میوش کرده احمد شاه خاک بین این دو دوست برداشته در آن میخندید
 طعام نمکین بحال خوشتر افکند و دیگر اینکه روزی مهمان نزدشان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی
 نیست فرمودند که یک انی شکمه بطور ساگ به پند طیار کرد و حرف برگامی با اتفاق مهمان مذکور خوردند
 مهمان شناختن توانست که چه نعمت است و دیگر اینکه خواهرزاده خواب نظام المملک تقدیمشان بود اکثر
 برای ملاقات میرفت روزی بخت شاه موصوف وقتی رسید که در آنوقت شاه صاحب پاره های
 نان شب مانده در آب ریخته و میخورد و امیر بدید خود اندیشید که اگر مرا تو افروختی از این نان شک
 خوردن خواهد افتاد و بجز این خطر شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور و ناچار شریک شد بعد بر خا
 امیر بارگان خود گفت که این لذت و برنج نعمتی از نعمتهای خانه خود یعنی یا هم تصرف و طاقت آن بزرگ
 زیاده ازین بود که مذکور است اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد است که هرگاه عمر آدم علیه السلام بیست و
 رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو باین زودی چرا آمدی
 عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم شتان داد و دهم نیر خود را داده بودی و عشرت
 چهار صد سال ریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر
 من باقیست عزرائیل عرض بخیال بجز حق سبحانه تعالی که بجز حکم شد که اگر چه آدم یکصد سال عمر خود
 بداده و داده بود و دیگر چون الحال منکر شد صد سال بگذرانند بهین سبب زیادتی عمر محبوب بفرزندی آدم که بگوید
 فقط سخن در حال محلی الدین بن علی العریقی قدس سره بود و فرمودند که شخصی مخصوص را که من میگویم
 اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب داد که چون مضمون مخصوص را بنمایانم کتاب
 مملو از افتخار علیه و سلم نسبت میکند و میگویی که مختصرت در خواب فرموده اند که آنرا بامت برسانم و در مختصرت
 اگر مختصرت شیخ را در نیت قول راست گویند انداخته اختصار بر مختصرت صلی الله علیه و سلم میشود و اگر افتخار
 نسبت افتخاری شیخ بر پیغمبر چه کم است که تلامش عیب دیگر و کلام شیخ میکانیم و حسین خان یکی از خدم
 کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طایفه که آن مختصرت کرده اند نیز با قول شیخ که بر
 است پس این شبهه بر مختصرت هم وارد میشود جواب اینست فرمودند که این شبهه بی پایه است و بعضی مراد
 کلمه فیما بین من او توافق است گویند و بشرح و تفسیر و ترکیب منی کلمه و اواخر آن تفاوت و مخالفت

مختصرت شیخ را در نیت قول راست گویند انداخته اختصار بر مختصرت صلی الله علیه و سلم میشود و اگر افتخار نسبت افتخاری شیخ بر پیغمبر چه کم است که تلامش عیب دیگر و کلام شیخ میکانیم و حسین خان یکی از خدم کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طایفه که آن مختصرت کرده اند نیز با قول شیخ که بر است پس این شبهه بر مختصرت هم وارد میشود جواب اینست فرمودند که این شبهه بی پایه است و بعضی مراد کلمه فیما بین من او توافق است گویند و بشرح و تفسیر و ترکیب منی کلمه و اواخر آن تفاوت و مخالفت

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه السلام با موافق استعداد و معنای هر کس مختلف است
 زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام را
 شنید نوشته اند بعد بیداری بقصد امتحان در پشت قی نمود شیر را بد شیخ اکبر قدس سره مینویسد که آن شخص
 بسبب کلی استعداد و تعبیر خواب نقصان کرده اگر شیر را بیاورم بیکار و علم کامل حاصل میشود حکایت آنجا که
 مرقوم الصبدر فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب
 دیده بودند که کعبه نخست آنست فقره تعبیر شده است و در آنجای یک نخست خالص مانده است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخست فقره شده در آنجای خالی خود را داشته اند پس خود آنحضرت مکمل کعبه
 کرده و شیخ اکبر خواب دیده که کعبه را نخست نامی طلایی تبار کرده اند و جای یک نخست خالی ماند و خود نخست طلایی
 در آنجای خالی نشست و مکمل نباشد بعضی نا فرمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را نخست فقره دید و این می آید
 خود را نخست طلایی تفصیل او بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم لازم می آید و جواب آنست که نخست فقری عبارت از
 شریعت آنحضرت نخست طلایی طریقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد اگر طریقت بنی ابراهیم است و
 تقضیل باشد تباطی نیست و از همین جایست آنچه مشهور گشته که الوالیات افضل من النبوة یعنی ولایت
 الهی افضل من نبوة حکایت روزی شخصی سوال کرد که امام سبب بود جسد با زید علیه السلام رحمه بنحو
 شمشیر کسی کار نکرد بل زندگان خود مروج شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از با بریدند از
 غرق توحید بود و فرق مبارکش اشهر بایست پیچید و جواب ارشاد شد که مردان این بوده که با زید علیه السلام
 سستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا رسیده و اینی غایت جانی یافت که از آن جسم وی
 قدس سره از خم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام مرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خود شس
 برایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب نهاد که در تنگانه قدم سلطان مطلق قادر بر حق تن و
 جان طایبری خود را بشمار کنند چنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال با کمال و
 موجودیت و سستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاپس و اب مرشد بود و ارشاد شد
 که حضرت شیخ المشائخ والا ولی شیخ فرید الدین گنج شکر در اجودین عرف پاک پهن بدرس عبادت مشغول
 بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا سنخ عوارضت داده عرض کردند که این کتاب غایب
 بسیار است کاش نسخه صحیح بودی حضرت گنج شکر روی در هم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن یا

نسخه صحیح از بیست و هفت
 نسخه صحیح از بیست و هفت
 نسخه صحیح از بیست و هفت

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشایخ خاموش شدند بر آنقدر رخصت چند روز در محض عتاب ماندند و آنحضرت
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشایخ با طاعت و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو
بمقتضای همان حکمت است که بر بنام علیہ السلام وحی چند روز نبند شده بود و خود را بملاک کردن نتوانستند
و میگفتند یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً فقط سبب رخصت در آن طعاعم بازاری بود و ارشاد شد که حتی اگر
از طعاعم شنبه و غیره چیز ناکه در مد نظر کس نهاده باشد بهتر باید کرد که مانع از آن نباشد و تأثیر زبان است چنانچه
نقل است که چنانچه بزرگی طفلی ولی مادر زاده پیدا شده بود بعد چند روز از زبان به بیان مادر گشتاد و بیست و یکم
عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد و بیگاه والدش بر خیال مطلع شد حکم کرد تا شویبی بازاری طلب داشته
بدین او انداختند از تأثیر آن زبانش نبند شد فقط در وجه ابتداء ای تصریف نسبت فرمودند که خواهر
تقی و خواهر بریان همیشه زاده حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار
محبت بود چنانچه خواهر تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری
عرض کرد به نیت اینکه حضرت در او شود ناگاه خواهر تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشایخ
سنایت اندوکیدن شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو در بست برای دفع اندوه جنابشان
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سر و کمان از در دماغه نشاندند آن
حضرت محبوب الهی بی اختیار تقسیم شدند چنانچه آن دروازه اجاطه با دروازه بستنی مشهور گشت تمام سال
نید میماند بر در بست در سال یکبار و امیشود از آنوقت مشایخ رنم بست را بنظر خوشنودی محبوب
از آن معمول گرفتند هر چند درین امر فی الحقیقه شبهه نبود است لیکن نزد من نیست مگر یک سلطان
به پسند و تیر است هرگاه شعار دین نکرده اند و بطور رسوم و عادات کنند عیب هم نیست فقط چون حضرت
فرمودی را پیروی و تقلید پیران خود و محبوب و مطبوع گشته بود و درین سجد و سال میهم که هرگاه قوالان
و زاعم شده بست بر این می آمدند و گلدسته های نگین که آنرا گزوه میگویند بخسور و الامی نهادند و بال
البتاه سهار کبای می سازیدند دیگر مشایخ و اهل محل نیز ایستاده میشدند و حجاب مولانا نشسته میماند
و بر وفق سنت سلطان المشایخ قدس سره تقسیم شده گروه مار و بروی خود میگذاشتند و در آنوقت
با انعام قوالان محبت می گماشتند و بدان و معتقد آن حضار محفل نذر میگردانیدند و در آن زمان
از یک تا صد سحر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان همه چوکیهای قوالان بکسبه

مساوی تقسیم میشد بعد همه کسان می نشستند و مجرای یک یک جوکی جداگانه میشد باد آن صحبت
 پوشش با پوشش از سر پیرایه حال نیز برقرار فاضل الانوار آن برگزیده آفریدگار جهان رویه باقی است
 ۵۰ است مجلس بر آن قرار که بود و است مطرب بر آن ترانه سنونو فاخته بعد رفتن
 و الصلوة علی رسولہ و اولیائہ ذکر منصور صلاح بود فرمودند که هر روز قتل منصور را این بود که روزی
 منصور در حالت سستی قرب حق چنانکه مبارز بجیت مقابلہ پہلوانی را می طلبید گفت این مجتبی این مجتبی
 پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شربت آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه
 سستی که در معراج شفاعت کنانید می چرا بر شفاعت مومنین اکتفا کردی
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که ما نطق عن الہوی یعنی مرا اذن شفاعت مومنین حاصل است
 نه شفاعت کافرین انقدر گستاخی که از منصور در معاد نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میان آدمی است
 آن شد که جان و ایمانش بر باد رود و لیکن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مقتضای رحمت کاملایانش
 محفوظ داشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علمای کشته اگر چه علماء و تجوز قتل و خطا کردند زیرا که
 در شرح حکم نیست که اگر اسمی از اسمای مخصوصه الہی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا
 الرحمن بگوید برگزیده قتل لازم می آید بحلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسماء مخصوصه
 نیست پس رلفظ انا الحق قتل شرعاً لازم نمی آید و آنحضرت لانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور
 لفظ خدا را اطلاق کرده اند حیث قال ۵۰ چون قلم در دست غداری بود و لایح منصور بر دار
 خدا ریخته می افتاد است از غدر انا بخاک و اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد
 علمای محققین قتل نمیکند لان الحمد و القصاص تذری بالشہادت گفته اند اولاً حق از اسماء
 مخصوصه نیست بر بهترین واقعی و حقیقی اطلاق حق میتوان کرد ثانیاً اگر حق را از اسماء الہی گزند تا هم
 گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس باطل با وجود اینکہ علمای تاویل و توقف حکم قتل منصور کردند
 در غدر مبطل گشتند و آن مظلوم را بناحق کشتند و ما فقتلوا انهم الا ان یومن باللہ الغیرنا محمد اللہم
 اغفر له و تجاوز عنه و عنہم اجمعین و در ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید کہ جنید قدس سره نیز فتوی
 بقتل منصور داده بودند ارشاد شد کہ از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبوی فتوی بکونه داد فقط
 حکایت روزی محمد حسن خا نصاحب تمغنا کردند سبب چیست کہ فیما بین اینها خلعت و

تقاضا نمیداشت و در بیان اولیا با هم یکی خلافت میباشند و جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه
 در بیت المقدس جمالی بود پسر اشتریا او میگفتند که فلان قسم حلوا مارا بخوران او وعده میکرد روزی که
 فرزوری زیاده حاصل خواهد شد و خواجه خود را نیکو در فرزند جمالی زیاده از دیگر ایام بدستش آمد تا میره ایسا
 حلوا آورده بزن خود داد و گفت که بای طغلمان حلوا تیار کن نشتر تیاری حلوا مشغول شد جمال
 مذکور سبب ندلی بر سر دراز شد اتفاقا نجف و اثنا مالت غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو
 برای همان ماست که در مسجد بیت المقدس است چنانچه اول پیش و میره هیچ بختی نه و بماند از آنجا
 میره کس خوابی بده دیدن اینجا بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته و در مسجد
 بیت المقدس برده و تلاش میکرد که همان کدام است بعد جست و جو دید که شخصی مراقب نشسته است
 دانست که این شخص بهشت که پیرای او مالت خبر داده بود حلوا را پیش و نهاد و آن شخص بیگفت
 و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و جمال مذکور و او نامبرده بقیه را در رومال
 بسته روانه شد هرگاه از اندرون مسجد برآمد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود و دست جمال
 مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میری سبب رسیدن
 اینست که من درین مسجد از پیشتر بودم و انیس و بروی من درین مسجد رسیده بطرف منادیل
 نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران والا اینهمه فنادیل خواجه شکست من متعجب بودم که با که
 کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش و نهادی و او بیگفت
 خورد لطف می پرسم که ترا چگونه بر حال انیس و رغبت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین
 حاضر کردی او میخواست حال خود گفت و و هم آنکه در مدینه منوره و و کا نداری بود صاحب نسبت
 در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد شد که در مسجدی با هممانی بدخوار شده است
 از آنجا که طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود و کا نداری که در مسجدی را بشناسد
 طعام تیار کرده در مسجد بنوی آئنده و دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست تا انیس
 خواب بود پیش و رفته التماس کرد که حساب را ارشاد رسول صلی الله علیه و سلم فلان قسم طعام تیار است
 در خانه ما یا تا بخورایم در ویش مذکور همراست رفت چون طعام بخوراند بعد تراغ گفت حضور
 صلی الله علیه و سلم ترا همان بدخوار بپایان راند سبب آن چیست بخوابش گفت که هرگاه در مسجد

نبوی رسیدم قنادیل اودیده گفتم که مرا افلان قسم طعام بخوران والا اینهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکستند
 گستاخی از من البته شده است بعد از آن گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفتم حکم است که از شهر من بدو
 فوراً بدرشت بعد نقل سر و دو حکایت مرقوم الصدور حضرت مولانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این
 مهمان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشد و از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم با وضعت اینکه حجت بود نسبت به مهمان مسجد نبوی عتاب صادر نشد سر آن همین بود
 که ترجم آن حضرت با کرمستطالعی برابری نکند محض بنا بر کجداشت اوست با لغز عتاب فرمودند پس
 حال فرق میان اولیا و اینهاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر خلعت هم نبودی و صفت آن
 با اینها مساوی است می شد ادباً اولیا را از مرتبه اینها فروتر داشته اند فقط از همین جا گفته اند عباد اولیا
 بایش و با محمد پوشیدار فاخته و یا اولی الا بصار سخن را آن بود که کامل را معصیت خضر میسکند
 روزی محمد حسین صاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی نجات شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه
 بطورست کار جانی رفت و بابل خانه خود گفته که هر کوه خدمت مهمان خواهی کرد که او ناراض نشود چنانچه
 امانت او طعام خواند و خدمت کرد آن بزرگ با امانت مذکوره گفت که با من صحبت کن و دستار کرد و مهمان
 تذکره ربه چو بادی جلع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پرید زن مذکوره تخریب شد بعد چندی که سه روز پیش آمد
 حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال در بکه معظله آمد و در طواف کعبه این شخص ابابو را کور
 ملاقات کرد دید انگیس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و باز وجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد
 که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعد حضرت فرمودند که اگر این فعل
 با و خضر میکرد او بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صیغه رت بقایستی اگر از سالک تذکره گناه شده
 آنچنان تنالی میکرد که سیه پر آب را سیرگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشدان فرمودند که
 در زمان حیات حضرت مولانا می فرمودین محمد قدس سره محضی شخصی در حالت بود که احد مرید حضرت
 دریافت که حالت آن شخص آید نیست ملک آورد است مرید مذکور آن شخص را در کنار گرفته بیرون محفل بنیاد
 و گفت که بحال در وضع پراست و فیان را بدنام میکنی انجیم بجنور مولانا می محمد و رسا نیند مولانا گفتند
 که اگر چه او تبه کجاست حال او و او آن نقل رویشان بود چرا که گفتند را از او کرد برای رحمت بغضت که این
 که او را بخواه خود بدگاه حضرت چه سبب ای قدس سره الا قدس سره حکم دادند که باین جایایش میگویند

که در هفته عشره انتقال کرد و بگذشتند تا لی ایان سلامت بر و سخن در اد آب صحبت بود و فرمودند
 که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد و دیگر در مذهب میگرداند بر سیده شد که اخلاص
 صحبت چیست فرمودند با عقدا انیمینی که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش نشیند و طبع و
 آرزوی خود را بکمال بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هر چه مرضی او باشد
 بدل و جان مستعد گردد و موافق و ملائم طبع آنکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی فرماید
 ایست سایه بر سر است از ذکر حق به یک قناعت به که صد نوبت بطریق به دل مدد از او را بی
 نور بخش به کان سوارت میکند بر پشت خوش به سر مدد از سر فراز تاج و ده به کان ز پای دل کشاید
 صندره به سایه او چونکه سایه ایزد دست به سایه چه نور شدید بر سر است به دل نکند از دیدن سیاحان
 در حضور حضرت صاحب دلان به پیش اهل تن ادب بر ظاهر است به کای خدا از ایشان نهان را
 سائر است به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه دل نشان بر سر ارفاطن است به بی ادب
 گفتن سخن با خاص حق به دل بمیراند سیه دارد و ورق به حکایت در لغات است که خلیفه بغداد
 به هم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و غیره و با جید صحبت و ششم
 به کس با وی غیره و صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیت که بیشتر حکایت میفرمودند چون
 شنیده بودم که عمارت فرار خواجگان حضرت خواجہ معین الدین حسن سجری قدس سره در رفت
 و وسعت بی نظیر است و سقف روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل رخشان از لبس کمان و محجره
 منوره تعبیه است هر کوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجاسی مبارک دیده خواهد شد چون بهشت از
 زیارت انجیر شریف مستفیض سعادت مریدی شدم از و فوراً ادب نظری بر طراعی سقف مکانات
 نماند انتم که چون است و تملاشش گوهر گران بهانه پرداختم که چگونه است تا اقامت اینجا که سه ماه
 دور بود نیز انداخته میسر فتم فقط پوشیده نماند که هر انسان تا شای اشیای غریبه بشنود اول
 میکند لیکن جناب مولانا پیر و ماراغ البصر و ماطفی بودند و رعایت مزید ادب علاوه بر آن بود
 که بسیر عمارت علیه و نظاره گوهر گرانها توجیه نمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در
 زمان اقامت بجنوب قطب چکانه شربت شاه عبدالرزاق قدس سره در گوشه مسجد میماندم و گوشه
 و یک سگی سکونت میداشت مادر یکه انجلمانم از حال آن سگ متعزن نشدم هر چه طاقت بود

او را در آخرت غلبه میدادم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گفت
 چند روز بگذشت که آن مرد نگرفت بعد در موشم تخم ریزی من غلبه را در زمین کاشتم هر چه در آن پیدا
 شد به دواشتم باز در فصل دیگر همان غلبه کاشتم و محاصل آن بر دواشتم در چند سال که انبار را پر شد فروخته
 بر تاجر دهم و آن بزرگوار تو که و تناسل آن قدر افرونی گرفتند که ازان فلان وادی پر شد و مدت چهل
 آنقدر آمد و گفت یا داری که فرووری یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر
 مدیسی احسان است گفتم کلبه بزرگ در فلان وادی است آنهمه ازان مست بپر گفتا متوجه میکنی گفتم بخ
 نیست و الله راست میگویی اینهمه ازان غلبه تو پیدا شده است نزد خود امانت داشتم خداوند احدی نظر
 تقوی تو آنهمه مال و مواشی تو بزرگبوی حواله کردم اگر بمعنی راست است مرا راه بده پاره دیگر ازان
 سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فروخ ساختم شخص دوم گفت خداوند اودا و اونا و بنیاستی که من
 خدمت ماور و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزند خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گو سفندان
 ووشیده اول ماور و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزند ازان فلان روز که من مشغولی کاری چند گری
 شب گذشتهم بچانه رسیدم و شیر گو سفندان در محلب و شیده بر بالین والدین بردم آنها خفته بود
 بلحاظ آداب بیدار کردن نتوانستم شیر همچنان گرفته بر بالین استیاده ماندم و فرزند ازان صغیر من از
 گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را بگریز ندا دادم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها
 را بیدار کردم بقیه را بفرزند ازان دادم اگر بمعنی راست است ما را ازین قید نجات ده بجز و اتمام سخن
 از سنگ مذکوره پاره کلان بقیه که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر فرستادند خلوص نیت
 در اعمال همچنین اثر دارد فقط حکایت سید جمیع ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان
 بود مسیحی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع دختر مقدم و پنهانتر جمیل و حسنه
 بود اتفاقاً نظر دختر بر یوسف افتاد و بجزو لیا به بنار جان عاشق او گردید و پدر چند رسل و رسائل و
 پیغام کرد که یوسف بر بوی جوگر و دوا و هر که متوجه نشد و خرم و دم خود مقرر کرد که هرگاه او بیکانی تنها
 باشد خبر دهند تا آنکه روزی خیر باد و رسانیدند که یوسف در باغ پاپت تنها نشسته است آن شب
 ز لیا فوراً در آن باغ رسید و دانه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند
 یوسف انکار کرد و دختر مذکوره گفت ترا تمییدم یوسف از و گریخته بالاسی دیوار باغ که نهایت بلبل

برآمد بدل خود گفت که اگر محبت زنا میشود عفت میرود و در نار و زنج خواهم افتاد اگر ازین دو بگریز
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داده اند از دیوار حبس
در آن حالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و آیهی شریفه
و جنبش یوسف گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او سست
نشد تا اینکه یوسف علیه السلام پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقانه مذکوره شنیده در تنهایی بی اختیار
میگریست و بدل میگفت که سبب تو آن مظلوم بسیار رنج و تعب کشید اگر بیک روز دلش خوش شود
میگریزی چه بودی از گناه تو بگریستن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس و جوای از تورانی یا قتم
در پیری خلاص نیافتم که خطره زنا هم تیر تیر است و بر خطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کالشنس فی نطق اللیل بر و طالع گردید فرمود اندیشه کن بر تو مواخذه نیست موجب این
خطره بعد چندین سال نیست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود نسبت این زمان بعد از
گشت و گل یوم بترکایت عجیب در قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیه انقدر تاثیر است
که در جوار وطن مادر قصبه مسافری وارد شد از دوکان یقالی آرد خرید و متصل و کالشنس بخشید
بود آنرا آرد و داناتان تیار کرده و بدتر و بهیاری زن دیگری نشسته بود بهیاری زن مذکوره را گفت
که آرد و رانجیده ای تا خیمه کنم چون آرد و بغیر مال انداخته بختن آغاز نهاد و در میان آرد بیک روپیه بر آمد زن
آرد و بهیاری گفت و بهیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد و بر آمد مسافر گفت از آن نیست
از آن یقال بوده باشد روپیه پیش یقال بر یقال گفت که از آن من نیست احاصل به چهار
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت
داشت که شاید و مالک آن پیدا شود و آن روز و یوم آخر سال بیکه را و یکصد بجزی بود وقت
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دو از دهم شد وقت شب نیست هر یک تبدیل شد صبح آن
هر یک از آن چهار کس با هم منازعت برخاستند که روپیه باست مسافر گفت غلط میگویند روپیه با بود
چنانچه مسافر کسی نداده و نداده گرفت و حال آنکه ما شنیده بود فقط حکایت ابراهیم ابن ابی ریحان
حلال میفرمودند که در اثنای راه که به حضرت ابراهیم بن ابی ریحان رسید سر خرما خرید کرده بود و وقت
گرفتن خرما یک خرما زیر سبب خرما و خوش افتاده بود اشیان گمان کردند که از خرما می من و افتاد

آنرا برداشته و خرمای خود آمیخته از آنجا بطرف بیت المقدس روانه شدند آشنای راه از خرمای مذکور غذا گرفتند
هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند در آن مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره
بطور خفته مانند و خدام مسجد مقفل کرده رفته هنگام آخر شب چند تن از ابدالان در آنجا رسیدند و نماز مشغول شدند
و باهم دیگر گفتند که موجب چیست که امر و لذت عبادت نمی یابیم یکی از آنها گفت که شب درین مسجد ابراهیم
بن آدم مخفی است و اولتقه شبیه ناک خورده است بجبت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت آنهمه شبیه ناک
بدینطور بیان کردند که خرمای ازان خرمای فروشش بود و او از آن خود دانه برداشته بود که از خوردن آن
برکت و لذت از عبادتش فوت حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت راه چند با شبیه ناک
خرمای فروش آمده از او استغفار نمودند و بخشید و خودش نیز فقیر گردید فقط حکایت خدا و در اکل حلال
میفرمودند که حضرت ابراهیم بن آدم قدس سره العزیز در آشنای سفر بر دوکان حدادی وارد شدند حداد
مذکور بکار خود مشغول بود و آنوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک بآورد و او بعد دیر می ایستاد
السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفتا که من بکار شخصی مشغول بودم
اگر و آشنای آن کار سلام علیک شماستو به می ششم اجرت من شبیه ناک میشد حضرت ابراهیم حال
او در یافته با دستهای خالی خیر نمودند گفتا که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مراد او کامل خوردن شبیه
معلوم میشود زیرا که از دست دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود و قبولی نمیشود ایشان فرمودند ابراهیم مخم
آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عطش کرد فقط حکایت در اکل حلال در نهجیات است
ابراهم بن آدم و علی بکار و خدایه معشری و سلام خواص یاران با یکدیگر بودند بعد از آنکه در کربلا خیر خیریم
مانند آنیم که از حلال است چون در مانند از یافتن حلال بی شبیه ناک خوردن آن غذا گفتند چند تن
خود که ازان چاره بنو و باری شبیه ناک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه مفتوح است از سبب که شد
معاذ حق از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت زبان شیخ فخر علی
در اکل حلال میفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول شخص بر اکل حلال حلال است بزرگان بار
حق را میسر و داده بودند اما اکل حلال لائق پسند صوفیان نیست زیرا که کسی گفت طعامی که حلال
توکل در مسجد می رسد البته حلال باشد فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان بکار
گشتن باطنی نه طعمی گفتند و برین سخن در حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال می رفت و

تشنه توکل کرد که آنچه از غیب خدا خواهد داد و خواهم خورد و الاغلا روزی یک نان ماش بایونگ بر سر آب
 روان پیش وی گذشت دانست که فتوح غیبی است آن را بر داشتند خورد و سه روز بوقت معین میان قسم
 نان می رسید و می خورد مدتی گذشت که کشف باطن تشنه صوفی را شبیه در نان مذکور پیدا شد به خواست
 تا تحقیق نماید که از کجای آید کنار کناره قریب آبادی رسید و اینجا دید که زنی همان قسم نان بدربار انداخت
 پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می ندازی زن مذکور گفت که من کنیزم که در برج بی بی من
 مرض کرم است نان کرم وقت شام می بخورم که صا در نان جمع می شوند صبح نانی دیگری بخورم و نان شبانه
 را بدربار می اندازم چنانچه دو اوزه سال برین معانه گذشت بعد فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم
 باید دانست مگر آنچه از قوت بازوی خود پیدا کند و آن هم گنجایش شبهات بسیار است بنده عرض کرد
 که نزد حضرت برای تقه حلال کدام سبیل است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریق است
 اگر کسی کند و در چهل روز کشف باطن نکند و دامن من گیرد و آن نیست که از بهر حلال یک شخصیت
 و دور و لکی بهر ساینده بر کناره دریا که در ملک کسی نباشد رفته نشیند و نیت کند که هرگاه شفقالی مایه شربت
 خواهد انداختن خواهم خورد و بوقت صید شغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواهی بود و در میان
 نسوم که مایه بگیرد و بخورد و غافل از حق نباشد تا چهل روز همین عمل نماید حکایت شیخ فخر علی موسوی نقل
 میکنند که روزی تحقیق دین حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الا فخر بن حباب مولانا فرمودند که ابراهیم بن
 ادهم بن حباب و علیه السلام در کشف نفس پنجاه مرتبه داشتند که کسی بآتش تپید رسید و باشد چنانچه روایت
 که روزی با نفس خود خطا سپارد که در نزد چه خواستش داری نفس ایشان فریاد و پیاورده گفت که تو مرا اینجا
 و لیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته در روشی اختیار کردی چگونه شد اگر داشته باشد
 فریبی را گذاشته لاغر شای سیری را گذاشته گرسنگی و زیدی بهر چه خواستم به خلافت آن کردی پس از
 خواست من چه سیری فرمودند آخر و خیال تو چیزی امید به و خود با حقیت یا نه گفتا که در زندگی از شما توقع
 ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر من مرجع خلایق و معبد لیل حاجات خواهد شد آن زمان البته
 خوش خواهم شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشتند هرگاه زمان وصال قریب رسید یا بفرست
 و یک خادم بجهه گرفته بالای چهار سوار شدند و در میان سمن زمین یک جزیره بنظر آمد و آنجا فرود شدند و کردند
 و گفتند بهر چه فریق گفتند که مرادین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این صفت بخان بگویم که

رفیق مطابق نصیحت در قبال انداخته زمین بر برگرد بعد چندگاه سوچ سمند را بدو آن نکته زمین اغائب کرد
 ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقه آن میفرمودند که توکل از جمله مقامات مقربان است
 و درجه آن بس عالی است و عمل بران منایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بصفت توکل نهاده
 چنانچه میفرماید و علی الله فلیتوکل المؤمنون و نیز فرمود توکلوا ان کنتم مؤمنین متوکلین محبوب خود گردانید
 چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین بحسب انوار خود را کفین متوکلین گردانیده میفرماید و من متوکل علی
 فهو حسیب ان الله یاتع امره قد جعل الله کل شیء قدرا امام محمد غزالی رحمه الله علیه نوشته اند بدانکه توکل حالتی
 از احوال دل و آن شمره ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است ولیکن توکل از جمله آن اهم بود و چنانکه
 ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن خالت دل اعتماد و دل
 بر وکیل و استقرار روی و آرام گرفتن بوی تامل در روزی نه بند و بسبب تخلل شدن سبب ظواهر
 شکسته دل نگیرد و بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رساند و توکل راسه و رجه است
 و رجه اول آنکه حال و چون حال غم داشته که در خصوصت وکیل خدا کند جلد و مادی و فطیحه و دلیر و
 و شفیق که ایمین باشد بروی و رجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرادی رسد
 چرخه را در انداخته اگر گرسنه شود و یا خواند و اگر تیرسد و یا بخواند و در وی آویند و آن طبع وی باشد نه
 به تکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرفی که باشد بویکی از آن اول
 از توکل خویش خبر بود و تکلف و اختیار نوشتن را و از توکل آ و رده بود و رجه سوم آنکه حال وی چون حال
 مرده باشد پیش مرده شود و نوشتن را مرده بنید متوکل بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متوکل بحکمت غافل
 باشد اگر کاری پیش آید و عاینه نکند چون کودک که مادر را خواند بلکه چون کودکی بود که داند که اگر چه
 مادر را بخواند مادر خود اند و تدبیر وی کند پس در مقام باز پسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار
 نبود و مگر استمال و عا و دست و روکیل ندون و در مقام اول اختیار بود ولیکن تدبیر بسیار بیکد است و در
 عادت وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگریختند تا در تحقیق ننهند و در آن
 اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت
 اما البیک فلما یعنی تو حاجت نداری بعد جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه علی
 حسبی عن سوا لی ایست صفت رسوخ توکل حکایت و معلوم است آن زن میفرمودند که بزرگ

متوکل بود و بصیرت میگذاشتند. بادشاه خبر حضرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معاش پیش
آن در ویش فرستاد و در ویش در اقبال معاش بزرگ خود استعوا ب نمود و گفت اگر معاش قبول میکنی
ما را طلاق بده. احتیاج معاش را چیت زیرا که از چرخ زنی یک چادر تبار میکنم و در آن نماز میخوانم و کسان
شدن میتوانم اندر ویش را از تاید زوجیت قوی شد فرمان دیهات قبول نکرد حکایت و بر سر
میفرمودند که شخصی مغلیس قتر ناخدا داشت رضای دختر خودیده مغلیسی متوکل نکاح کرده و او هرگاه زن و خانه
شهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی و اندیشه و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است منگوه مذکور
گفت کسی که چیزی برای فردا نگذاشته است پس من با توکل را نمیستیم آنرا و عیب نیست که آید
کما می شود اتفاق بخوابد صحبت هر دو موافق افتاد و هر دو ملی شدند حکایت و را خلاص عمل میفرمودند
که بزرگی متوکل بود و آنرا در فاقه داشت و را خالت یک لی همان دارد و در خانه رفت فکر میاندازد
کنند هیچ چیز نیافت مگر انسی البلیه خود آن دانی را در بازار فروخته چیزی جنس خوردنی آورد و طعام تیار کرده
پیش مهمان نهاد بعد طعام همان شخصی شتره هزار شرفی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجت اش از
در وازه می وید آن بزرگ فریاد شرفی میفرمود که من نخواهم گفت زوجت اش فریاد برآورد که بنید اینطالع
که من از فاقه کشی بیاک میخورم و چادر ما فروخته همان را بخور آید است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است
آنهم نمیکیر و در ویش مذکور گفتن زن التفات نکرد و زرد کرد و قبول نداشت همان بدر یافت اینحال
متحیر شده رفت اینحکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره الغریر رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد
و سبب رفته و در اینچنین حالت یکی از آن در ویش پرسیدند که البتة لا ترو چار و بدید کردی چو گفت
که هرگاه برای خسیافت مهمان دانی زوج خود میفرستم تا قف غیب نداده بود که عوض این اجماع انهم
گفتم عوض نمیکیرم پس دانستم که عوض آن هزار شرفی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر ندیده بودم نه
بطع عوض نداده است و کردم حضرت جنید بر متبش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره
السامی در احوال شفیق این ابراهیم بلخی حکایت میکنند که وقتی شفیق را ابراهیم آید هم گفت که شما و معاش
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شفیق گفت کسان خراسان هم چنین
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم شکر کنیم و چون نیابیم صبر میکنیم ابراهیم بوسه بر روی او
گفت استاد تو کی حکایت در فضیلت است که احمد بن حنبل الطائفی را از اخلاص پرسیدند

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بان یا بکنند و از برای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از هر حق طلبی آن انحصار است
 و هم فوی گفته عمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لا فی السماء احد غیره حکایت میفرمودند و گفته
 در بعضی از معانی عظیم اقتدار ابدی قدس سرنا را از انحال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بخودی است و اگر
 بگذرانند بمقتال از بسو و در باطن هرگز اضطراب و اضطراب را راه نیابد فان علینا ان نعمته کما امرنا و علیه ان
 یترقا کما وعدنا بر بالانزم است آنکه بر پشتم و بر اچنانچه فرموده است و بروی است آنکه روزی رساند
 چنانچه وعده کرده است بحسب این اضطراب را از حاق و اضطراب از حرافت باشد حکایت میفرمودند که چون
 مالک دنیا قدس سره ای که نفع و ایاک نستعین خواندی را از را بگویی پس گفتی اگر این آیت از کتاب
 خدا بخودی و حق بدین گفتن امر فرمودی هرگز نخواهدی یعنی میگویم که ترا میپرستم و خود نفیستی مشغول
 و میگویم که از تو یاری میخواهم و بر داین و آن میگویم و از هر کس تشکر و شکایت میکنم حکایت نقل
 میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم اوهم رفته اند علیه و بر بادیدیم پرت و تشنگی بر دستولی شد بر لب چاهی
 رسید بغایت همی گفت اگر تشنگی بایم دلور رسن بودی تا قدری آب کشیدی داین نفس طش را
 پار تشنگی بخشیدی می وی در همین فکر بود که ناگاه آسمان چند تشنیده و عطشان میر چاه رسیدند و نظر بر آن
 کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لیر شد آسمان آب بخوردند و میراب شدند و باز رفتند ابراهیم است
 که بطور آسمان قدری آب بجار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرده گفت که ما عجز و تقیریم
 و درین باب و بی تدبیریم و از خایت تشنگی میبریم چو است که برای حیوانی چندان آب بجوش آوردی و چون
 من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو بردی از سهو آه از تشنیده که ای ابراهیم این مسکینان نظریه و لور رسن
 ندا شدند و تو بر دلور رسن نظریه داشتی چون ایشان نظریه با کردند آب رسانند و تو بر لور رسن
 آب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم اوهم قدس سره کوید وقتی در بادیدیم کل میفرمستم سه روز و سه
 شب اقامت بایم بیامد گفت با و شناسی و آن گفت که آستی تا که رسیدیم میروی با مثل هم میتوان رفت این
 گفتن او و در شورش آمد و بفرموده الهی شمن ابرو دست گماری تا به ایشوران داین باب و بی تدبیر
 توان کرد آوازی شنیدیم یا ابراهیم آنچه در جیب دای بیرون آرتا آنچه در غیب است بیرون آر و دست
 در جیب کردم چهار دانگ نفوس خوشی در و مانده بود و بر آورده بیند اقم بگرداند خشن بایم از من بید
 و قوتی در من بید آمد که ناز و لم هرگز غلبه حکایت عندا که محمد خلیف شاه مرید رسول شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل به چنانچه شنیده ام که یک درویش با اسم اشرفی شاه مشهور بود و وجه تسمیه اش
اینکه هر کس که تا کوه در چشم نهاده و اقلیان میکشاند کل تما کورا در سلطه اشرفی میکرد و اشرفی شاه مذکور بر یک
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف در درویشی که حکم نمود اقلیان تیار کرد و پیش از
نهادن چون اقلیان کشید و تما کورا اشرفی کرده داد رسول شاه گفت حکم دیگر بدید خدام حکم دیگر آوردند
مرتبه دوم اشرفی گردید با حکم تیار کرده داد و مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک حکم دیگر بدید خدام
اشرفی نشد اشرفی شاه متذلل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که بیرون بیرون
که کوه زرخاخص گردیده بود و اشرفی شاه ایستاد و دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه برگردان انگشت
گفت که بر این قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از آنروز آن درویش از آثار تصرف خود گذشته نام
یک شاه نهاد فقط خلاصه صادر شد و اینکه کامل را هر گونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب اند
فکر کسب نفسی و مساوات پروری حضرت مولانا بعثت وی علیه الصلوٰۃ والسلام
اگر چه خود حضرت مولانا از مساوات بنی فاطمه بودند رضی الله عنهما لیکن از باعث عشق رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنقدر پارس ادب مساوات میکردند که گاهی از کسی خواص عوام نشده باشد چنانچه صد مساوات
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب به پنجاه کس اکثر استقامت میداشتند و ابتدا آنچه فتوح و نذر
میردین و معتقدین پیش آنحضرت می آمدند از آنجا میگرفتند و کسی از هر دوی غیره در مقدمه او شان دخلی نبود
صد ناز و سپه بزی و رقیات آنحضرت حاصل میکردند و هر کس که فتوح و غیره نمی آمد مساوات مذکورین از نزد
خود حضرت و مضمون داده باز بوقت آمدن و عده ادای گرفته و اگر کسی از مردمان عرض میکرد که انتقد رزور
و زیادتی مساوات بر آنحضرت از مادیه نمیشود میفرمودند که جور و ستم اینها را سرسخت معلوم میشود
اگر از شما دیده نمیشود از اینجا برویدین برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدای دستور بود که آنچه فتوح
و غیره نزد آنحضرت می آمدند از آنجا بحدب حصه میرسد و حصه مساوات هم باو شان میدادند و چون
اینمغنی باز مساوات مذکور آنقدر زیادتی کردند که آنچه فتوح و غیره پیش آنحضرت می آمدند بحدب تصرف خود می نمودند
و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد را خطره اینمغنی گذشت که حضرت بخاطر مساوات حق
مأمور بماند جناب مولانا برین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که مساوات مذکور فتوح
دیگران نبرده استی از من میگردد لیکن جوابی حقوق دیگران پیش خدا کردن نمیتوانم و جواب نیاخوشی

سادات پیش رسول گفتن یعنی تو انعم حکایت در معنی شبی ایام سراج چهار سادات تکلیف ما
بر خود کوار کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته
نشستند و گفتند که مایان تمام شب رخا لقا تو تکلیف سراج شدیم و تو انقدر اسباب سترگی بدین
خود داری حمید پا چپای که خود پوشیدی بمایان ده چنانچه بسجنت کلامی پیش آمده یکی رضائی و
دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت سستیده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بخیزد که تن زیب
دیگر پا چپ بپا میماند از معانی این حال شخصی از مردمان رضائی که خود پوشش انداز معانی این
پوشش صاحب یکی از مردمان و عاشقان آنحضرت اندک حاف و رضائی و قبای و غیره نهایت
معقول طیار کنایه زیب تمامت پاک است کردند بگونه معامله اکثر سادات مذکور واقع میشد
و آنحضرت بخوشی تمام تحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی در روی هانت انگیزه کلمات در جوی سادات
مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکند این صبره ارشاد میشد مصراع حاجت طلب
نیست روی دلارام را میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن حضرت امام حسین علیه الصلوة
و السلام را ندیده باشد این صاحبزاده ما را معائن نماید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بصورت همین صاحبزاده
در دنیا تشریف می رتند و اگر کسی میگفت که این سادات و غیره از باعث طمع نفسانی در امام باقر
شهر رفته تیرا گوئی بمنمایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه خبر و کار بر من اواب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم است ادا مینام حکایت روزی یکی از مردمان حضرت که سید بود گذارش نمود که
آنحضرت فقط یاس و آوار سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن
ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعد مسافت صد تا کرده طی کرده برای سید می آیند دوم آنکه
این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اندستند و تا حال قرابت
و یگانگت آنها بغیر گفت نگردیده و سادات اینجاری می نیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ
و مغل و افغان هم میشود و از این سادات پنجاب را به نسبت سادات اینجا مقیم میماند و اگر
کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را منی شناسم انقدر میدانم که خان کپا
آن رسول صلی الله علیه و سلم هم حکایت حضرت مولانا قدس سره اخیر میفرمودند که منی فاطمه
رضی الله عنها را آتش و زنج حرام گردیده است اگر چه آنها در تمامی عمر فتنه و فتنه را به قات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان و آموخته رفت چرا که رسول صلی الله علیه و سلم بر آب
 آلوده و عافیه نموده و الله تعالی او را به لطف کمال الله ما تقدم منک و ما تأخر منک واده حکایت
 حضرت مولانا در عشره محرم بر اجتماع مصائب مابین علیها السلام رعیت پیدا شدند چنانچه از شیخ
 غفره علی کثره شریه بامی بود و از مولوی محمد نور الله کتاب مجلس دیگر روایات سماعت فرمود
 و آید به پیشند و میفرمودند که آنچه مصائب بر ای امتحان بر هر انبیا علیه الصلوٰه و تحقیقانی نازل کرده
 و رموز که بلحاظه مصائب جمیع گزیده بر امام علی علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوشدلی
 شک گذاری تمام محلی هر یک مصائب گشتند و پیشکش آنکه حضرت امام علیه السلام مستغرق فی الحزن
 و الله تعالی خود را بر آنحضرت نزول فرمود حضرت امام علیه السلام بشکرا نه آن بجز خود دیگر خبر قابل نذر
 ندیده هر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاد تشرین تبدیل پوشاک
 بر وجه معمول حضرت بود و در عشره محرم بر روز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند و در وقت غسل پاچه
 مستعمل می پوشیدند چنانچه در سته وقات یعامر و بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی
 شاه صاحب ارشاد شد که پاچه نائی که تبدیل نموده ام اگر بجایه گذارند آید یا ششند آید و هر دو پوشانید
 و سبب چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعد فرمودند که گویا همین قدح امام منوم
 حکایت روزی محمد حسین خا نصاحب در باب رفتن یارت تغزیه و غیره از حضرت مولانا
 گذارش نمودند ارشاد شد که این تغزیه داری اگر چه از روی شریعت تارواست لیکن در
 سنده و ستان شما را عظم دین است چرا که نام نواسه رسول صلی الله علیه و سلم باید گردیدن گویا
 نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلند شدن است و علاقه بر آن نفس رسانی خلایق میر توج میشود
 ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن یارت تغزیه با
 ارشاد فرمودند که اگر تغزیه با صریح مبارک تصوریده بهمان ادب رویت نمائندند و اگر با لب
 و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر و ندن باید و مقام زیارت را بگیرفتن بوجب خطاست در میان
 همین گفتگو شخصی عرض نمود صریح مبارک خاص یک است و این تغزیه یا تهراران از عظم ادب
 چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یک است و نقل آن تهراران مسجد اند چگونه تعظیم آنها باید
 در حکایت و مراتب تفصیل صحابه کرام هر کس که سیر سید محمد بن ارشاد میشد که نزد ما هر چه است

دلی نامی مصری اندوهر اشپا علی و او فی اصحاب مرا تیزی نیست و اینهم اثر ما میشد که از فرق ثانی
 درین باب هرگز نگفتگو نباید ساخت چرا که بوقت گفتگو سنی در پی امتیعی خواهد بود که آن کلام بگویم
 که فضیلت تعلقای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب میرزا امینا را بیان کند
 قیامات اینست که هرگاه سنی نام صحابه کرام رو بر پیشه بر زبان آید و در جواب جناب تیرا خواهد
 گوید یا باعث تیرا سنی شده علاوه بر آن از نمایان این و آن هرگز قبول نخواهد کرد و بداند که او را
 باید که درین باب گفتگو نکند فقط حکایت در سال آخر عمر شریف نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود
 بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر پشته مبارک و راز شده از گردین و عقیدین حاضرین و شناسایان
 مسر که گریه بیاورید و در میانچه مولوی محمد نور الله کتاب مجلس و در آنحضرت میخواندند
 آن حضرت یگوش حق نبوش بهمانعت نموده ابدیه میشدند و درین آنامو مولوی مجید الدین مهنو
 مرید خاص ارشاد فرمودند که اندکی خاک بیا عرض نمود که در اینجا خاکی بایستم نیاید فرمودند که اگر
 گل ریخی بسیار اندیک کلونج را سائیده زودتر تر دمن آرد آنحضرت برای حاجت استیجاب شریف می نمود
 چنانچه مولوی مذکور زود کلونجی را سائیده قریب زینت مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت بایست
 خاک را از دست مبارک گرفته بر پشته مبارک که بر پشته بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب
 و محمد حسین خا نصاح که از گردیان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد
 مایان را خیلی تعجب رو نمود فرمودند که بروز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در پینه
 منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه و سلم شیشه خون در دست و بر پشته سروریش مبارک را
 می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من در دنیا دیدم صورت
 آنحضرت صلعم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که انبیا وقت من در کربلا مقتل
 حسین خود بودم هرگاه سبیکه خبر شهادت در پینه منوره رسید بهما نوقت بود که در خواب دیده بود
 در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله خواب است پیغمبر توان گفت
 فرمودند که نزد ما خواب حضرت ام سلمه عین مشاهده است این سنت که از من باقی بود او اگر
 و آنهم دستور حضرت مولا انا بود تدری از نا تنهای لشکر حسین علیه السلام فرموده هرگاه می شنید چه حکایت
 شب عاشوره بعد نماز توحید که در آنوقت آواز نوحه میگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه

حاضرین عرض نمودند که هیچ بوم عاشور و است این نوحه مؤمنین شیعیه است ارشاد گردید که اگر حقیقی آن نوحه
 اینها را قبول فرموده و بهشت را برگزیده امام حسین علیه السلام موقوف و داشته شیعیه ما از سنیان با برتری
 حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان اینقدر تمیز میشود حکایت
 روزی ارشاد گردید که علمای خطو ابر را عجب و بی رحمت اسلام است که هر کس که میخواهند کافر شوند و هر کس میخواهند
 مومن چنانچه اگر کسی این خطو بجانب عالم بگوید که جوی اوقی قائل بن قول اکا فرشته اند چرا که عالم
 و ارشاد الهی است فرقی او این کلمه نیست از سر زرد و شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه
 و سلم را ناحق و بی کرمه اطلاق کفر بر او کرده یعنی توانست در بین مذکور میفرمودند که هر کس که کفر ملعون
 بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای فرج کردن سوار بود شخصی از آن مردود گفت که توبه این را
 نمی شناسی که این حرکت بخود کو ارا ساختی آخر و در از عمامه خود کاغذ است تقابله و دو صد علمای آن وقت پیش
 انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم از آن علمای سنیست حقیقی از فضل و عنایت خود
 ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است حکایت شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود
 میان امام حسین علیه الصلوٰه و نیز پدید مغایرت هست باین ارشاد گردید که مثل گل و خار و است حضرت
 مثل گل است و نیز پدید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط حکایت روزی محمد حسین خان صاحب
 حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت نیز بدیعون چه میفرمایند اول آن حکایت ارشاد فرمودند
 که هر روز عید الضحی امام اعظم علیه السلام پو شاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد نشسته و میبردند
 شخصی بود از بام خود که خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه السلام انداخت چنانچه پو شاک آنحضرت بخشن
 بدن مبارک گردا گوده گردید حضرت امام محل شده فرمودند که امر و طلاققت مقصا ص از توبه و جبهه بیدارم
 یکی اینکه اگر بقیه بد بخلفه وقت رسانم و ترا از جان بکنم و دم شاگردان من برای تو کفایت می کند
 سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا نزد من باینیم و عده می کنم که بر تو حشر اگر معروضه من رو بر تو
 خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوٰه به نسبت شفاعت
 امام اعظم هزاران نفر از محل جو و ستم و صبر و شکیبائی و دو صده بلند و طرف وسیع میداشتند چه عجب اگر
 و خدا شفاعت فرماید لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان و نگاه او خصوصی سازد و حقیقی
 ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حقیقی بود و کرده است حضرت امام خلاف مرضی خدا شفاعت

هرگز نخواهند فرمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای قل قابل که حضرت
 بکبار در شست پاس میخوردند چه پیش حسبت رغبت نمیشود یا عدا تعلیل میفرمایند ارشاد شد که درایام
 جوانی که زمان رغبت و قوت فاضله می باشد شکم سیری میسر نیابد و الحال که از عنایت الهی همه نعمات سیرت
 و قضا شکم سیر میخوریم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و همین نیت تمام عمر چارپایی
 آرام نگرفته ام که مبادا در تمام جهان کدام سید بزمین افتاده باشد فقط سبحان الله زهی مهت علیا و زهی
 نیت عظمی احی را دست نداده باشد حکایت شیخ عظیم علی زبانی میان نیا خدین این اولاد
 امجا و حضرت محمد و شاه مینا قدس سره انقیر تر اقل اند و در عهدین الدوله نواب سید علی
 بهاد حضرت مولانا قدس سره در مسجد محمد و شاه مینا صاحب صنی بدعه سکونت میداشتند در آن زمان
 مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای متکبرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا
 بهور علمای طیار کرده معه عرضی نمود بحضور نواب سعادت علی خان بهادر و فرستاده استدعای کردند که سوگو
 عبدالرحمن مردم شهر را گمراه می کند او را اخراج باید کرد نواب همین الدوله آن عرضی را به مولوی سید خا قضا
 اوستاد خود ملاحظه نمایند مولوی سدن خا نصاحب گفتند که اینچنین عالم نادر الوجود احسن انطای و شهر
 وارد است کسانی فتوی تکفیرشان میدهند آنها را حکم شود که پیشین ایشان رفته تحقیق ایان بکنند یا او را
 سزا الزام دهند وزیر الممالک فرمود که اگر اینچنین عالم اندر اینجا بیاورند که من تیر مستفید شوم مولوی سدن
 گفتند که او شان از پادشاه و وزیر کاری ندارند بیاورند و مسجد مشغول می باشند وزیر الممالک گفتند که
 از طرف من شما بخدمت شاهی فتنه جواب دو سخن پرسیده بیایند به پیغم که چه میگید چنانچه مولوی سدن خا قضا
 آمده از طرف نواب وزیر الممالک دو سوال کردند اول اینکه در شنوی مولوی منوی در قضیه پهلوان بارز
 حضرت امیر علیه السلام آمده است او خدا و انداخت بر روی علی به افتخار هر بنی و هر ولی به افتخار هر بنی
 چگونه شان میتواند پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجاواب فرمودند که جای فخر هر بنی بدینطور
 بود که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاضیه مقرر صوفیه کرام علیهم الصلو است
 که همه صفات منفی و رفائی سلبت میکند یعنی فانی مقتصد لغفات منفی میشود و این حضرت صلی الله علیه و سلم
 افتخار هر بنی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر نیز بسبب فنانی الرسولی جای فخر هر بنی شدند سوال دوم
 این بود که ساجدات العار فین با نیرید سطلامی موجد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام نیاورده او را

پس بچ سبب تبر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و رجب مقدس و مظهر امام تمام شد بجاوب این سوال حضرت علی انا
 ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام در یامی توحید و عرفان بودند و بایزید قطره ازان دریا لیک فریق
 و دقیق است و در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده و درستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته
 قائم انش را مبروج کرده و در خانه هستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکر اندان امام حسین
 سر خود شمار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت حلی خان بهادر با ستاع جواب دیو سوال
 بدل و جهان معتقد گردید و بقصد در یکت حضرت مولانا بحیله ملاحظه مکان بهوانی همه که متصل در گاه بود و در
 آورده حکم کردند که خبر سازند که مولانا کجا هستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواستند که با وزیر الممالک
 و چهارشوق قطعه ششم نور ثالث و ترک غذای حیوانی و طلب دای روحانی و در میان
 منافع کم خوری و مضار پر خوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش بایستد که
 که سنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری بهوجب کشی
 نفس و طبعانی و پر خوری و طیفه هوای شیطانی است بجهل آنکه آنچه طعام الانبیا سنگی بلایب پرده
 غفلت از بصیرت بر میدارد و مخلو معده پلاشی روح طالع را آماده عروج عالم علوی میسازد و کتاب
 مولانا میفرمودند که خلاصه مشنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خوردن است و بس چنانچه بعضی شعا
 حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز درین باب نشان دادند مشنوی گفته این ابیان زمان خالی
 پر زگوهرهای اجمالی کتی طفل جان از شیر شیطانی باز کن و بعد از انش با ملک انبار کن و تا تو نماند
 بلول و تیره و واکه باد و یولعین همیشه و گرز شیر و یوتن را و ابری و در قطام اولی نعمت خوری و با
 کمال است و گوشت کمره خورازین و تانانی بچوکل اندر زمین و آلت آشکار خود بر سنگ بدان و کمتر
 انداز سگ را استخوان و زانکه سگ چون سیر شد سرش نشود و کی سیر صید شکار خود رود و نفس و گوشت
 مان سیرش کن و تانید و یاد ازان کفر کن و کرنا شد جوع صدر رنج و گریه از پی پیغمبر بر انداز تو سهر و رنج
 جوع از اینجا پاکیزه تر و خاصه و جوع است صد نفع و هنر و رنج جوع اولی بود و هم زان غل و هم با طاعت و
 هم نجف هم عمل و رنج جوع از اینجا آسان تر است و زانکه نفس پیش خرس کمتر است و جوع خود شیطانی
 و از دراست بین و جوع در جان نه چنین خوارش مبین و حله ناخوش از مجاعت خوش شده است
 حله خوشحالی مجاعت نارد است و جوع مرخصان حق را واده اند تا شوند از جوع سیر و سهر و جوع و رنج

جان خاصان خداست یکی زبون بچو تو کج تر نگذاشت به تونی زان نازنینان غیره که ترا دارند بی جود
و مویزه باشد فایده توانا نه نیستی به که درین مطبخ توبی نان با سستی پختک دارد این گلو با جان
خاک خوروی کاشکی خلق و دنان به فائده و توفیق النافله این از ابوسایمان دارابی قدس سره منقول است
که سیری شش خبر بار آورده یکی طبع طاعت و دوم نقصان حفظ سوم مساوۀ قلبی و سیم حرم بر خلق
چهارم کسالت و کمالات تن چنانکه عبادت بر و گران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی غم و نهم فرموده که
هر خبر از نگاری است و زنگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرماید ۵ چون
میشوی سگ میشوی به تند و بد سپوند و بزرگ میشوی به چونکه خوروی سیرمزداری شوی به پنجم چون
نقش یواری شوی به چون می در و در و دیگر هم سگی به چون کتی در راه شیران بچو بکی به سخن در سخن
که غذای جان چه چیز است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نه فرمودند که غذا
جان بچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چه بکی می یابد و غذای جسم از ماکول و شراب
هر چه خور و بدن و بدل لا یتخلل میگردد و نور که غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود و لذت جسم او شان هم
روح پیدا میکند چنانکه روح ناقصان بسبب نهمک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند تا بر آن مقوله
اولیاست که احصا نوار و احصای معنی جسمهای ماضی و روح ماضی میشوند و نور حق غذای آن میگردد
احتیاج اعتباری جسمی که ماکول و مشروب کثیف است نیمانند علما متشنانیکه در سنگی سیری می یابند
از سیری شکم گرانی روح می بیند پس بمعنی کج طعام الصالحین از دعای صادق و یقین کامل حاصل شود
پس ازین یقین رغبت بندگان روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می فراید و نفرت از دنیا و لذت
آن پدایمی آید و از دنیا مایه قوت ایمانی دست میدهد و نفس از مکار شیطان میبرد چنانچه در بیان همین
مراغب حضرت مولوی معنوی قدس سره القرب فرموده اند مشنوی گزاشتی به جو جسم آن را ماکول به
اسلم الشیطان نفرمودی رسول به دیو زان لوتی که مرده میشود به تا پاشا بدستلمان کی شود به دیو پرتیا
عاشق کور و کره عشق را عشق و کره بزرگ از سنانخانه یقین چون میپسند اندک اندک خست خود و انجا کشند
یا از اصل بطرن بچو بکند اما الهیاج تبدیل غذا به چون ملائک سیر حق را کن غذا به تاری همچون ملائک از ادا
در خدمت جمع مال دنیا پرای در و پیش ارشاد شد که اصحاب صفه در ایشان یا تجرید و فقر دیوید
اچنانکه حضرت صلی الله علیه و سلم را میسر می آید پرای خورد و نوش را نهامید اند و هرگاه چیزی عنایت یا

و دیگر آنکه حضرت خدیجه بعد از چهل سال بجهالت بودن بنده در کجای آنحضرت که سبب پنجساله بودن آید بود و تلامش و
اشتیاق زن باکره که کسی میباید مگر آنحضرت بنظر اینکه خلافت مرضی حضرت خدیجه خواهد بود کجای دیگر باز شد
شان نگردد فقط سوم حکایت از آنجمله اینکه در حدیث آمده است که حسب الامر از اس کل خطبه ترک ال دنیا
راس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنمودند که از زمان پیدا کردن حق تعالی گاهی بروی نظر
رحمت نگردید است و عذای غم و غل غمیت او خبر دارد که دنیا اگر برابر پرست قیمتی داشتی یک شمرت از آن
بگفتار خدایا و مومن چیست بود در حقیقتش افتاد خلاصه روح ترک و طهارت را در دنیا که واقع شده است مراد
از آن حسب دنیاست نه نفس نال و اسباب دنیا اگر چه اسباب موجب غفلت است لیکن کس چنان
که در خود را غافل نگرداند و حسب آن بقدر زنده و زایل نیاید . چیست دنیا از حد غفلت بودن به
فی قماش و فقره و فرزند و زن و ملحه اول و در ذکر معنی تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس
بر دیگر علمای ائمه و اشتقاق از آنجمله تفسیر کلمه طیب است اصل موقوف حضرت مولانا فی و مرشدی در
تعلیم علم توحید و مسئله وحدت و جو معنی کلمه طیب است که در آن بر جمله علمای زمانه تفرد دارند و ضمیر این
آن شکی غلطی بای قاضی اکابر علمای ثابت کرده اند و از مدت چهل بل پنجاه سال کلمه الحق حضرت عالم
غافلانه اخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علمای با و صفت کوشش بسیار
رفع افلاطون و یا تخطیه جمعه معنی مولانا کردن نتوانسته . شور شیرینی لبای شکر گفتار است به
ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند . قال صنی الله عنه فی رسالته عظیم النظم کاسرة الاسنان عرف و ندان
الکلمة الطيبة لا اله الا الله و نعم العکس هو الکلمة الخبيثة المذكورة فی القرآن ای لاشی من غیر الله المبینة
غیر الله و کل اله من الجن المذكور الله فلیزم من عبارة النفس و لا اله الا الله ای لا موجود غیر الله
و کل موجود الله اذ لا فارق بین موجود و موجود آخر و اعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اکابر العلماء شرقا و غربا
سافرا و فاضلین الحدیث و المفسرین و المجتهدین و المقلدین و المتکلمین و المتفقهین غلطا فاحشاسن و جو
ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شیئی از اله ممکنه غیر خدا بلکه خدا نیست هیچ شیئی از اله ممکنه غیر خدا
الله نیست بلکه عین الله هستند و قیامه معلوم شد از عبارتة النفس که هیچ الهی الله ممکنه غیر الله نیست بلکه
الله هست معلوم شد از دلالت النفس که همه چیز و رای اله ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد بعد از انفاق
بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارتة النفس و دلالت النفس معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

این کلمه را در حدیث آمده است

این کلمه را از زبان حضرت مولانا است که
بگوید کسی که این کلمه را بخواند و بگوید

بیج عبودی محسوس باشد یا معقول بنیک باشد یا بدیخیر الله بل الله که مبراست در لغت فارسی بهیچ است
 اتمتی باقظه رضی الله تعالی عنہ شرح و بیان این کلام معجز نظام با دلایل قاطعه و براین ساطعه در مفتاح التوحید
 و تہذیب المقل و کلمۃ الحق و کاشف الاسنان عرف و ندان اشکن رسائل مصنف حضرت مولانا موجود است
 لیکن از ان فیضیاب نخواهد شد مگر عالم معقول و منقول و ماہر فروع و اصول کہ ایمان را از کتاب سنت
 فهمیده باشند و با اینہ حق تعالی او را حسن عقیدت از اینہ اولیا و اولیادہ باشد و الالباب علیہا متقیست
 و اکابر و مابین بہ بنیت رود و پس بچند و بہ دولت ایمان ہم نرسیدند بدیکہ کمال چہ رسد اگر چہ را نظام
 درین مملو طائرین چانت افزایش کلام بر شاد و مرشدی و مولائی نگردہ است مگر در ذکر کلمہ بیہودہ چہ
 اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابیم اول نیکہ در نور مطاق شرح کلمۃ الحق بر قد تقصیل
 و تشریح مقال کہ نوشتہ بودم جناب مولانا قدس سرہ الخیر بنیاد پسند فرمودہ بقا بقا در سرائر ہم
 میدادند و ہم انیکہ در آغاز کاشف الاسنان امریفر مایندہ اعد ذکر ایمان لئلا نکرہ بہو السبک ما کرہتہ
 بتضوع بنابر آن بہ نیت افاضہ تمام از کلام معجز نظام و بقصد تفسیر عوام تقصیل آن اجماع اجابت
 تا از ان حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثال فتاب روشن گردد باید دانست کہ کلمہ طیبہ بر
 اثبات توحید و ابطال شرک نازل شدہ است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حدیوحد توحید
 و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکہ در تصرف خواندہ ناشی و معنی نسبت اضافت باب تفعیل
 حاصل است بطرف کسی کردن چہ تفسیر نسبت مقولہ سبحان الله و بطرف خدا کردن چہین تکیہ الیہ اکبر
 گفتن تملیل نسبت لا اله الا الله بخدا کردن چہین توحید نسبت الله و احد بخدا کردن است لیکن
 این نسبت باعتبار محاط و جنسیت متقدین بر سہ قسم است یکی توحید ذاتی و دوم توحید شرعی سوم
 توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقولہ الله و احد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا و در کدام صفت
 می باید بعضی کسان موحد توحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند کہ خداوند عالم و ذات توحید و یگانہ
 و یکتاست چنانکہ عوام میگویند کہ خدا ایک ہی اور محمد برحق ہی یعنی بہیت خدا انہیں بین و این قسم
 توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا کہ مشرکین و کفار نیز با معنی اعتقاد وحدانیت خدا دارند و وحدہ
 لا شریک فی ذاتہ میگویند نتیجہ وفادہ توحید ذاتی اینست کہ موحد توحید ذاتی نسبت ثنویہ و ثلاثیہ
 کہ قائل بتعدد الہانہ بہتر است لیکن شرعاً کافراست بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید بہتر

نمک است که لاجرم عین جمله اشیا باشد و علی بن ابی القیاس بسیار احوال اند که اعتقاد نفی خیریت از کلام آنها
مفهوم میشود لیکن نمیدانند که اگر کلمه نفی خیریت چگونه مفهوم میشود این معنی موقوف بر تمهید ترکیب صحیح کلمه است و نفی
قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظاهر آن ترکیب صحیح نمیدانند توانسته هر چه نوشته اند در آن
فاسد کردند و جو غلطی علماء و دلائل تفرد علماء و دلائل تفرد مولانا در کاسره الاسنان و ذکر کتابت الیه السلام
تصنیف اینها هم مولانا مشهور و جابر است هر که مشتاق باشد ملاحظه نماید اما خلاصه ترکیب مجوز و علماء
ظاہر و مفاد معنی آن دلیل بر ترکیب مجوز مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده ام می آید ترکیب علمای که از
هدایت آنحضرت تا مسلم الاموال نوشته اند اینست لا اله الا الله و لا اله الا الله یعنی لا اله الا الله و لا اله الا الله
و موجود و غیر لایق است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود مستلزم است از هر معبودی یا
یا باطل و الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آمد که هیچکدام معبود و موجود نباشند
بجز خدا و این معنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطل میباشند و غیره موجود اند پس سلب کلی وجود
از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اگر علماء برای رفع کذب و تصحیح معنی خود الا
یعنی مستحق العبادت را در اشتقاق رفع کذب نگردید زیرا که از مستحق العبادت اگر مستحق زعمی
مراد است اصنام مستحق زعمی کفار و موجود اند سلب کلی وجود از آنها باطل است و اگر مستحق العبادت نفس الهی
مراد است مستحق نفس الهی خداست پس حاصل معنی این شد که نیست که مستحق العبادت که
واجب لوجود است مگر خدا که همان واجب لوجود است پس نفی و اثبات هر شی و واحد واقع شد و در صورت
سلب کلی عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای غیر غلطی است
و ترکیب حضرت مولانا قدس العزت نیست الا اله الا الله یعنی هیچ معبودی جز خدا نیست و خداوند است و خداوند
تو غیر خدا میدانی آن غیر نیست بلکه یعنی خداست پس از عبارتة النفس غیب معبود ممکن یا خدا ثابت شد
و هرگاه معبود ممکن چنین خدا شد ممکنات و یک که معبود نیستند نیز چنین خدا شدند زیرا که فارق نیست و میان
معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون بر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هر دو در لفظ موجود جمع شدند
پس باعتبار دلالت النفس حاصل کلیه برآمد که نیست هر معبود و غیر خدا بلکه خداست و همین است مقصود از
وحدت و جو یعنی مبادیست و این کلام قسری نازل شده است برای رد زعم مشرک سبکست و نه خیر است
که حاصل کلمه خبثیه همین بود و این معنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی الله علیه و سلم

ترکیب کلام علمای ظاهر

ترکیب حضرت مولانا قدس العزت

برفروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله توحید
شرعی ثابت گشته و در نظم عرب و مشرکین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آید و جواب
در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت و دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثر چهارم
شرک فی التکوین و التخلیق پنجم شرک فی الغیرت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادت و التاثر است
میشود باقی اقسام از شرک از نفی عبادت غیر خدا بر نمی خیزد و از نفی غیرت بنیاد شرک باقسام سه اصل
میگردد و چه خفی چه جلی زیرا که هرگاه نفی الوجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته
و همین موجب اعتقاد غیرت شرک نفس الامر می و نفی آن را توحید نفس الامری قرار دادیم که از نفی غیرت
نفی جمیع اعتقاد شرک می شود این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیج آن همین است
که در کونین مشهور سالک نگرود الا ذات واحد حق و بعد عین البقین و مشاهد و وحدت الهی توحید حالی و
کفنی موسوم میگردد و سالک در تریقه اربعه تعلیم که در توحید شرعی باقی مانده بود و از توحید اسلام که در
توحید عقلی داشت نجات می یابد و الیه اشار المولوی المغضی قدس سره مقتوی چیست توحید خداوند
خویشتر را پیش واحد سوختن چون ولت آموخت شمع افروختن به آفتاب او را نیار سوختن و در کتب
که تفسیر و می چو روز بهستی همچون شب خود را بسوزد بهست در هست آن هستی نواز بهیچ موسی کیبیا الکی
و بدون اثبات توحید نفس الامری و فی ایمان بوحده و افعی و تحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری
معی شود در صورت باوصف اقرار توحید شرعی غیرت نمیرود و فائده و غایت هر یک قسم از اقسام توحید
توحید در صدر کتاب هدایت الیه ما بین ترقیم یافته که انکمال نفی در انسانی هستی موسوم ساخت حقیقت خود که
همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایتقان بمعنی مطالبی که طریقه است از جمله
معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الا قدس فرمودند که هر چند تمام کلام افند و معجز و باری
است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل غرضه ظاهر میشود که سوره مذکور با قنلت الفاظ خودش
مستعمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و بطلان است جمیع عقاید مشرکین و مباحث
را اول بالا جمال مرتبه نقلی مفسر حضرت می نویسم بعد نقل کلام دیگر مفسرین تفصیل آن خواهیم کرد تا
ناظرین را بر خوبی ارشاد حضرت آگاهی هم بدشان نزول این سوره همین بود که کفار قریش و گروهی
از رسول صلی الله علیه و سلم گفتند که ابراهیم کسی که دعوت میکنی او صاف او بگوایمان را یحیی که او چه چیز را

و چه میوز و چه می نشاند و خدای از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت و در کارخانه عالم نگار گوشت
 و جواب آنها این سوره نازل شد قل بگو ای محمد تو الله آنکس که از وی پدید آمد خدای است یعنی
 خود آئیده است و خدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات و صفات خود یگانه و منفرد است
 یعنی در هر دو عالم یزدات و صفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رو کرد
 به توهمات و معتقدات فاسده سالکین را یعنی جذابی نیاز جست از همه و اوست پناه نیازمندان
 خور و نیاز شایده و پائیده است که فانی نشود و نزد حضرت مولانا صمدی بی محیط کل بوجود خود است که
 آنرا در سندی شوسنگ ندی یعنی هر عالم را از وجود خود پر کرده است که بلند نه ز ادکی سرار دمیود است که گفتند
 غریب این الله است و کم لولید و مولود شد از کسی رو نصاری است که گفتند ان الله هو الیخ این میم
 و کم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده است او را نیست و همسیر حکس و محوس و مشرکان عرب است
 که گفتند با الله صمدی و لا ولد و لا اچنانچه حضرت میر علیها السلام را ند و جد خدا و ملائکه را و قرآن خدا و اودا و
 فقط تفصیل این احوال نیکه این سوره را سوره احوال ز انجبت نامند که اعتقاد معنی این سوره خلاص
 میکند دل مومن ابرای معرفت ذات و صفات حق و خلاص میکند او را از عقاید باطله مشرکین
 مستعد میگردد و جان مسلمان را برای دعای توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی
 رحمه الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه میگویند که صانع است اما
 او را نام و صفت نیست مذہب ثنویہ آنست که شرک دارد و مشبه را اعتقاد آنست که مشایخ خلق است
 نبود و ترسا گویند که او را زن و فرزند است و معتقد مغان آنست که کفود او چون بنده بود که نیست
 هو از تعطیل میرا شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه میرا گشت چون گفت احد از روش ثنویہ بر آن
 نمود چون بر زبان را ند الله الصمد از مذہب مشبه و ورشد و چون کم بلید و کم بولید خوانند از یهود و نصاری
 یزیری کرد و چون و کم یکن له کفوا احد گفت از معتقد محوس و منان پاک گردید انتی و مثبت و تمام
 توحید بدین وجه است که در میان شرک و توحید نسبت تضاد و تناقض است و نقیض هر شیئی رفع آن
 میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقاید فاسده مشرکین و کفار
 کردید و از لفظ هو الله احد بکنای او تعالی ذاتا و صفاتا به ثبوت سید و جده لا شرک لک ثابت کردید
 حکایت روزی فیما بین مولوی قدرت الله گویا موسی و حمایت الله خان هر دو با هم در خدمت

مولانا در سوره اخلاص میباشند و تکرار بود در آیه آن بالشافیه را قلم بخنور مولانا رسید حضرت
مولانا پرسیدند که منشأ نزاع بعد یک حسیست مولوی قدرت الله صاحب سخن کردند که از کلمه بید و کلمه
و کلمه کین که گفتوا احد و همچنین از دیگر صفات سبلی تشریه او تعالی موافق مذنب شکلیست ثابت میشود و
و حدیث وجود که مسلک حضرت است بدانت ما ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و برگزید است و اعجاز کلام حضرت مولانا حاصل کردند
خلاصه آن کلام این بود که شرک در عالم در پنج قسم مختصراست یکی شرک فی العباد و دوم شرک
فی الوجود سوم شرک فی تاثیر چهارم شرک انحصار او تعالی و پنجم انحصار او تعالی در شایسته
در آیات توحید هیچ لاله الا الله و قلی الله احد ابطال جمیع افتسام شرک منظور است و علمای ظواهر که
تالیف شکلیست اند در توحید گفته اند برود شرک فی العباد و که شرک شرعی است و در دیگر افتسام شرک
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در تمهید معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول
امام جمال الدین سیاحی رحمه الله علیه در صدر منقول شد که چون مومن احد گفت از روش ثوبه برات
منمود در فتح الغیر نوشته اند که احد است که اصلا انقسام در وجاری نباشد پس برای اشاره به کمال
سباطت او سبحانه احد آورند انتی و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیه یعنی در خدای او دیگری شرک نیست
غلطی تبعی بخند وجود است اول نیکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیبه ثابت شد
ولا نرم و واجبست که معنی دیگر آیات توحید مطابق لاله الا الله که از اصول بیان است باشد پس
موافق کلمه طیبیه و دلائل آن از قرآن و احادیث صحیح که در لاله الا الله مذکور شد مراد از احد
و حده ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی احد تعالی بکیناست در وجود که غیر او موجود نیست که
معنی سندی آن بکیلا است و آیهی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن غیره
و کما ان نباید که این حدیث حکایت ازست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا نبودی نبود و احد است سجد به
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال و قضیه در الهیات بمعنی دوام و استمرار مستعمل اند منساخته الزمان
یعنی ماضی و مستقبل و ذرات و صفات خدا را و نباشد همچو کان الله علیها جلیلا و کان الله سمیعا ابلیلا
و در همین حضرت مولانا بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای مضاری و ثنویه که در
رد آنها سوره اخلاص بازل شد مدعی تعدد واجب بودند بیک وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی بالغ البلاغ است القا خواهد کرد کلاما سیکه مخاطب متکبران نباشد بلکه موعود کفایت
عالم باشد و چنانچه همه علمای متکلمین نیز عالم را با سویی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد این معنی دارند که کل شی
خواهد بود و دعوی غیرت بر شی تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آمد یعنی در عالم موجودات هم
بدون هم گردید یکی واجب دوم ممکن در لفظ احد خدا بیغالی نفی وجود دیگر کرد و سبانه در وجود یکانه است دیگر
در وجود شریک او نیست این توجیه مطابق معنوی لا اله الا الله شد تا بی مانده باشد یعنی که از علم باید و علم بولد معلوم
میشود که والد و مولود و غیر او باشد و همچنین از لیس کشیده شی و لا تدکره الا بصا صلی الله علیه و آله لا یأخذ
سنة ولا نوم و هو بطعم و لا یطعم از صفات سلبی منطه انحصار و تشریه ناشی میباشد چنانچه در بعضی صفات
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی جهت دفع منطه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام و صور و احوال و احوال
و لقیضان و حی و میت و قادر و عاجز منقسمیت اگر بوالهیت و مولدیت منقسم کرده شود لازم آید که اشیا
در آن توالد و تناسل نیست مثل ملک و ملک و حجر و شیخ و غیر خدا باشد پس سلب صفات مذکوره بتطرح عدم انحصار
ذات در صفات منقضا است زیرا که والد و مولود و غیر خداست دوم اینکه انصاف او سبانه بجلای خدا او در و توجیه
است اطلاق و تقیید پس نسبت صفات ثبوتی بنظر محدود شرف بسوی مرتبه اطلاق است همچو وجود قدیم
و علی و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و نسبت صفات سلبی همچو علم باید و علم بولد و علم بولد و علم بولد و علم بولد
بنظر تقیید است پس او سبانه در مرتبه اطلاق تشریه و همچون و یکچگون و بی لامبوت است و در مرتبه تقیید سبانه
و جاورث و میت و نام و والد و مولود و جوار اطلاق و عدم اطلاق بعضی اسامی و بعضی بر امر شایع منقسم
فقط متجاهل آن آیات آیه کریمه لیس کشیده شی و هو السميع البصیر است که در معنی آن حضرت مولانا قاسم سره
را بر دیگر علمای ترجیح و تفرود است ترجمه علماء اینست نسبت مثل خدا هیچ چیز او است شنوا و بینا میگویند و بینا
شی و لالت میکند نیز تشریه و هو السميع البصیر و لالت میکند بر حصر سمع و بصیر و ذات او سبانه یعنی مثل خدا چیزی
نیست و او است بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر این معنی اعتراض میکردند و بوجه اول انیکه مراد از نفی
شکایت اگر جمیع وجوه است یعنی جمیع صفات کمال مثل خدا و دیگری نیست کلام حق است متکبران
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار و مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب متکبران نباشد عیب و لغو است
و از خدای سبحان که بالغ البلاغ است بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز از نفی من الوجوه مثل او نیست که سبانه

بر ظاهراست دریا که باطنی و جوت همه صفات خدا و بیشتر موجود است از حیات و وجود و علم و قدرت و اراده
 و کلام و سمع و بصیرت و سلب کلی شلیت چه معنی دارد بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراف من مذکور
 میگویند که مراد از نفی شلیت انحصار سمع و بصیرت ذات او سبحانه نیست که صفات مذکور حقیقتا در او تعالی یافته
 میشود و در غیر او وجود انصاف مجازا است نه حقیقتا و در جواب همه علماء میفرمودند که نسبت فعل بسبوی فاعل
 مستلزم حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود بشیر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجاز
 سبحانه میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج مبتلیه مجعلنا سميعا بصیرا پس فرق نسبت حقیقت
 انحصار سمع و بصیرت را فرید کار صحیح نشد و اعتراف من مذکور بحال ندمان حضرت مولانا قدس سره اغیر
 است مذکوره چنین میفرماید که لیس شی فی الوجود و کشفه یعنی لیکون شده ترجمه نیست نیست چیزی موجود
 غیر او تا مثل و باشد و است سمع و بصیرت یعنی بشنود و بیند و بگوید و میگوید و نیست بل خود و است پس
 سمع و بصیرت غیر سمع و بصیرت انباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله
 احد است بدیجیت درین تفسیر مولانا بر جمله علماء تفرد دارند فقط و از انجمله آیت کریمه کل شیء نالک لا اله الا الله
 تفسیر علماء نیست که هر چیز نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیز فنا پذیر است و در قیامت همه شایست
 خواهند شد و یقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلالت و اکرام
 و متشاهی غلطی علماء درین معنی همین است که نالک اسم فاعل است و در اسم فاعل در مان استقبال مان خود است
 لهذا بلاکت و فنا فی حالی بحیال نشان نباید و حضرت مولانا قدس سره افزون تفسیر آیه مذکوره میفرمودند
 هر چیز نیست و نالود است بالفعل بخز ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود میباشد نالک است و باقی
 در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میثم انهم فیتون
 و حدیث صحیح اصدق کلمه قالها اللبیب الاکل شیء ما خلا الله باطل مطابق آن موجود و از یحیی بن جلال
 در معنی همچو آیات بر جمله علماء تفرد دارند و مرجع انیمه بسوی کلمه بلیمه است جل شأنها فقط حضرت مولانا قدس سره
 در تفسیر این آیت در جملہ نقل بدینضمون تقریر کرده اند که مفسرین نالک اسمی سیولک میگویند و بعضی
 تاویل میکنند کل شیء مع عدم بالاسکان العالم در سه و تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فاعل
 بودن ممکنات عالم محسوس و بدیهی است و کسی شناسان نیست و یلغ انما نمیکند خبر را که کسی شناس
 آن نباشد یا در خطرات آن فائده نباشد چه از مقررات عقلی است که سئله علم الایداست که نظری باشد یا

نفی من از بلاغت خدای سبحان بعد است که همچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار القافیه
 اگر کسی گوید که فناء پذیر بودن اخلاک و عناصر محسوس بدیهی نبود مقصود اظهار قنای آن بود و ضمن آن فنائی
 بر چیز مذکور شد گویم که اینهم خلافت حال و خلافت مقتضای مقام است و بعد از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام
 مذکور شود فقط از آن جمله آیه کریمه لو کان فیما الاله الا الله لفسد التفسیر علمای خطا هر کلمه همین است اگر
 بودندی در زمین و آسمان معبودان که غیر الله یعنی سواهی الله باشند هرگز فاسد نمیشدند زمین و آسمان چون
 زمین و آسمان فاسد نشده اند از آن معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سواهی الله نبود و نیست پس معبودیت
 منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علمای در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سواهی آن معبودی نیست
 و در وجه ملازم است لزوم فناء و در کتب خود نا نوشته اند که اگر سواهی خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از
 دو حال خالی نیست که تشکیک در امر او خواهد بود یا خدا یا مخلوق در صورت اتفاق تواری و در حاکم قادر بر مراد و
 لازم می آید در صورت احتمال یکدیگر مانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان را
 همیشه باشد و معبود دیگر خواست که برضی صورت نماید پس سبب نزاع هر یک فناء لازم آید چون تعدد و تکرار اله را
 فناء ذات لازم بود و فاسد نشده اند از آن معلوم شد که سواهی حاکم و احداً که جمیع وجوه قادر است حاکم و دیگر
 پس دست مستحق عبادت همین بود دعوی در لا اله الا الله و این آیت دلیل بود بر آن دعاه تمام شد علی
 و تفسیر سر و آیه کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیب بدلائل کلام خدا و رسول
 و بقا اعداد فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و الله که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شد الله ممکنه
 و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است زیرا اعتبار وجود پس معنی مفسره علمای مذکور شد اصلاً
 بر دعای منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیما الاله از لفظ الله اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین خواهد شد
 که اگر معبود در میان زمین و آسمان هیچکدام معبود ممکن موجود در هرگز فاسد می شدند زمین و آسمان حال آنکه
 معبودان ممکن مثل آفتاب و لایت غری و غیره احصاء در میان زمین و آسمان موجود نیست پس بستی
 که زمین و آسمان بر پا نماند چون فناء زمین و آسمان را تعاقب فساد هر وجود معبودان ممکنه باطل شد
 در کلام خدا با شبه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علمای بر تعاقب فساد هر وجود معبود ممکنه اگر
 مراد که از لفظ الله اله واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است
 بر توحید و بقرینه وقوع الاله در نفی افاد ممکنه معین شده است پس تفسیر تمام آنکه شود که

بر نیشال اکثر موجودین مطلوب مذکور است و اگر گویند لکن الشمس لم یسقط لطلوعه والنها لیس مع وجود
نقیض مطلوب مذکور نخواهد شد همچنین در استدلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لایزال باشد
مذکور میشد با نقیض آن که بعضی الاله غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی باقیه شد از ذکر اصل
مطلوب که لا اله الا الله است و از نقیض آن که بعضی الاله غیر الله است پس اجاب فتا که آنچه در است
لوحان فیما الله الا الله مذکور است آنرا راجع گردانیده شود و معنوی نقیض مطلوب امده بجای بعضی الاله
که معنی نقیض مطلوب آورده شد لفظ الله هیچگونه معنوی بخوبی حاصل نمیشود و در بیان اول که لا اله الا الله وجود و در میان
دلیل آن زیرا که در کلمه طیبیه اگرچه لفظ از مفرود مذکور بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره
که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر کثرت افراد منفی یعنی لاشی من جنس الالهة المکانیه غیر الله و کل
الله پس تعبیر عبارت النص کلمه طیبیه عینیت هر چه بود باخذ اثبات شد و از دلالت النص عینیت هر چه بود
پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیریت هر چه بود و اثبات عینیت آن باخذ مذکور باشد پس خلاصه
دلیل نیست اگر میبودند و زمین و آسمان معبودان ممکنه غیر خدا بر آینه فاسد میشدند هر دو یعنی زمین و آسمان
زیرا که وجود حکام اغیار موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک و در بقای بیثباتی که انکی و منشای
فساد و اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکان بخدا لا نعمی آید چه هر یک از ان تصدق بود
بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این بیثبات باشد و اراده دیگر برای تبدیل این
بیثبات پس بجای لفظ تا لازم آید چون این مطلب قیق را علمای خطابه نفی میدهند و اگر گفته اند از الله تعالی
و جبار او تقریر کردند که اگر میبودند و زمین و آسمان چند واجب غیر الله تمانع می شدند و در بیان آنها حال
در دعوی کلمه طیبیه نفی مفارقت الله ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی و جبا پس تقریب تمام نشد که عبارت است
از سوق الدلیل علی حسب المدعا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل دعا موافق قواعد اصول و
معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید کوی سبقت بر سایر یقین و لاحقین را بودند از آنجا که
لقد کتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبادنا و لیسوا کما یرون فی انفسهم ما یرثون و لکن یرثها ربهم و ان ربهم یرثها و ان ربهم یرثها
شود آن را بنده گان ما که بنوا کاران اگر معنی خطابه می مراد گیرند که مالک روی زمین بخود صاحبان نخواهند
اعتراض صریح است که شداد و غرور و فرعون که سلاطین جبارین و مدعی الوهیت صلاح بنوعی و مدعی طالع
بودند در دفع این اعتراض معنی گفته اند که ما و از صلاحیت صلاحیت و نبوی است یعنی دانائی و فطرت

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

بنده بست ملکی که صلاحیت دینی نباشد و بعضی نوشته اند که مراد از ارض زمین حجت است و این همه تاویل
 قرانت را برای لغو و باطل می نماید و حضرت مولانا سیف ریاضی که مراد از صاحبان اولیاء الله اند که نظام عالم
 تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از رسولی جامع فیض السامی و رفیقات الانس منقول است ششصد و پنجاه
 که خداوند سبحان تعالی بران هویدا باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیاء را نسبت بظلمات آن کرده تا پسوست
 آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشند و مرایشان را و الیایان عالم گردانیده اند تا خبر
 مر حدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران بیکت اقدام ایشان بکند و از
 زمین نبات ارض قاضی احوال ایشان روید و بر کافران بهمت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند
 که مکتوبات اند و هر یک را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال خود و خلق مستور باشند و اخبار
 برین وارد است و سخن اولیاء بر این ناطق و مراد خود که این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل
 و غیره بندگان در گاه حق اند سیصد اند که مرایشان را اخبار خوانند و چهل و یک از ایشان را ابدال خوانند و هفت و یک
 از ایشان را ابرار خوانند و چهار و یک از ایشان را اوتاد خوانند و سه و یک از ایشان را انقباض خوانند و یکی از اقطاب خوانند
 خوانند و آنچهار یک را ثبات نامند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و این
 بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشت از ان
 کتاب رجال بهت گاه را ابدال بیان کرده است و در آنجا ذکر کرده که حق سبحان تعالی زمین را بهت اقلیم
 گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از ان هفت تن
 میدارد و انتی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در یک المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال و اقطاب
 نوشته و اخل نموده که حدیث صحیح از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مروی است ان الله ثلاثه مائة فلقهم
 علی قلب برائیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة فلقهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد فلقه علی
 قلب نوافیل علیه السلام و بروایت اخری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر شبام و ثمان
 و عشرون بالواق و علا و الدوله و کتاب خانوده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا طو عیسی و امام
 مهدی علیه السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بودند و خواهند بود و قوام عالم از ایشان است و صاحب
 اقتباس از الکوثر تفصیل این را جمال شبرج و بسط تمام نوشته من ایشان فلقی حج المکة فقط از آنچهار آیات
 انما فینا لک فتیما مینا لک الله ما تقدم من ذنبک و اما آخره و تم نعمه علیک و بهدیک صراط مستقیم

اشکال در معنی است که این علیهم السلام معلوم انداز گناه قبل نبوت و بعد آن پس معنی تا تقدم
 من بک و اما آخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند که این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناهان
 از آن حضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفول میشدند و بعضی نوشته اند که مراد از مغفرت گناهان
 شرعی و درجات آن حضرت است چنانچه مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمه آیت مذکور در فایده نوشته اند
 یعنی تنجیه اس تحمل سے درجه بزرگ است و این بابت آنحضرت کسی نمیدانست که چنین بزرگانی که اسکند
 بچه گناه بخش و حضرت مولانا میفرمودند که نزد من مراد از تا تقدم و تا بعد از آن حضرت است
 صلی الله علیه و سلم و از ما آخر مغفرت و توب اولاد او است علیه السلام تا قیام قیامت و از آنجمله آیات
 مذکوره اینست وَالَّذِينَ تَوْفَى الْأَنْفُسَ هَلْ مِنْهُمْ مَوْتًا وَالَّتِي لَهُمْ تَمَتُّ فِي مَنَازِلِهِمْ فَمِنْهُمْ أَلَمْ تَقْضِ عَلَيْهِمُ الْمَوْتَ
 ویرسل لاخری الی اجل مسمی این ترجمه این آیت در تفسیر جیبانی چنان میکند که خدا قبض میکند نفسها را
 هنگام موت ایشان و فرد میگردد آن نفسها یکباره مرده است در خواب پس نگاه میدارد در عالم
 نفس را که قبل ازین قضای مرده است بروح را و میفرستد دیگر نفوس را که آن زندگانی است
 به ابدان ایشان تا وقت نام برسد که اجل ایشان برسد انام همی است رحمة الله علیه و در عالم فرمودند که
 هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدایک
 و بعد زوال و نفس تمیز زائل میگردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بعد زوال او
 نفس حیات زوال نمییابد فقط و در سوره احقاف از این جمیع رحمة الله علیه نقل میکنند که
 تصدقاً لی جمع میکند میان اشیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فقط و همچنین تفسیر
 آیه کریمه و اذ قال الله یا عیسی فی متوفیک و ارفعک الی صاحب کثافت گفته یعنی آتشک
 ستیف انفسه یعنی خواهم میرانید ترا بمرگ اجل و در جلالین معنی متوفیک قافضک و ارفعک الی
 من الدنیا من غیر موت نوشته حضرت مولانا قدس سره میفرمودند که تفسیر توفی بقبض جان و
 امانت چنانکه این کلام مفسرین معلوم گردید درست نیست بوجه چند اولاً اینکه موت توفی عبارت از
 قبض روح است پس اگر توفی الا نفس حین موتها بمعنی قبض جان در وقت موت باشد
 و کلام بلع لا نعیمی آید چه حاصل معنی تمیت الا نفس حین موتها خواهد بود تا نیا اینکه در حدیث
 ثانیه که و اذ قال الله فی متوفیک و ارفعک الی صاحب کثافت و در سوره احقاف و در تفسیر جیبانی چنین شده

در کتب معتبره از علمای اهل بیت

در کتب معتبره از علمای اهل بیت

تا شام معنی مذکور در کرمه یا عیسی فی متوفیک هرگز راست نمی آید زیرا که رفع حضرت عیسی علیه السلام بسوی
 آسمان بالاتفاق در عالم حیات شده است و عیسی علیه السلام هنوز حی الفاعلم اند پس امانت هفت نهمه
 و قیاس روح کجا واقع شد را بعد از آنکه کرمه فلما توفیتی گشت انت الرقیب معنی توفی چگونه درست باشد
 خامس حسب فتوای آیه کرمه ثم ان علینا بایانه ما دامیکه تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر را برای حایز
 نیست و لفظ توفی و مشتقات آن در کلام الهی بموضع عدیده واقع گشته همه جا ماده مذکور بمعنی اتمام
 کمال و سویت یعنی برابر و یکسان کردن مشتمل است و لغت نیز سادحت آن میکند مثل قوله تعالى
 و ابراهیم الذی و فی اسی اتم امره کما ورد و اذ ابلی ابراهیم ربه کلیمات فاستمع و کذا قوله سبحانه ثم توفی کل
 نفس ما کسبت یوم القیامه یعنی برای اعمال کامل داده خواهد شد تغییر نقصان و کذا قوله عز وجل و کفین
 اذ اجمعنا یوم لیوم لاریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و کذا قوله غفر الله و اما الذین
 امنوا و عملوا الصالحات فیه یوم اجمعهم و الله لا یحب الظالمین و کذا قوله سبحانه تعالی ثوب فلکم ملک الموت
 الذی و کل یکم اسی یسوی نفوسکم نفوس الاموات و علی هذا القیاس هر جا که ماده توفی مستعمل است
 مدلول و مراد آن همین مذکور است پس معنی الله توفی الانفس الخ علی ما هو المعلوم من الرحمان
 علی عبده اینست که خدا می سبحانه تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و یکجا خواهد
 در سلب افعال و صفات بشری از آنها که سسته ضروری است یعنی نفوس همه دیگر چنانکه در حالت موت
 و در بودن مسلوب صفات مذکوره برابر اند همچنان در حالت نوم که النوم از الموت است و سلب
 و تشریح از صفات مذکوره برابر اند پس رفع عیسی علیه السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب
 صفات مذکوره برابر و شنگان گردانید چون این معنی نیز پس سلیم و طبع مستقیم مستقر گردید پس بعد از این
 در معنی یا عیسی فی متوفیک و لما توفیتی گشت انت الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدرا شکالی
 نماید یعنی اسی عیسی ترا باز شنگان برابر خواهم کرد و در جاودان بر ملا اعلی و سلب صفات بشریت
 فافهم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از جمله معنی ایاک فید و ایاک یستعین
 ترجمه تیر سبب بندگی گشته پس هم آورجی سود و چای پی بین هم علمای فربه و بایه در کتب سلب
 مصنفه خود را مینویسند که این آیت دلیل است بر انیای عبادت و استعانت بر دو خاصه خداست چنانکه
 عبادت غیر خدا شرک شرعی است همچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سره العزیز

در بیان کمال ابرار و سوره آل عمران از حق تعالی

میفرمودند که عبادت بلا شبهه خاصه خدا و شرک یک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلایل
استماع آن آیات دیگر اندر هیچ و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه
فاعبدوا الله مخلصین له الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در بابک تعبد
و ایکن مستعین نه امتناع عبادت است نه امتناع استعانت زیرا که درین آیت حضرت عبادت و استعانت
از طرف مبدء است بجناب خدا یعنی سجد و تعظیم میفرماید که مناسب حال مبدء است که به بنفیسون بجناب
مناجات میگردد باشد و خدا میفرماید که مدد از غیر من طلبید بلکه برخلاف آن امر فرموده نعم و لو علی البر
و التقوی یعنی مدد بکنید بیکدیگر از امر کار نیک و پرستشکاری و لا تعبدوا علی الاثم و العدا و ان مدد بکنید
بر گناه و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت برای
خدا از آیات مرقوم صدر و تعظیم عین و مددگاری از نعم و تو علی البر و التقوی ثابت گردید قیاس استعانت
بر عبادت ممکن بود اگر خدا میفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغيره یا میگفت و لا تشرك فی عونه احد
اگرچه استعانت که از هر کس که باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوساطت ارباب
است و در علم اسباب بدون وساطت چاره نیست مثلاً طلب رزق از خدا بلامواسطه مستحکم
یا خرید و فروخت یا سوال بیکدیگر مستحکم نیست و سیر می شکم غیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا میدهند
استعانت و رفع کسنگی میکنند که زعم شما شرک است و منشأی غلطی فرقه و مایه درین آیت تا فسی منابطه
توحید است و آن اینست که مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلب
از جانب خداست و اختصاص طلبی به فعل بر وجه باشد یکی آنکه امر صریح باشد تخصیص آن برای خدا
چنانکه فاعبدوا الله مخلصین له الدین که اخلاص بمعنی اختصاص است و دوم آنکه نفی صریح باشد استعانت
آن فعل غیر خدا و وعید شدید باشد بر آن مومن که ان ریجوا لقاء ربهم عمل اصحاب و لا تشركوا به
به احد و درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و تنی عبادت غیر است پس
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و معنای این صفت
برای سجد ام صفات دیگر خداست تعالی اختصاص طلبی نکرده گو معنی اختصاص از کلام مبدء مفهوم شود
چنانکه ایکن تعبد و ایکن مستعین لیکن خدا اطلاق خصوصیت نیست و نمیگوید که سوای این مدد از دیگر
میجوئید بلکه این معنی با سجد از کلام خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو ان علم

الا فظا هر حضرت حکم برای خدا مضیده میشود لیکن خدا منفرماید که سوای من دیگری را حاکم گویند بلکه
 و رایت البس اند با حکم احکامین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقه و مایه ضابطه اختصاص طلب
 و اقسام توحید و شرک و اجزاء آن فحشیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانستند که در شرع شرک
 فعل واحد که بحسن اعتقاد و حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیست حرام میگردد و چنانچه نماز از داخل
 فرض است و از نیست ریا حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستغنی مستعان را حاکم مستقل و شرک
 الوهیت خداوند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی اباک بعد و اباک مستغنی و فرقه
 انچه معنی حضرت از تقدیم مقول بر فعل مستفاد میشود و ال بر وحدت وجود است بر انمعنی علمای ظواهر را
 نظر التفات نیست ترجیحش اینک تیرسی بی عبادت کرتے ہیں ہم و جی سے مدد چاہتے ہیں ہم یعنی
 و حقیقت هر عابدی بهر معبودی را که عبادت میکند آن معبود تونی غیر تونیکت و بهر مستغنی از بهر مستعان که مدد
 میجوید آن مستعان تونی غیر تونیت که مستغنی آن با عابد غیر از حماقت و جهالت خود غیر ندانند **س** تونی مقصود
 که نزد یک غیر هم تونی معبود و نزدیک ویرم به خلاصه معنی توحید اباک بعد و اباک مستغنی نیست لیکن
 حجاب انمعنی از روی هر کس نمیکشاند فافهم و الا لکن من الغافلین از انچه آیت کریمه و اعباد یک حتی
 با تبارک البقیل است که در آخر سوره حج و آیه فیه یفسر و و تونی این آیه بنویسند که عبادت کن خدایتا و تونیکه بعد از یقین که علمای
 میگویند که یقین است که کلمه کلمه فی نفس البقیل آیه نش تفسیر است و بعضی میگویند که یقین نام است اسما و ثبوت این تفسیر نه از روی
 قرآن است و از حدیث و عقلا هم فائده امر معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط
 بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائده خطاب الیکم خاصه رسول صلی الله علیه و سلم
 واضح نشد لکن حضرت مولانا اقدس بهر العزیز در رساله جبر المقل این آیت را دلیل حقیه وحدت وجود
 گردانیده و یقین را به معنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل البقیل بالیهوت صرف او نام یقین است
 از قرآن و حدیث بزان دلیل ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی نیست که ظاهرا اعتراض دارد میشود
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس بجای دفع اعتراض از یقین معنی است
 حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرمودند که یقین را سه مراتب است اول علم البقیل یعنی از دیدن
 شی دوم عن البقین بعد از دیدن شی سوم حق البقین بعد از فنای راسی در مری و این مرتبه مراتب
 در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا لعلکم لکن علم البقین لکن لعلکم لکن و سنا عن البقین و در حق

راسی بحال خود باقی نماند ملک پذیر دیگر میکرد و چنانکه دلالت میکند بر آن قوله تعالی قلنا نوحی ربکم جبریل
 و کاهن موسی صفا و اگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق یقین میداشتند و جواب آن سخن را
 نمی شنیدند چه مراد از آن ترافی انکار و رویه مطلقانیت ملک انکار و حالت سستی وجود مستعد علی است
 یعنی آن ترافی شاعری خوش گفته است ۵ مین منی آنی که تا تو یون بولا چه جیب ملک تو هست
 آن ترافی است ۶ و چون برای قدام رتب لا اقله ولا تحصی است پس مراتب حق یقین انبیا و اولیا نیز
 مختلف و متفاوت بحسب فنای هر یک میباشد از جمله منفردات و کمال علمی حضرت مولانا اینست که
 حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل لا اصول وین یافته تفسیر آن بنفی غیریت و اثبات عنایت موافق علم
 معانی و بیان و کلیات غیریت و اصول شریعت نموده و لائل توحید و دیگر آیات کلام مجید را مطابق
 آن فرمودند و غلطیهایی دیگر علمای سلفا و خلفا بیان نمودند و در رسائل خود دعوی اینچنینی نوشتند که
 دلالت نمیکند بر غیریت که نقض عنایت مشقه باشد بچکدام آیت از آیات ربانی و نه حدیث صحیح نه نقلی از ائمه
 از روی عبارت النص لا اله الا الله و بر اینچنین دعوی بلند علمای زمانه جرح و قدح کردند نتوانستند مگر از بعضی آیات
 آنها را توهم غیریت ناشی میشد بنا بر دفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسه الانسان
 باین خوبی نوشتند که فریدی بر آن متصور نمیشود لیکن عبارت و معنی آن دقیق است بفهم هر کس نمی آید
 لهذا ابراهیم افاضت عامه عبارت انما قام با ترجمه فارسی بنویسم قال مولانا قدس سره الا قدس
 فان قلت ان قوله عليه السلام لا اله الا الله غيرك وقوله سبحانه ما لكم من الله نعمة معارض بما رووه و هو حي لا يموت
 و الا تاخذه سنه و لا نوم و هو طيم و لا يظلم و لم يلد و لم يولد فالا اول كما انما في ابي سوق في نفى الغيرة
 عن المسكور فكذلك الوارد نفس اماري في نفى الغيرة بينه سبحانه و بين الموصوف بالموت و السنه و النوم
 و كونه مطلقا على المفعول و الله و مولودا ترجمه اگر گوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله الا الله غيرك و قول خدا
 سبحانه ما لكم من الله نعمة معارضه کرده شده است با قوليكه وار شده اند و زلفی عنایت همچو حی لا يموت
 خدای زنده است نمی میرد و نمیکند و ابراهیم را بکنی دین خواب و او طعام بخوراند و خود نمیرد و او والد و مولود
 پس اول یعنی لا اله الا الله غيرك چنانکه ستودگی کرده شده است و زلفی غیریت الله از خدای سبحانه پس همچو آن آیت
 مذکور سوق کرده شده اند و زلفی عنایت در میان خدا و در میان موصوف بموت و نکی و خواب یعنی
 نیست و ناخام و خورنده طعام و والد و مولود غیر خداست نه الهیضا معارض بهرجه الغیریه بقوله سبحانه لا اله الا الله

تا هر دو را عباد میباشند بجا بلون افعیر الله العقی ربنا و هو رب کل شیء افعیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات و قوله سبحانه
 من دونی ومن دونه ومن دون الله ای من غیر من غیر من غیر من غیر الله فانه الاقوال کلمات ان الله
 قطعیته علی ان المنکون غیر الله سبحانه ترجمه و همچنین معارضه کرده شده است بصریح غیرت که مفهوم میشود
 از بتقدیر آیات یکی از ان نیست ایان غیر خدا ای را امر میکنند که برست من ای قوم جا بلان دوم اینجا یا
 غیر الله را رب بگیرم و حال آنکه خدا رب برشی است سوم اینکه ایان غیر الله را بگیرم دوست خود را لایق خدا
 خالق سموات است و همچنین من دونی و من دونه و من دون الله بمعنی من غیر من غیر من غیر من غیر
 ایتمه اقوال دلالت میکنند بر لایق قطعی بر اینکه اله نکره غیر خداست سبحانه است قلیت المراد من سلب الصفات
 المذكوره ان الله سبحانه لیس منحصرا فی الان الموات و استنه و النوم و المطعم علی المفعول و الولد و الولد
 منحصرا فی انواع الثالث من الجن و الارکس و البهوان فالصافه سبحانه بهذه الاوصاف یوهم انحصاره سبحانه
 فی الانواع الثالث فیلزم التغایر بنسبه سبحانه و بین غیره کالمملک و الافلاک و السبعة و العناصر الاربع و ما یستلزم
 منها من غیر انواع الثالث من الاشجار و الاحجار و غیرها فیلزم الوقوع فیما عنده الفاعل و الفاعل علی الانسان
 بهذه الاوصاف لئلا یلزم الوقوع فیما عنده الفاعل لانه سبحانه غیر المیت و غیر ما خذ استنه و النوم و المطعم
 علی المفعول و غیر الوالد و المولود و تغایر تحقیقا فالمراد انه حی لا یخسر فی من هیئت او فی من یاتخذه منته
 او نوم او یطعم علی الجحول و یلد و یولد و ذکر الملهوم و اراده اللازم ترجمه و جواب معارضه مذکور بالا میفرماید
 که مراد از سلب صفات مذکوره اینست که بتحقیق خداست سبحانه منحصرت در ان صفات زیرا که صفات مرکب
 و چکنی و خواب و طعام خوردن و پیر بودن و پیر بودن و پیر بودن و پیر بودن و پیر بودن و پیر بودن و پیر بودن
 منصف کردن خداست سبحانه را با این صفات دروهم می اندازد که خداست سبحانه و بین صفات منحصرت
 پس لازم می آید تغایر در میان خداست سبحانه و در میان غیر انواع ثلثه چنانکه روشن گان و آسمانها و کائنات
 و عناصر چهارگانه و آنچه کرب است ازان سوای هر سه انواع مذکوره از قلم اشجار و جمادات و غیره پس
 لازم خواهد آمد وقوع در آنچه ازان گزیده بود یعنی غیرت بدین سبب وارد شده است نفی از اضافت
 صفات مذکوره تا لازم نیاید وقوع در آنچه ازان گزیده بود نه برای اینکه خداست سبحانه غیرت و غیر نام
 و غیر مطعم و غیر والد و مولود است تغایر حقیقی پس مراد اینست که بتحقیق خداست سبحانه تعالی حی است یعنی
 نیست در ان چیزها که بمنزه و همچنین منحصرت در نام و طعام خوردن و پیرت و پیرت و پیرت و پیرت و پیرت و پیرت و پیرت

صفات مذکوره را غیرت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق مذکور مضموم و اراده لازم فان قلت ان التاویل
 مذکور المزموم و اراده لازم تفسیر الابی و قدور و الوعید الشدید علی من یفسر القرآن بالرای ترجیح الی
 کونی تو که تاویل مذکور مضموم و اراده لازم تفسیر الابی است و تحقیق و ارو شده است و عید سخت بر آنست
 که تفسیر میکند قرآن را عقل خود قلت ان ذکر المزموم و اراده لازم مذکور تفسیر القرآن بالقرآن او حد
 و نفی الغیریه بنیه سجان و بین المنکوره لا اله الا الله ای لا اله غیر الله موافقا بقوله سبحانه ما لکم من اله
 غیره و قوله علیه السلام لا اله غیرک و بر من علی نفی الغیریه بنیه سجان و بین المنکوره عبارت و بدین و بدین را الاشیاء
 دلالت بر این خمس و البر این خمس حکما بنیا علی تفسیر الباری و ذکر المزموم و اراده لازم
 او لم یس علی نفی الغیریه بنیه سجان و بین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها قائل بر این من نفی الغیریه
 تاویل الی ما بر من علیه من نفی الغیریه و فعل التناقض ترجمه و جواب سوال مذکور کنیویم که ذکر مضموم
 و اراده لازم مذکور تفسیر قرآن است بقرآن زیرا که تحقیق و ارو شده است نفی الغیریت بیان خدا
 و میان الاله المنکوره یک کلمه طیب که معنی نیست موجود غیر خدا مگر خداست موافق آیه کریمه ما لکم من الغیر و
 حدیث لا اله غیرک نیست هیچ معبود غیر تو و بر آن آورده شده است بر نفی غیریت و میان خدا و میان
 نه معبود از روی عبارت النفس و کلمه طیب شوت عنیت و در میان او تعالی و دیگر همه اشیا از روی کلام
 دلالت النص بدلائل خمس و بر هیچ دلائل مذکوره حکم میکنند حکم بنی بر تفسیر و ارو ذکر مضموم و اراده لازم
 یعنی غیریت چرا که و ارو شده است کدام دلیل بر نفی عنیت در میان خدا و در میان موصوف بصفت
 سلبی از موت و غیره پس آنچه بر آن و ارو شده است بر آن از نفی غیریت و احیاست تاویل آن بطریق
 معانی که و ارو شده است بر آن دلیل ز نفی غیریت بنا بر دفع تناقض و القرینه علی الجواز من ذکر الملهزم
 تعدد الحقیقه فی جری المیزاب صام هزاره قام علیه و کما ان الحقیقه فی جری المیزاب صام و قام شاید پس عبارت کذا لک تعدد
 فی الوارد مذکور و بی اراده المزموم و ان لازم شاید بعین البصیره او ان عقل بیان ان استنباط ریت العالم کلا و جزا
 و بدین سجان لیتضی امکان الطرفين و امکانها لیتضی عجزها و العیاذ بالله من خیرة سجان ترجمه و قرینه مجاز
 که عبارت از ذکر مضموم و اراده لازم است تعدد حقیقت است شایسته و در قول جری المیزاب یعنی جاری
 آب ریز و صام هزاره یعنی روزه داشت روز او و قام لبیه یعنی قیام که شب او پس چنانکه حقیقت
 در جری المیزاب و صام و قام شایسته که پیشتر بشارت جسی سبحان تعدد حقیقت که عبارت از اراده

لازم است نه لازم در آيات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که
 تعارض حقیقی در میان عالم از روی کل و جز و در میان خدای سبحان مقتضی امکان طرفین است و امکان
 طرفین مقتضی تجزیه و وجوب است پس بنابر آنچه از لزوم عجز خدای سبحان و اجاب عما اعطیت من قول الله
 علی صریح التفریقان بنده الاقوال پس نصافی التفرقة والتعاریض غیر الله من دون الله و من دون الله کتیب
 اضافی وقع مفعولا او متعلقا فلا یكون نصافی اولایه للنص من کلام تام و الکلام التام هنا قد سبق فی
 انکار عبادة الاغیر الوهمی و اتخاذه ولیا و بعینه رباً و هو المقتب فلا یصلح للمعارضیه بالکلام التام المبرهن
 علیه و هو قوله لا اله غیرک و بالکلم من الله غیره ترجمه و جواب ندان شکر علماء از حضرت مولانا انبیا است که
 اقوال نص نسبت و تفرقة و تعاریض لفظ غیر الله من دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است
 بعضی مفعول و بعضی متعلق جمله پس نشد نص زیرا که ضرورت است برای نص از کلام تام و کلام تام در اینجا
 تحقیق سوقی کرده شده است در انکار عبادة غیر و همی و اتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب و آن مقتضی
 است یعنی غیریت و همی نه نفی عینیت پس صلح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آورده شده
 بر آن و حدیث لا اله غیرک و قول بالکلم من الله غیره معنی قوله سبحانه افعی الله زعماء و اعتبار اعدوان
 و الواقع و فعلا للتناقض و التعارض فمعنی تام منی اعبدا بها اربابا و ان وجبا بجل ان عبادة غیر الله
 زعماء و اعتبار اعبادة المقید و عبادة بوجه انحصار المطلق فی المقید فبازم منه ان غیر المقید من سائر الاشیا
 غیر المطلق و هو الله سبحانه فبازم الوقوع فیما عده القراء و هو الاشارة بالکلم منی زعم الخلق فیکون انصلا
 نحوه بالله و قدس علیه معنی در آیه من الاقوال المذكورة ترجمه پس معنی قول سبحانه افعی الله این است
 که چه بگوید زعم شما غیر است یا غیر است و اعتبار نه آنکه انچه معارضه است در واقع و نفس الامر و ادبیا
 زعمی و اعتباری برای دفع تعارض و تناقض است در میان آیات که دال بر نفی معارضه تعارضی
 گذشته اند و از همین جهت خدا تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تبارک و تعالی اعلیٰ بها اربابا
 بجمالت نسبت کرده است و چه بجل بیکه عبادت غیر زعمی و اعتباری عبادة مقید است و عبادت مقید
 موهوم انحصار مطلق است و مقید پس لازم می آید از آنکه غیر مقید از سائر اشیا غیر مطلق است که
 خدای سبحان باشد پس لازم می آید از آن وقوع در انچه از آن گریز بود و آن اشراک بالله است در
 زعم خلق و این عجز باطل است نفوذ بالله منه و قیاس کن بر ان معنی دیگر اقوال را که از ان توهم

اثبات غیرت و نفی عنیت ناشی می‌شود و فقط از آنجمله فهمیدن فضیلت زید این عبارت است که ای پسر
 که جمهور علماء التفات بدان نکردند عقیده مشهور اهل سنت و جماعت است که افضل البشر بعد انبیا ابراهیم
 صدیق رضی الله عنه است و دلیل فضیلت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند عجب تا از آنست که او را
 فی القار و اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و یحیی الذی یوتی ما یشاء و یقرض ما یشاء
 درین آیات الاشارة النفس قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر می‌کند لیکن از روی عبارت انتم من ان
 ثابت کردن عتیق الله چنانچه علمای شیعه منکر تخصیص آن حضرت ندانند و می‌گویند که فضیلت کمال و تعظیف
 و اشد تعظیف ایمان و صرف جان و مال و کار دین و عشق و محبت سید المرسلین که موجب غریب استحقاق
 اکثر ثواب عند الله باشد حضرت صدیق اکبر را مسلم الثبوت است لیکن جهت علمای اهل سنت
 مستوجب اهمیت است که متجمل به صاحب کرامت بر فضیلت هر کدام که کتاب الله صراحتاً ناطق باشد آنکس را
 افضل البشر بعد انبیا باید دانست بدانست تفسیر سوره حضرت زید این عبارت رضی الله عنهما صحیح و دور
 هیچکدام صحابی لقبی نام و اوصاف تمام عبارت و صراحتاً مذکور نیست و مقصود حضرت زید ارجح است
 که زید در اصل از شرفای عرب بود و در عمره و سالگی بیست کفار اسیر شده در شهر مکه فروخته شدند آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خرید نموده پرورش فرمودند برادر و پدر زید بختنور آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد
 و خواست آنرا بی‌گانه بپوشد خدا صلی الله علیه و سلم را صنی شدند لیکن زید فریض محبت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم یافته عاشق شده بود محبت حضرت صلی الله علیه و سلم را بر شفقت پدری ترجیح داده و رفاقت
 بدیده برادر قبول نکرد و ملازم محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ماند تا آنکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم او را متبنای خود کردند یعنی بی‌پالاک را فرزند خود گردانیده خواستگار نهادند او شد دنیا نیچه روزی
 بنحایت جفا شوی عمر خود زنده بازین بست بخش که خواهر عمه ز او آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود نسبت
 زید می‌فرمودند مردمان خانه بخش بگمان آنکه پیغمبر خدا برای نفس نفس خود می‌خواهند بر عیبت نام
 قبول کردند و بعد دریافت آنکه برای متبنای خود می‌خواهند انکار پیش کردند و این امر را آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم برای استرضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق تعالی خود می‌فرمود ای کارگر دیده او را بسیار دوست
 در سوره احزاب و درین آیه که می‌فرموده ما کان لک من الاموال و ما کان لک من النکاح و ما کان لک من
 اهل البیت ترجمه نمیکند بلکه اهرام و مملکت و زن و مملکت را که نباشد آنها را احتیاج در کاری حکم کرده خدا و

رسول اور ان یعنی انچہ تجوز خدا و رسول باشند مجال نیست کسی را کہ انکار ان کند بعد نزول این آیت همه کسان بر نسبت زینب بازید را منی شدند و آنحضرت نکاح کرده بخانه خود آوردند و با هم صحبت شد لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید را گوشتنای رسول بود و زید سید الشہد زینب منی اللہ علیہا و زید بنظیر حقارت نگاه میکرد ازین سبب موافقت کلی نیامد و زید را رادہ طلاق کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را خاطر زینب نیز غریب بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را منی شہ بود و در طلاق بہک عزت شان آگاہ شدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید ابگفتند یا مسک علیک زوجک و اتقی اللہ نگاہ داری بر خود و بر سر از خدا چنانچہ این مقصد احمق تعالی باین عین حکایت میکند و اذ نقول للذی انعم اللہ علیہ نعمت علیہ اسک علیک زوجک و اتقی اللہ و تخفی فی نفسک ما اللہ میدید و تخفی الناس ما اللہ احق ان تخشہ ترجمہ حب تو کنست لگا اوس شخص کو جب اللہ بنے احسان کیا اور تو فی احسان کیا رہنے وے اپنے پاس اپنی جو رکو اور اللہ سے اور تو فی چہا یا تھا و لہن ایک چیز کو جو اللہ او سکو کھولا چاہتا ہے اور تو نہ تھا لوگون سے او اللہ سے زیادہ چاہیے و زنا فلما قضی زید منہا وطرا و زوجها کما لکیدا بکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائہم اذ افضوا منہن و طرا و کان امر اللہ مقولا زید تمام کر چکا اوس عورت سے اپنی غرض پہنچے تیرے وہ نکاح میں ہی تو نہ ہے سب مسلمان بر گناہ نکاح کر لینا جو وہ نہیں ہے لے پالکون کی حب وہ تمام کریں اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب زید کے نکاح میں آئیں تو وہ انکی آنکھوں میں حقہ لگتا مزاج کی موافقت نہ تھی جب لڑائی ہوتی تو زید حضرت سے اگر شکایت کرتے اور کہتے میں اسے چھوڑتا ہوں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منع کرتے کہ میری خاطر سے او سنے شکوہ قبول کیا اب چھوڑ دینا و میری ذلت ہے جب بار بار بتلایا ہوا حضرت کے دل میں آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑے گا تو زینب کی وجوہی بغیر آئے سنیں کہ میں نکاح کروں لیکن منافقون کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہیںکے اپنے بیٹے کی جڑ کھر میں رکھی حال آنکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہیں ہے کسی بات میں اللہ تعالیٰ نے حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح میں دسی اللہ کے فرمانے سے نکاح بنا کر گیا ظاہر میں نکاح کی حاجت نہ تھی جیسے اسے کوئی لے پالک اپنی لوشی نہاں کا

کھاج باندھ دے نرض تمام کر لینی چھڑ دے ماکان اللہ علی النبی من جرج ضیا فضل اللہ نہ سنت اللہ من
 الذین خلوس قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ بنی پر کچھ مضائقہ نہیں اوس بات میں جو پھر اسی اللہ نے
 اوسکے واسطے دستور فرمایا ہے اللہ کا اور لوگوں میں جو کدڑے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر پھر چکا
 الذین یایخون رسالات اللہ و یخثونہ ولا یخثون احد الا اللہ و کفی باللہ حسابا ترجمہ وہ جو پو پھرتے ہیں
 پیغام اللہ کی اور پھرتے ہیں ہاوس سے اور نہیں پھرتے کسی سے سوائے اللہ کے اور
 اللہ میں ہے کفایت کو بوالا یعنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع میں روا ہو کہا مضائقہ رکھتا ہے
 ہمیشہ پیغمبروں کو اوسکے سوا کسی کا ڈر نہیں بلایا یہ کہ بعض حکم ہمیشہ
 پیغمبروں کو خاص رہے ہیں جیسے عورتوں کی گنتی حضرت داود کو سو عورتیں
 تھیں اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور داؤد کو روا ہوا اور نیز مضائقہ نہیں اور اگر
 خاص بعض حکم ایسے ہیں کہ خدا کے خلاف حکم نہیں کرے ماکان محمد ابابا احد من رجاکم وکن
 رسول اللہ و خاتم النبیین وکان اللہ یکل شی علیہا ترجمہ محمد باپ نہیں کسی کا مہارے مرد و نہیں لیکن
 رسول ہے اللہ کا اور ہر سب نبیوں پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا لڑکی
 گذر گئی یا بیٹیاں ہیں کوئی مرد ہو کسی کو کا بیٹا یا نواسہ رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب
 اوسکی بی بی ہیں اور پیغمبروں پر ہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہیں یہ بڑائی اوسکو سب سے
 بڑی ہی و برائی دفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانه انداخت سبحانہ تعالیٰ و در
 اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ناجعل ازواجکم اللہی تطاہرون منہن امماکم و اجعل و عیالکم
 اسنادکم و لکم قولکم با فواکم واللہ یقول الحق و ہو ہدی السبیل ترجمہ نہیں کیا تمہاری جوہوں کو خلو ماکانہ ہی
 سچ تمہاری بائیں اور سنن کیا تمہارے لے پالکون کو تمہاری بی بی یہ تمہاری بات اپنی منہ کی اور
 اللہ گستاخ ہے شکایت بات اور سوچھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جوہ کو مان گستاخ وہ
 ساری عمارتوں سے جدا ہوتی اور کسی کو بٹیا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا اللہ تعالیٰ نے یہ دونوں
 حکم بدل دیے جوہ کو مان گستاخ اللہ اوچکا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو
 ساتھ تفسیری بات یہ سنا دی کہ ایسے باتیں کہنے کو بہتر ہیں اور نیز عمل نہیں ہو سکتا جیسے متقل
 کو کہنے اسکے و دول میں چھاتی حیر کر دیکھو تو کیسے و دول فیضی درین آیات ذکر خیر حضرت زید و بود

منعم علیه خدا و رسول و آئین و می مطابقی رای او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل
و کمالات حضرت زید بن فضل اسامه این زید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از آنجمله اینست
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسامه بن زید را سینه جفا و بدست مبارک خود داده و حضرت
فرمودند اغترز کنه الله و در آن غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر این خطاب را تابع اسامه کردند که فریاد و
وی با شنیدن زیاده ازین که ام فضل فرمودند بود و آنچه در کتب احادیث، فضیلت حضرت صدیق اکبر
بر سایر صحابه نقل میکنند چنانکه ام از آن متواتر نیست و از حدیث احادیث صحیح و بی حدیث نمیشود
بعد ازینکه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهر او وجه تخصیص ذکر بقید نام زید این عبارت رضی الله عنه است
که او تعالی بعلقم قدیم خود دانست که زید را بسبب فتنای سنی بود دشمن و عالی طرفی خویش نخواست و بر خود بود
که در حق من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هر یک را مقامی دیگر است مثله ام و انی را رابع
در معنی بعضی احادیث از آنجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی مجنون مولانا تذکره این حدیث
بمیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلباب اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است
و جمله آن حدیث از ائمه و شریکان و راویل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوٰۃ از امیر المؤمنین
عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکنند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات
گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمودند رسول خدا امروزی ما بوضوئه و سلام نیست اعتبار کار ما و قبول
آن بدرگاه حق تعالی مگر به نیتهای آن و در بعضی از آیات الاعمال بالنیات بی کلمه نیت و بعضی اعمال
نیت آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل غیر نیت قبول و مقبول نبوده و ثواب بران مرتب نشود
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از قبول نیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست باشد یا
فرمودند درین اختلاف است در میان مجتهدین بنابر آنکه اعمال و وقتیم است یکی آنکه مقصود از نیت باشد همچو
نماز درین قسم چون ثواب نماز محبت هم نبوده باینکه نیت با اتفاق این نیت ملاقات و هم آنکه وسیله عمل در یک
چنانچه وضو و رختن نیز ثواب مشروط به نیت است و لیکن نفس عمل بی نیت جائز
نمودند و امام ابی حنیفه رحمه الله علیه بخلاف امام شافعی و غیره اندر آنکه اگر کسی نیت نماز را نیت نماز
جائز نیست پس بعد از آنکه عمل حرف فعل جوارح را میگویند با فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که اگر فعل
قلبی را نیز شامل است و اطلاق عبارت از احادیث دیگر آمده زیرا که نیت المؤمنین نیز من جمله را جایز دان

در فضیلت اعمال

اگر چه بطور مدبرانه لفظ آن بدیهه صحت می رسد لیکن بالمعنی صحیح است پس از ردی انجدرست نیت قلبی را
 خیر الاعمال توان گفت بحد و به اول نیکه نیت تنهایی آفران عمل نیز عبادت است و آنچه ثواب بران نیت
 میشود و بخلاف عمل جوارح که ترخیص ثواب بران مختص نیست است و هم اینکه در حدیث آمده که بجز در آنچه
 از حسنیه کامله و زنا پس اعمال نوشته میشود و در عمل بی نیت ثواب نیست چه جاکه عمل اصلا بوقوع نیاید و در حدیث
 در حدیث آمده است که اگر وقت خواب نیت تنهایی کرد و نیت و از غلبه نوم صبح شد که تنجید گذاردن نیت
 ثواب نیت خواهد یافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل شرف اعضای دیگر است
 محل معرفت حق است پس آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پایدار و باقی است و عمل فانی و ناپایدار است
 و خلوص و حب و دروغ موجب نیت اهل آن است نه مقتضای عمل و الا بقدر زمان عمل مکش بود و نیت
 در عمل خوف ریا و سمع است و نیت محفوظ از ریا است بهیچ آنکه اعمال خیر عبادی را اندازه است و مومن
 نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بوجوب نیت ثواب بجه می یابد و علی با القیاس نیت الکافر
 شرمن عمل و الا که کرد که برای اعمال ملک سیات نصیب او باشد که همان موجب خلوص و جهیم خواهد بود و بعد
 ارشاد شد که از همین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با فساد عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس
 گمانیکه با اعتقاد غیرت و عوی توحید میکنند و روزه و نماز می سازند اعمال نیک قابل مقبولیت نیست و گمانیکه
 معتقد عینیت و مطلق غیرت اند اعمال آنها چه جهاد و غیره گوئیم غیرت باشد لیکن بجه نیت المومن خیر عمل
 بهتر از نیت شکرین عینیت آنرا که لفظ خیر اسم تفصیل است و الا که میکند و یا دینی غیرت و نیت از
 عمل پس طایقی نیک و در عمل باقی ماند سوال نیت ناز صحت بدل کفایت میکند یا زبان گفتن هر چه در
 جواب ارشاد شد که نیت صحت مقدم دل است زبان گفتن واجب نبود بلکه خلاف سنت است و
 صلی الله علیه و سلم که در حدیث زبان نیت لفظ کردن حضرت بجز الله اگر ثابت نیست و اگر زبان گفت
 و دل حاضر نبود اعتبار ندارد و اگر چه معتقد میگویند که مطابق نیت زبان بادل میسر است محشون میگویند که
 اتباع رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه در فعل واجب است و ترک نیز واجب است پس زبان گفتن
 خلاف سنت باشد و اما لا یموت و نیت سر مردی و نصیب از عمل ثواب ندارد چه نیت کرده یعنی عمل
 بی نیت چه صحیح و مقیم نبود و هر عمل را نیتی باید حضور بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که در آن
 نیات متعدد و نیت آنکه در عمل واحد و موافق نیات ثوابها خواهد یافت مثلا جلوس در مسجد فعل واحد است

گرد صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین برود و این پنج حجت کرد برای حج و در راه تجارت
 هم نمود و این حال نیز ثواب حجرت خواهد یافت و در نشان ورود این حدیث نوشته اند که امم تیس تا می میسند بود
 در مدینه مدوی اطلبان حجرت نمودند و محض را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر کردند بیان این حدیث فرمود
 چنانچه آن شخص مدینه را مقیم نشود و شرفی علیه یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند
 بعد از آن حدیث شریف شیخ سلامت علی ساکن حمیه و متعلقه عظیم آباد که مرید خاص اند بر سیدند که آنجه
 در بخندیش مذکور است که حجرت سومی دنیا باشد و دنیا چه چیز است ارشاد شد اگر چه مولوی معنوی قیاس
 در معنوی شریف میفرماید که حبیب دنیا از خدا خافل بدن بی قماش و فقره و دزدان و دزدان
 بد است من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر دنیا با ما و خود است لغو و با الله منار هم
 آنم شیخ سلامت علی را ایما کرد که آنوقت خاموش باشد که ما همه اهل دنیا هستیم مصرع این را بیان بکنند
 تا وقت دیگر مسئله دیگر که در آن راسی مولانا بر دیگر فقهاء ترجیح دارد تعجیل نماز است در موسم گرما یعنی
 دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات و نظیر ترجیح میکند
 دست آورده علماء حدیثی است که صاحب مشکوٰۃ بروایت ابو هریره رضی الله عنه نقل میکنند قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شئنا الحرف فابروا بالصلوٰۃ و قنیکه سخت شود گرمی پس سرود کنید نماز
 یعنی نماز ظهر و فی روایت البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر
 واقع شده بجای بالصلوٰۃ و برای تعجیل احکام فرمود فان شئنا الحرف من فسخ جهنم زیرا که سختی گرمی از چوبستان
 دوزخ و پراکنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابرو و بالصلوٰۃ میفرمایند که سرود کنید حرارت دوزخ را
 بنماز ظهر یعنی به ادا نماز در اوقات دلیل حضرت مولانا بر این معنی او آیت کلام الله است که در صورت
 براه بدو موضع واقع شده لعل فقالوا لا تنفروا فی الحرف قل نار جهنم اشدها حر الی کافیه یقوتون و در همین سوره
 میفرماید و علی التلاۃ الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض اباحت و مناقت علیهم انفسهم و ظنوا
 اوب لا ما جاء من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو ابواب الرحیم شان نزول این آیت آنست
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تیات
 آفتاب فرقتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون صبح دیدیم کوه بر وز دیگر مانوی داشتند تا آنکه
 تخلف از آن هر سه کس واقع گردید و حق ایشان مذکور شد و نازل شد و درین دلیل صاف و صریح است

[illegible]

در لوق که او طلسم شده بود است و در انجمن فرق و منها نجات جمع با الله همه اوست نعم با الله همه اوست
 حضرت مولانا و دیگر اقسام و فقه عجمه و جمیع المقل نوشتند اند که چون جامی قدس سره السامی و دیگر خدا را
 بر تصدیق فرموده و پیغمبر خود قسم با ذکر و مسیّر مایه که و انجم اذ اوسوی با منسل صاحبک و ناخوی و اسفل عن اوسوی
 آن سوا لا و حی یوحی پس برین حال جامی قدس سره السامی مضمون و حدیث را که که یقین مانت و نیزه شد
 در حدیث نوشته اند که این علماء تاویل کرده اند اسبط علی الله و علی قدره این تاویل علماء است زیرا که تاویل
 خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و پیغمبر و یلین بودند اگر اذ آنحضرت اسبط علی علمه و قدره یلین
 اسبط علی الله منصرف و این تاویل علماء تاویل بجا لایحی قائله توان گفت چنانکه در آیه که می آید آن الله علی
 کل شیء محیط تاویل میکنند محیط علمه علی کل شیء اینقدر رننی منصفه که هر کایه بیان احاطه علی منظر حق تعالی را
 فرموده است آن الله علی کل شیء علمه و احوط بکل شیء علماء و هر جا که بیان احاطه قدره منظر را است آنجا
 فرموده است آن الله علی کل شیء و هر جا که مقصود احاطه ذاتی بود فرموده آن الله علی کل شیء محیط چنانکه
 در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مرتبه من انما یراهم الا ان یکل شیء محیط پس جامی انصاف است که
 در خصوص تاویل نامی و همی علماء درست است یا معنی میرین حضرت مولانا مطالعین قرآن و حدیث است
 سخن و معنی حدیث مثل منی کتل غیث لایدری او اما خبر احوط است او اخبار و حضرت مولانا فرموده
 که این حدیث صحیح است و بروایت ثقلی ترجمه اش اینک مثال است منی کتل غیث لایدری او اما خبر احوط است او اخبار و حضرت مولانا فرموده
 که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن در حدیث رواست بر عقیده فاسده و ناسیه که در حدیث است
 بدعت غلطی نوشته اند که موجب حدیث خیر القرون ثنی ثم الذین یلو نهم ثم یثیروا الذین یلو نهم و در قرن
 ثلاثه واقع شد خیر محض و سنت الهدی است و آنچه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین
 گردید با آینه حادث شده بدعت است یعنی در آن غیر نسبت این دعوی ایشان بر خلافت مولانا رسول
 است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمثیل داده است خود را به باران و نیک و بدی
 و اگر کرده است در اول و اوسط و آخر در آن صاف و لالت است بر نیک و بدی مخصوص نیست با او
 و اوسط و آخر ملک و در هر یک زمانه مردم اخبار را ایجاد است یعنی طریقها یکی نیک کرده اند چنانچه خصوصیه
 ایجاد شغل نامی نیک کردند که تمثیل آن هزار نام مردم شاغل و ذکر ثانی فی الله و باقی با الله و باقی با الله
 از عالم شدند و مردم اثر را ایجاد بدیها کردند همچو خواجه و روافض و معتزله و غیره و فی مختلفه ایجاد بدعت نامی

اشتقاقی و بدعملی کردند که بدان امت اسلام بنقاد و دو فرقه شدند و غیر القرون قری دالالت نمیکند بر انحصار
 نبوت در قرون نماند و انحصار شریعت بعد از آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقررہ خدا و رسول علیہ الصلوٰۃ
 و السلام ایجاد نمیشود و شریعت در یک زمان جاری است قال اللہ تعالیٰ و ما تفعلوا من شیء الا بعد ان یحکم بکم یعنی آنچه میکنید
 یا نخواهید کرد و شما از کارهای نیک مینانید و نخواهد داشت خدا ایضا فرمود من یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ و من یعمل
 مثقال ذرۃ شریرہ فینر فرموده افعلم انی لعلمک تفعلون و مطابق این کلیات الهی حدیث شریف و صحیح بخاری
 و صحیح مسلم دارد است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فی الاسلام سئئۃ حسنة فلیاخذ بها و اجزای این
 عمل بسیار است سئئۃ حسنة فلیاخذ بها و ازین عمل مباحترجه حسنہ یعنی کسی که بیج اسلام که راه و رسم
 پس واسطه او سکے ثواب او سکا ہے اور اجزای او شخص کا کہ عمل کیا ساتھ او سکے او اجزای او
 یعنی کی رسم بری پس واسطه او سکے بوجہ او سکا ہے یعنی گناہ او سکا و بوجہ او شخص کا کہ عمل کیا
 ساتھ او سکے فقط و گواہ بنمائی که معنی بین ایجاد بطریقہ نفاست حدیث صحیح است کہ در صحیح بخاری و مسلم
 روایت عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ وارد است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقتل
 نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفیل من دمه لانه من سن القتل ترجیه نہیں ماراجا کوئی
 جی ظلم سے مگر ہوتا ہے او پر بیٹے آدم کے جو پہلے تھا ضمان خون او سکے سے اس واسطے کہ وہ چلا
 او اس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط ازین حدیث صاف معلوم شد کہ معنی سنت بر آوردن
 و رسم جدید است نیک باشد اکثر لایق خواہ پس اذان بطل شدن قول علمای وایسہ کہ سنت نبوی
 کی خبر کی روایت کو کہتے ہیں اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہیں فقط سخن و معنی لایسہ و الدیر
 بود فرمودند و در حدیث و صحیح مسلم روایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ وارد است لا یقولن احدکم یا حبیبنا الدیر
 فان الدیر ہوا اللہ و فی رواۃ قال الدیر فان الدیر ہوا اللہ و فی رواۃ قال الدیر ہوا اللہ و فی رواۃ
 مقصود و او بہ عبارات افادہ و معنی است یکی سب و شکایت زمانہ دوم عنیت و ہر جہا از رو
 عبارات النفس و دالالت کہ در عنیت سائر اشیا از روی دلالۃ النفس زیرا کہ زمانہ نیز حادث و ممکن
 است و دیگر اشیا بسوی اللہ تعالیٰ نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلامرج است کہ دیر عنین خدا
 باشد و دیگر چیزهای عنین خدا نباشند فقط سخن و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرمودند کہ
 و صحت انکلام بالفاظہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف است بعضی بر آنند کہ حضرت امیر المومنین

علی مرتضیٰ علی بن ابی طالب و علیهم السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیر المومنین است
 حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار شمرده اند باینکه از وی معنی اصل اصول طریقت است و همون
 آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد و کثرت تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و ایضا سیدیم آیتانی فی الافاق
 و فی انفسکم و کثرت تعالی و فی انفسکم الایه و در حدیث قدسی حکایتی عن الله تعالی آمده با آدم اعوذ
 انفسک توفیت ربک و قال علی الله علیه و سلم اعرفکم انفسکم و در اخبار وارد است که اوحی الله تعالی الی بعض
 انبیاء که ایها الانسان ان انفسک فاکملها فی نفسک فاکملها فی انفسک فاکملها فی انفسک فاکملها فی انفسک فاکملها فی انفسک
 شش اختر نفس یجمع له صفات او رسیدن بجهت معرفت بر سر آنکه معرفت کند رب مقدر و مقدر
 معرفت کند نفس تیرشکل و دشوار است بل متعذر و محال باشد دانستن که معرفت نفس بچند اقدام است
 معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شیء نفس خود قائم است و از آن حقیقت
 و ماهیت آن شیء است و گویانکه اطلاق نفس بر روح و جان میکند چنانچه در حدیث وارد است و آنکه
 نفسی بیده اسی جان من و گاهی اطلاق بر دل میکند چنانچه میگویند خط نفسی کنایه معنی بیداری و گاهی مراد
 از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جوابه الاسرار منقول است که کبیل بن زیاد رضی الله عنه
 از امیر المومنین علی بن ابی طالب و علیهم السلام سوال کرد قال باسیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی
 رضی الله عنه ای نفس تریان اعرفک یا کبیل فقال کبیل بل سی لیس غیر نفس واحدة قال علی رضی الله عنه
 بل سی اربعة ائمة و سبعة و ناطقه قدسية و کاتبه الله الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس است
 اول نفس اماره است که مایل است بطبیعت بدنی و آن امر است بالذات و الشهوة حسیه و جاذبه است
 قلب را بجهت سفلیه و این نفس معدن شر و بدیع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس الامارة بالسوء
 دوم نفس لوامع است که او منور شود و نور قلب بقدیر او چنانکه هرگاه از غفلت بگماهی متعالی شود و متعالی
 گردد و میان حجاب زیونیت بجهت خلقت خود را ملامت گیرد و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار ازین علم است
 که حق تعالی بدو قسم یاد کرده است قال لا اقيم بالنفس اللوامة سوم نفس ملهمه است چون از مقام لوامع متعالی گردد
 نماید بلکه گردد کثرت تعالی فاللهما فجو را و تقوینها چارم نفس مطمئنه است که منور شود و نور قلوب متعالی گردد
 از صفات ذمیمه و تجلی گردد باخلاق حمیده و ترقی کند معالیم قدس و مواظبت نماید بر طاعات و اطاعتان
 بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب رب لا رب الا رب گردد که با ایتها النفس المطمئنة و حی الی ربک انیت

در حقیقت سوم قسم معرفت یا اعتبار ذات و حقیقت آنست که در چینی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست
 که هر کس که ذات و حقیقت خود را بصفت خودیت و احاطت بر جمیع اجزاء وجود خود بشناسد و هر جنود ملک
 و شیطان و جان و حیوانی و روحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجود
 روحانی و جسمانی و ملکی و شیطان و حیوانی و انسانی بهمان نسبت بنید در عالم که هر چنانکه روح خیر و نفس خیر و قلب
 خیر و عقل خیر را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بنید روح و قلب و عقل که عرش اعظم است و نفس
 کلی را در تحت ذات واحد محاط و مجوی بنید و اگر نفس ناطقه اظهار کند معنی آن بود که هر نفس خود را بصفت
 عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند و هر نفس خود را بصفت ذلالت بنید خدا ای را
 بصفت عزت مشاهده نماید فقط تعالی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن سید پیشوار و ارو است بعد از حضرت
 مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی هیچ معنی من معرفت نفس و فهم معرفت رب نیست که سالک بعد طی
 منازل سلوک و تهذیب اخلاق و وصول به مقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و
 افعال و صفات را که پیش ازین از راه غفلت بنمود نسبت میکردم فاعل آن افعال بوضوح آن صفات
 حق است که باین صورت نمودار شده است این معرفت نفس خود معرفت رب است تا وقتیکه خود را عارف
 میدانید باین معرفت فنا و ناقص است هر گاه بجال فنا خواهد رسید که آن را فنا الفنا میگویند یعنی علم افعال
 خود را نداند آنوقت از معرفت ربی بر بی خواهد نواخت و خود را بطریق خدا بد شناخت الله از فنا و علم افعال
 فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورت فرمودند که این حدیث از انجیلی و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه
 روایت کرده اند و لفظ خلق الله آدم علی صورته طولی استون در اعانها خلقه قال ذهب فلم علی و ملک
 النور و نجم ندر من الملائکه جلوس فاستمع ما تحمیک فانه تخیلک و تحیت ذریک فذهب فقال السلام
 علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله وادوه چته الله و قال فکل من یخل یحیة علی صورته آدم و دلوله
 ستون در اعانها فلم یزل الخلق یقیص بعده حتی الآن یسئو علیه اشکال در حدیث آنست که جمیع صورته
 کسیت اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم و جسمانیت است بر خدا لازم می آید و اگر ضمیر راجع
 بآدم است فائده خبر تحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم
 چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک و لم تک شیئا بر آبی و جمیع این اشکال اهل تاویل
 دوم طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورت را عاید بآدم علیه السلام میکنند و برای بیان فائده خبر سبب

در روایت نقل میکنند که امام محمد بن ابی حمزه علیه السلام میگوید که میان امتان پیشین معروف شده بود
 که هرگاه از کسی عصبانیت صادر میشد صورت او منجم میگردد و چنانچه در شهر علیه در زمان او و علیه السلام دامم سابقه
 پس بعد از آنکه که در زمان محمد صلی الله علیه و سلم بودند زعم قاسدا ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام
 از عذاب اعاصی شده بود و بقوله تعالی بحضرت آدم علیه السلام بر سر او ناله بود و صورت او خلقت
 اول گشته بود و منجم گشته بود و مغز او با غش منجم گشته بود و این سخن با یکدیگر میگفتند که از اینجا بود که آدم
 را از بهشت بیرون کردند تا حضرت خضر صابوق بر او قول بستان و قیام با ایشان انجیث فرمود و آن الله
 خلق آدم علی صورتی یعنی خلقت ثانی را در دنیا بر صورت اول او کرد که در حقیقت بود پس ضمیر راجع تا آدم است
 و قلماء حضرت انصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جوابه الامرار
 میگوید و جمعی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت بنی صلی الله علیه و سلم بر سر خود غضب کرد و چنانچه بر سر او
 او زد و در هنگام طمانجی در آن گفت لعنت بر صورتت یا حضرت بنی صلی الله علیه و سلم برای تنبیه و ترغیب
 انجیث فرمود که آن الله خلق آدم علی صورتی یعنی بر صورت ضمیر راجع بطرف سبب انجیث باشد و جمعی دیگر
 میگویند که هرگاه در پنجم صلی الله علیه و سلم از آن الله خلق آدم علی صورتی عقل و است که او را نیز در عالم گیر میگویند
 چنانکه در عالم صغیر این علم خفیه است چنان که عالم کبیر این علم خفیه است حضرت جل جلاله اولی شریک با او بود و بقوله علیه السلام اول ما
 خلق الله تعالی افضل و جمیع صفات در او تجلی کرد و او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس چون جمیع صفات
 مستخلف موصوف گشت و خلافت کبری او پیش بدو مقرر گشت حضرت بدو امر کرد که بنویس گفت چه
 بنویسم گفت ما هو کاین من الازل الی الابد بیک طرفه العین اجناس کائنات را بنوشت و در آن نوشت
 که یف القلم عبارت از آنست چون عکس عقل اول در آدم خلایق افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس
 معنی حدیث چنین برآمد که پیرا که الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی را بر او
 اند که ضمیر علی صورت را حاکم میگویند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه و سلم اخلاق صورت بر الله
 وارد است حیث قال رایت بلی فی حسن صوره و رایت ربی علی صوره شاب امر و جیده قطعه و رایت
 ربی فی حسن صوره فوضع کفه بین کفتی فوجدت بر دواتین شادی فعلت علم الاولین و الاخرین و
 غیر ذلک و بر تقدیریکه اطلاق صورت بر او جایز نباشد مجازا گفته اند آن الله خلق آدم علی صورتی خلق
 مظهر جمیع صفاته اینهمه تا ویلات خواب اشکال مذکور از فریقین بود و در عرفا قابل کشف است چنانکه

این احسن تفهیم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله چو بار آمد ز خلوتخانه بیرون به همان
نقش درون بیرون برآمد پس عارف را می باید که صورت را عین بی صورت انگاشت خود را دلیل
و تفسیر نداند نه نیز نگویون سے بار کے حیران نہوجوہ سب رنگ میں اوسیکو نمودار و کچنا و تعصفا
قلب در میان صورت مشاهده می خواهد شد ریاضی دل را اگر توصیف کنی همچو آینه بی شک جمال دوست
به بینی معانی پاد او در دل من است و دل من بدست او است و چون آینه بدست من و من در آینه و در شکل
آینه از مشاهده صورت خود نزد وی مستفاد میگردد و لمعه و دوحه از نور رباع و بعضی مسائل شریعت
که رای حضرت مولانا و ران بر دیگر علمای ترجیح دارد از انجمله مسأله که است صلوٰۃ حنازه بر چارپائی است حاش
اینست که اکثر محدثین با ششده شهر و بعضی معتقدین اموات خود را بنا بر صلوٰۃ حنازه پیش حضرت مولانا
می آورند مولانا میفرمودند که تا میت را از بالای چارپائی بر فرش بویا و غیره فرو می آورند و بران نماز
نذات خود میخوانند و اگر کسی فرو نمی آورد بدینحضار میگویدند که نماز حنازه بخوانند و خود شریک نمی شدند
را قلم آخر فرمودی سبب نگذاشتن نماز میت بر چارپائی پرسیدار شاد کردند که بدانست من در جواز نماز میت
تامل است و اگر میت قطعی است و وجه آن اینست که در متون و تشریح کتب فقهی مینویسند که اگر شرط
نماز حنازه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین
داوه نماز بر چارپائی روا کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است استقد ر جواب حضرت مولانا
شعیده را قلم آخر تمسب این مسأله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در تشریح و متون یافت
استقیا، در بن باب مرتب نموده پیش علمای لکھنؤ و رامپور و شاد جهان آباد و مراد آباد و بریلی و غیره
احدی جواب شافی و حجت شرعی که ازان جواز نماز بر چارپائی بکار است ثابت کرده نوشت بلکه
اولویت داشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را که است مستلزم است چون رواج هندوستان
یعنی نماز حنازه بر چارپائی برخلاف کتب فقهی است لهذا بنا بر هدایت خاص عام نقل استفتا و تدکور
در ذیل مندرج میگردد استفتا اینست ما قولهم رضی الله عنهم و این مسأله که در صلوٰۃ حنازه با اتفاق
کلمه جمیع شواهد از استنبودن میت بر وابه و بر مرکب و بریدی الناس و نیز شرط است نهادن میت
بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند در عالمگیری است شرط فی صلوٰۃ حنازه
که ان المیت موضوعا علی الارض فان کان علی و ابداء و ایدی الناس لم یجز الصلوٰۃ علی انتحار الارض

فی نه الفائق ومن الشتر واطحوا المیت ووضعه علی الارض وكونه امام المصلی فلما یصلح علی غائب ولا علی محول
 علی الدابة ولا علی موضوع خلفه فی الغائب ولو صلی علی دابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه وعلیه الفتوی سنی
 شرح المیتة المصلی ولا یجوز صلوة ابجنازه رکبانا اسی اذا کان القوم رکبانا و لم یست علی الارض او بالکسر شی
 سجرا الی غیره قبل اذا کان وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوة علیه لان کفنه یغیر حاله بینه و بین الارض
 لانه لیس بالیس علی هو ملبوس فیکون عائلا فی شأنه حاشیه الهایة الاصل فی المیت ان یوضع علی الارض
 لکن توسعوا فی الجواز علی السیر فقط یعنی سیرا مجانا حکم زمین داده اند و مع الزموز آمده و ابجنازه بالفتح و الکسر است
 سیریه کما قال ابن انیرقان لکن علیه میت فهو سیر و لغش و در صراح است که جنایه بالفتح و الکسر تخته را
 گویند که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا لغش و سیر خوانند و مروج در حریم شریفین و دیگر
 دیار عرب نیز تخته سیر است الغرض از همه روایات واضح گردید که اصل در نماز جنایه نهادن میت بر زمین
 است لیکن شارع تخته سیر را سبب قرب و اتصال آن بر زمین مجازا و توسعا حکم زمین داده اند و اید
 و اعتناق رجال و دابه و مرکب و کشتی و درخت و غیره اشتباه مرتفعه عن الارض را حکم کرکب و اما ثلثه او
 و عدم جواز نماز بر آن تصریح کرده اند پس قیاس چارپائی سیریه و حصیر و غیره غیر صحیح و قیاس مع الفاق
 است چه فقهاء و در باب حلف و یمین تصریح فرموده اند که سیر در حکم زمین نیست فی الهایة و حلف لکسیر
 علی الارض فحلیس علی سباط او حصیر لا یجنت لانه لا یسعی جالساً علی الارض بخلاف ما اذا حال بنیة وین
 الباسا لیس علی الارض فحلیس علی الارض فحلیس علی سباط او حصیر و لا ینام علیها الغرض
 فجعل فوقه فراشا اثر ینام علیه و لا یحلیس علیها السیر فحلیس فوقه سیراً لا یجنت و لجعل علی الفراش قرا
 او علی سیر سباط او حصیر لا یجنت فی جامع الزموز من حلف لا یحلیس علی الارض او اسطح او الدکان فحلیس علی
 سباط او حصیر فوقه و لو حال منیای من الحالف و منیای اسی الارض لیس لندی یلیسه حنت مکن حلف لکسیر
 علی هذا السیر فحلیس علی سباط او فراش فوقه فانه حنت فقط الجواب اصل در نماز جنایه نیست که میت
 بر زمین یا بر آنچه در حکم زمین است باشد و چارپائی و تخت و غیره مانند از زمین نباشد و در بودن میت بر زمین
 پاک یا بوی یا غیره اصلاً امانت میت نیست ملک مضاف حکم شریفیت و سیریه لغش و جنایه عرب که
 تخته غیر مرتفع از زمین میباشد دیگر است و چارپائی مروج بنده دیگر لکن علمای ولایت پایه چارپائی
 قبل از نماز در زمین کشیده می نهند تا میت قریب زمین باشد و مسلمانین هند و رگزار و نماند بر چارپائی

بلند بلا شبه ترک ولی و تسبیح و جواز کرده اند و میگویند زیرا که میت و حکم امام است و امام از قوم باند نمی آید
 بنا بر آن بر او بد و مرکب و اندی الناس نماز چنان نیست حسب ايات مفصلة ذیل فی اثباتان الاصل المیت
 ان یوضع علی الارض لیکن توسعوا فی الجواز علی السیرة و نحوه ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشهور شریک بے
 و شرط فی صلوة اجنازه کون المیت موصوفا علی الارض لکونه کالامام من وجهان کان علی و آباء و ایدی الناس
 لم یحجز الصلوة علی المختار الا من عذر فی الغائب ولو صلی علی میت علی الدابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه علی القیاس
 و فی القیاس شرط استقبال القبلة المصلی و شرع و تطهارة بدنهما و النیة و کون المیت علی الارض کما
 فی المشهور علی دار السیرة فی جامع الرموز و شرط صلوة اجنازه استقبال المصلی ضد المیت کما فی التقریرات
 و شرع و تطهارة ثوبها و بدنهما و النیة کما فی الزاهدی و کونه علی الارض او الایدی قریبا منها کما فی محیط
 و فی بحر الرق قیل اذا وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوة علیه لان کفنه یصیر حلالا بینه و بین الارض
 لانه لیس بلباس بل هو لبوس فیکون حلالا عن ابی سعید الانصاری قال نسی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان یتقوم الامام فوق شیء و الناس خلفه یعنی افضل منه رواه دارقطنی فی المحیط و اما ان حضرت صلی الله علیه
 و سلم بر جای پائی ننشسته است بل بر تخته که ملحق بر زمین باشد چنانچه از اسفار الانبیاء منقول است انگاه
 از موضع غسل برداشته بر روی تخته خوابانیدند بعد از ان پوشیدند و بموجب وصیت در اینجا گذاشته
 میروند و نشاندند تا ملائک فجاء فوج بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم نماز کردند بعد از ان افواج مسلمانان
 در آمده بر یک عالمه بی آنکه کسی امامت کند تا آنکه از دند فقط این جواب فرمایست بمهور قاضی و حق
 و علمای مقبرین را سپور مسئله جواز و عدم جواز اطهار و حدث و وجود عند العوام درین مسئله نیز که
 حضرت مولانا قدس سره الغریر بر راسی و دیگر علما ترجیح میدادند چنانچه در ابتدای حال در و مولانا
 قدس سره در شهر کاشان مولوی ذوالفقار علی صاحب سبب مقبیه بویه باتفاق بعضی علمای فزنی محل
 حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اطهار و حدث و وجود نموشدند و استفتای او نیز خصوص مرتب شده به
 شایعان آباد پیش مولانا شاه عبدالغفر صاحب قدس سره الغریر فرستادند و مولانا می فرمود
 جواب استقنا متضمن تحقیق و حدث و وجود و عدم جواز اطهار ان عند العوام نموشند بل لکل انیکه
 چون مسئله توجیه قیوت است و عوام سزا نمی بینند و مراد سوحاین نامشیده در انجام دین سزا بکنند
 و ترک صلوة میدادند پس در انظار آن انصاح باب اسکا و اباحت شرع و قیاس است و هر مسئله

که بحث و تکرار آن منجر بقضا و باشد در آن سکوت واجب است چنانچه در سبک جبر و قدر و متعارفات صحابه
 بعد بکبر حدیث وارد است اذ ذکر القدر فاسکوا و اذ ذکر اصحابی فاسکون الخ و نیز توخید سراسر است و افشای هر
 حرام است جواب انجواب استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز در رساله کلمه الحق و
 کاسره الاسنان عرف و ندان شکن نوشته اند بدینطور که جواب استفتا در سوال فان قلت نوشته
 جواب انجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم الله فانه سبحانه اظهر التوحید بلا اله الا الله علی اهل
 و هم اذ کلاما هو المأذون لقوله تعالی حکایت من هم احیل الالهة المأذون احیان بذل الشی عجاب و لذ اقل لعم لا اله
 الا الله بتکبر و ن الخ و لم یبال بذل الوهم ترجمه میگویم پاکست خداست تعالی را یا شما و اما تردید یا یا یحیی
 شان امینست که خدای سبحان اظهار کرد توحید را بکلمه طیبه بر اهل زبان که عرب بودند و آنها دریافت کردند
 انچه را و خداست از کلمه طیبه چنانچه خداست تعالی فهمیدن آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند مشرکین آیا
 گردانند محمد صلی الله علیه و سلم همه تبار از اله واحد این خبر عجیب است و بجای دیگر فرمودند که هرگاه گفته
 از مشرکین لا اله الا الله گفتی میکنند و موجب سرکشی نبود مگر فهمیدن وحدت و عینیت از کلمه طیبه و اندیشه
 نکرد خدا این و هم را یعنی عوام خوانند فهمید و گمراه خوانند شد فقط از قدیست جمیع الانبیاء علیهم السلام
 بکلمه التوحید فقد اظهر سبحانه توحید باظهار المعجزات و استدلال علیه بالدلائل و ملائکة بالتهنیدیک
 و احاق الفارق علی المتکذبا لقتل الاناس فاباحه السائر فی الدینا و خلوه العذاب فی الآخرة ترجمه
 و خدا اندیشه نافرمانی عوام نکرد زیرا که بر انگیزت جمیع انبیاء علیه السلام را بکلمه توحید و اظهار کرد کلمه توحید را
 بتائیدات معجزات و استدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خشنه و مشکون ساخت کتاب خود را تهیدیدت
 معجزات و احاق غار بر شکرین بقتل و اسیری و اباحت عورات آنها در دنیا و خلوه عذاب را آخرت
 پس معلوم شد که توحید از اسرار نیست بخلاف ما امرضیه بالامساک عنه کالقدر و اصحاب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و غیره که فانه لیس بثبوت التوحید فیکون قیاس التوحید علی القدر و غیره فی الامساک عنه قیاس
 مع الفارق ترجمه بخلاف انچه امر کرده شده است در آن سکوت چنانکه سبک جبر و قدر و اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید بر قیاس توحید جبر و قدر
 و غیره در سکوت قیاس مع الفارق است و الصنا بطه فی معرفة السر الذي يجب کتمان او احواله فانه بالکل
 او عدمها فالذی اقمیم الییر بان کل اظهار بل ثاب علیه و الا لا فاقاته البرهان فان اقامه البرهان لیس

الا الله فیهیم وعلیهم وکل منہا لیس الا لاظهار الحق واعلانہ لا لکتمانہ وافتخارہ بجمہ صوابیہ و قاعده
 کلیہ و معروفہ شرعی کہ واجب است کتمان آن یا اعلان آن اقامت بران است یا عدم اقامت آن
 پس حکمی کہ قائم کرده شد بران بران و دلیل حلال است اظهار آن بلیک ثواب می یابد اظهار کتبه
 بران و اگر انجین نبودی اقامت بران لغو شدی دربراکه اقامت بران نیست مگر برای تعلیم و تفہیم و تعلیم
 تفہیم نیست مگر برای اظهار حق و اشتہار آن نہ برای کتمان آن و اخفا فاما تعلیم علیہ الزان و کان لک و قیام
 علیہ اذرا کہ بجرم افتخارہ و کتب کتمانہ فانظر ان لا اله الا الله منہا سو فہم علیہ الیہ ان ام لا فاعمل ترجمہ
 و امر من کہ بران اقامت بران نباشد و یا فہم ان امر از فہم ہر بار بار یک و فاکر کہ دستور باشد فہم ان
 البتہ راجع است افتخارہ آن و واجب است کتمان آن پس نظر میکن کہ لا اله الا الله از کہ فہم است
 یا اقامت کرده شد بران بران یا بدین مل کن در بیکہ اگر لا اله الا الله کہ دال بر توحید است افضل سر
 میشود حکم تنکد و مذکور و اوقات خمیدہ بر شہادت استناد بہ آواز بلند گویند اشہدان لا اله الا الله و شائع
 حکم نکرده است کہ انجین بران عربی و احب لاظهار است از بران و دیگر اظهار کنند و الا تمام کلام الله
 زبان عربی نازل شد و تراجم آن زبان فارسی و ہندی در شریعت رائج و شائع است و کلام طیبہ تشریح
 کلام الله است و اقرار و اظهار آن واجب بل فرض عین و منشا ای اختلاف علمای و تفریقہ بین
 کہ توحید را از کلام طیبہ نفی نہ اند سوال اگر کسی گوید کہ مدارج و انبیا بواجب مولانا کہ ترقیم یافته بر فہمیدن
 وحدت وجود و عینیت اشیا یا خدای بجا از روی عبارتہ النص کلمہ طیبہ و تقدیر غیر الله بجای خیر
 و اطلالان تقدیر موجود و بودہ است و در پیشنی مولانا برخلاف جمہور علما متفقہ و اندلس اتفاق علما بر تقدیر
 موجود بجای خیر و کلمہ لا اله الا الله بمنزلہ اجماع است گردید و در حدیث شریف وارد است لا یجتمع اثنی
 علی الضلالتہ و علیکم بالسوائ الا عظم یعنی جمع نمیشود است من برگزیدی و لازم کہ نہ سوائ الا عظم را یعنی عبادت
 کثیر و جمہور علما را پس تقریر مولانا بمقتایہ اجماع است برخلاف جمہور علما قابل اعتماد نیست کہ رفع توہم حضرت
 مذکور حضرت مولانا در کاسرہ افانسان نوشته اند لا بد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیہ امر اشعرا
 و الثانی اتفاق اہل کل و العقد علیہ فی عصر واحد و از منہ متفقہ و تفسیر و راست برای اجماع است از
 دو امر کی بودن مجمع علیہ امر شرعی و دوم اتفاق اہل محل عقد بران و زمان واحد یا از منہ متفقہ و تفسیر
 اینست گمان اینی کہ تقدیر موجود بجای خیر جمہور علما و اتفاق جمہور علما بمنزلہ اجماع است نہ مولانا سیف

او یعنی و هم از تاویل مذکور تقدیر فرمود بعد آن اکابر آن عالم دیگر و استحسان کردند تاویل و تقدیر او را پس مقلد او
 همچنین یکی با دیگری مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور از مجموع علمای سنت پیش این ای گردانیدن معنی
 کلیه از ظاهر اول نشیئه است که شکسته شد و السلام تاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی آنچه در بطرف
 و هم آن و پناه بخدا از آنچه تاویل مسلمة مسئله که در آن فعل حضرت مولانا برخلاف اکثر علمای زمانه بوده است
 که حضرت مولانا قدس سره بعد از ظهر و مغرب و عشاء بخیر و سلام فرض آنوقت برخاستی و باده ای سنت مکرره که بعد
 فرض در هر سه اوقات مذکوره است مشغول میشدی و عبادت ستمره دیگر علمای اینست که بعد هر فرض دست برداشته
 و عبادت میکنند و بعضی او را و معقبات نماز بخوانده سنت میکنند از راه آنهم سبب آن از مولانا قدس سره پرسیدند
 که من مقتدی فعل رسول ام صلی الله علیه و سلم و عمل آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام هستم بود که بعد فرض فجر عصر
 از طرف قیامه پشت گردانیده و در و بطرف حجره شریفه گرد می نشیند و دست برداشته و عبادت میکنند و بعد سلام ظهر
 و مغرب و عشاء اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تا رکعت یا زوا و بحال و الاکرام گویند
 بر عت تمام برخاسته و سنت مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد نماز سجده
 و الحمد لله و الحمد للکری و سب بار بخوانند و آیه الکرسی متصل بخوانند و بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت
 و کلمه تحمید و غیره معقبات نماز آمده عمل بر آن نشاء ارشاد شد که فصل و بیان فرض و سنت با و عبادت و او را و نباید
 هر چه خواندن باشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواند شد چنانچه تفریح این معنی شیخ عبدالحی علیه الرحمه در ترجمه
 مشکوٰه و سفر السعادت کرده اند در آن به بنید فقط چنانچه بنده حسب الارشاد و در سفر السعادت شیخ عبدالحی
 محدث و بلوی رحمه الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحہ یافته و در ضمن تنبیه اینقد تحقیق فرمود
 که چنانچه نقل کرده می آید تنبییه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه
 این اوجیه مذکوره و آیه الکرسی و معقبات و خیر آن و مراد بعد بیت الصل نماز نیست بی فصل که آن مجاز
 بلکه مراد عدم فصل است بجز بیک عرف اشتغال بدان از خصل عرض و نیان و تشاغل بغير ذکر و عبادت
 و اگر ممکن است کند و بعد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از نماز هر چه بوجه مذکوره بخواند عقب
 اوست تا بانه اشتغال نیست بابتیه بعد از فرض موجب تشاغل میان فرض و او کار مذکوره و عدم تشاغل
 گرد و یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که ذکر و حضور و قول کسی که سنت سیدار و وصل سنت این فرض
 و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام او ای فرض و در شرح ابراهیم تصریح کرده است

که آنچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی اوعیه و اذکار در ادبار صلوٰه قاضا نمیکند و محل آنها را
 بفرصت ملک بودن آنها عقب سنت بی اشتغال با آنچه از نماز نیست کفایت میکند و آن را اختلاف است
 علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام سنت متصل بفرصت مستنون است
 و وارویش و بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رسته که گفت ایستاده بروی که در یافته بود یا نه
 رسول صلی الله علیه و سلم تکیه اولی با تا متصل بگذارد سنت را عرض دومش او را گرفت و بجنبانید گفت
 بشین زیرا که بپاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود و نماز ایشان فضل پس آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم پسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه گفت که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه
 آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه میگفت یا رب
 اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و از سجده نظام لازم نباید که همین که
 فضل کند مقید را آنچه خوانده شود و روی این ذکر و این منافی قاضا ندارد و بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله
 و حده لا شریک له آنحضرت حاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضل با ذکر که مو خطبت میکنند
 بران و مساجد و این اعصار مثل قراة آیه الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که
 لا باس است بخواندن او میان فرضیه و سنت و مختار آنست که فضل کند دیگری مختص بخواندن او را
 و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس و منافقا قه بدان ندارد و بر آنکه مشهور در معنی این عبارت
 اولویت خلافت اوست پس گویند گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس به در خلاصه گفته که چون
 سلام بدهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکره است او را رکعت قاضا اولی که باید که بابت تطوع و طوع
 نکند در مکان فرض ملک منحرف نشود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود
 برای تطوع و در نماز که بعد از وی تطوع نیست مکره است که در مکان خود متقبل قبله نشسته مانده
 برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن فضل
 رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر مذکور فی شرح ابن الجهم لمعه سنوهم ان نور رابع در تفسیر
 رضی الله عنه و مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه و تنزلات سه بود و چند و برین باب
 صوفیه کرام مثل قدوة الموحیدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محی الدین آبادی و شیخ
 مولانا عبد العلی محمد و غیر هم رحمهم الله شرح و بسط بسیار کرده اند خلاصه آن آنچه از محبت با رکعت حضرت

سولانا قدس سره الغیر مستغنا و شریف قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجاباً
 من نور و ظلمة یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت و از نور اوصاف جلالیه و صفات فعلیه و مراد
 از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لا تعین که عبارت است از
 احدیت ذات مطلق که معنی و منزله است از جمیع صفات و لغوت و لا تعین است از تعینات و اعتبارات
 و تمیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدود و تنزیه و تشبیه و همدۀ و کثرت و علم به بل نیز و آن
 وجه مطلق با کمال ذاتی خود غنی محض است از عالم مستور است و بر پرده غیب و آن ذات مقدس از تنزیه
 غیب الغیب حجاب ظاهر میشود و نه برین مرس و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه و باکان ابش دان یکجمله
 الا و حیاً اوسن و را حجاب از ان خبر میدهد و آن ذات جمیع کمالات را مقتضای کل یوم سو فی شان در
 تعینات و سیوات و غیر متناهی ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای انصاف او یکجا
 انما می خود است و از جمله مظاهر و محالی الهی شش مرتبه بدرک میشود و عرفا شده از آنجه دو مرتبه منسوب
 بسوی حق گشته بمرتبه الهیه سیم شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شهرت یافت و بمرتبه
 جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی نامش
 که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استیلا
 و استغناست یعنی حق تعالی مستقل است بالا جمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات
 که صلاح است ظهور عالم را و در غیرتبه بکثر را راه نیست اصلاً نه اعتباراً نه حقیقتاً و این مرتبه را لا تعین و غیب
 اول و عجمی نامند چه ذات که کمتر مخفی بود از غیب الغیب در ان مرتبه اولاً اراده ظهور کرده است و او سبحانه
 در ان مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه
 مشبه است و در عین تشبیه منزله و آن ذات واجب الوجود و در غیرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه
 مقید و نه عام و نه خاص و در مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اصناف صفات
 سلبی همچو امیر که شئی و هو اسیع الیه و غیر کم باید و لم یولد و لم یکن که لقوا احد و هو بیدرک و لا یدرک الایصار
 و هو نظم و لا یطعم و یحمین انصاف او بصفت بیچون و بیچگون و بی شبه و بی نمون و بودنش بزرگ
 و بی کیفت و نبودنش اصداد چون و عرض و نبودنش محدود و متصور بهین مرتبه است و این مرتبه را عالم نامند
 و لا تعین و غیب الغیب و غیب اول و کمتر مخفی نمی و عین الحیات می نامند بل ان ذات بالاستقلال

موجود است و خارج محتاج بوجود عالم نیست و در مرتبه ارفع از تفصیل بجایز است از حدیث تشریف مکان اندک و کیم
 معنوی حکایت از همین مرتبه است و در مرتبه موسی و فرعون و مساز و احمد و جمل هزارانده هرگاه سالک است
 هستی موسوم خود طی کرده با تمیز میسر از خود و از غیر خود نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره
 چون به بیستی رسی کان و کشتی به موسی و فرعون دارند آشتی و هر شبه ثانی لا سهوت و آن
 عبارت است از تعیین ثانی وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بر ویت غیر زائد بر خود نگاه کرده خود را به خود
 با کمال حسن و جمال و نهایت غفلت و جلال مشقت باصفا صفا و جمیع جمله حقائق و شیون الیه
 کونی که در مرتبه اول مندرج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن دید و بقیه صفات علمی عشق و محبت ذاتی از غیر طاعت
 تا مرتبه ششم من الا نزل الی الابد انچه تفصیلا ظهور شدنی است و در مرتبه بالا خود را به بدیعی اعلم اجمالی سه صفت
 خود کرد و با توجه که متمیز شود به اسمی از دیگر مثلاً سمیع میگرد و از قدیر و قدیر از حکیم پس باصفا صفا بر از
 حیوت و علم و سمیع و بصیر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود و لا یدراج الکلی فی الذات کما تفصیل
 و کما الشجرة فی النواة و درین مرتبه نیز اراده ظهور و کثرت فی الاعتبار و تعیین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشد و
 نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک و سمیع ظهور نگرفته و اندک غنی علی العالمین
 حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لایق ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود
 پس باعتبار تجرد از ان همه مرتبه احدیت تیر نامند و باین حیثیت مصداق از لیت و اولیت و باطنیت است
 مرتبه ثانی که جبروت ایمرتبه شود علمی ذات است و خود را بجمیع تفاضیل شیوایی و امتیاز بعضیها عن بعضی
 به چند ذات مطلق بشود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود و لیک عشق ذاتی تقاضای
 ایمن نمود و چنانکه شد و علم اجسامی بحال خود جلوه گر گشت و چنانچه
 علمی تفصیلی را که در مرتبه احدیت ستمک بود جلوه باید داد و بنابراین محبوب ازل باعتبار قابلیت انصاف
 جمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس در مرتبه تجلی ممکنات یا ثبوت علمی پیدا گردید
 لهذا آن حقائق اعیان ثانیه ناعم یافتند و این علم را اجمالی تفصیل
 ممکنات کونی خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن
 عالم خارج پدید آورد پس هر یک ممکن و غیر ممکن و اجب از ممکن تمیز گشت چه ذات باعتبار انصاف
 با صفات کمالیه و اجب و معبود است و همان ذات باعتبار انصاف با صفات کونی مکمل و عالم است و چنانچه

تعیین اول که در مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود جمیع اسما و صفات الهیه و کونیه در تعین اول
واحد بود و اصلا تکثر راه نداشت اندک تعین اول را با احدیت محققه و تعین ثانی را با واحدیت تعبیه میکنند اما این
هر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیاند و با تحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند یعنی مانند که تقدیم و تأخیر
این هر دو مرتبه نفسی و عقلی است نه زمانی و حقیقی همه ذات بی قید صفات که تحتی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی
صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم مرتبه رابع عالم ارواح و غیره ظهورات
موجوده و در خارج بصفت شئون متعارفه و روح وجود مجرد است از مواد و اعراض اجسام و از لوازم اشکال و
قابل ادراک خود و اغیار خود است و قابل اشارت بحسب نسبت به چند اعیان موجودات در صورت علمی
نشیو و تقصیری مشهور حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر انقدر که کفایت ترقی ظهور و افروزی امتیاز خواست
و ثبوت حکم غیرت را گو اعتباری باشد تقاضا نمود بمقتضای آن نورانی تجلی ثالث به امر که مطابق تقصیر
مرتبه واحدیت بود و خارجی که الطیف موجودات خارجیت نزدیک کرد و عالم ارواح نام یافت مرتبه چهارم
عالم مثال و غیره ظهورات تحتی در خارج بصورت اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل مرافقت و معرفت و التیام با
چون تجلیات روحانیه کمال لطافت بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده تر خواست بنابراین
از ک کثافت بران لطافت افزوده خود را بصورت شالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود شت
بعالم ارواح است و بحسب تمتد بودن مثل امتداد اجسام مشابیه بعالم شهادت است پس این عالم بر پنج
میان ارواح و شهادت و مثال و نسبت یکی مثال تقید که در خواب و تخیل نمودار میشود و آن گاهی
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال میگویند و دو هم مثال مطلق که در آن خطا را راه نیست و
آنرا عالم مثالی و خیال منفصل و فلک احیات و عالم برنج می نامند و عالم ارواح و مثال را جمیع کوه عالم ملکوت
میگویند مرتبه سادس عالم حسن شهادت و انجمرتبه ظهورات او سبحانه است خود را در خارج بصورت اجسام
و اجرام و جواهر و اعراض چون عشق ازلی در تقاضای ظهور حسن و جمال است و هر چه در این مرتبه در اشکال
که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود دیگر او را ساخته ظهور المکل را که فریدی بران مقصور نباشد
درخواست نمود و بنابر آن نور قدم تجلی خاص خود را بصورت محسوسات تجلی گردانید و بدو تجلی یکی بصورت
طبیعی که منظر عرش و کرسی و الملائک سبعه و ما فیها گردید و دوم به نسبت عناصر که منظر آب آتش و خاک و باد
و ما ینسب منها از حیوانات و نباتات و معدنیات بطور رسید به تقسیم مرتبه عالم انسان و آن ظهورات

هر خود را در یک مظهر تم که شامل است مرتبه مراتب ستمه سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن و جمال خود را
 در مرتبه تجلی جوده الگانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که بکلی تجلیات گوناگون و تعینات بوقلمون در یک
 تماشا کند بنابراین تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید و این انسان مظهر سیت جامع مرتبه مظهر را
 چه مرتبه باهوت و تعین اول در باهوت و تعین ثانی سنج گشته باهوت نام یافته و عالم باهوت با حلقه
 مراتب الهیه در جبروت مندرج شده عالم ارواح و امثال نام یافته و عالم ارواح و عالم مثال جمع گردیده
 عالم ملکوت نام یافته و هر چه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده و عالم حسن و شهادت نام یافته بود و
 و عالم حسن و شهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انکس و عالم صغیر نام یافت پس آدم
 جامع همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان کامل که مظهر است بخلاف الله متصرف است در همه عوالم
 و فیض حق تعالی غیر سید هیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حق تعالی
 بحکم ان الله خلق آدم علی صورته با تصور تخیلی گشته حسن خود را بجمع تجلیات ذاتی و صفاتی و اسماء
 و افعالی و انفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید یا حسن با کمال عنانی به خود تماشا و خود تماشا
 در شبر و پوشش گشت آفتاب به فهم کن و الله عالم بالصواب به آزانجا که مرتبه باهوت و وحدت محض
 و اطلاق صرف است بران اطلاق تجلی و تعین روانداشته اند و آغاز مراتب از باهوت نموده عالم
 انسان به تشریفات ستمه نام زد میکنند فقط مسئله متحد و امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدس
 دو مسئله محالیت او نام و اختیاریات عند العوام است اول مسئله وحده وجود که از فضل الهی نسبت
 مولانا تحقیق و اعتدال کمالی یعنی در صدر کتاب گردید و دوم مسئله متحد و امثال آسمان نزد علما و عقلا نظر
 و تحلیل تجرید است و حضرت مولانا آنرا از روی عقل و نقل ثابت کرده بحیرتیه بنمود و رسانید اند اگر چه شیخ
 اکبر رومی الله عنه و رفیق شعبی و ربیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از احوال مجتمع در عین
 واحد که حقیقت هستی است و آن متبیل و متحد میگردد و مع الانقاس و الاناث در هر آنی عالمی میزد
 و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم از بیغنی غافلند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله
 اول یک مقدمه عقلی در چند المثل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که وال بر متحد و امثال است بطریق
 کرده اند مقدمه مبرمه اینست که دوام وجود و قسم است چنانکه دوام عدم بر دوام است اولن دوام
 و دوام دوام صافی پس و اجم حقیقی برای وجود علما و عینا نسخه در تشریه او سبحانه است یعنی چنانچه اولها

ازلی و ابدی است سلب وجود یعنی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علمایا و عینا منحصر و متمنع و محال محض است
 که هرگز وجود یعنی پذیرد پس باقی ماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود و عدم پس دوام اضافی برای وجود
 در تشبیه که عبارت است از بقای تشبیه از ابتدای حدوث حسی تا فنا حسی و دوام اضافی برای عدم
 در تشبیه عبارت است از فنا حسی آن تشبیه بعد الوجود الی الابد و الی بنفیسون از کلام الهی سیکه آیه
 کل شیء نالک الا وجهه یعنی هر شیء بالفعل نالک و معدوم است مگر وجه جدا درین آیت بیان تجدد
 مثلی آنی است و تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود و شیء بمعنی
 موجود است و نالک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شیء نالک دوام عدم الوجود
 مطلقا من التشبیه و دوام عدم الوجود مطلقا کذبیه پس ضرورت اینست که تاویل کرده شود قول خدا
 سبحانه با وجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تاریخ گردد بطرف حدوث و کلام تنقید
 پس تاویل اینست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه که بهیست که هر موجود از تشبیهات موجودات معدوم است
 دایما یعنی در آنی وجود حادث میشود و در آن دیگر معدوم میگردد و همچنین در آن ثالث موجود دیگر و دو
 در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای شجارتان و بهار آفتا تا طاری میشود لیکن سبب فضا
 تزان و بهار را در یکسال می پندارد و این غلطی قوت و اهمه است که سرعت انتقال وجود و عدم را
 نفی میدهد مگر این استمراریت و چنانکه در حرکت شعله جواله دایره مستقر می پندارد و دیگر آیت و ال برین تجدد
 قوله تعالی است کل من علیها فان و یبقی وجهه ربک ذو الجلال الاکرام معنا و کل من علیها الذی
 یوهم بقاوه فان ایدلکما عرفت سابقا پس معلوم شد هرگز که بر زمین است از آن حدوث حسی تا
 آن فنا حسی حدوث حسی نیست مگر وهمی و بهرین است مراد از تجدد الکی و قیاس کن بران قوله تعالی
 انک میت و انهم لمیتون انهم دلالت میکند بر تجدد و امثال یعنی خداوند سبحانه باحبیب خود میفرماید
 که حیات تو و حیات دیگران از تو که حسی تا موت حسی نیست مگر وهمی یعنی و هم انتقال وجود و عدم
 عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند و حیات مستقر می پندارد و حال این حیات اینست که موت تعبیر کبریم
 حال استحقاق قول تعالی است بل هم فی بس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس دیگر است
 تا از تفریقش گو در مشاهد عرفا وجود واحد حق مثل ریاست سحر و طیران عدم وجود و تشبیه مثل امواج
 در ریاست که آمد و رفت آن دریافت نمیشود و وجود آب بر یک حال مستمر میباشد و همین مطلق قول

شیخ اگر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین احداست و همچنین قوله تعالی و هو یدعی و یدعی یدعی میکند
 بر خیر انا فانا و باز اعاده میکند آن را در عدم در هر آن دو اما و سر در تجانی نیست که اصوات صفات الهی متغیایند
 و متغایند مقتضای بلایست که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شد و در آن دیگر ظهور مقتضای
 خدا آن مثلاً هرگاه متغیای محلی کرد با هم محلی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید انا و هرگاه محلی کرد با هم
 محبت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و تکرار آن چنانکه بنوعی
 تاسخ اند و آنرا آنگون میگویند گویم که صوفیه کرام تاسخ مذکور باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلافت عقل
 و نقل اول اعاده معدوم محض که متعین است و برای همین گفته در کلام کل ناکب بجهله اسمیه واقع تا دلالت کند
 بر دوام معدومیت کلی و الا سبک میفرمود و دوم لزوم عجز و تقصیر خداوند سبحان از خلق جدید که حد و سعت
 است حال آنکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل صوفیه برین مدعا آنست که میبایست چنانچه در سوره فاطر
 واقع است ایها الناس اتقوا الله و الله و هو الغنی الحمید و ان یثابکم و یات بخلق جدید و یا
 ذلک علی الله یغیر تدرجیه گوئیم محتاج اندکی طرف او را مذکور میسبب بر داسب خوبون سران اگر چه
 تمکولجا و در لے آوے ایک تنی خلقت او را به اندر شکل نہیں فقط سخن درین بود که وجود مطلق
 که حقیقت سبحان تعالی و اریافت کلی است یجزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او را
 قرار داده اند برین سلسله اعتراضات چند از متقولیان دار و همیشه جواب آن شبهات در کاسره الاسمان
 نوشته اند اول اینکه هرگاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و محلی واجب شئی ثبت له الوجود است
 یعنی بر نیست که ثابت است برای او و وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شئی و وجوب آن ترکیب
 خالی نیست از حاجت پس وجود مذکور واجب مانند ملک ممکن شد و جواب این اعتراض فرموده اند که وجود
 مقابل و تقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و تقیض است با مبادات صفات
 از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین انصاف بساطت او را نل نمیشود و بر این که از حیات
 بر وجود آن نیست مثلاً و قتیکه از حیات بر وجود مترتب شد گفته شد و راحی و هرگاه اثر انکشاف مترتب
 علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت و وجوب را که نیست بر وجود بلکه عین است و تقیید بدین صفات
 در تعبیر است نه در معنی پس لازم نباید اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هرگاه که حقیقت سبحانه شد
 لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبعی است و از مقولات ثانیه که وجود آن در خارج نیست

بل حرف در زبان است و جواب این اعتراف حضرت مولانا نوشته اند که در وجود عقلا سه اعتبار متصور است
 لا بشرطی و بشرطی و بشرط لاشی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار اخلق و وجود بدین اعتبار
 واجب بسیط است و موجود فی الخارج و متصف بصفات متفاده و این وجود را نه کل توان گفت و الا کتب
 لازم می آید و نه جز توان گفت زیرا که جز بدن کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی مجمی باشد
 برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگر چه تعریف جزئی صادق است
 باعتبار اینکه مفهومیست که متعین است فرض صدق آن بر کثیرین و ثانی اعتبار وجود است مع اخلق و بدین
 اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب زمین هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب مستقل و غیر
 غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از مقولات ثانیه میگویند مثل محب الله الابدی این اعتبار است
 مع اخلین و ازین موجدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جز و کثیر
 میتوان گفت سوم اعتبار لا بشرطی است یعنی سحاط وجود او تعالی مع عدم اخلق و لا مصداق نه فی الوجود
 خلاصه کلام اینکه وجود لا بشرطی معقول دل است در واجب معقول ثانی است و ممکن پس لازم
 نیاید بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعترافی که حضرت قطب العالم بنده
 عبد القدوس گنگوہی قدس سره الغیر در شرح عوارف نوشته اند و مولانا کریم الدین خلف امجد
 آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده اند که اعتقاد کلیت
 واجب الوجود چنانکه منطقیین و کتب خود را مینویسند نزد موجدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد
 ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی
 که مستلزم امکان باشد کفر است و انضا لوکان الواجب الوجود کلیا و الکلی عندهم بالامتنع بنفس تصور
 مفهوم عن وقوع الشکر فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم خبیات فی الذین و لکن اشتراک فی المفهوم
 فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلك خبیات موجودا از لا و اید اذ ذات الله تعالی
 لان الوجود لما کان متعقنی ذات الواجب لا ینفک عنه از لا و اید اذ کفر انتمی پس خلاصه تحقیق پیرایه
 که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراف سوم که برین عقیده وارد میشد اینست زعم موجدین
 اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار تشخص همراه آن
 و وجود واجب شفاک نمیشود و گاهی پس انسان و فقیه که بجهت خاک شد معدوم محض گردید برای انتفاع

وجود و تشخص معانی لازم آمد سلب وجود از ذات واجب در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند
 که در صورت مرگ و فنا ی سبب ذات الفکاک وجود است و لذا بعد از انقراض تشخص ملک استقلال خصوصیت و
 بریت تشخص است فقط مثلاً از یاد مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد
 ابعاده پس جنف پس عظام پس بالجمیع پس بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس
 شد پس خاک زخم شد و در تصور ث فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است
 هرگز معدوم نمیگردد بلکه جنین تغییر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و
 تعیین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از ان الفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود
 باعتبار عروج و نزول تا وجود مطلق می رسد مثلاً نطفه زید بود و در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و
 جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد
 که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر منقطع است از نفس وجود و زوال و انفکاک دارد نشده است بلکه
 تشخص که قائم است با وجود و لالت می کند بر این معنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر و نه سبب
 خالق کل شیء وجه دلالت اینست که هر منصوص نیست وجود آن بدون تعدد و تکرار و تغایر بمقابلات ثلثه نیست
 خالق کل شیء الله تعالی کل شیء تعدد و تکرار بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست
 قول خدای سبحان حکایت عن اخیلی علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و انا
 من المشرکین ترجمه ای متوجه شدم من بطرف خالق که اعتبار کرده است سموات و ارض را در حال تکیه
 مائل به تم از باطل بسوی حق مرا از باطل تو بهم وجود اشیا و نفس الامر و مرا در حق نموداری آن را اعتبار
 است فقط سخن و تحقیق چارپیر و چهارپایان و ده خانواد و ده ارشاد شد که به قول مشهور چهارپایان و ده
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام دوم حضرت
 امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوٰۃ والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی بنیاد
 علیه الصلوٰۃ والسلام و چارپیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم
 حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمه الله علیه چهارم حضرت کبیر بن زیاد
 رضی الله عنه و چهارده خانواده منسوبند بحضرت خواجه حسن بصری رحمه الله علیه بدین ترتیب که
 خواجه حسن بصری رحمه الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجمی

به خانوادہ بایشان میرشد اول صبیان منسوب بحسب عجمی دوم طیفوریان منسوب بخواجه بایزید بسطامی سر
 کلام نام نشان طیفور بود سوم کرخیاں منسوب بحضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ چہارم سقطنیان منسوب
 بہ سہری سقطنی رضی اللہ عنہ پنجم جندیان منسوب بحضرت جندی بغدادی رضی اللہ عنہ ششم کازرونیان منسوب
 بہ ابواسحاق کازرونی ہفتم طوسیہ منسوب بحضرت جندی رضی اللہ عنہ ہشتم فردوسیہ
 نیز ابواسطوخ حضرت نجم الدین کبریٰ بحضرت جندی رضی اللہ عنہ میرسد لہذا ایشان را کہ در تہذیب کو بہ ہم سرور دہان
 کہ ابواسطوخ ابو نجیب سروردی بحضرت جندی رضی اللہ عنہ میرسد خلیفہ دوم حضرت خواجہ حسن ابجر
 رضی اللہ عنہ خواجہ عبدالوہید زید قدس سرہ بود پنج خانوادہ بایشان میرشد اول زیدیان منسوب بحضرت
 عبدالواحد بن زید قدس سرہ دوم عیاضیان منسوب بہ شیخ فضیل ابن عیاض میرسد سوم اہلبیان منسوب بحضرت
 ابراہیم بن ابراہیم رضی اللہ عنہ چہارم سہریان منسوب بخواجه سہری البصری رضی اللہ عنہ پنجم حشمتیان منسوب
 بخواجه ابواسحاق حشمتی رضی اللہ عنہ لیکن سید فتح اللہ حشمتی در کتاب خود نقل از کشف الحجوب طبقات
 و ربیت المہدین وجوابہر جلالی تذکرہ الاصفیامی نویسد کہ اصل الاصول جمیع سلاسل ذات تقدس
 رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم است و از آنحضرت بلا واسطہ فیض رسید بہ ہر چہ خلفائی باشند بن
 رضی اللہ عنہم و حضرت حسین را علیہا الصلوٰۃ والسلام و حضرت اوس قرنی را رضی اللہ عنہ و حضرت
 صدیق اکبر رضی اللہ عنہ طہان فارسی و از سلمان بہ قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابوزید بسطامی
 و از ابوزید بسطامی بہ شیخ عبداللہ بن علی علیہ السلام و از عبداللہ بامین الدین شامی
 و از وی بشاہ طیفور شامی و از وی بشاہ بدیع الدین معرفت شاہ مدار و از وی بہ سید السادات سید
 و از وی بہ شیخ بدین ہراچی و از وی بہ شیخ درویش قاسم اودہی و از وی بقطب العالم ندکی عبدالقدوس
 گنگوی و از وی بہ شیخ جلال محمود تہانسیری و از وی بہ شیخ نظام الدین عبدالشکور تہانسیری و از وی
 بہ شیخ ابوسعید بن شیخ نور خفی و از وی بہ بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح اللہ گنگوی و از وی
 بسید فتح اللہ حشمتی مصنف این کتاب این خانوادہ طیفوریہ است کہ بواسطہ شیخ طیفور شامی حضرت
 صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از ابوزید بسطامی قدس سرہ بہ شیخ محمد مغربی و از وی بخواجه ابوزید
 و از وی بمولانا ترک طوسی و از وی بخواجه ابوالحسن خرقانی و از وی بخداقلی ماور النہر و از وی
 بمحمد عاشق و از وی بہ محمد عارف و از وی بشاہ عبداللہ شطار و از وی بہ شاہ قاض و از وی بہ شیخ

خانوادہ دوم شطاریہ کہ از سبط عبداللہ شطار شامی و از وی بہ شیخ محمد مغربی و از وی بخواجه ابوزید

هدایت الهی حضرت قزوینی شیخ محمد غوث و آذری بشاوه علیه الدین بحرانی و آذری بشیخ بایزید میرزندی و آذری به شیخ
 فرید ابن شیخ را جو صدیقی متوطن چنده عنوان الله علیه اسمعین خانوادہ سوم نقش بندہ تیر بواسطه بایزید
 بسطامی حضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی ابو الحسن شرقانی و آذری به ابوعلی خاقد
 و آذری بخواجه یوسف سہانی و آذری بخواجه عبدالخالق عجب دانی و آذری بخواجه عارف ریکوکی و آذری
 به محمود اخیر فغوی و آذری به بابا محمد سناسی و آذری بسید کلال و آذری بخواجه بہار الدین نقش بند و آذری
 بہا یعقوب چرخ و آذری بخواجه محمد احرار و آذری بخواجه محمد زاهد و آذری بخواجه درویش محمد و آذری
 بخواجه ملکلی و آذری بخواجه محمد باقی و آذری به شیخ احمد کابلی فاروقی دیگر بہہ سلاسل توبسط حضرت
 امیر المومنین علی ابن ابیطالب با حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد الالبواسط حضرت اویس قرنی رحمة الله
 علیہ نیز یک سلسلہ حضرت نبوی رسیده است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن زید رشتی
 و آذری بابا اسمعیل بن اہم بلخی شاگرد حضرت امام اعظم رحمۃ الله علیہ و آذری بشفیق بلخی و آذری بہام
 ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمۃ الله علیہ و آذری بہ ابوعلی ابن خرم و آذری بہ بشیر ابن حارث
 سانی و آذری بہ امام احمد بن محمد بن شاکر و امام شافعی و سلسلہ حضرت کبیل بن زیاد رضی الله عنہ و ابن
 مشور نسبت در کتاب مذکور منویسد کہ بہ دیار چین سلسلہ کبیل بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی
 حدیث کاوال فقران کیونکہ کفر ابو ذر فرمودند کہ معنی ظاہر نیست کہ فرمودنی صلی الله علیہ وسلم
 کہ افلاس و ناداری کہ فقر اضطراری است قریب است کہ بکفر انجادی یعنی در حالت اضطرار اگر کہ تو سید
 از رحمت خدا و شکایت رزاق از بنی صبری از زبان براید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت
 رزاق کہ چندین سال یافته میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و تر و صوفیہ کرام فقر بمعنی فنا و
 بچوہی است و کفر بمعنی تر است یعنی چون سالک از سستی خود فانی و مضطرب گردد و سستی جمیع موجودات
 از نظرش ناپدید شود و در بہ محالی و مطالبہ کلہا نیات و لوفتم وجہ احد بخیر شود حقیقی منظور نظر او نباشد
 و در بہ نظر ظاہر را بندہ و غیر اصلا بودی و وجودی نداند پس بچو فقر و فنا موجب سستی موصوم موجودات
 گردد و این کفر محمود است نہ مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا کہ اعلی مقامات فقر است پو
 ارشاد شد کہ قناریہ قسم است اول قنای الافعال دوم قنای الصفات سوم قنای الذات فنا
 فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از انجلیتار خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی

سکناتی و افعالی که پیش ازین بخود و دیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت
 و فاعل آن همه حق را داند و خود را آله حق بندارد چنانکه فی بدست نامی ۵ فی که هر دو نمندارگی کند و فی این
 از دو نمندارگی کند و فاعل صفات عبارت است از دانستن سالک با جمیع صفات خود را و صفات دیگران
 را صفات حق یعنی بر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که حکم و آلاء است و شئیت و سمع و بصر و کلام باشند
 چنانکه پیش ازین بخود و دیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت
 و صفات حق داند اصلاً بخود و دیگران نسبت نکند که شئیت فعل و صفت بخود و غیره شرک است نیز و صوفیه
 کرام و مجتهدان یونان اکثر هم با گفته الا و هم شرک کون اکثر مومنین نیز مبتلای این شرک حتی هستند و فاعل آن
 عبارت است از دیدن و دانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش از آن چنانکه
 میدانست که من منم و عالم عالم است و در مقام فنا فی الذات خواهد دانست یقیناً که من منم و عالم جزو دیگر
 نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال شایسته
 ظاهر شده است و عبادوست و غیر او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بقضای خود باقیست
 فنا فی ناقص است و اگر حالت فنا الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بی خود گردید که شعور بقضای خود هم نماند
 فنا فی کامل است و به همین مرتبه انوارت رفته است اذ اتهم الفقر فموا الله اللهم ارقتنا و اسائر الطالبین
 سخن درین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند ۵ تو مباحث صلوات
 کمال نیست و پس به رو و رگم شود وصال نیست و پس به مراد از کلمه تو مباحث همین فنا فی کامل است
 و آن از کم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود به چیز دیگر و مراد از کم شدن در و این است
 که هستی خدا را که از راه غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی که منم منم بعد فنا خواهی دانست که متکلم با قضا
 دوست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیرت ذات سالک بود از یقین عینیت و با خدا سوال اگر کسی گوید
 چون ذات مطلق حکم لا تدرك الا بصفا و لا مثله الا بفکار و تصور و خیال نمی آید و بعین مشاهد نمیشود پس
 مشاهده ذات و تجلی ذات چه معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و مشهود است
 از ادراک و علم گفته ذات از منتهات است لکن لک عرفان آن همین است که عقل عاجز شود و از ادراک
 آن و همین عجز از ادراک بمنزله ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک درک
 پس معنی مشاهده ذات همین است که از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیا نیک و راسی ذات میدانست

که شود و کثرت در اعتبار ماندند در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری بهم در بصیرت مانده و
 بالکسر و در کمال بالفتح حق باشد و پس فقط المعنی پنج از نور ربانی در تذکره مثنوی معنوی **ملاجلال الدین**
 روحی قدس سره السامی این لغت مثل اسبک برده و افاده افاده اولی در مدح کتابت و تالیف مصنف آن
 حکایت روزی میان استاد مثنوی خوان که ذکر خیر نشان پیشتر گذشته بچند حضرت مولانا قدس
 سره العزیز اشعار مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خوانند اشعار اینست **عظیم**
 مثنوی مولوی معنوی که گفته اند رفته رفته را بخشید مثنوی مفتاح کنج کبریاست بهر دانا بهر نادان از دانا
 مثنوی تفسیر اسرار خفی است به نادی مل طریقت مثنوی است به مثنوی به خلق از حق لغت است به صاحبان
 اشتها را دعوت است به مثنوی معنوی دار الشفاست به آرزو که در غفلت مارا و دواست به مثنوی وادو
 ریح غفلت است به مارگیر و مارگیر غفلت است به فی حین باشد روزی نریدی به است کنجی از کنوز ایزد
 مثنوی روح الله امراض شد به اشتیاقی که فرما مراض شد به مثنوی در دل فرج در جان سرور مثنوی
 در لب سخن در دیده نور به نسبت میگویند در دنیا نعیم به مثنوی پس چیست اسی رب کیم به نیکبختان را
 و خوان مولوی به حجت روحانی آمد مثنوی به مثنوی طورا است و موسی مولوی به موسی بی ان ترانی مثنوی
 بهر که خواند مثنوی راجع و شام آتش و فرخ بر و باد احرام به مثنوی مولوی معنوی به است قرآن در
 زبان بهلوی به سن یکویم و صف آن عالیجناب به نسبت پیغمبر ولی دارد کتاب به بعد اجتماع این اشیا
 فرمودند من میگویم **س** نسبت پیغمبر برین دارد کتاب به یکی از حضرات محفل مقدس عرض کرد که در
 اطلاق قرآن بر مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند بده و جوده ثابت شدن میتوان که در قرآن مجید
 و مثنوی شریفین بجز زبان عربی و بهلوی فرقی دیگر نیست اول آنکه قرآن عبارت است از کلام المنزل
 من الحق علی قلب البشر بهر زبان که باشد اگر تزلزل آن بطور حق بواسطه ملک است آن کلام فطری
 مفروض القرات است و اگر بطور القاء الهام بلا واسطه ملک است آن کلام قدسی واجب الایمان
 است و قرات آن در نماز جاریست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود
 بودند از قسم ثانی است نه از قسم اول پس دفع شد شاید بمعنی که قرات مثنوی در نماز جاری نیست و قرات
 قرآن فرض است و دوم آنکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است
 چنانچه خود مولانا در بیان اول میفرماید که مثنوی اصل الاصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

و شروع آفتد لازم است سوّم آنکه چنانکه قرآن بدی استقیر شفا للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
 سبب مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صعد برای مؤمنین و طالعین راه خداست خدای که
 در روح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید و لو ان ما فی الارض من شجرة الاطعم و البحر
 من لبعده سبعة اجرام قدرت کلمات آفتد یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و دریا دوات و هفت دریا
 مد و آن دوات نماید تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در مدح مثنوی شریف میفرماید
 که شود پیشه قلم در یادید مثنوی را نیست پایانی امید چهارم آنکه چنان که در شان قرآن دارد
 بعضی بکثیر و پدید بی کثیر همان شان مثنوی معنوی است هر که آنرا با اعتقاد خواند و کلام حق و داند و بکمال
 ایمان بل بدرجه ولایت میرسد چنانچه بانصد کس بی ارشاد و دیگر شد صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی
 ولی کامل شده اند و اگر بلا اعتقاد بطور افسانه و تیرل بخواند گو عالم مقبول و منقول باشد از فیض کرم و م
 بل از ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانا سی روح خود میفرماید این رسولان ضمیر نازگو
 مستمع خواهند اسرافیل خود بخوتی دارند و کبری چون شنان به چاکری خواهند از ازل جهان تا ابد بها
 شان بجا که تا وری از رسالت شان بکوند بر خوری تا نباشی پیش شان را کعب و تو بد کی رسد
 آن امانت را بتو بهر ادب شان کی بچی آید پسندد کاند ایشان را یوان بلند پیغمبر آنکه در کلام مجید
 قصد تکلم نموز و نیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و کلیات صنایع و بدایع متعلق بنسب لیکان از او
 مشکلم از راه اعجاز کلام سمیع و مقفی و موزون و از نوای عواید مشحون از بحر میلان خوش میزند و خود بخود
 حلاوت آینه و طرب انگیز میشود و از حلاوت جن و بشر بیرون است که مثل آن بکلیت بگوید چنانچه
 خدای بجهان میفرماید لئن اجمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان
 بعضهم لبعض ظهیر همچنان از کلام سحر نظام مثنوی که بلا قصد مضاحت و بلاغت و صنایع و بدایع شاعرانه
 بیشکلیت بر مضاحت و بلاغت و تمکین و با حلاوت در دامن و شور انگیز از قلم سینه اسرار گنجینه حضرت
 مولانا سر نیزند تاثیر عجیب و جلالت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود پیغمبر از افراد انسانی را
 بعد از مولوی معنوی آن حالت محویت و استغراق یا قدرت سحر باری است نداده و همچنین احاطه
 عقلی و نقلی و مشاهدات کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرماید
 آب حیوان جوان مخوان این سخن پیر و روح تو بین در تن جودت کس نه قاضی اند شیم و آن یازن

گویدم نادریش جزوید از من به کیفیت یاقی النظم لی والقافیة به بعد ما صنعت اصول العافیة به ششم اینکه چنانکه
 خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الهی را ضرب الامثال و حکایات صلیت روپوش نموده میفرماید
 لقد عرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل یحییان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی و اسرار حجاب و مقصود
 افسانه مستور و محبوب و نموده تا سماعین از محسوس محقول پی برند چنانکه میفرماید **خوشتر آن باشد که**
 و لبر آن به گفته آید در حدیث دیگران به ای بر او قصه چون پمانه است و اندر معنی مثال دانسته است و دانسته
 معنی بگیرد و در عقل به نگر و پمانه را اگر گشت نقل به هر کس افسانه بخواند افسانه است و وانکه ویدش نقد شود
 مر وانه است به ششم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقاید باطله کفار و ناجدین را ذکر کرده الباطل آن بدلائل علمی
 و نقلی و الزام خصمهای کبری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد الباطل به عقاید باطله
 اثبات مذاهب حق به بر اینانی ولی میفرماید **حقا که مثنوی روح الله امرض شد به اشتیاقی کفر**
 مقرر اض شد به ششم اینکه چنانکه در قرآن مجید با صد آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و قصص انبیا
 و منکرین با صین و وعده مومنین بجات و نعم است و وعید کافران و تهدید متحررین است همچنان در مثنوی
 شریف تذکره صوم و صلاوة و حج و زکات و ترکیه و طهارت ظاهری و باطنی و مرغیب و ترخیص عالمین و
 صاحبین است ششم اینکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط و بلا ترتیب واقع شده بر بیان نتایج بلا تعاد است
 سباق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله نای سخره و دفع و خل معترضین و باز ربط کلام
 لاحق با بیات سابق و تطبیق ظاهر باطن مذکور میشود لکن چنانکه ربط آیات کلام الله مشکوک و غمراست
 همچنان ربط آیات مثنوی معنوی غمراست و دشوار است و خلاصه آن راجع میشود به آویر و گزیر یعنی اول
 بمقتضای فهم عقلا کلام را بمطابقت شرع شریف میرانند و هرگاه غلبه عشق و حالت محویت بچشم منیرند
 در و ربای وحدت غوطه میخورند و در عذر میفرماید **که چنین نماید که حد این به جز که میرانی نباشد کارون**
 و هم اینکه چنانکه مضامین کلام الله لطایف آسان و به نظر وقت شکل مینماید و انتهای وقت آن تا به وقت
 الطین میرسد همچنان **وحدت اندر وحدت است این مثنوی به از محاکم رو تا سماک ای معنوی**
 و نیز در طبع کتاب مستطاب مولانا فرمودند که مثل بن کتاب گاهی نشده است و نتواند بود بعد از کتاب الله
 اینچنین کتابی در نظر مانده شسته تا کی و فارسی این کتاب را ما دایمیکه مشغول بدان است مرتبه ولایت
 بر و طاری میباشد گو بعد از آن حال نماند و میفرمودند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا و علی السلام

فرموده اند که هرگاه قبر من آفریده شود گشتن من از مشغولیت زیاد خواهد بود و فقط بعد از مرگ من که علم شده است که
 قبر مولانا آفریده شده است دیگر ارشاد کردند که مولانا خود میفرماید که لذت از خواندن مشغولی که می یا بشود آن
 لذت تمام دیگر ارشاد کردند که مشغولی و وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاد بود و در
 نسبت روز دیگر ارشاد کردند که اگر بقدر یک جز از مشغولی معنوی بهره بخواند ان شاء الله تعالی نفس فراتر
 چنانچه عمل من مدتها همین بود فقط دیگر ارشاد کردند که مشغولی از اجابت درویشا نیست به سبب مشغولی آن
 دل مرده زنده میگردد و چنانکه درخت خشک اگر کثرت آب بریزند بازه میگرد و دیگر ارشاد کردند که برای مشغولی دانی
 علاوه بر مهارت چهارده علوم مروج علم تصوف می باید و با وجود این به نسبت باطن و صحبت استاد
 کامل ضرور است هر که جامع این صفات خواهد بود مشغولی را چیزی خواهد فهمید زیرا که درین کتاب بعضی اشعار
 آنچنان اند که حل معنی آن خود حضرت مولوی میگوید یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند
 یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرموده است کار خود کن کار دیگران بکن نیز زمین غیر خود خانه بکن + بعده گفتند
 کیفیت بیگانه تن خالی تو به کبر برای دوست غمناکی تو به و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است
 و تشریح آن شایع نموند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنان است که معنی
 آن بخیر مولانا یا هر که پیرو ایشان باشد نفهمیده است همچون **بانه** سیر عشق گوئی منتهاست به **چرخ**
 و شادای در و بس نبوده است و چه غم و شادی تقیضین محیط همه شایست نفهم نمی آید که سوای آن چیزی
 خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و یحیی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود
 مولانا مشی دیگر است و آنرا بعضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود کرده اند از آنجمله اینکه **سیر کجا**
 که عشق می آفرود و درو به یو حقیقه شافعی درسی نگردد مقصود اینست که یو حقیقه شافعی در کی نکر و مگر اوبا
 درسی نکر و گفتند از آنجمله اینست **چ** زیارت کردن خانه بود و **چ** بیت الله مراد از یو به صریح شافعی
 ند میکنند که جبر او از خانه و مصراع اول زنانه است به نظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرمودند و بعضی اشعار
 را خود شراح نفهمیده اند و مولانا **سب** غم خود شرح کرده اند حال آنکه آن معنی غلط محض است همچون **عاشق**
 اگر زمین سرگزان سراسر است و حاقبت مارا بدان سر بر سر است و شاعرین مینویسند که مارا ازین سر
 عشق مجازی و از ان عشق حقیقی است و این تاویل بجا لایحی قائم است زیرا که در آیات آینه
 میفرمایند **عشقه های** کز بی رنگی بوده و عشق نبوده حاقبت رنگی بوده از نقیصه بسیار غلطها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در افاده ثانیه معنی مخصوص حضرت مرشدی و استاد علی المرتضی بنو لیس
افاده ثانیه در شرح آیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده
به چند مولانا عبد العلی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی آیات مشکایه نوشته اند و اقوال دیگر شرح
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ماقبل و دل معنی رحمانی است که موافق معنی و مسلک مولوی معنوی
بسیکلف و بلا تاویل از عبارات النص مثنوی شریف می باشد اگر چه لطفت تقریر مرشدی و مولانی بعد از ندین
معنی معین و دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مسبوط خواهد شد و بلافاصله
نخه اندازند لذا ذکر معنی خاصه الکفا میکنم بسم الله الرحمن الرحیم مثنوی از فی چون حکایت میکند از جدایا
شکایت میکند آمر مثنوی خداست سیمانه بر زبان مولوی و آمو را بطالب حق و مراد از فی محمود انسان
کامل و مخصوصا ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مجوری روح از مرتبه اجابت
ذات و بیرونگی و مراد از شکایت ابتلا می آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول و چو مطلق
بمراتب تراتب نبوی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذی العرش
بطرف تیر لافتم اشاره است و مراد از ناسی فی دل سالک عشق است که صین حق باشد بهرگاه مشغله
مهر ذات افاده معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که مقصد من
سخن سرای مثنوی پیش از فی نیست هر چه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در من می آید
از وجود خود چون گشتم تنی به نسبت از غیر خدایم آگهی به بال و دمان نوشتم که جفت به می تیارم لب
الا انچه گفت قوله از نیستان نامر بیده اند و از تقیرم مردوزن نالیده اند و مراد از نیستان قریه ای است
از وادع با ذات متجسم صفات در پرده غیب بود چه ارواح ملک تمام عالم در مرتبه در ذات متجسم و مندرج
بود چنانکه در تخم درخت شناع و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد انیمنی داشت که بهر چه
که خواهد بود در اطراف نماید و مراد از تقیرم مردوزن که در ظهور آسمان صفات پیش آمد و مراد از مرد و آسمان
و صفات فاعلی و مراد از زن آسمان صفات انفعالی است و چون هم آسمان و اعیان بی حضور دارد
از مرتبه انسان ظهور و حمله را در ضمن انسان نالیاست که چه هر یک از اصل خود جداست به شد
گریبان گیر نشان حسب الوطن و این بود سیر تقیرم مردوزن تقیرم که کسی گوید که کامل و اصل است
و اصلان را قرب جانان حاصل است پس بهجوری حکایت بهر چیست و از جدایا شکایت بهر

وقع این سوال بسبب و بر کرد اول اینکه هر چند کامل فانی و واصل باشد لیکن بقای حیات و وصل روح
 با جان جان بر وجه کامل متعذر و محال است و دوم اینکه عاشق بچرخشیده بعد و وصل نیز با جرای گذشته
 پیش یا بر عرض میکند که بجز تو یا من چنین و چنان کرد و سوم اینکه بطور تعین شکایت حال مخاطبین غافل
 و نسبت آن بجز و میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و مالمی لا اعب الذی فطر السموات والارض الیه
 ترجعون قوله سینه خواهم شرح شریحه اشتیاق و تا میگویم شرح درو اشتیاق و بقوله فی معنی عارف
 کامل است میگوید که سینه خود را با پارچه طرز و فراق بخواهم تا پیش طالبان شرح درو اشتیاق بگویم که ناله
 در دناک اثر میکند و میخواند که در اواز سینه سینه مخاطب باشد زیرا که گفتن در دل خود پیش پدید آن مخاطب
 و هر چند انسان کامل بهر اشیاء و سیرت الله تمام کرده و وصل شده باشد لیکن در سیرت فانی الله نهایی
 نسبت بهر نجلی حق که مشاء به میکند اشتیاق بخلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما شئتم
 بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسر و علیا سلام همیشه و عاصم کردند
 رب زدنی فیکم تجربه و وجه حیرت در حالت وصل پس است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم بهر اسم
 اشتیاق علم دیگر میشود و همین سبب موقوفات حق معرفت است و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 را علم اولین و آخرین حاصل بود فقط قوله بهر کسی که دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل
 خویش و بقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله فی سینه میماند که چون روح عارف بعد از طبع
 از مشاء به حق که در عالم تیرگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن
 موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در تیرگی تیر وصل حاصل است لیکن متقیان بخواه
 تیرگی که بیوزاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرماید **بیلی برگ گل خوشتر است از شادان**
و اندرون برگ و نوازش ناله نای زار داشت بگفتن در عین صلی ناله و فریاد چیست گفت
ما را خلوده معشوق در اینکار داشت و قوله **سن بهر چویتی نالان** شده و جفت خوش حالان
 به حالان شده و آریین بهر تاسرین از ناله من در شبیه و قطعه بند است مراد از جمعیت آنها
 و روحیه و مثالیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال سما و کوان است
 و مراد از جفت شدن جامعیت خوش حال و بد حال و مراد است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جماع
 در مظاهر جسمند است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بد حال ظهور اسمای جمالی و مظاهر

قبیحه باشد چو ضلالت و شرور و جهالت و تفرق حسن و قبح افعال سبب مظاہر است و الا بطور گمنامه در
 مظاہر ذات و احسانست حل شانہ و الاسماء الحسنی اند چون معنی و مراد مفرد است و ریاضتی اکنون حاصل
 بیت باید فہمید عارف کامل میگوید کہ من بابر جمعیت اسمائی و روحی کہ در من است نالان یعنی معرفت جو
 شدم لیکن کسی از من آگاہ نشد پس دانستند کہ طالب غیر خود است حال آنکہ من از نالان و در نیست
 یعنی نالان گنہ جان است و جان من جانان است اما ظاہر بیان شمع انسان را می بیند و جان او را
 نمی بیند کہ کس را دید جان و شمع نیست ہر کسی ازطن خود شد یا من ہزار و زون من نیست اسرار
 حاصل آنکہ خلق در محبت مولوی معنوی و غلط و تذکار شنیدہ بعضی فائدہ و میرا و بعضی فائدہ وین برداشتند
 و سرنالہ این بود کہ نالان گنہ مولوی نیست بلکہ حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق
 ندانستند و اگر کسی گوید کہ در صورت اتحاد با نالہ سر چرا محسوس نمیشود و در جو ایش اظہار تمثیل میفرمایند کہ
 تن ز جان و جان زن بشو نیست ہر یک چشم و گوش را آن نور نیست ہر حاصل نیکہ مشاہدہ جان
 و ادراک سر برد و از خواص ظاہر نمیشود بلکہ از لہر بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صقل
 آیینہ دل اندزنگ تعلقات می باید قولہ **آتش است این بانگ نامی و نیست باد ہر کہ آتش**
ندارد نیست باد مولوی معنوی قدس سرہ منشا می خرد می شنوندگان نالانی میفرمایند کہ مضامین شمع
 را کہ ظاہر از زبان من شنیدند ہوا ی اسودمان فہمیدند پس متنبہ میکنند کہ آنرا ہوا خیال کنند بلکہ آتش عشق
 و عشق عین حق است پس آواز حق شدن آواز مولوی چنانکہ کفار قرآن را ہوا ی اسب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 می پنداشتند برای تنبہ آنان فرمود ما یطعن عن الہوا ان ہوا لا وحی بوحی و در ہر اعراف ثانی بد دعاست ہر
 کسی کہ عشق ندارد نیست با و قولہ **آتش عشق است کاندہنی قتادہ و جوشش عشق است کاندہ می قتادہ**
 مراد ازنی عاشق و مراد از می معشوق است حاصل آنیکہ مقتضای حدیث کنت کثر انھما فاحصیت
 ان اعرف فخالفت الخلق منشا می آفرینش خلق و ظهور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است برائت
 چون بر معشوق بر آیینہ صورت انسان افتاد بر عکس خود عالم عشق گردید آتش عشق در نور و فو زانی بد
 والا **کیا ہی چین خواب صدم من تھا نہ تمازت بار کا کچھ خیال** سو جگا گے شوز طور نہ
 جھے کس بلا بین ہسدا دیا فقط قولہ در غم ماروز ما بگیا شد ہر روز ما با سوز ما سحر شد ہر روز ما
 گرفت گور و پاک نیست تو جان ای آنکہ چون تو پاک نیست ہر معنی کامل را در غم جدائی بازماند

بسیار ضائع شد چنانچه حضرت نوح منصف و پنجاه سال دعوت خلق بجا آورد و تمام عمر جفا برداشتند با اینهمه
نورده کسان امان آوردند پس گویا ناله نانی بی سود شد بسیار است که ساکت شود لیکن ریت ثانی از نظر
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضائع شد و رفت گویند غم نیست چون ناله عاشق حکم و مشیت عشق است
و عشق که ذات حق است همیشه باقیست او را و عاقبت میگردد که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه
حق تعالی محمد صلی الله علیه و سلم گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت
رساله و لعنک باخ نفسک ان یکونوا مؤمنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است در آن شغول باش و غم
مخور که همه با پیرا اعلان بیاورند قوله هرگز بربا پیش ترا نباشد و آنکه بی روزیت روزش پر شد
مراد از مایه در اصطلاح این طایفه عاشق است چنانچه بدقت دوم در قصه جوچی و کودکی میفرماید هرگز نباشد
آن بجز او مایه است و هر که دید الله را الهی است و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیر
رفع تشنگی و سیر در شوق طالب بهشتان و بعضی کشف و کرامت با ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان
میشود و مراد از در شدن روز و ضائع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود و چون طالبین
بر سه قسم اند چنانکه در ایام که همه بدایه اشارت فرموده با قسم ثلاثه قوله تعالی ثم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالحق
باذن الله و لک بهما الفضل الکبیر پس مراد از خبر مایه غیر عاشق و مقصد است که از اندک آب بحر معرفت
سیر گشت و از مقابله خبر مایه حال مایه یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که
معرفت الهی بحر بی کنار است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل
بزرگ است هر که از خدا عطا فرماید و در معرض ثانی حال ظالم لنفسه بیان کردند که بی نصیب از عشق و معرفت
بود عمرش ضائع گردد بد خلاصه ابیات بیان غفلت و بجزیری وطن اصلی و ترغیب رجوع با اصل خود است
سواری مرکب عشق کما سیبائی قوله در بنا به حال نخته سیج خام و پس سخن کوتاه باید و السلام و از این
تا اینجا نورده ابیات اند که ماده و مبولای ششوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بر خطه حسام الدین
چاپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از آنکه استماع
تا مبولانا حسام الدین عطا فرمودند و ریت اشارت است که در تمام ششوی مدح کامل است و حکم
نعمت الاشیاء با خدا و ناله و ناقص تیرند که رشد شارحین در معنی و بیان ابیات مذکوره کافه
بسیار کرده اند لیکن عطر معنی همین بود که از جناب مرشدی و استادوی علیه الرحمه و الغفران استغفار

نموده و ترجمه نمودم قوله **باب** و ساز خود گرفتنی و همچونی من گفتنیها گفتنی و این شعر با شش ابیات مانده
 دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از صفت بودن خود **باب** و ساز که عشق است
 با خدا بعد از این صفت ابیات میفرماید **س** من چگونه پوش دارم پیش و پس که نباشد نور یا هم نه
 نور او از زمین و سیر و تحت فوق و بر سر و بر گردن و چون تاج و طوق و کس خطابه و در کلام منظمه ناقص میشود
 برای رفع این تناقض جمله شراح بلکه خود مولانا عبدالعلی علیا رحمه تاولی که تحقیق و گفتنی نموده حکایت ماضی
 بمعنی حال ساخته اند تا هم اطمینان قافی نمیشود و حضرت مرشدی و مولانی قدس سره فرمودند که مولوی سحر
 از بیت **س** هر که را جانده عشقی چاک شده و از حردن و عیب کلی پاک شده و مدح عشق نمیکند و شعر و سخن
 که در بیان عشق گفتند دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل بطرف
 هوشیاری میکند و عشق بطرف مستی و بخودی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی که بر و آورده است پس
 اول در حالت هوشیاری **س** غدا را از مدح عشق فرمودند که اگر من **باب** و ساز خود یعنی عشق صحبت کنم
 اسرار عشق همچونی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در میان نمی آید چنانچه در ابیات
 من بعد که نیز است از گفتن اسرار که بیدل علیه قوله انچه نمیگوید اندر این **باب** و ساز که گویم من جهان
 گرد و خراب و بعد از حالت عشق غلبه کرده و در آوین افتاده فرمودند **س** من چگونه پوش دارم پیش و پس
 که نباشد نور یا هم نه پس و جمله معشوق است و عاشق پرده پرده معشوق است و عاشق مرده و عشق خواب
 کین سخن سیزون بود آینه غماز نبود چون بود قوله بشنودای و دستان این داستان و خود تحقیق نقد
 حال ماست آن و وجه ربط این استان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را هدایت بر وجه
 بود باصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وار و میشد که این تکلف مالا یطاق است زیرا که
 عشق با اختیار نیست و لا یكلف الله نفسا الا وسعها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حا ذوق امر **قلی**
 هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات و سمیه بصفت جمیده و پیدا شدن عشق در جان طالبین
 و استان عشق کثیر تر از بیان میکنند و آنرا نقد حال ما میفرمایند و چه مطابقت داستان بر جان اینست
 که در این داستان ذکر بادشاه و کنیز و زرگر و اطباء و حکیم کامل است مراد از بادشاه روح و
 از کنیز نفس اماره و مراد از زرگر دنیا و مراد از اطباء و دبان ناقصین و مراد از طبیب حا ذوق مرشد کامل است
 چنانچه جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که برخواهش او میرو و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطمینان ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می یابد که نفس از عشق دنیا براندازد تا نفس
 تابع شاه روح گردد و ملک هستی آبا و معبود بشود اگر درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز
 را قنطره الحقیقه میگویند از آن بر سیلاب گرفتاری نفس از ازاله سیلاب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود
 از غیر نقد حال است این قول که ترک اشتها مراد مضموت است یعنی همین گفتن که عارض حالت است
 حاصل آنکه حکما که دعوی سبحانی کردند و صحت کثیر را بدانشنا الله تعالی حواله کردند خدا بنودشان عجز بر تمولو
 معنوی میگویند که مراد از ترک اشتها غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگویند تا هم
 مقید نبوده که اندک ناظر قلبیه است و اما الا اعمال بالنیات و بهیچاهم اعراض دارند و میشود که بعد نزول و لا
 تقولن شیئی انی فاعل ذلک غذا الا ان یشاء الله ترک اشتها قولاً نیز حرام گردید از تمولوی معنوی
 حالت عارضی میگویند تو همین شی امر حق لازم آمد در جوابش حضرت مرشدی مولانی فرمودند که در تفسیر
 کثافت و بیضی این منی تا بدی نوشتند اند پس ترک اشتها که مدوم و حرام باشد همان است
 که بافتاد قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگر چه ترک اولی باشد چنانچه در بیانی
 مع تذکر قلبی میفرمایند ای بسیار آورده اشتها بگفت و جان او با جان اشتهاست حجت و قول
 آن خیالاتی که دام اولیاست و عکس مهر و بان بستان خداست دفع و خلل نمایی است اگر کسی گویند
 که تمولوی قدس سره دست خیال جهان و جانیان میکند حالی آنکه مدار تصوف نیز خیال است یعنی
 هر سالک در تفریق خود و اثبات خدا میباشند پس دست خیال مطلقاً روا نباشد و دفع این اعتراض میفرمایند
 که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهر و بان بستان خداست
 مراد از مهر و بان صورت علمیه حق اند که درین عالم تر تواند از صحائف خواجگان بنیاء علیهم السلام و عکس آن قلبیوب
 اولیای اقدس اولیا و دام همین خیال که عکس صورت علمیه حق اند گرفتار اند و زمانی ازین دام گامی
 نمیهند غلاف خیالات اهل جهان که هر دم موجب پریشانی باشد جمیع خاطر پس خیال اهل دنیا
 مثل خیال علماء و اخلاص است که بجهت ولادت آنکه بر آفرینش بیانی اقرار است قول عاشقی گریز
 از این سر است و باقیته نامدار است و شاعرین میگویند که مراد ازین سر عشق مجازیست
 و ازین سر عشق حقیقی است حضرت مرشدی مولانی میفرمودند که بعضی تفسیر القول بالا یعنی قلبیه است
 زیرا که تمولوی معتقد است که سر آمده و قصد تذکر میفرمایند به عشقهای کزنی بخی بود و عشق نبود و

تنگی بود به کاشکی آن تنگ بودی بکثری تا زرقتی بروی آن بدو اوری به پس ریختن عشق مجازی را به هر
 حقیقت چگونه گفته آمد پس معنی بیت مذکور را نشان داد که هر اوزن سر و زان سر هر دو عشق حقیقی است
 لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی بوسی که در آن کسب بنده را دخل نیست و دوم کسی است که در آن
 و کوشش بنده را دخل است خلاصه کلام اینست که هر دو طریق عشق حقیقی را بطرف خدا بر هر دو طریق
 این معنی احدی از شرح زمره خاص فکر خراب نمیشد می است علیه الرحمه والغفران و همچنین معنی بیت کاشکی
 آن تنگ بودی بکثری تا زرقتی بروی آن بدو اوری به از سر یک شرح درست نمیشود مگر از قول
 مولانا قدس سره تفصیل این اجمال بنویسند الی است که ذکر کشتن زرگز است با استعمال شربت و او به ملک
 از توبه بزرگیم غیبی که ولی کامل است و نسبت الملک بطرف بادشاه است که او هم ولی بود و در مقام است
 عشق مجازی که کثیر تر از برگیره نوجوان داشت میفرمایند ۵ عشقهای کثری رنگی بود به عشق بنود عاقبت
 تنگی بود به و باز میفرمایند که کاشکی تنگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاهر میشود تا زرقتی بر
 آن بدو اوری به و تعیین مرجع بروی اختلاف است بیان شرح بعضی آنها ضمیر وی بطرف زرگز
 میگردد و اندرین تقدیر معنی چنین میشود که از طرف بادشاه بد حکمت یعنی ظلم که بر زرگز نمیکند و ازین
 نسبت بدو اوری مولوی معنوی در ابیات آینده تبری میکنند و بادشاه را عادل میگویند و مظنه ظلم
 رفع فرموده اند و بعضی کسان ضمیر وی بطرف کثیر راجع کرده اند اینهم غلط است زیرا که بر اینهمه چگونه
 بدو اوری نشده است حضرت مرشدی و استادی قدس سره ضمیر وی بطرف عشق راجع ساخته
 مراد از بدو اوری اطلاق لفظ عشق که موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفته اند و در نتیجه
 بادشاه از نسبت بدو اوری محفوظ ماند و آنچه بر زرگز گذشت زبونی آن لازم نیاید زیرا که مولوی معنوی
 در حق اینهمه میفرمایند ۵ آن گل بهر دست تو خوش میخوان به دست عفت است او تو بخونش میخوان
 در معنی این شعر هم حضرت مولانا شکر دارند بر همه شارحین و علما فاحفظه فایه عجیب به معنی مذکور مطالبه
 مرصع مولوی راست گردید زیرا که در ابیات آینده میفرمایند که ۵ نشاء آن خون از پی شهوت نکند
 تو را کن بدگمانی و بنده تو گمان بروی که گرد آلودگی به در صفا عشق کنی بلایا بودگی تا آیینی بادشاه
 مرد مرا ضن بود که درت و میل اغراض نفسانی در و کجا باقی ماند ملک باز به عجب و شهوت پاک بود
 از انجمله معنی ابیات است که در دفتر اول بمقام مکر کردن خبر کوشش با شیر و سیر درین او در ضمن اثبات

سوره شوقم مذکور اند **س** تازه گن ایمان نه از گفت زبان به اسی هو از تازه کردی و رنمان به تاسوا
 تازه ست ایمان تازه نیست و کین سو از قفل آن در و از نه نیست و بر سو تا ویل قرآن میکنی به پست
 شد از تو معنی سنی به فکر تو تا ویل کرده ذکر را به ذکر را باین و دیگران فکر را به شراح عبد الطیف نوشته
 که این بیت مستبط است از مضمون آفریت من اتحاد الهیه سواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره
 در شرح خود نوشته که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تا ویل نباید که حضرت مرشدی و
 مولای قدس سره الغریز فرمودند که انیمه حضرت مصرع چون ندیدند تحقیق ره افتاده زنده به مولوی سنی
 الغریز برای تجدید ایمان بقصدیق چنان هدایت میفرمایند و پرتا ویل نه کرد و آن ملاست بنمایند و ایمان
 و افضل اند که بخلا لا اله الا الله چیزی دیگر نیست و تا ویل علما در کلمه طیبیه که پست و کز شد از ان معنی سنی
 ظاهر و باهر است پس آنرا گذاشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تا ویل
 علما در کلمه طیبیه بشرح و بسط تمام در لمحو اول نور را بپس گذاشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی خبر
 موجود پیدا کردند و از ان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تا ویلات نمودند که از ان عینیت
 شرک و غیرت را توحید و ایمان آگاه شدند و همین است مراد از پست و کز شدن معنی سنی اگر تفصیل
 این اجمال در کار باشد در لمحه مذکور باید دید از آنجا که معنی بیت **س** هر چه گیر و علتی علت شود و کفر گیر
 کامل ملت شود و آبن بیت در ذکر اول در تفسیر قول حضرت فید الدین عطار قدس سره الغریز **س**
 صاحب دل را نذر و آن زبان به که خورد او و زهر قاتل را عیان به واقع است مولانا سی عبد العلی محمد
 علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشته هر چه که صاحب علت که در قلب وی علت و من
 است که مانع شود از او را که محتات کماهی آنچه علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه
 تا ویل قرآن در حق ما و لیس علت شد و چهل از حق پیدا کردید و همچنین عامه عمل حواجر بی درستی
 نیست و اخلاص که از مایه تب علت صا میشو و آن عمل علت میشود و حق این کل و اگر کامل
 کفر هم گیر و آن کفر ملت و تبرعیت میگردد و چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر رضی
 عنه از آیه که کفار کلمه کفر گفت هر گاه عند الله استفسار رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت یا فقه دل خود را
 منظره با بیان آن حضرت اجازت دادند آن حاو و الله یعنی اگر بار دیگر کفار آگاه کنند تو خود را می گفتی
 که اگر از زبان پس بدین که عمار برای ایمانی جان کلمه کفر و زبیه بود و در شریعت ملت گردید که کفر

یا که راه ضرر ندارد و ایمان فقط حضرت مرشدی و مولای مقتدر یعنی این بیت فرمودند که مراد از کامل قبول
صلی الله علیه و سلم و مراد از کفر ضح کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه کلام شرک محلی است
یعنی کلمه لا انبیاء است احمد عین احد بود و اقوال عبدیت و رسالت توهم غیرت و شرک خفی است
آنرا جزو ثانی کلمه گردانیدند عین ایمان و شریعت گردید و یعنی حضرت مولانا قدس سره العزیز هم مستفادند
که احدی از سابقین و لاحقین با شیطان نرفته باشد فقط آنرا جمله معنی ایات قوله آن دم که آتش
کرده همان با تو گویم ای تو اسرار جهان و آلی آخزه است این بیت با سلب ایات دیگر در ذکر اول
مقام حکایت تاجر و بیغام طوطی با طوطیان واقع است باید داشت که شارحین در معنی ایات ملاحظه
کرده اند و رد قبح بر یکدیگر نوشته اند آن نوشته تقریر حضرت مرشدی و اسنادی خوش خصلت
تا لطفت آن نکشوف گردد و شیخ ولی محمد گفته معنی آنست آن دم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل بپایان
داشتیم با تو گویم بعد فانی تو یعنی یا بنیای سابقین هم گفته ام پس حقیقت با ایشان نگفته ام که بعد فانی
ایشان مانده بود که یا با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر انبیاء مجتبی که انبیاء بودند نگفته ام یعنی بویچه
نگفته ام یا ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر در آن قاصر است و این
شارح تصریح کرده که مراد از آن دم تجلی ذاتی است که بی فنا تصور نیست برین هر دو تقریر اعتراض وارد
میشود و بجهت وجه اول نیکه زعم شیخ موصوف مستحکم این کلام حق سبحانه است و مخاطب بیامع آن
مولوی معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی جل جلاله خطاب با هستی خود بودند یا فانی فی الله
بر شوق اول شری از مولانا ضرر افتاد چنانکه از انبیای پیشین و بر شوق دوم حجاب زنده و فانی
برداشته میشود و حکم ماکان لبشه ان یکله الله الا وحیا او من وراء حجاب کلام حجاب تصور نیست
اعتراض دوم اینکه اگر مراد باشد که یا بنیای سابقین هم اول نگفته بودم و بعد فانی ایشان گفته ام از جمله
با تو گویم حروف شد و جایی افتخار نماد که دیگر رسل و خاتم النبیین برابر شدند اعتراض سوم
اینکه اگر گفته شود که یا بنیای سابقین من حیث النبوة گفته نشد مگر من حیث الاولیاء گفته شد درهم
مسافات من الاولیاء و خاتم النبیین لازم می آید اعتراض چهارم این که تجلی ذاتی در وقت فنا تصور
نمیکند الا که قدس سره العزیز این بود خلاصه تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولای و قدس
قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی برسان مولوی معنوی از خطاب سابق احتمال کرده

بویچه که در میان ایشان گفتیم

خطاب بروح محمدی صلی الله علیه و سلم میفرمایند **س** گفت حرف صوت را بر هم زخم تا که بی این
 هر سه با خود هم زخم به اشارت است بآیه کریمه فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد موسی بنده خود آنچه
 وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سر که بآدم و خلیل و عیسی جبرئیل نطقم با تو گویم
 معجزای تو اسرار جهان و چون تو بهم به این معنی بود که بطفیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم به امت هم
 شکستف کرد و دفع این نوع ساخت بقوله یا ما هم گفت یعنی ما و اسکیه مائی و سستی با باقی مانده گفت
 بعد فنا گفت پس گویا اصلاً نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد نماز آن فانی کلام حق با خود است
 نه با فانی و این قسم استقلال خطابی در مشوئی معنوی بسیار واقع است فاحظه فانه من مکتوما
 فقط بعد بیات مذکور میفرماید **س** آن همی که روی سجاد هم زد و حق ریخت نیری ما هم نزد
 ما چه باشد در لغت اثبات و نفی به من نه اثبات معنی ذات نفی تشریحین برخلاف سیاق سیاق
 کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور با فازی صیغه مکتوم معنی غیر فسیده حاصل معنی بدینطور بر آوردند که اگر
 سجاد و هم نزدیکان ما که است محمدی صلی الله علیه و سلم ایم که مظهر ولایت محمدی است حق اظهار
 آن نکرد و بر آنکه با ما معنی نوشتند که بلا و ساطت آن سر و اصلی الله علیه و سلم اظهار نکرد حضرت شکی
 میفرمودند که بر غلطی هر دو معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند با پیشانی که این ما عربی است نه فارسی فقط
 قول که هر که محراب نمازش گشته عین پیروی ایمان فتنش نیندازن توشین به این بیت در ذکر و
 در تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره واقع است و آن اینست **س** هر چه از راه و امانی چه کفران
 حرف چه ایمان به هر چه از دست دور افتی چه زشت آن نقش چه زیبا به بعضی کسان معنی این بیت
 چنین فهمیدند که هرگاه صوفی بجهت شایسته رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن و عبادت کردن
 عیب است و تعدا و عانی توحید به است آویز این قول نماز و روزه ترک میکند حضرت و شدنی
 و مولائی قدس سره غیر فرمودند که این گمراهی دنا فتمی آن کسان است بلکه مراد مولوی
 معنوی اینست که هرگاه صوفی از ایمان تعلیمی بالغیب ترقی کرده نوبت با ایمان تحقیقی و کشفی
 رساند و آنحال نمازش بجهت و شاید معبود می یابد که مرتبه احسان پیر است گویا که می بیند
 معبود را و اگر این مرتبه نداشته باشد بداند که او می بیند معبود را و بعد ایمان بالشهادة رفتن
 صوفی بطرف ایمان بپایست بر او از ان اینست که پیش از ایمان کشفی که ایمان بالغیب است

سیدالاست که معبود غایب است و بعد بشاگرد عین ذات خود خواهد داشت که ظاهر او باطن خود را نامرئین کند
 اگر فکر کردن او بر غیب البتة عیب است و در ضرورت بعد حصول ایمان تحقیق لذت و ذوق در نماز و نیایش
 خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشتند آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم مشاهده ذات کسی انصیب نشده باشد و نخواهد شد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید بقره عینی
 فی الصلوة یعنی تپش چشم من در نماز است معنی تا کور هر راتب ترجیح دارد و بر آنچه مولانا می عبدالمعلی قدس سره
 نوشته اند که عارفان دو گروه اند یکی آنکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر کشف خود و عمل بر تقلید رسول
 صلی الله علیه و سلم میکنند و ایشان را رسول متبوع مکتشف گفته و ایشان ناقص العمل اند و گروه دوم عارفان
 اند که با وصفت ایمان کشفی عمل میکنند تقلید رسول متبوع و ایشان را مکتشف گفته است که تقلید رسول
 صلی الله علیه و سلم کمال اعظم است پس قول مولوی متبوعی ناظر بطرف گروه اول است فقط قوله کفر
 نسبت بخلاف حکمت است بلکه با نسبت کنی کفر است است به ارشاد شده که در مقام ذات و اطلاق
 نه کفر است و نه اسلام ملک معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد و ذات موجود بود ایمان معنی در مرتبه یقین
 و تقیید و مذسوم و محمود و گردید و علت آفرینش هر دو خلقت است اینست که کفر محلی سلام و اسلام محلی معنی کفر
 است که حکم معرفت الاشیاء را با صدق و معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که جمیع اعداد است
 هر دو ضد موجب کمال است فقط قوله چونکه بیریگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد به
 چون بیریگی رسی کان اشی و موسی و فرعون دارند اشی و شاعرین در معنی این اشارت الی الله کرده اند
 تقریر شدی و مولائی قدس سره قل و دل است و آن اینکه مراد از بیریگی مرتبه اطلاق است که تعین را
 در آن راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاہر اسما و صفات در تعینات است و مراد از اسیر
 بیریگی در رنگ انعکاس شبیه نامی شکله موجودات از نور آفتاب وحدت است اینچنانکه اوز
 انعکاس آفتاب واحد را بگیرند تا هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آینه قوه و ایه وجود و احاطت
 کرد و با موجود بخیا می آیند و مراد از جنگ موسی با موسی کشف شریعتی است تا پیغمبر دیگر را و مراد از
 رسیدن مقام بیریگی رجوع شایسته موسی هدایت و مراد از موسی و فرعون محض و سطل است که در مرتبه
 اطلاق هر دو معنی یکبار بوده بهر چه که در شایع و جنگ نبود ایمان بیریگی در رنگ آیه مبتلا می جنگ کرده
 چنانکه آب در اصل سوختن مانع داشت و بعد از تاری تعین با هم احکام مزاج پیدا شد از سقذ و سقذ

کلام روشن گردید فقط قوله چون ظلم در دست خداری بود : لاجرم مقصور بر داری بود و حضرت فرمودند
 و استنادی فرمودند که خدا از صیغه بیات است از خدا مولوی معنوی قدس سره العیز علمای زمان منصور
 علیه الرحمه را که فتوی بقبولش داده بودند خدا را میفرمایند زیرا که درین فتوی از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه
 شرعی نیست که اگر کسی اطلاق اسمی مختصه ذات خدای سبحان بر خود کند آنکس واجب القتل می شود
 و اسمای ذاتی بجز الله در جهان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا و غیر خدا و وجایز است
 همچو رحیم و کریم و متع و بصیر و کلیم و غیره و فقط حق تبار اسمای محصوره نیست و مقصور بجز انا الحق نگفته بود
 و حق مقابل باطل است پس شرعاً که انا الحق قتل واجب نمیشود پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی بود
 لهذا خدا گفته فقط قوله بر توحی است آن معشوق نیست و خالق است آن گویا مخلوق نیست و
 این شعر در قراول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شده که عارف در جمیع ظواهر
 مجال حق می بیند و در آنکه زن صفات جمالی حق زیاده تر و واضح تر مشاهده میکند و جذبه معشوق را
 از طرف حق میداند و از طرف زن که مخلوق است و این جذبه خالق و موجود است مرئی رقت و
 را و در دل عارف و خالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد
 و خلق چنانکه در نظر زنان نمایان است در مردان نیست بدینجهت بر توحی فرمودند و منشأ غلبه زنان
 بر مردان عقلای با وجود آنکه برخلاف الرجال قوامون علی النساء است در آیات سابق بیان فرموده اند
 آب غالب شد بر آتش از سبب به زائش او چنانکه باشد در حجب و خلاصه شش نیکه در حکم
 آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب در میان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیگت غیره در میان
 باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان بشیر له حجاب است لهذا آتش زن بر آتش
 غالب میشود بخلاف جاهلان تحت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه
 در حدیث ان یغلبن العاقل و یغلبن ابراهیم از معنی تناقضی که بطر ظاهر در میان این حدیث
 و آیه مذکور بود رفع گردید فقط قوله این نباشد در بودای مرغ خاک و بجز قلم را زهر داری چه باک
 این شعر در حکایت طاعن شیخ نواب خواری بدقیر دوم واقع است و شعر است باینکه شریخ
 شیخ کامل حاضر ندارد چون شریخ بخر گناه کبیره است و کامل از کبائر محفوظ است باشد پس خورن
 شراب چگونه روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا دوتن منسوبند

اول اینکه شرب خمر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعن باو هست باشد دوم اینکه اگر راست باشد
شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بوجب حدیث
صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال عملوا ما شئتم فقد غفرتم
یعنی تحقیق خدا سبحانی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود و بکنید هر آنچه خواهید هر آینه معصات کردیم شما را
حاصل اینکه معصیت نیز در حق شهدای مدینه مباح گردید و بعضی او را که بر قدم اهل بدر اندازانند با هم موافقه
نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در آیات آئینه میفرمایند کفر و ایمان نیست آنچه را
که از دست به زنند او متراست و این دوزنک و پوست و فاحفظ فایحیی و قمر دوم قوله بلیلی زیجا رفت
و باز گشت به بهر صید ایمانی باز گشت و از اینجا آغاز دقر دوم است و در ربط کلام با دقر اول نیست که در حق
دقر اول فرموده بودند ای و ریغ لعمری و خورده شده و جوشش فکرت از ان فسرده شده و در آخر خاشه
فرمودند که سخت خاک نموده می آید سخن به آب تیره شده سرچیندن به تاخداش باز صاف و خوش
آنکه تیره کردیم صافش کند و اکنون در آغاز دقر دوم میفرماید بلیلی زیجا رفت و باز گشت یعنی بلبل فکر که
خوردن و دلققه بجا نمیدارد راجع شده بود بعد و سال که تاریخ آغاز این فقر است آن بلبل باز شکاری
گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گله است لهذا او را بلبل قرار دادند
قوله این دمان بر بند تا مینی عیان به چشم نیاک جهان حلق و دمان به حضرت مرشدی و مولای علی که
میفرمودند که دقر دوم بلکه تمام مشغولی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که ربانی
از تن و صفاتی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم ماده صفات ذمیه از حرص هوا و غضب و
شهوت و کبر و نخوت بلکه سر پای کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت که ام
رویش گرسنه نشیده باشی بلکه از فرعون و شداد و عمرو و غیره شکم میران شده است فقط قوله
دمان تو خود دمان و در سخن به وی جهان تو بر مثال بزخی به نور باقی پهلوی دنیای من و شیر صافی
پهلوی جهانی خون به ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول بحکم بل استلک
نقول بل من یزعمیم که خواهد گفت جنتی بل و دوزخی آید شدی تو خواهد گفت دوزخ نیز و کبر است یا همین حال دمان است که اگر
روز پر گشته خواهد گفت چیزی دیگر بسیار خواهد شد مصرعوی جهان تو بر مثال بزخی است یعنی عالم دنیا و جهان عالم
مثال عالم آخرت بزخی و چای اقبست هر چه در دنیا خواهی کار و آخرت شرم آن خواهی برداشت لهذا در اینجا

مزرعه الاخره دارا است یا دنیا برنخ است میان جنب و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشرعه خواهد کرد
 آن اعمال در حق وی شراب طور و چوهای لبین و شهید مثل جوهای جنب خواهد شد پس دنیا جنبت گردید و
 اگر در دنیا اعمال طالحه و غیر مشرعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب جمجمه و غیره عذاب جنب خواهد شد
 در حق او پیدا و نیک بود چون دنیا صلاحیت بهر دو چیز داشت پس برنخ شد میان جنب و نار و معنی بیت ثانی
 اینست که اگر چه دنیا ناخیر و غیر باقی و در مرتبه دوزخ است لیکن چون نود صافی یعنی جنب یا ذات حق است
 او است تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پہلوی جوهای خون در سینه میباشند و حرکت حق
 در این سینه نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است انکم فی الاعام لعمیرة تحقیکم همانی بطولها من بین
 فرش و دوم لبنا خالصا لعلنا نبارک فیهم ترجمه بدستیکم شمار است در وجود چار پایه باجرت و بصیرت که
 از آن بدانید حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار پرایی شیر خواران پیدا کرد و
 همچنین بنیاست چون در و کامی تنی بی احتیاط شیر تو خون میشود و از احتیاط فقط قوه گاه خورشید
 گسی دریا شوی؛ گاه کوه قاف و کوه عقدا شوی؛ تونه این باشی نه آن در ذات خویش؛ اسی نوزد
 از و همها و از پیش پیش؛ از تو اسی بی نقش با چندین صورت؛ هم مشبه هم موجودی سر و آرشا شد که موکو
 معنوی قدس سره حق تعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و کوه عقدا میگویی
 باز در هوش آمده گریز نموده اعتدال میفرماید که تونه این باشی نه آن در ذات خویش؛ که در ذات
 تو هر یک خیران و خیر طریقت در من نه ازیرا که طور تو در شان تشبیه است یا تشریه مشبه خیر و طریقت
 نه مومنه که اگر مشبه هم جو جسم و جسمانی است محسوس و مسموع چنانی شود و انصاف او پس کشنده شئی و لم یلد و لم یول
 و لم یکن که کفو احد و لا یدرک احد لا بصار بهر حسیت و موجد یعنی معتقد تشریه بطور مشککین بحیرت محمود خیره است
 که اگر او متوجه حجت است بقی نماند و تو فهم وجه الله؛ و الله معکم انما کنتم؛ و الله بکل شئی محیط و ید الله فوق
 ایدیم و بل بیاة سیوطان بنفین کیفیت انشای چه معنی دارد فقط که نامصور یا مصور گفتت؛ طالع
 بی تصوریت نیست؛ نامصور یا مصور پیش و است؛ گوهر مقرر است بیرون شد ز پوست؛ چون
 در کلام سابق ذکر و فرقه کرده بودند یکی معتقد تشریه و دوم معتقد تشبیه اکنون مناد و قیاس است و طلبان
 هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاص از صورت نیست زیرا که مشبه اگر چه سبکو بند که حق مثل
 این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت همچو موجودات تا هم قابل حسیت شدند و

و معتقدان تشریه بحسب تفرق اشیاء مذکور موجود است معارف و مبانی حکمات عالم پس بر قول ایشان نیز
از صورت مجزوه رمانی نشد خوشبختی حال صوفی سر با متفرع از پوست صورت که حصر نمیکند خدا را اندر شصت
و نه تشریه ملک میگوید که ظهور او در هر دو نشان است در عین تشبیه متفرع است و در عین تشریه متفرع او را
میرسد معبود را ندانند خواه نامشروع که چون تحلیل و خیال بایرن و صورتش است معنی او است شکل
بیان برین مرتبه است یعنی از تصور شد و در خجسته صورت خیال پیدا میشود و که هیچگاه از نظر او غایب
نمیشود این صورت خیالی بظاهر محجوب و منضم است لیکن باعتبار اثر و معنی است شکل است که بسبب
این برین نفس مرید میسر و معنی تبدیل صفات نفس چنانکه از برین شیخ میشود از جن و دیگر نمیشود چنانچه میفرماید
شیخ نکند نفس را برین نظر پس و اسیر آن نفس کش را سخت گیرد حضرت مولانا میفرماید که نزد اکثر صوفیه
که اطمینان تحصیل فنا همین است که اول طالب را در زرش برین شیخ میکنند بعد فنا فی شخصی است
میانند که میفرماید شیخ را برین رسول صلی الله علیه و سلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکند آنرا
که رسول بیدانی همین خداست بعد کثرت این شغل مجرب شود فنا فی الله میشود و اما انیطایف کسانی است
که استعداد ناقص میدارند و برای او کلیا که استعداد کامل میدارند سافت فنا فی شخصی و فنا فی رسول
قطع کرده ابتدا بر تعلیم میکنند که من نعم او است یعنی ذاکر خود نیست ملک مذکور است بعد کثرت این شغل
سالک از دل خود نموده آنی انا الله و الله خدایم بشنید اگر کسی گوید که جسم و حیثیت و وجود عدم قدرت او از قدرت
اندا از نظر سالک مرفوع نمیکرد پس معنی فنا فی الله چگونه تصور شود که به بدین آن شمر را و اصل الله گفته اند
چون اب معرفت کند از منتهات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر
صفات حق داند و ظهور کننده در آن حق را شمار و هستی خود را و هستی همه اشیاء که پیش عرفان پیدا نیست
الکون بجز ندانند صرف حقیقت واحد در نظر ماند بعد غلبه من نسبت ما سو از بر بصیرت سالک غایت آن
و خدا بدانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در انزل بود الا ان کما کان هست همین
تجلی است و وصول الی الذات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از تصور همین است
که عابد بداند که من شستم ظاهر خود را باطن خود را عبادت میکند فقط قوله آینه جان نیست الا روی بار
روی آن باری که باشد زان و دیار و میفرمودند که از دیار آن دیار انسان کامل است لیکن آینه خجسته
آینه کلی روی حق تعالی است چنانچه در بیت ثانی میفرماید که کفتم اسی دل من کی بچوید و بدیدای کار بر نیاید

قوله آفتابش چون برآمد زان فلک؛ باشد تن گفت همین مایه و خاک؛ وصل پیدا گشت از حیران
 زان حلاوت شد عبارت مایه؛ شرح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره
 فرمودند که این بیان اتصال و انفصال روح محمدی است صلی الله علیه و سلم با جسم مقدس بیان اتصال
 اینکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم از فلک حدیث برآمد باشد تن گفت بوشیار باش
 نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلکه وصل پیدا گشت
 از حیران بلکه دوری مجوری است با در پلای اختلاف روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و
 خلعت و محبت که حصول آن موقوف بر اختلاف روح با تن بود و حاصل گردید و از آن حلاوت وصل
 عبارت مایه و خاک است که در او مایان انفصال اینکه چون آفتاب روح محمدی از حقیقت سببی
 تن با وج فلک حقیقت خود رجوع نمود باشد تن خود گفت که ترک کرده است ترا پروردگار تو یعنی نعل حکا
 راموت ز بنداری بلک درین نعل مکانی حیران وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت
 این همان وصل است که مایه و خاک ربک و مایه حکایت بود از آن فاحظه فایده عجیبست قوله که ضرورت
 هست مزاری سراج؛ پس فناوی که ضرورت شد صلاح؛ این شعر در داستان صوفیان فروختن
 صوفی مسافر حاجت سماع وارد است اشتغال شعر بر حاجت مراد از اشارت است بآیه که میوه و مالک آن
 تا کلامها ذکر اسم الله علیه قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مبرمجیم چیست شمارا که نمی خورید از آن چیز
 که ذکر کرده شد بران نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن چیز را که حرام کرده است
 بر شما از میوه و دهم و تخم خیزر مگر آنچه مضطر شدید بسوی آن چیز را چون در بیجا ضرورت شرعی نبود از راه طریقه
 صوفیان غیر محتاط فرمودند پس فناوی که ضرورت شد صلاح؛ شاید این معنی است ما سمن
 صوفیان در کوشش بودند فقیر و کا و فقران کین کفر اکبر؛ پس رفع شد اعتراض از کلام
 مولوی محتوی که فروختن سببه مسافر برای سماع سماع میگوند قوله گفت پیغمبر خدا ایمان نداده که
 صبری نباشد در سواد؛ اگر شایسته اینضمون چند جا در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا
 ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان و ولطف دارد یکی صبر دوم شکر و از آیه که میوه فاذکر فی ذکرکم
 و اشکروالی و لا تکفرون بهم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است قوله آنکه او بیدر باشد
 رنبر است؛ زانکه بیدر وی انا الحق گفتن است؛ حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام

بیدار و ازین بیداری سبب گفته اند که بیداری شرک خفی است چنانکه کسیکه در عشق ندارد خود را بیدار
 مستقل می پندارد و این بیداری هر قدر که زائد خواهد بود شرک خفی را جلی خواهد کرد چنانچه فرعون منور
 و غیره جبارین چون در عشق اصلاً نداشتند مگر بر حق کرده دعوی الوهیت نمودند پس ناچار از زبان فرعون
 نار بود و از زبان مسطور نیز چنانچه مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید: این انایم وقت گفتن نیست
 آن آنا در وقت گفتن رحمت است و آن آنا مسطور را رحمت بده و این آنا فرعون را لعنت بده و قوله
 پس بیدار ولی قائم است و تاقیاست آزمایش دائم است و پس امام حی و قائم آن ولی است و خواه
 از نسل عمر خواه از علی است و حضرت مولانا فرموده که درین قول روزی زو افضل است که میگوید امام
 هر زمان از اولاد علی بنیاد و علیه السلام میباشند پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانه خود است
 که هیچیک از زمان خالی از وی نباشد و دیگر حکام ظاهر و باطن تا کتب خلیفه از طرف او میباشند و تفصیل
 مراتب و لایست را عاقله بکتاب مقیاس الانوار فرمودند که از کتب مذکور در اینجا نقل کرده می آید
 شیخ کی شراح مضمون احکام مراتب و لایست چهارگانه بدین تفصیل نقل می کند
 بدانکه ولی و عارف کسی است که بذات و صفات حق سبحانه تعالی بقدر طاقت
 بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت همواره و معنوی
 ملازم بود و از معاصی ظاهر و باطن مختبر و اقسام دلی که آنرا عارف تیر نامند سه قسم اند اول ذوالعین
 دوم ذوالعقل سوم ذوالعین و ذوالعقل هر دو ذوالعین عبارت از کسی است که شود حق بروی نجاب
 باشد حق را ظاهر بیند و خلق را باطن استیصال خود می است که خلق در نظر او بمناب آینه بود و حق را سبب
 ظهور حق و خلق همچو ظهور صورت در آئینه و اختفای حق در حق همچو اختفای آینه در صورت ذوالعقل
 عبارت از کسی است که شود خلق بروی غالب بود و خلق را ظاهر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او
 بمنزله آینه بود و خلق را و خلق بمنزله صورت منطبقه باشد در آینه لا یم حق باطن بود کما هو شان المرأة
 و خلق ظاهر کما هو شان الصورة المستعملة فی المرأة و ذوالعین و ذوالعقل قسم سوم عبارت از کسی است
 که حق را و خلق مشاهده کند و خلق را در حق و بشود و بچکام محجوب نگردد از شود و یکی بلک وجود واحد
 بعینه از وجهی خلق بعینه و وجهی حق نمود کثرت مانع نیاید شود و وحدت را و شود و وحدت منزه شود و کثرت
 الغرض باتفاق علمای ظاهر و باطن ظهور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکه قدر کثرت

هم شرط نیست و نه محبت شرط است اما ولی مخطوط است چنانکه بنی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 سمعتم و دار و اول ولایت و دوم نبوت و سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول
 ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند گنند اهل مکاشفات ولایت شفا یافتن
 که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه و سلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم هم الیما
 و اطین یعنی از نبوت خود آگاه بودند پس حق تعالی او را خیر داد و در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد جسم
 انسانی و انبیا در عالم نواب او انداز آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملوک و پادشاهان
 روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند و در پی رسیدن آن فرما که از انبیا صادر و ظاهر میشد
 و در آنیکه رسول بودند اما در عالم حسن موجود نبود که هر یکی بآنکس منسوب میشد و در حقیقت آن فرج محمد
 بود صلی الله علیه و سلم گنند فرمود علیک علم الاولین و الاخرین چون اولیا و ارث انبیا الله پس هر که وارث
 آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسی علیه السلام او را عیسی گویند
 و علی القیاس برای سببی و استحقاقی و تعقیبی و سایر انبیا علیه السلام اینست که در اصطلاح ابرار طایفه میگویند
 که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تعلیمات و مقامات
 حالات که آن پیغمبر را بود این ولی را بر او اسطمد آن پیغمبر حاصل است اما از شکوه محمد صلی الله علیه و سلم
 است پس آن ولی مشکا محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسی بود چون این متفرقند
 بدانکه ولایت محمدی دو نوع است اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم بحسب معنی جبر و قضا
 بر سر دو باب صورتی و حیاتی سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد
 نوع دوم مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صورتی و معنوی اما ولایت
 محمدی که عبارت از ولایت سایر انبیا است آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است
 ۱- هر نوع از این انواع چهار گانه خاتمی دارد و خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف
 صورتی و معنوی و مقرون بخلافت باشد علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفای
 است و قال علیه السلام اخلافت بعدی ثلثون سنه و قد است بعلی پس این خاتم را خاتم
 است خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صورتی و معنوی و مقرون بخلافت نباشد
 است علی بن ابی طالب و علیه السلام که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود پس این ولایت
 باید تمام گردد و او را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ
 محی الدین خربنی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع می باشد میان
 تصرف صوری و معنوی بلکه تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بجلالت نبوت و خاتم از نوع چهارم
 از ولایت محمدی عسی این مرتبه است علی بن ابی طالب علیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود اصلاً یعنی آن
 صاحب بدو ختم شود و او را خاتم گویند بعد از آن این دو تمام شود قیامت قائم گردد یعنی صور سوم و پنجم و اینها
 سهو الرجوع الی البدایه است اگر در کمال الله تعالی کل شیء بالکمال الابدی و الیک الرجوع قول
 ای بسا کس را که صورت راه زده قصد صورت کرد و بر الله زده این بیت بدو قدم در داستان گرفتار
 شدن باز میان جندان واقع است شیخ عبد اللطیف مینویسد آری بسا کس را که صورت راه زده چنانکه عابدان
 اصنام را و بسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظلمت شریعت کرده بخدا رسیدند آری
 مناسب مقام نیست و خلافت مدلول کلام است حقیرت مرشدی و استادی ارشاد کردند که معنی آن برین
 معنا نباشد و چهار اول که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که بر حقارت چشمه و صورت نبی با و لی نظر کرده و در پی
 انبیا و انصورت افتاد بر الله زده یعنی قصد اید بخدا کرد بحکم ان الدین یؤنون الله و رسوله لعنهم الله
 فی الدنیا و الآخرة و من یجاد و الله و رسوله فان له نار جهنم ترجمه هر که اید او را خدا و رسول او را لعنت کند
 خدا در دنیا و آخرت و هر که محاربه کرد با خدا و رسول و برای آن آتش و دوزخ است دوم اینکه بسا کسان قیام
 مشغول ذکر با سماء و عورات مازند و از معنی آشنائید یعنی اسماء الله را وسیله و نیاساختند و از خدا محروم
 مازند سوم اینکه بعضی کسان قصد صورت کردند و بر الله زدند یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتداء
 بعشق مجازی مبتدا شدند و آخر کار حذب الی لطیف خود کشید و عشق مجازی را بنها عیدل بعشق حقیقی
 حق گردید و این کمتر و نادر است قول که یا تیر بگیر و هر دانه بزین و تو علی و ارا این و نیز بگیر و در نه چون
 و فاروق همین و این طریق دیگر از این بگیرین و یا بگیرین وصل کن این خار راه وصل کن با ناز نور
 یار را تا که نور او کشد ناز تره وصل او گلشن کند خار تره آری ابیات در و قدوم در استان بگردان
 خابین از راه وارد است شاعرین در معنی این ابیات طوطی است که در انداخته مقصود و خطر مخفی
 که از تفریح حضرت مولانا مستفاد گردد و بدینست درین ابیات هدایت نفس کشی است

و کشتن نفس و کندیدن غوی بد را که مقبره خا برین در راه طریقت است و سبیل است یکی آنکه مجاهده و
 عمل خود نفس را بکشد و غوی بد را بکشد و این سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از اجتهاد خود
 بلاخطه اشارت کتاب و سنت و عقل خود برارد و بدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق و سبیل را
 سازد و تا انوار محمدیه بروی فاضل گردد و مشاهده حق رسد و سیر کامل گردد و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و شوق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل و مجاهده که موقوف به سعادت است و مقرر کرده اینها و اولیاست آن
 شیطان فاضل نمیتوان کرد و مانع شود باشد آن نیز از کتاب و سنت تقلید آن کرده عمل بدان کند تا نفس
 کشته شود و قلب مصیقل گردد و انوار محمدیه بروی فاضل شود و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بمقصود رسد و سبیل دوم آنست که از مجاهده و عمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کاملان
 و شیخ در تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته شود و دل مصیقل گردد و تا انوار محمدیه بروی فاضل شود
 و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقصود رسد پس موالوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل
 کشتن نفس بیان فرمودند و در بیان اول سبیل بیان فرموده و در بیان دوم
 در بیان شیخانی سبیل اول و سبیل دوم بیان فرموده و در بیان اول و دوم
 نفس بر قلمه شود و اخلاق و سبیل است حاصل آنکه تو نیز مجاهده و روانه و از تیر گرفته بی تقلید احدی اجتهاد
 خود این در خیبر اصلی و از این خیبر کن تا قلب مصیقل قابل انوار گردد و بواسطه آنحضرت بمقصود رسد و در
 میان صدف و فاروق همین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه و ذکر و نسبت این طریق به سبیل
 و تا فی تعلیمی است یعنی اگر چه شیخین نیز طریق مجاهده نفسی و قلبی باشند لیکن طریق قلبی مختارشان بود
 و سبیل دوم اینست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ و وصل کن بار خود را بانوار یار تا که نور او
 انوار وصل او گلبن کند خار تو را و این سبیل دوم وصل الی المملوک است بشرط رضا و تسلیم کامل به
 تصرف شیخ یعنی سالک مثل سبت بدست غسال شود و سوا و سوا و سوا خود را بالکل بکنار دهد و این طریق
 نیز عیان آنحضرت است علیه السلام و سبیل علی المرتضی علی نبینا وعلیه السلام را چنانچه در وقر اول گذشت
 بقوله گفت پیغمبر علی را کاسی علی و شیر حقیقی پهلوانی پهلوی و لیک بنشیری کس هم اعتماد اندر او
 در راه توحید و فقط خواهی اصل را ب نطفه اسفید است و خوش و لیک عکس جهان روحی و شوق
 سید به رنگ حسن التفویم را تا با سفل میرود آن نیم راه این قطعه با قبر اول در وستان زین العابدین

رضی الله عنه واقع است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دید پرسید که کجاست صحبت بازید قال صحبت من
 برادر از رومی سفید و از حبش سیاه و سیاه و سفید کنایت است از شفی و سعید چنانکه خداست یا ای سفید یا سیاه
 شفی و سعید معنی ظاهری همین که آب نطفه هر یک آدمی از رومی و حبشی سفید میباشند اما از حکس حیوان
 والدین مولد و نطفه حبشی سیاه و نطفه رومی سفید میگردد و در معنی این قطعه در بیان تشریح اختلاف است
 شیخ محمد رضا گفته که در صراح اول پس از اول ثمارت است باول حدیث دامن مولود الاول و اولد علیه
 فطره الاسلام و در بعضی معانی ثانی بیت اول شاد است است بطرف ثم ابواه سیوانه و بنصرانه و بجهت نه
 و شیخ ولی محمد شایع بعضی را غلط گفته زیرا که برین تقدیر لازم می آید که رومی نیز همچو حبش کنایت از شفی
 باشد و حال آنکه رومی کنایت از سعید است و حبش سیاه مولد می عبدالمعلی محمد قدس سره در شرح خود میگوید که
 در حقیقت شیخ ولی محمد از معنی حدیث فاضل است معنی حدیث نیز نیست که هر مولود را ابویین بود و بعضی را
 و بعضی را سیاهانند بلکه معنی اینست که هر مولود بر فطرت اسلام زائیده میشود و بعد از آن ابویین بعضی را
 مولودی و نصرانی و مجوسی بکنند و بعضی از فطرت اسلام باقی میدارند فقط باین تقدیر نیز و اقرار من
 لاجل دارد و میشود اول آنیکه الله تعالی میفرماید فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبديل خلق الله پس
 ابویین را چه مقدور است که تبديل فطره الله نماید ازین معلوم شد که معنی اسلام که در حدیث واقع است
 علمای خطا بر نفسیده اند و دوم آنیکه از بیت ثانی قطعه مذکور میشود که سیاهی و سفیدی باختیار
 حیوان رومی و حبشی است که تنید برنگ اسیر القهوجی میفرماید و در تفسیر چهارم علت غائی آن سفید
 تا با سفید میفرماید آن نیز راه اینست که لایست میگوید بکنند برون اسفل السعالمین هم باختیار ابویین باشد و اگر فاضل
 میفرماید اگر گویند در هر دو معنی مذکور آن نیست این بود قبایح است معنی دیگر علیا اکنون معنی مدبر حضرت
 بر شفی و مولای با پیشین که از وی آن همه شهادت رفع میگردد و از شاد شد که لفظ اسلام که در حدیث مذکور
 و قسمت از آن است اسلام هر تفسیر بلکه معنی لغوی اسلام است که عبارتست از فرمانبرداری انقیاد و تعبد از تعالی و اقبال
 که بر اسلام قائم است که لایست که لایست یعنی هرگاه گفت خدای افرام را برسم یا که فرمانبردار شو گفت منقاد شد
 که لایست که لایست و فطرت و فطرت و فطرت المعانی است و مولود از حدیث ثم ابواه سیوانه و بنصرانه و بجهت نه
 تبديل فطرت و خلق نیست بلکه تعلیم و تلقین کردن عقاید خود است اکنون معنی صحیست و آیات که
 باین شکی تا احتمال تعارض بین این حدیث و آیات باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر مولود

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعدا و تسلیم و فرمانبرداری که هر چه او را بشارت میدهد از روی عقل آزادی میدهد
 و تسلیم میکند آنرا چونکه در حقیقت او چنین استعداد و ولو و لهذا از تعلیم و تلقین و الدین طریقه ویرانه نشاند
 میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد و اگر تا آخر عمر بر آن عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی نمود
 ازین تفسیر رفع شد متراض که در میان حدیث و آیات بود احوال بدانند که معنی قطعه معلومی میشود
 قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و دناه اسفل سافلین الا انکم
 آمنوا و عملوا الصالحات فلم اجز منون ترجمه هر آنکه پدید آمده از انسان را در بهترین صورت خلقت
 پس رود و او را با اسفل درجه و درج مگر آنکسان که ایمان آورده و عمل صالح کردند برای آنها انجیز
 منقطع است خلاصه معنی قطعه انبیاست یعنی اصل نطفه انسان مطلقا سفید و خوش بود
 که احسن التقویم عبارت از آنست لیک پرنوی خلوق که بر جان رومی و حبش و قنار و رنگ و پیکر و سنیا
 یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته و دو قسم گردانید قسم شقی و سعید از آن خبر میدهد
 مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا با اسفل سیر و آن نیم را و نیم ثانی را برای جنت استثنای
 بقوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات برای آن نیم و جنت اجز منون فقط و قمر سوم در قصه کجا
 چند آیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نشود و از تقریر بر می شدی و استناد فی سوره
 نوحی حل مقام میشود و لهذا بعد نقل آیات تشریح آن میکنم قوله هر زمان تری است جزو جانت را
 بنکر اندر تریع جان ایمان را و عمر تو مانند میان در است با روز و شب مانند دنیا را شمر است و شمر
 سید با از بیوت و تا که خالی گردد و این صیغ و خلاصه آیات اینکه غفلت از یاد خدا و مشغولی دنیا
 عمر را بربا و سید به حکم حدیث الناس نيام اذا ماتوا انبتوا تبعه هر گ برین غفلت متنبه نخواهد شد
 لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که سن کان فی هذه اعمی فوفی الاخرة اعمی هر گاه در دنیا غافل
 تذکره در آن جهان چه سود و در حضور می باید که پیش از موت آمد و رفت دم را نگاهدار که بغیر یاد خدا
 و می ندراید و نه زیر رود که شاید همین دم و اسپین باشد پس خود را هر وقت در حالت تریع انکار و
 درین حالت تریع ایمان خود را نگاهدار با ذکر خدا اگر دم براید از دنیا یا ایمان رفت و الای ایمان ببرد
 قول عازفانست هر آنکه غافل از حق بگذراند کافراست اما نهانست و درین باب
 وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاک انبیاء فی حسن یحیی بغیر کسی ففعلت انبیاء فی خدا و بشارت

هدی فرمود ای بنی آدم و مهای توانبای من اند پس هر دم که خارج شود و بغیر ما پس پس قیل کردی توانبای
 مرا ایضا یا بنی آدم القاسک معدود من یخرج بغیر ذلک فی قنوتیه ای بنی آدم و مهای تو شمار کرده شده است
 پس هر دم که خارج شود بغیر ذکر من پس آن سبت است و در قرآن مجید میفرماید و اذکر ربک فی نفسک
 تضرعاً و خیفه و دون الیهم من القول بالغدو و الاصال و لا لیکن من التافلین ترجمه و یاد کردن بسب خود
 و نفس خود از روی زاری و آسپسته و کمتر از چیز گفتار صبح و شام و مباحث از خافلین و معنی بیت ثانی آنکه
 عمر تو مانند همیان زراست حال همیان اینست که هر چه از آن صرف شود و باقی در عوض در و دیگر انداخته شود
 همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر بلا عوض صرف خواهد شد و چند روز همیان خالی خواهد شد و عمر تمام خواهد
 شد و مراد از عوض برآمدن دم با ذکر خداست هر نفسی که فرو برد و مدحیات است و چون بر می آید مفرج ذات در دنیا
 فاکه تنفس فریدی عمر بود و در عقبی عوض عمر لقای الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکره که در گور موجب روشنی
 و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و آیات مابعد علاج آن میفرماید خاک او گردنی مد فون
 غمش تا موت یابد و تا از روش گور خانه قیه تا و گنگده نبود از اصحاب معنی آن هر چه یعنی بکار
 نخواهد آمد اگر با ایمان رفت قول که قول پیغمبر شنوای محبتی که کور عقل آمد و وطن در روستا و هر که روزی باشد
 اندر روستا تا بجای عقل و ناید بجا آید آیات در ذکر سوم اندر داستان روان شدن خواص و
 قومش بسوی ده دارد است ترجمه حدیث است قال البنی صلی الله علیه و سلم من سکن فی القری بوکات
 شهر او سکن القری شهر او حق و هر اهل موی حقش سره مراد از شهر شریف کامل او و پیران و پیران چنانچه میفرمایند
 ده باشد شیخ کامل نشده دست در تقلید و رجعت زده پیش شهر عقل کلی اینجا است و چون از آن ششم
 در خراس و بعد میفرمایند این را کن صورتی افسانه گیر و بوی و روانه کنده و اندک که ظاهرش
 گیر اگر چه ظاهرش بود و عاقبت ظاهر سوی باطن برده و باید دانست که حضرت مولوی معنوی درین آیات
 بطریق آویز و گریز تعلیم میفرماید رای حقیقت را اصل و دعوی و حکایت آشنای و سبقتی باشهری شیخ شهر
 و مذست ده بود چنانچه فرمودند ده مرده مرده را حق کند و عقل را بی نور و بی رونق کند و بعد فرمود
 که مراد از ده پیران حق و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کردن و صحبت ناهنص از ترک کن
 بعد از آن فرمودند این را کن صورتی افسانه گیر یعنی بظاهر افسانه کنه غیب سکونت شهر ترک
 بود و باش ده باشد گفتا کنی هم مفید عقل و دانایی است پس بعد میفرمودند ظاهرش گیر ای

ظاهر از بود این دفعه امر از است باین که حضرت مولوی همیشه امر سفر را باین برای ترک صورت نظر
 و بر جمع معنی و در اینجا خلاص آن ارشاد کردند همیشه چیست حاصل جوایب آنکه تقدیر از صورت و عیب
 معنی برای کسی است که او بر صورت دل بسته از معنی محروم می باشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نداند
 بلکه صورت را وسیله معنی می بیند و برای او تعلیم نیست که صورت ظاهر از معنی بر آید باز
 اسبق صورت یا بطن می رود و بیات مابعد بصره تمثیل و دلایل آن مطلب اند خلاصه آنکه حضرت مولانا میفرمود
 که مولوی معنی اگر اعمانه ظاهر بر زبان می آید برای تفهیم معنی است و به معنی می رود غلبه حال و جوشش
 عشق میگذارد که حکایت سابق را تمام کند فقط قوله عاشق شمع خدا بافرموده عاشق معنی و او کافر
 این شعر در قوس در بیان توفیق و وحدت متضاد المعنی واقع است و آن را وحدت نیست است از
 با کفر کفر وحدت و یکسانیه من لم یرض بقضای قلبی طلب ریا سوای تقریر سوال آنکه در عتقاد کفار است
 که جمیع افعال عبادیه مشیت و قضای حق است کفر نیز به قضای او باشد و رضا یا اقتضا واجب است
 چنانچه معنون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا با کفر کفر است و بنظر صورت چهار وجه است
 اگر کفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافراست و اگر رضا ندید ترک واجب کرده باشد حضرت
 مولوی معنی جواب این سوال اوده اند بفرق در میان قضا و مقضی یعنی مقضی اجتناب اسم مقول و قضا
 علی القضا بشر است و واحد عنه القضا حق است لهذا فرمودند بر خیم در کفر زبان زد که قضا است
 فی اذن زد که نزاع و جبهت ماست و کفر از روی قضا خود کفر نیست و حق را کافر محضان اینجا ماست
 حاصل جواب آنکه کفر از این جهت است که مشیت حق است عین کمال و است یعنی نظر کمال اسلام است
 از جهت رضا با کفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و اعتبار بشرفا و فانی و طغیان را واجب آنکه کفر است
 یا بر حساب از کفر راضی نیست پس توفیق شده بیان هر دو حدیث متضاد معنی و در مصادف ثانی
 بیت مذکور عاشق مجازی است حضرت مولانا قدس سره و بنیقام فرموده بودند که عاشق صورت بر سر
 و وجه است یکی آنکه عاشق را مشاهده حق بدون تقدیر صورت حاصل است و صورت او را با تمیز از
 از مشاهده حق بکفر با وجود آن در بعضی مظاهر و بوجه کمال می بیند چنانچه حبس غیر علی او در علیه و سلم بر
 است از جهت قبول بود و هر گاه عاشق صورت مقید باشد که مشاهده حق و در آن صورت غاصب کند و اینجا
 آنکه مشاهده حق است که ظاهر است و انصاف است لیکه این نیز شریک اهل کمال و از این

و سوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر از بند حق در آن جایز است
 یانه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره تنگ عشق میگوید زیرا که این عشق بتغییر رنگ صورت ظاهر
 زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کاذب گفته اند و چه گفته اینست که کفر بمعنی شر است و این عاشق
 ساز صانع است پس معشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی صورت است با و صحت اعتقاد غیرت
 چنانچه عابدان اصنام فقط قوله عجز از ادراک مابیت همه و حالت را میبرد و در باب توبه زانکه مایه است
 و ستر آن پیش چشم کاملان نباشد عیان و این اشعار به قدر سوم در ستر حق فرق در علم مقصد و حق
 و اوردند ظاهر و در کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام ورود نیستن کاملین گفته مایه است در محفلت
 حدیث ماعرفناک حق معرفتک و این سخن را ادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام
 ما تین اقوال امیرالمومنین علی المرتضی علی نبیا و عاله السلام مثل علم عبودیت با علم اراده و کشف العطاء
 را از دست یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها بشیش نشود یقین من و قول امام جعفر ابن حنیفه رحمه الله
 علیه ما بعد ناک حق عبادتک و لا کن معرفتک حق معرفتک و قوله تعالی و اعبد ربک حتی تنیک البقیع
 نقل کرده اند لیکن از آن جمله اقوال رفع مخالفت حدیث ماعرفناک حق معرفتک میشود حضرت مرشد
 و استادی علیه الرحمه و الفقذان فرموده اند که حدیث ماعرفناک حق معرفتک در کنه مایه است حق و اورد
 و اعتراف عجز عن ادراک کنه ذات حق بمقتضای عیدیت و رسالت از هر یک بنی و ولی شده آمده است
 و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول بکنه حقائق اشیا از خواص بحوام و علمای
 معقول است و در وجه عرفا و پایه اهل کشف ازان برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب قوت خود
 بوده اند موافق مشاهده و کتب خود میفرمایند زانکه مایه است و ستر آن پیش چشم کاملان نباشد
 عیان یعنی ادراک چیزی که تر و عقل محال است پیش کاملین ممکن بل محسوس و سطر است چنانچه
 از آیات مابعد این مطلب بخوبی واضح میشود فقط به قدر سوم در ستر حق عشق لا ایالی دارد بخارا
 پیش معشوق اشعار و اوردند که از آخر دم تا قوتیم تا سحر اوج حجاب که معتقد بنود است پیدایمی شود
 چنانچه در زمان سلطان خانزادی الدین حیدر شاه زمین سید اشرف صاحب از اولاد احماد حضرت سید
 اشرف جیلانکی سمنانی صاحب لایست که چه آن شش بیات و در حجاب و نوشته بحضرت مولانا قدس سره
 فرستاده است شایسته سنی آن که در حضرت مولانا بعد از آن خطرا حواله را قلم اتم کردند که جوابش نوشته

بلا خطه س با کفرا نند بهرگاه گذرانیدم ارشاد شد شایسته باشن باشن آن جواب بگو چه عرصه شده شد و نقل
 آن بحسنه و زویل منبوسیم بسم الله و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین ^{صطفی} یعنی شرف و مجد است
 استکشاف یعنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره الا قدس منوذه بهر چند در ک
 کشف معنی آن ابیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوالتی میجو ادا اما اجابا لیه
 بمقتضای خیر الکلام ماقبل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و اتصالات و چو تمعینات
 بسوی اصل خود که عدم تعین است تمکیم بر حق تر جان مولانا میفراید **قوله** از جادوی عدم و
 نامی شدم و از خامروم بچو آن پر زدم یعنی بهرگاه بصورت نطقه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت
 و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفت که خواص انسانیت است هیچ ندانستم بعد از تغییر
 استحالته که موت عبارت از انست در هر انتقال ترقی که درم و نام دیگر یا قتم چنانچه بهرگاه این خوابت یعنی
 صورت نطقه نشو و نما که قتم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول یک و در ترقی با قتم
 و از خامروم یعنی افغای محض در گذر شده ترقی که درم حس و حرکتی پیدایش و بعد موت ثانی بچو آن شوم
قوله مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم که در وطن کم شدم یعنی در صفت حیوانیت و در گذر شده
 عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم یا درم سیم شدم و بهرگاه در شده اتصالات جز ترقی و از دنیا و ترس
 هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چه ترسم زیرا که از مردن کی تا قفس شدم ملک و بهر ترقی یا قتم و کامل
 شدم **قوله** حمله و یکمیرم از بشو و تابارم با ملائک پر و سر یعنی بعد موت سگانه مذکوره و دیگر از بشریت
 میبرم یعنی در موت چهارم از غرض و هوا و درج و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر
 برارم در صفت فیعلون یا تو مردن و کل شیئی مالمک الا وجه و در موت پنجم از خود عادت ملک هم
 گذرستن و چنین باید زیرا که حکم کل شیئی مالمک در شده نیز مالمک است پس در انتقال ششم منفره
قوله باز دیگر از ملک و زبان شوام و آنچه اندر و هم ناید آن شوام یعنی بهرگاه از مرتبه ملک بگذرم و هیچ
 جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن در و هم تو نیاید **قوله** پس عدم گرم عدم چون در غیون
 گویدم انا الیه راجعون یعنی پس از انتقال استحالته ششم یا اصل خود که عدم تعین است و اصل شوم
 چنانکه اسم الله و اعتبار وجود و غیره صفات و اسماء تیر از آن مرتبه مرفوع گردد و بعد و اصل شدم بهر
 گوئیده در حق من نعمه انا الیه راجعون همچو از غیون سراید و در تشبیه قابل ترجیح با غیون اشارت است

سپوی اینمخی که گویند انا الیه ریاضون نیستند بگری نیست چنانچه از غنون خود بخود آواز میداد بچنانچه از جیح
بر حال خویش خود بخود انا الیه ریاضون بخواند پس غرض مولانا از بیان این نکات مذکور همین است که در حقیقت از
مرتبۀ نطفه تا وصول بسپوی حق بر تعین اساسی حجابی نیست و بجز غفلت بر چشم ضاغل نقاب مخفی بینی جان است
که در خاک نامش طریق و در گاه از خاک سر کشیده صورت و اندام پیدا کرد و نامش گفته شد و چون از آن حال
تغیر یافت و در مبدع بقلب رسید نامش منی گردید و در گاه از آنجا انتقال کرده در رحم مادر رسید با نطفه
ملقب شد و پس از تغییر آن حال بعلقه سمی گشت و بعد از تبدیل آن صورت بمصطفی نامیده شد پس از انتقال
این بیت بظلام تشبیه یافت و بعد از شکل حسبت کسوت بچشم پوشید و بعد از تلبیس بلباس سمیت روح در وجود
و مید و باز بر جلد زمین جلوه گری نموده بحضرت انسان مخاطب گردید و شکل جبرئیل بر صورت محمدی علیه السلام
نازل گشته در کیفیت انتقال مسطور و خود فرمود و لقد خلقنا الانسان من سلاک من طین ثم جعلناه
نطفه فی قوارکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فاکسوना العظام لحمًا
ثم انشأناه خلقًا آخر فبارک الله حسن الخلقین ثم انکم بعد ذلک لیتون سوادا ولوالاخر سوادا
والالباطن وله الامم من الاولی الاخر بضمیر روشنند آن کوشش نفس و حقیقت جوایب معنی رس مخفی
و محجب تواند که هر گاه از آیات مرقوم الصدر کیفیت انتقال و وجود بسپوی تعینات موجودات دریافت
کردیم معنی دیگر اشعار حضرت مولوی معلومی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشغول بر عروج بازو
وجود مطلق است تیر حل گردید و مظهر تناسخ روحی که از چو کلام ناشی میشد مرتفع گشت مثال عروج
همچو سبزه بار بار و میوه ام و به مقصد بقا و قالب دیده ام و مراد از روئیدن همچو سبزه تبدیل صورت
بر یک تعین است نه تعین دیگر چنانچه در آیات مذکور مضیده شده و مقصد و مقصد و مقصد و مقصد و مقصد و مقصد
برای کثرت می آید از آن حد و معین مراد نیست و بنیزه صورت و قالب همان وجود مطلق است که بر بالین
قائل ناطق و ظاهر است نه روح انسان چنانکه مقصد بنود است و مثال کلام که شتمل بر تبدیل باشد
تبرجیع بند مولوی معنوی قدس سره واقع دیوان شمس تبریزی رضی الله عنهما ترجمه چندی به شکل آن
بیت عیار برآمد دل برد و نهان شد و هر دم بلباس و گر آن یار برآمد که پیر دیوان شد و گاهی بدین
حد ساله فرو شده عواص معانی و گاهی در تکامل مختار برآمد و زان شاه جهان شد که نوح شده که در جهان
بد جافرق خود وقت بکشتی و گاهی چون خلیل از دهن نار برآمد و آتش گل از آن شده و بسعت شده و از هر

حقا با میدمد تا اینکه از ظلم ظالمان دنیا متروک گردید و در باختر آورد و پس بلامیصیت دنیا بر سر است
 بسوی دین **قول** که در زندگی تانی رمضان اسی عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار به کان بلامی و دست
 شاست به علم او بالامی تدبیر شاست به این استعاره تمهید بکمل مطلب سابق اند یعنی اگر انجنان قوی لایق
 و بلند نیستی که بلامی دوست خوشنود شو پس رضی بقضای رب باید شد تا او تعالی که صدای عالم
 از فضل خود تراست بلامی رنج گرداند و کفارت و نوب سازد حضرت مولائی و اوستادی قدس سره میفرمود
 که اینهم اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال سول الله صلی الله علیه وسلم
 ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذى ولا غم الا کما کلف الله به من اجل ما به
 تم تحمیه غیر سه مسلمان را از تعب و نه از وجع یعنی مرض و نه از هم و نه از حزن و نه از رنج و نه از غم تا اینکه بخلاف
 او را اگر اینکه بختد بآن رنجگانان آن مسلم **قول** که پس بصورت عالم صغری توئی به پس بمعنی عالم کبری
 این شعر در برخی بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبر واقع است مراد از حکما
 اهل یونان که بعضی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون و حکمای فلاسفه که آنها را مشائیین گویند چرا که
 نزد مشائیین انسان از عالم صغیر است نه عالم کبر و مراد از حکما الهی عارفانند که نظرشان بر حقیقت انسان
 افتاد و آنرا عالم کبری اتقا و کردند زیرا که جامع اسمای الهیه و خالق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاد
 و علمشان بر حقیقت آن نرسید که آنرا عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری خبر
 عالم کبری کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال ز کلام مولوی میگو
 قدس سره پیدا است خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده دیگر اشیاء از کواکب و ملکات
 آنچه در بیان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت خالقى ظهور جهان است
 اگر چه در وجود و استمرار باشد اما بنظر علیت مقدم است چنانچه آیات آینده در بیان همین مطلب میفرماید
 پس بمعنی آن شجر از سیوه زاده اگر بصورت از شجر بود شرف لاده مصطفی زین گفت کاهم و انبیا
 خلعت من باشند در زیر لواء بهر این فرموده است آن ذوفنون و فرغ من الآخرون السابقون به
 اگر چه در صورت زاده ام من بمعنی جدید افتاده ام به پس زین زانبد و معنی پدر به پس ز سیوه زاده
 و معنی شجر به حضرت مولائی و معرشدی میفرمودند که فرغ من الآخرون السابقون اشارت بحدیث است
 عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب سول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دسنة

منهم ممتد اکرون قال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً وقال آخر کلم موسی تکلیماً قال آخر عیسی کلمه الله و
روح و قال آخر آدم اصطفاؤه الله فخرج علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم
خلیل الله و سبک الله و موسی کلیم الله و سبک الله و عیسی روحه و کلمه و سبک الله و آدم اصطفاؤه الله و سبک
الله و اما حبیب الله و لا فخر و اما حامل لواء الحق یوم القیامه فآدم و من و نه و لا فخر و اما شافع الاول
مشفع یوم القیامه فآدم و اما اول من یحک خلق الله و یفتح الله فی خلقه و معی فقره المومنین و لا فخر
و اما اکرم الاولین و الاخرین فآدم و لا فخر و اما الترمذی و الدارمی مشکوٰۃ ترجمه از ابن عباس رضی الله
روایت نموده که گفت نشسته بودند درم از اصحاب پس بر اید پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام از خانه مبارک خود
تا آنکه چون قریب شد ازین جماعت شنیدان سرور ایشان را که مذاکره میکردند و گفتگوی مینمودند و التفصیل
علیه السلام بعضی گفتند که ابراهیم خلیل الله را حق تعالی دوست خود گرفته و او را خلیل الله نام کرده بواسطه
آنکه محبت حق تعالی در دل و جمیع جوارح و قوای او سرایت نموده بود و عیسی که دوستی حق جمیع مال خود را صرف
فرموده و چنانچه مشهور است و دیگری گفته که موسی برگزیده که با او خدا تعالی کلام کردنی و لهذا او را
کلیم الله میگویند و دیگری گفته که عیسی کلمه الله است که وجود او کلمه کن است از غیر پر و الفکر و او را سبک
میرود روحی است از خدا که مخلوق اوست تعالی شانه و اضافه بسوی حق از هر شرافت و اعظم است شرفنا و
و شمه او بروح الله بواسطه احیاء موتی است و دیگری گفته که آدم از جهت آنکه برگزیده و برگزیده است او را خلیله
چنانچه فرموده ان الله اصطفا آدم پس بر اید و خطاب شد بر ایشان رسول خدای علیه السلام و فرمود که تحقیق
شنیدم کلام شما را و عجب کردن شما را و حقیقت امر چنین است چنانچه میگویند و هر چه گفتید همه راست است انکه
ابراهیم خلیل خداست و دوست خدا و آن چنین است و موسی متابعت کننده است با خدا و از گونیده است
و همچنین است و عیسی روح خدا و کلمه و است و آن چنین است و آدم برگزیده خداست و آن همچنین است
و بعد از ان سید عالم و مود اولاد آدم علیه السلام از جهت ادای شکر نعماء الهی بموجب و اما بنمته ربک فخرش بر ان دنیا
بر کمال است خود متنبه نموده و فرموده گاه باشد آنکه محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل انکم تم تحبون الله و یحبکم الله
فان یؤتیکم من فضله و یحبکم الله و محبت چنانکه اطاعت محبوب میکند همچنان اطاعت محب محبوب نیز میکند و یقیناً که
که حبیب است از حبیب و حال آنکه هیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر و مباهات نمیگویم و نیز در حدیث
و نیز از نزد لواء حق و علم او روز قیامت و لواء حق همان روز و در دست من خواهد بود و تفصیل ان امری است

با حضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور محمد بن را چنانچه چون او بود و بجا آورد و محمدی که شایان او بود و
 الهی شایسته ثواب و موهبت آنرا آدم و کسی که دون او دور او است از غیر آن در زیر لوی من خواستند بود و این
 از روی مفاخرت نمیکند چنانچه عادت عرب است و پس اول شفاعت کنند از برای خصمات مومنان
 و من اول از آن کی می که شفاعت او قبول کرده میشود و در روز قیامت این گفتن از فرخندگیست بلکه قبیل
 بعد از نعم الهی است و من اول از آن کسی که می بیند از تیر و هفت آدمی کشاید برای من در بهشت پس می آید
 مرا حق تعالی در آن بهشت و حال آنکه با من فقراء مومنان باشند و این سخن از روی تمسک و تمجید و من ابریم
 خلایق اولین و آخرین ام تر و خدا تعالی یعنی من تر و او افضل موجوداتم و اگر مخلوقات و انچه بیان افهم
 میکنم **قول** دین شریعت را امتحان نموده اند و می بینند که تسلط اندک است شده
 یکدیگر شده و هر چه عیسی با ملک ملحق شده و نقش آدم یک معنی جبریل و رسته انجیم
 و سوا و قال ویل و از ریاضت رسته و زرد و جهاد و کویا از آدمی او خود نزاده و قسم دیگر با خزان ملحق شده
 خشم محض و شہوت مطلق شده و صفت جبریلی در ایشان بود و فت و تنگ بود و آنکه و آن و صفت فرشت
 مرده گردد و شخص کویا شود و خرد شود چون او بی آن شود و این ایات با قدر پیارم در تفسیر است
 ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب
 فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو من البهائم
 ترجمه تحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است و ترکیب آنها عقل او پیدا کرده است
 و پاهای را و نهاده است و ترکیب آن شہوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است در آن
 عقل و شہوت را پس هر که غالب شد عقل او و شہوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و هر که غالب
 شہوت آن عقل او را پس آن کمتر است از چهار پاهای و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره
 واقعه مدیفرماید و کتبم از و اجالما فاصحاب المیمنة و اصحاب المشامة و اصحاب المشامة
 و الساقون الساقون اه لکن المقربون ترجمه بود شما سه گروه در مرتب بر سر اصحاب است راست
 کدام اند باران دست راست این تکرار جهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند باران و دست چپ
 ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال دم بودند و آن کسانی که سابق شده اند با ایمان و طاعت بعد
 از طهر ریح سابقا تدرجت خدا تعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ایات بهر سه گروهی انسان

تفصیل میفرماید اول مقرران که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم
 قسم دیگر یا خزان باحق شدند و مصداق اصحاب المشامه است و در آیات مابعد اوصاف این قسم دوم است
 و قسم سوم را در آخر این سوره بیان فرمودند **س** مانند یک قسم دیگر اندر چهارم و پنجم حیوان نیم حی با شاد و
 روز و شب و جنگ اندر کشش کش کرده چالش و کش با آخرش و بعضی مردم برین اشیاء اعتراض
 کردند که مولوی قدس سره فرقه ذکر کردند یکی آنها که ملحق بملائک اند و یکی کالانعام و یکی از آنها که در کشش
 افتاده اند پس اگر اصحاب میمنه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثانی اند و آنها که
 ثالث باشند پس سابقان مقرران داخل درین سهو و غیبه اند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند
 پس اصحاب میمنه در اول و ثانی داخل نمیتوانند پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست
 پس تفصیل مندرجه آیات مطابق آیه کریمه کلام الله شد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند
 که مراد و آیه کریمه از سابقان مقرران اهل الله اند که عارف با مراد و مطلع محض اند و عبادت بر بصیرت
 و مشاهد می کنند لهذا انبیا را الله تعالی فرمود تا من الاولین و قلیل من الآخرین یعنی مقرران گروهی اند
 از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان با الله و عابدان با مشاهد و صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان
 آمدند و بعد از آن در تابعین زیاد بودند از من بعد ایشان بعد از آن در تبعین زیاد بودند از آن
 تا آخر و آنچه بعضی مفسران از اهل ظاهر گفته اند که اعم پیشینان نکه اند ازین است قول مرجوع و مخالفت
 احادیث صحیح است و از اصحاب میمنه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی امیر مایه ثلثه من الاولین
 و ثلثه من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنی
 فرمودند که قسم ثالث آنهاند که نیم حیوانند و نیم حی با شاد و در جنگ و کشش اند که بحجت یون آنها
 مومن در شاد و ایمان یسوی طاعت حق میکند و چون نفوس آنها خمره اویسوی مخالفت میکند
 بطرف لذات حیوانی و در جنگ و تعرض اند و اصحاب مشامه کافرانند چنانچه حق تعالی در حق آنها میفرماید
 یصرون علی الحنث العظیم یعنی مضلند و عظیم است پس دفع شد اعتراض مذکور و قوله
 هیچ پیغمبر گفتن و زنده تو به آرم روز من بختا و باره یکبار آن سستی شود و تو به شکن پستی است
 این سستی تن خاندن و حکمت اظهار تاریخ و از پستی انداخت بر دانای راز به راز بهمان چنین
 طبل و علم و آب و جوشان گشته از حبب العلم و آیین اشعار بدقه چهارم در تفسیر آئی لا تنفخن الله فی

کل بوم سبعین مره حجیمه بر آینه استغفار میکنم الله ما بر روز منقاد و بار مقصود مولوی معنوی ازین بیات
 آنست که هر چند از اظهار اسرار درین کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و اقصای غیب تو بیشک است
 و خواه نخواه اظهار اسرار میکنم باز میفرمایند که مستی برو و قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت
 است و استغراق زیرا که جان را کار با مشایده است و پس مستی تن مقتضی لطف و کلام زیرا که زبان را متعلق
 تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبه از یاد رود و با وجود این مستی جان تن را
 برهم میزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آید و معنی جان را که مشایده غیب است سبب خیال ازلی و آبد
 مستی عارض میشود که امر را بشکوف کردن نمیتواند بیت اخیر تمثیل نمیکند و دلیل آنست که راز پنهان
 با چنین طبل و علم آب جوشان گشت از جن القلم یعنی جوش و غروش غیبی و بچشم اسرار لایبی نمیکند
 طبل و علم است با وجود آن ضبط اسرار نمیتواند شد و هر چند قلم از تحریر خشک میشود اسرار ریشل خواهر آب
 از قلم خشک میشود و بیرون می تراود و قلم که حیرت اندر حیرت آمد این مقصود بهشتی خاصگان اندر
 بهشتها حجاب بازمی است و چند جان داری که جان پر از می است و این اشعار در داستان بهشت
 مصطفی صلی الله علیه السلام مشایده صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اند و از خاصگان جبرئیل
 و غیره ملائک و مراد از اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بتقرظ ظاهر مردم را در بمقام
 اشکال پیش می آید که درین داستان ذکر بیوشی پیغمبر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم اخص بودند از جبرئیل غم و درین بیت بیوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت
 کرد اند و آنحضرت که ملائک قدس سره در بمقام فرمودند که مقصود را منتظر آغاز داستان استنباه
 افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیوش نشده بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت آنیکه مولوی معنوی
 در ابیات ماقبل فرموده اند **س** احمد را بکشاید آن پر جلیل و تا ابد بیوشش باشد جبرئیل و درین
 بیت بطور شرطیه بیوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیه و سلم مذکور است بتقرظ آن بیت فرموده اند
 بهشتی خاصگان اندر اخص و وجود بیوشی ظاهری که بر جسم مطهر آن سرور علیه السلام واقع شده و ملائک
 بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد و آغاز و قمر نجم
 نولم است چشمانی که شب جولان کنند و کی طواف شعاع ایمان کنند و نکته ساسی مشکل و بار یک شد
 ند طبعی کوز دین تار یک شد و تا بر آید بنهر تار و بود و چشم در نور رشید نتواند کشود و به پیوستگی نبارد

شایسته کرده و نشان زمین را به این اشعار در بیان فرمود و آنچه اندک اول خطاب بصیبا را حق حسام الدین
 قدس سره فرمود و ترغیب هدایت و افاضه خلق نمودند قوله نور حق و بحق جذاب جان و خلق در
 ظلمات هم اند و گمان به آنچه فرمودند که استفاده از کامل مشروط بر عظیم کامل است چنانچه فرمودند
 شرط عظیم است تا آن نور خوش به گرد این بی دیدگان را سرکش و نور میکشش رضا
 ای تبرکش که گریه چون بخش و ظلمت کوش به این شهید پر چهار بیات مذکور الصدرا و نور
 مراد از سست چنان شب که حکمای فلاسفه اند و مراد از طواف شعاع ایمان اعتقاد بنور ایمان
 است عفا که حق معاد است و مراد از نکته نامی باریک و مشکل و فائق فلسفه است که از افکار و اطلاق
 غایبه فلاسفه میباشد اگر چه غیر ضوابط باشد و قید طایع ظلماتی فلاسفه شده که بسبب چشم آنها نور
 دین نمی بیند بلکه ظلمت افکار تار و پود بهر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است
 در زمین که سوراخ میکند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب نامحسوس مشغول میدارد و همچو موشی
 که شایسته بر نیاید و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر شک میگردد و این تقریر در بنفهم
 مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استاد بی قدس سره میفرمودند که قول هو کو
 معنوی است که خلق در ظلمات هم اند و گمان به ندایکند باینکه مراد از سست چنان که شب جوان
 کنند علمای ظاهری منکر عینیت و مبتلای غیبت هستند و مراد از نکته نامی مشکل و باریک لا اله الا الله
 آنها که مخالفت عینیت که بنطبی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بیند یعنی ادراک عینیت و
 احساس وحدت بسبب ابتلای او نام کردن نمی تواند قوله حرفهای طایفه روح خیال به بر نوشته
 چشم و ابرو خود خال و بر عدم باشد نه بر موجود است و زانکه معشوق عدم وافی تر است و عقل را
 خط خوان آن اشکال کرد و نادیده تدبیر را از آن نوزد به این اشعار بدقتیر و حکایت اشعار
 اهل تن غذای روح را اول ز بدن ایشان بر غذای خیس و صفت مناجات و آنچه اندک اشکال است
 ابیات بدو وجه است یکی رابط کلام باصل استخوان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تر است
 و چه رابط کلام سابق ایشنت که در سرخی باقی ماند بود و تریکه غذای جانت غذای جسم اولی میشود
 و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند به اعتدای بالنور کن مثل البصر و افعی الاملا
 یا خیر البشر و برای فهم این تن که عاشق غذای خیس اند گفتند به عذرا وانی نهاده و جهان

ایک از چشم بسیار پس نهان و آن خوان نعمت سیری است و در کمال تقصیر آن بیشتر کرده بود
 آن فی الجمله طعنا و او را بعد از آن در ضمن مناجات کمال صنعت خدا می بینی نظیر بیان کردند که در علم
 که عالم غیب است چه حرف رفتم که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافیه چشم و ابرو و
 هند و خال موجود آمد و عقل را خطا خوان آن اشکال کرد و یعنی عقل از لقیه آن نقوش مخفی خط و خال
 گردانید تا در این مبتلا شد از مطالبه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است ملاحظه فرمایید که مطالبه آن معشوقان
 غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و بیان وافی بودن معشوق عدم علی ما فاده مولانا قدس سره
 ایست که معشوق و طالب عموم متعلق بعدم است و بوجود یعنی هر حافل طالب معدوم میباشد و الا طلب
 موجود و تحصیل حاصل عقلا باطل است مثلا طالب علم تحصیل آن علم میکند که حاصل نیست و معدوم
 تسائل سوال آن خبر میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق ندیده است طالب و یار است
 و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه و کنار شد که نداشت علی بن ابی طالب
 گر نه طالب نان است که معدوم است و تشنه را غلب آب است که بنافته پس معلوم شد که معشوق مخلوق
 بشی معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین مستحق گردید که معشوق عدم وافی تر است
 از موجود لهذا آینه سیر میاید بر عدم تو حرف نامین بایان و آن سوادش حیرت سوداگران
 سبهارا سوی پس انگنده اند و نسبتی را طالب اند و بنده اند و زانکه کان و مخزن صنع خدا
 نیست غیر از نسبتی در اینجا چون آیس طبع توان نیستی است و از فنا نیست این بر هر نسبت
 قوله چون زمره زنده بیرون می کشد و هر که مرده گشت او دارد رشد و چون زنده مرده بیرون می کشد
 نفس زنده سوی مرگی می تند و مرده شود تا مخرج الحی صمد و زنده زین مرده بیرون آورد و آری آن
 در مقصد حکیم که طلاس از کندین پر با نقش و نگار ممانعت کرده اند حاصل این استعاره آنکه
 بحکم بجز الحی کن المیت و بخرج المیت من الحی مرده از زنده بیرون می کشد چنانکه صبیحه را از جانور زنده
 را از مرده چنانکه از صبیحه بجز جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده نوزند
 بیرون می آرد و یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت امارگی و ملهمی مطلق گشته حیات جادوئی باید قوله
 حاکی بر صورت بی اختیار است هر مخلوق را در اختیارش تا کشد فی اختیار سی صید را و تار و یکدسته
 گوشش زید را و ایک بی هیچ آلتی صنع صمد اختیارش را کند و کند این آیات بدیهه و حجاب

در حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی بن اشعار مردم را تا مل بدین وجه میشود که در بیت اول قدرت
و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق بی اختیار
بیان میگردد و در بیت ثالث اختیار آدمی را مکنه آدمی میگرداند که از این مجبوری او ثابت میشود و امیران
حضرت مولانا معنی آیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحی نمائده حاصلش آنکه در حکایت ماقبل این
قد بر وجهی بود و در انسان و درین آیات بیان فرق است میان اختیار منده و اختیار خداست که
بدو و هر یکی آنکه بر انسان را بصورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیر انداز بر تیر و شمشیر زن بر
سخت و سنان و غیره که جمادات بیجان اند قدرت پیدا دارند و آشکار و در و در و غیره بر آلات صناعت
خود و تا که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بند و غیره می کشد و صید و زنجیر و غیره قید میکند همچو زید پس
قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلاً اختیار نداشتند مقصور شد و هم آنکه افزاینده
و قدرت انسان مختصر است بر سبب آلات مخلوقات اختیار و قدرت خدای سبحان که قدرت او از هر وجهی
و بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق
بر سبب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلتن صنع اختیار آدمی را مکنه آدمی گردانید یعنی آدمی با اختیار خود
در هر چه قید میشود و اختیار خود را که در هر چه قید میشود نمیتواند مکنه آدمی را با باشد که چندین اختیار به سبب آید از اختیارش
بنده و از این معنی تا در و محجب نیست که اختیارات جمیعندگان بی آنکه فتوی در آن راه یابد پیش اختیار
اسلحه سرفرو و آرد و چنانچه پیشتر میفرمایند قدرت تو بر جمادات از بند و کی جمادی را از انبیا
نفی کرده قدرتش بر اختیارات آنچنان نفی نکند اختیاری را از ان یعنی با وجود قدرت حکم آن
که ترا بر جمادات است سلب جمادیت از ان جمادی نمیشود انی که در چنین قدرت و علی حق بر اختیار تو
نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیا و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق
عاجز و بی اختیار میگویند ازین کسر نفسی شان اختیار و شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه
قدرت شما جمادیت را از شک چوب زائل نکرد و چنان علی حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل
نمیکند مافهم قوله لا تخافوا ولا تحزنوا و انبیا و اولیا را به امر او از خوف اندن یعنی کامل و درون
معنی لا و الا الله یعنی تا و قتی که هستی موهوم خود را نفی نکنی در اثبات وجود حق زسی غایب آنکه وجود
تو همین وجود حق است لیکن تو هم انی بوجود سوسی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب

حق ماند توانی برای تشریح این معنی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورد اندر آواز موت موت اختیار
 که از لوازم شربت که حرص و هوس است بچوبیت شوتا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرماید **س** اگر میری
 زندگی بانی تمام نام نیکو تو بماند تا قیام من سر راه سه روز ای صبح بیکان باید که دیوانه شوی
 پس که امر و زاول سه روزه است روز پیر نیست فی هر روزه است این شعار در قصه محمود و یازده سال
 و پوشتین او به قریب واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین استان کنایت می کنند از چنانچه
 شایه محمود و از چوب پربال عالمین صلی الله علیه و سلم به یازده و چنانکه شایه محمود با وصف قدرت نام
 و تصرف عام بالکمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته راه نیاز
 اختیار کرده اندر شمای یازده در هر سحر است بچنان خدای سحانه ذوالجلال و الاکرام با وجود جمع بودن
 بجمع صفات و متبر بودن از جمله نقص و ذوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه و سلم عاشق
 گردیده محبوب با عالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرمود پس فون العرش الی تحت الارضین
 کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الارضی تمام مخلوق
 طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم
 با وصف تقدس ذات و متعلق و جمع بودن اوصاف حق که او تعالی تمامیندگان عالم را عباد او گفته
 خود را مثل یازده عبد مسکین انگاشته و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عشقی پوشیده پس و نهار بر آید
 کوشیدند پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طریقین است در تذکره آن مولوی معنوی
 خود را مجنون میگویند و قاعده صاحب جنون است که در هر راه سه روز طغیان جنون بر می شود و آری
 تذکره عشق است چنانچه فرمودند **س** بر دلی را که سران شده بود به میدم و را سران به بود و بعد به
 میفرماید **س** پس که امر و زاول سه روزه است روز پیر و زیست فی هر روزه است به قصه محمود
 و اوصاف یازده چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز به زانکه سلیم دید من و سنان بخواب
 از خراج اسید برده شد خراب یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی و هویت کلم
 ده ویران شد و بر دیه ویران خراج نمیداد پس سید خراج یعنی سخن گوئی از کلم نباید داشت **س** کین
 یاتی النظمی و القافیه بعد از نالت اصول العاقیه و ما جنون و احد لی فی السجون و بل ججون فی ججون
 فی جنون و هم از چارچ و پوشتین یازده در چارکایات یاد داشت بستی ناپایدار و موسسه خود است

برجاه و مال دنیا و سستی مستعار و فروز نیا باشد قوله باجماع بر عشق پاک حنیت و بهر عشق او را خدا و لولا که
گفتند مطابق مضامین ابیات مرقوم المصدر در تفسیر لولا که لما خافت الافلاک این کلام فرمودند بطور
استدلال گفتند مستثنی در عشق چون او بود فرد و مورد را از اینها تخصیص کرده که نبودی بهر عشق پاک را
کی وجودی بودی با خدا که را به من میدان از اتم خرج نمی و تا حلقه عشق را منعی کنی بقوله در خرد جبر از
قدر رسوا تر است و زانکه بهر حس خود را منکر است و منکر حس نیست این هر قدر فعل حق حس نباشد پس
منکر فعل خداوند جلجل است و از انکار مدلول دلیل است این ابیات در جواب مؤلف سنی هر کاف و جبری را
و اثبات اختیار بنده بدقیق و آنچه اند مقصود مولوی عنوی قدس سره در بنیقام بیان اختلاف مذاهب
و ترجیح یکی بر دیگری است یعنی قدریه میگویند که افعال نامخلوق است و با اختیار راست و شر و قبح را
بغیر اراده خدا و عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب استیم اصلا اختیار نداریم افعال با اراده
و اختیار خدا صادر میشود و اول سنت و جماعت میگویند که بنده با اختیار تکوین و ایجاد مجبور است و با اختیار
از یکجا با افعال و صدور آن مختار است و در بنیقام میفرمایند که اگر چه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند
لیکن مذاهب قدریه بر مذاهب جبریه ترجیح بسیار دارند زیرا که غایت شناخت قدریه آنست که چون بنده را خالق
افعال خود میداند و شر و قبح را بخیر اراده حق در عالم صادر میشود و مجبور نیست می آید و بر مذاهب جبریه
و سلفه خدا لازم می آید که آن بنده را مجبور است بلکه عند التامل عجز و عقیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدر
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میداند و شر و قبح را که هر دو حق نیکو بند نزد نشان مشیت و دو قسم است
یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیلی و کم اکیم حسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید و مشیت
فصری است اگر اختلاف آن امری از بنده صادر شود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام بر آنست که هر فعل
عقیده جبر از قدر رسوا تر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدریکه فعل خود را فعل حق میداند
فعل حق محسوس نیست پس قدریکه بگوید اقرار و میکند و تار مدلول و حق را منکر است و جبری خود را را
می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لا و قتل غیر حق برانده و رنگه زان پس که بعد از لایحه مانده
ماند الا الله باقی جمله رفت به ثناء یا شش ای عشق شکر سوز رفت و این قطعه بدقیق و در بیان آنکه
ثواب عمل عاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سرخی فرموده بودند عا شقان را شادمان
و غم دوست و دست مزد و اجرت خدمت هم دوست و غیر معشوق از تماشا نمی بود و عشق نبود هرزه

سودا می بود به عشق آن شعله است که چون بر فروخت به هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت به مغنی قطعه مذکور
 سوای مولوی معنوی و حضرت مولانا قدس سره از سلسله تاخت احدی نقضیده است زیرا که مولانا می
 عبد العلی محمد قدس سره و سر باب هم الکرام خاتم الشارحین و ماهر شنوی و جامع مطالب و باطن اند و در مقام انبساط
 نوشتند که درین قطعه ترکیب کلمه طیب به بیان می کنند پس دیگر شراح
 چگونه درک آن می کردند هر چند معنی و ترکیب کلمه طیب به اینست که در لغت اول لغت رابع
 مشهور و حاکم اندراج یافته لیکن در اینجا بالا جمال عادت ترکیب آن واجب افتاد و باید دانست که خداوند تعالی در کلمه
 بر توحید را نه است یعنی لانی جنس اسم و جنس خواهد اسم لا اله الا الله است و خبر آن غیر الله است پس خبر الله می باشد
 از اله تنگور یعنی سجده غیر الله نیست هر گاه غیر الله شد عین الله شد و الا ارتقاء تفهیم لازم می آید تا در دست تمام
 فرمودند و در گذران پس که بعد از لایحه ماند و ماند الا الله در زیر اثبات یا قی حمله رفت و در زیر نفی یا اصل نیک
 لا اله الا الله کلام قصری یعنی استثنائی است و استثنائی و کسب باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد نعم
 مخاطب میباشد پس کلمه طیب برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لا اله الا الله بود و تشریح اینکه
 گمان می آید که هر چه غیر خداست و الله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هر چه هست عین او است پس
 کلمه طیب باطل کرد و در حق مخاطب شرک را که معقود غیرت هر چه بود یا خدا و ثابت ساخت عینیت هر چه را
 نسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علماء که بجای خبر لا موجود و مقدر ساخته مراد میگردد که هیچ موجودی نیست
 مگر خدا که در معنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حال آنکه معبودان باطن زمین
 و آسمان و اینها موجودات غیر تنهایی موجود اند و معدوم نیستند و از اینجا که معنی احتمال سوال بود کسی
 گوید هر گاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت روان چه بود برای دفع این سوال فرمودند **خود** چون
 بود اولین و آخرین به شرک جز از دیده احوال همین به اگر کسی گوید در صورت نفی غیرت است احوال خبر
 خبر او نباشد پس دو بینی هم و با حق شد در جواب گویم البته طور کثرت بدون غیرت یافته میشود و مگر برای
 تحقیق کثرت غیرت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن غیرت اعتباری را مشرک
 از راه غلط اندازی قوت و ایه غیرت حقیقی می نیارد و غیرت عشق تنی خواهی که غیر حقیقی در وجود
 باشد اما کلمه طیب رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت **عشق آن شعله**
 که چون بر فروخت به هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت به اینچنین باید فهمید مقام را و آخر مولانا

قدس سره در بنیام نوشته اند بدانکه غیر حق سبحانه از اظرف و شهود عارف متنفی میگردد اگر چه در واقع این غیر حق
 نمیشود چنانچه شیخ اکبر قدس متحقق بان تصریح کرده فقط تفسیر لاقول بما لا یرضی قائم است زیرا که مقتضای
 معنوی نیست که غیر در واقع نیست و تنوع لا و قتل غیر و بی خدا رانده است نه آنکه عارف بحالت فنا جان
 تحویل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود و لیکن خطای بزرگان گرفتن خطاست چنانچه طالب اوئی نگردد
 طالب است به چون هر دی طالب شد مطلب است و زندگی مرده شود و بدین طالبی کی مطالبت جوید ترا
 اندرین بحث از خوره بین بدی و فخر ازسی را زنده دین بدی به این ابیات بدین شرح و تفسیر ساجد
 فرعون لا نصیر اتالی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما و امیکه تو طالب هستی و بهای خود هستی
 خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزله تمثیل است
 تا و قبیله انسان زنده است مرده شود و را نمی شود بد چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند چنان
 بعد موت اختیاری هست مطلق تر از زنده خواهد کرد و حیات جاودانی نصیب خواهد شد لیکن موت
 در زندگی بر کس اختیار نمی کند چنانچه حال فخر الدین رازی میفرماید که اندرین بحث از خوره
 بین بدی و فخر ازسی را زنده دین بدی و درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر ازسی را علوه
 عقلیه صاحب مذہب و امام علمای مشهور بود و یک هزار و یک دلیل بر اثبات وجود و احب تعالی از خود
 اقامت نموده بود و آوازه کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف صحبت ایشان را دریافت بعد بنا
 و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانست طالب فیض شد چون بجاوت نیند
 از باطن خود آواز هدایت ناک شنیده از خلوت برآمد و عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را
 از لوح سینه تو میجوشتند اگر بهر سیکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواهم که معایب مات تمام
 من سلب شود و از آن صحبت روگردانیده در وطن آمده جایز شد و صبر حق تعالی را بلبس لعین باو
 معارض شد و بیک هزار دلائل پیش کرده امام بارو کرد یک دلیل باقی ماند که فخر ازسی مضطرب و
 حالت اضطراب او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافته به یاران صحبت فرمودند که فخر ازسی روزی چند
 صحبت ما دریافته بود اکنون شیطان بر و غالب شده میخواهد که ایمانش بردارد و او با نماندن حروت
 نماند بهت شیخ بر سرش رسیده فرمود بگو که خیر صادق صلی الله علیه و سلم هر ابو جلدانیت فدا خیر داد
 در خانه کار بدین اقرا ایمان مسلامت برد مگر از دین نشد و قمر ششم قوله گفت پیغمبر کبریت از آله

که بنحوی که هر کس چیزی بخواد چون نخواستی من کفیل من ترا به جنت الما و ای و دیدار خدا و در با حق بخوابی
آن رواست و آنچنان خواش طریقی اینیاست به بد نماید چون اشارت کرد دوست به کفر ایمان شد چه کفر
از بهر اوست به این آیات بد فرستم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن مندر و را بود بلکه هر آدمی بین
غرور مبتلاست واقع اند در بیت اول هدایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال
آن کفالت حضرت صلی الله علیه و سلم است برای جنت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت ثالث
وقع دخل نعمتی است اگر کسی گمان برد که در عانیز از خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کننده
از کفالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محروم ماند در جواب این سوال فرمودند ع و زیاده حق نخواستی
آن رواست به حاصل جواب نیک و جامع که او عونی استجب لکم ما موریه است و بهر که احم امر که بکلم خدا باشد
اگر چه نظایر به دنیا باشد آنهم نیک میباشد و همچو جهاد که نظایر به قتل نفوس مذموم است مگر بکلم حق بدی آن نماید
بلک نیک آن از نیکیهایی عالم در گذشت و معنی ع کفر ایمان شد چه کفر از بهر اوست به آیه است که اگر مسلمان
برای خوف جان از کراه کفر بگوید آن کفر عین ایمان باشد بقوله تعالی من کفر بشیء بعد ایمانه الا من
و قلبه مطمئن بالا ایمان الی آخره آن کفر اگر ای به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که قریش بعد از آنکه
حضرت صلی الله علیه و سلم از اهل باطل در ویشان صحابه را اندامیر سانشدند و صحابه را در رجوع بکفر اکر اه
میکردند تا حدی که والدین عمار بن ابی اسیر شربت شهادت خشنیدند و عمار از بی طاعتی و ضعف بدن که تحمل
ایدا داشت کلمه که رضای آن قوم نبود گفت خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده که عمار شین
کفر اختیار کرد حضرت فرمودند نه اینچنین است عمار از سر تا قدم پرا ز ایمان است و ایمان بگوشت عمار
بر آینه است عمار که به کمان بجناب نبوت ماب آید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک اشک
او پاک میکرد و میفرمودند که ترا چیست اگر کفر باز گردند قبول اکر اه باز گردید با ایشان همان کلمه حق تعالی
این آیت فرستاد و حضرت مولانا و بنیام فرمودند که کفر چه بلک شرک ایمان است چنانچه هر که
یعنی اقرار بپیغمبر بعدیت ترد و موحدین عین متطین شرک خفی است چون با خدا شد عین ایمان گردید
قول که پس ز نقش لفظهای شنبوی به صورتش ضال است و نادیده مخوفی و در نبی فرمود که بین آن
و دل به نادیده بعضی و بعضی را مضل به این آیات بد فرستم در تفسیر حدیث آن الله شرا باشد
لا ولیا که اذ اشره بواک و اذ اسکر و اذ ابا و اوقع اند و بنیام فطمه استدهای امیر ترک نموده

وستی او بر قول مطرب که در آن این ندانم و آن ندانم بود خلاصه سخن این بود **س** مطرب جان بوش
 مستان بود و نقل و قوت قوت مست آن بود و مطرب ایشان را سوییستی کشید و باز سستی از
 دم مطرب چشید و درین ایات انتقالست مذکر مطرب ظاهری بسوی مطرب حقیقی که جان است
 یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مؤمن مستان است که جان مستان کلام از و شنیده و در مطرب
 می آید و حال مصراع ثانی آنکه نقل قوت و قوت مستان همین مطرب جانست و حاصل بیت با
 آنکه این مستان در سیرگاری بسوی مطرب وند و گاهی از مطرب بسوی سستی آیند حاصل مطلب آنکه
 سستی و وقیم است یکی سستی جان و دوم سستی تن چنانچه در بیت سابق فرمودند **س** مطرب ایشان
 بسوی سستی کشید و باز سستی از دم مطرب چشید و در مصراع اول بیان سستی جان است و در مصراع ثانی
 بیان سستی تن مراد است چونکه ترکیب مستان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم سستی
 گاهی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهری میگردد و گاهی محققضای سستی تن
 اول از باعث فتنه سرالی قوال جان را بطرف سستی میکشد و چون نفس را مانند جسم و معنی را مانند جان
 قرار داده اند و اثر هر دو متفاوت است لهذا لفظهای مثنوی را صورت ضال و معنی آنرا نادسی قرار
 دارند و در مقدمه ترجمه یافته که مثنوی موافق قرآن مجید فیضل به کثیرا و سیدی به کثیرا اندا سستی جان را
 شراب حق گفتند که حق بدان مطرب جان می برد و سستی تن را شراب تن فرموده و گفتند **س**
 آن شراب حق بدان مطرب برده وین شراب تن از نیم طرب چرو و یعنی بمقتضای سستی جان
 قوال و مطرب ظاهری چرو فقط قوال چون زحمت می ندانم از شکفت و ترک ما را ازین خراب
 گرفت و بهر بیدان ترک و گاهی کشید و تا علیها بر سر مطرب سید و این شعار بدقت ششم در حکایت
 آن مطرب و در بنجم امیر ترک این غزل آغاز کرد **س** کلی یا سوستی یا سرو یا باهی نمیدانم و وزن
 آشفته بدیل چه بخواهی نمیدانم و مراد از امیر مخمور مست جان است و مراد از مطرب مست تن جان
 عاشق که از شراب حق مجوس سستی مطلق بود و دل و از نفی مالموی کاره شده بر آشفته و بر طرب بوش
 شده خواسته اند و از بسته و گفت **س** این عجب کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم
 و کجا به کعبه دین تکرار بید و مرش به کوفت طبعم را بکوبم من سرش به قلنبانامی ندانم که مخور
 و سیدانی بزن مقصود بر و مستکب جان مطرب این بود که از نفی ما سواسی که سوچ و نیست چنانکه

و آنچه موجود مطلق است آنرا بگویند شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع
 شده مدتی برسدیل از روم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم نظر و نظر از طبع دراک نشان
 منظر میگردد و اسند عا کرده شد هیچ صاحب ضمیری در مطلب رجاء ضمیری که بقصد راهبر باشد نمود الا آنچه در
 اعزّه اند فی الدارین نا در کجانی و نایاب و استانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بطبیعی حاصل می شود
 که اکنون در بخیل لرجاء ضمیر محفل خود اکتفا و آن انیکه در مدارس ما و از انتم ایام تعطیل ملاگزاری مینمازید و یک
 از ساده لوحان طلبیه یا احققان کج مدرسه را دستار کلمان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر سر بند در پیش
 میگروانند و جزو ناد است گرفته مطالعهها حاصل میکنند و سرسری چند رفته این یاران می دهند بعد از پیش
 چند بجای تحقیق مباحث و تشخیص مطالب پیش ملاگزاری می آیند و از مقدمات مضحکه که نظام بحث نما
 می باشد استفسار نموده آخر بر سران می آیند که چون در هیچ مرتبه تشنه ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها
 یکبار ارجح میشود و چون ضمیرش ازینا خبری ندارد بر سر آن کو تک مضبوط گرفته دستار و جامه ها را
 می کشند و از مسند افاده بجاگ نداشتش می اندازند و این علیها در رقصه ترک و مطرب اشاره بال
 در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود
 که در محاوره آن عصر بمعنی علی الحکمه استعمال شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره بی سبق مرجع استعمال می بود
 و لفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین نقی زانی در تکریم این دو لفظ را چنین شرح
 نموده فباخصه اخذ و نعمت اخذله مدار این چیز را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر و محاوره
 شائع میگردد و بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از خرافات نقلیه و عقلیه
 اراده حل عبارت نموده اند امیر نوزاد الا حواری قوله از سوی معراج آیه مصطفی بهر بلایش حیدر
 حیدر این شعر در رقصه بلال رضی الله عنه واقع است ما قبل این بیت دو بیت مقلد بلال است
 تن به پیش زخم خارا کن هموده جان من مست و خراب آن و دود و بوی جانی سوی جانم میرسد بگو
 باری مهرانم میرسد تشبیه میدهد آمدن بوی یار را که تحلی حق باشد بر حجت حضرت نبوی از معراج و طمع
 ثانی اشاره بآنست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حیدر یا بلال مشر او جنت دیدم که پیش
 پیش من میرفتی آواز غلغله تو شنیدم و از جبریل پرسیدم کیست این گفت علامت است بلال که تشبه
 برخاسته و لفظ بلال متعلق حیدر است اگر معنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمد است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از معراج باز آمد بر بلال و حبه الی حبه بود و اگر انقطاع
بعضی این تقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصد معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج
تشریف آورده فرمودند بنی بلال و بعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبه اول متعلق بلال است
و حبه دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبه او برین حبه که مدح او نمیکند و این تقریر باینست عجیب
و غریب است کما لا یخفی قوله چون بود آن چون که از چونی رسید در چیاستان چونی رسید به گشت چونی
بخش اندر لامکان به گشت خویش جمله شیران چون سگان به او چونی و بدیشان آشتوان به در چیاستان
زن این سوره خوان به تا چونی غسل ناری تو تمام به تو برین مصحف منکعت ای علامه این اشعار
به تشریح در بیان قول مصطفی صلی الله علیه و سلم در حق عیسی علیه السلام لوزا و یقینه لشی علی الهی
واقع اندر کلمات این کلام از سابق اینست که ما قبل این سرخی ذکر عبادت کعبه بود علیه السلام هم بلال صحاب
ولی خدا را که در اصطبل میری بیار بود هرگاه آن ماه نبوت بر بلال را که بدر کمال بود از او ترا دید پسید
چونی ای بلال سه گفت چون باشد خود آن شوریده خواب به که در آید در دمانش آفتاب به چونی
آن نشسته کوکل چیده آب بر سر بندش خوش می برده به چونی عیسی بر سرش گیرد فوات به کابینی از غرقه
در آب حیات به گوید احمد گر یقینش افزون بدی به خود سواش مرکب و نامون بدی به چونی من که
بر هوا یکب شدم به در شب معراج مستحب شدم به قول لوزا و یقینه لشی علی الهی اذال بر فوات مرتب
یقین است در دنیا علیه السلام به بر یقینان قرین عیسی علیه السلام و نشان درود قول مذکور اینک از حضرت
صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بروی آب تبی تکلف میرفت آب
غرق نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لوزا و یقینه لشی علی الهی یعنی هوا به نسبت آب لطیف است
بر هوا سوار شدن مشکل است به نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زائد بود من بر هوا
سوار شده به معراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز بر یقین من بود می را بر هوا پر خود سوار گردیده
و حاصل ایات در توبه صدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود است
که یک شوی به آب باشد چونی تو آفتاب در دمانش و آید چون بود حال و در بدیت اول میگوید
به چون بود آن سحر از چونی رسید به در چیاستان چونی رسید به تا اینجا است تمام بود و بدست تا
بیان طاعت آن شوی به خواست به گشت چونی بخش اندر لامکان به گشت خویش جمله شیران

چون سگان و یعنی کسیکه فانی شده از چوئی بد چوئی رسد او چوئی بخش دیگران در لامکان میشود و مراد
از چوئی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان برگردن خویش نیست
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران شمرست و ایشانند بر خوان نعمت آن فانی چوئی مثل
سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف چوئی ذاست استخوان پیش چوئی شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه چوئی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمنیه الا المظهر
و اوست که آنرا ناپاکان سگان دنیا را زود و در چنانست تن زن این سوره بخوان است تا از چوئی
عسل ناری تو تمام و تو برین مصحف منه کف اسی خلاص و همچنین باید فصد مقام را قوله پس قیامت
قیامت را بدین دیدن هر چیز را شرط است این و این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موت و اقبال توفیق
واقع است ملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غایبین از آن مقام بالا جاهل بیان
کرده می آید لیکن سخن اینکه حکم غم ان علینا بیا نه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که
و دنیا دارا لغو و راست و در آن حقیقت بشری بالعکس میشود و میگردد و قیامت را حقیقتی آینه احصیت نمای
گردانیده است و مدار آن بر دو نقشه صورت نماده یعنی خدا در نقشه اول احوال را میگرداند و در نقشه دوم همه احوال
را زنده گرداند بعد از آن حکم خلق الموت و الحیوة لیسبوا کم اکم حسن علامه امتحان اعمال خواهد کرد پس چنانکه
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطرابی که موت با حلال است
دو هم اختیاری که عبارت از تبدیل حزن و هوا و کبر و کینه و غضب و کینه و غیره صفات از همه بصیر و قناعت
تواضع و تسلیم و توکل و غیره صفات حمیده که از آن تبدیل در بی عالم انسان زنده بهتر است میگردد و پس
همین موت اختیاری در حدیث شریف آمده است بر موت و ابعث الله فی اسی طالبان خدا اگر میخواهند وصول خدا را
در بی عالم پس بیدید پیش از موت اضطرابی که هر یک را حکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد قنای کلی بقای حق باقیه قیامت شده است کما قال الله صلی الله
علیه و سلم انا و الساعة کما تبین اقرن و پیغمبر علیه السلام که من و قیامت یکجا این و آن است انا و الساعة و پیغمبر
وسطی و سبایه یعنی با هم متصل استم ازین ممر است که وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با علامت گبری
قیامت نوشته اند و دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن
او به مرتبه حق البقیه تا مشاهده قیامت شود پس تا وقتیکه انبیا از خودی خود و غیره و جسمی جدید از حق بر

فاضل نشود و بدن قیامت آورایم نیست زیرا که دیدن هر چیز در بر حق ایشین پس است که آن چیز شود چنانچه
 انگشت هرگاه آنکه سرخ میگردد و او را تا انکار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بود چو حق
 این بود را اصطلاح صوفیه و لاد ثانیه میگردد هرگاه بنهید این مقدمات دانستی اکنون سانی ابیات شریفه
 شریف که در بنیام فرموده اند واضح خواهد شد قال قدس سره تا نکشند اختران ما نماند و آنکه پنهان
 خورشید جهان یعنی ما و هر یک اختران حواس و قوای نفسانی باطنی و مجلی نشوند و مثل بست بجز
 بی ادراک نگردد بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است از ما پس بی حجاب
 بآید آن اسی تو و لباب و مرگ را بگزین و بر درون حجاب و فی جان مرگی که در گوری روحی و مرگ
 تبدیلی که در گوری روحی و هر که خواهد که بپند بر زمین و مرده که می رود و ظاهر چنین و هر که بیکر نفی را که بین
 شد ز صدیقی امیر المومنین و اندرین نشانه نگر صدیق را تا بجز آخرت و کنی تصدیق را حدیث است
 من بنظر الی سبت ششی علی الارض فلیس نظر الی ابن قحانه پس محمد صد قیامت بود و نقد زانکه
 حل شد در نفسی حل و عقد یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوٰة والسلام را در مرتبه فاضل و
 آسان شده است سبت و کشاد که درین عالم شد زیرا که هر که بحضورش آمد از خودی خود مرده است
 و چون زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد زاده ثانی است
 احمد در جهان و صد قیامت بود او اندر جهان و بهر این گفت آن رسول با پیام و رزمه متواتر قبل
 متواتر ای کرام و همچنانکه مرده ام من قبل موت و زانظر آفریده ام این صیت و صورت و
 پس قیامت شود قیامت را بسین و دیدن هر چیز را شرط است این و عقل که روی عقل را دانی کمال
 عشق گوی عشق را بسینی جمال و خاصه اینکه مشاهد و حضور بی حق عبارت از غیبت و فنا نیست
 تا تو هستی خدا اسی در خواست و چون میری خدا شود بیدار و سه تو به باشا صلا کمال نیست
 و پس و روزه و کم شود وصال نیست و پس و در خانه اگر کس است یک حرف بس است
 فقط قوه همچنین اجزای مستان وصال و حاصل از تمثال مای حال و قال و در حال حال
 و مانده دمان و چشم غائب گشته از نقش جهان و آن موالید زره چاره نیست و لاجرم منظور این است
 نیست و آن موالید انجلی زاده اند و لاجرم مستور پرده ساد و اند و این ابیات در ذکر ششم در حکایت
 پیرسبدن عارف از کشیش رضایی که تو بزرگ تری بسال یاریش تو واقع اندر ربط این تمثیل

بد استان ماسبق که در بیان آنکه صبر در پنج کار سهل تر از صبر و زفراق یار نیست در آخر آن داستان
 گفته بودند **س** ای تو جو یاکمی نو آور داستان به هم فسانه عشق بازان اینچون بعد ازین تمثیل بیان
 عشق بازان شروع کردند از قول خود **س** باری اکنون تو در جزوت بپرس و صد زبان دارند این چرا
 جز پس به روز و شب فسانه جو یاکمی تو چیست به جز و جزو تو فسانه گوی نیست به چنانچه کیفیت فسانه گوی به
 زبان حال در ابیات من بعد بیان کردند و حال انجرامی تن را مشبه به گردانند بحال سزایست
 وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از بهار آب و آتش میچشد و
 کف بیرون میکند صور حال قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان
 میکنند که عارف در جمال حال و دمان و اما نده چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی
 از دمان چیزی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهده غیب که کرده است از دیدن محسوسات جهان غائب گشته
 یعنی نبوده و بیت ثالث بمنزله دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار مستی و موجدات
 حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا شده تا که این بصارت ماکه مخلوق از اربع عناصر است
 آنرا بدن تواند ملک آن موالید از تجلی حق پیدا شده است تا جرم در پرده ساده یعنی پرده غیب استوار
 پس این چشم ظاہر که مرکب از اربع عناصر است چگونه بقیدان صور حال و قال بعد ازین دو بیت نیز
س هر دو کون تمثال پاکیزه مثال و شاید عدل ندیده وصال به هر دو کون حسن لطیف و تعنی و شایسته
 احیا و حشر ماضی به تعنی حسن حال حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شایسته است که او بهوت احیاء
 مرده و از خود فانی گشته و حق تعالی احیا و حشر ماضی کرده یعنی قائمی او را به بقای خود تبدیل ساخته **قوله** چون
 فرو گیر غمت که جستی به زاندم نا امید کن و جستی به کفیش از غصه منکر بحال به راتبه انعام با زان
 هر دست که نه بهار خرمیست به همچه چاش گل تنست ابار خیمیت به چاشت گل تن فکر تو همچو گلاب به منکر
 گل شد گلاب اینست حجاب به آبن قطعه بدقت ششم در داستان پرسیدن عارف از کفیش که تو
 بزرگ نری بسن یاریش تو واقع است اصل سخن اثبات نعمتهای خدا و انجرامی بدن بود که در ابیات
 سابقین مذکور شروع جز و جزو تو فسانه گوی نیست و در بیان کفیش که تو کفیش که تو کفیش که تو
 که بر جان شان طاری میشود و فرمودند که **س** هر دو کون تمثال پاکیزه مثال و شاید عدل ندیده وصال
 یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزله دو گواه باشد بر وصول و بمنزله وصال و پیش از قطعه مذکور فرمودند

حال رفت و ماند جزوت یا دگر یا از و و اینس یا خود یا و آره و ابیات این قطعه نیز له و لیل
 مذکر حال از یا و رفت است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ
 معنی جدا گانه باید فهمید بدینطور **ه** چون فرو گیر و غمت که چستی به یحیی فارسی و مقبره است در مصرعه اول
 و و آجینی یحیی عربیت و سخره و یاسی در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرعه ثانی بیت ثانی برای
 مفعول است و یا برای سببیت و نا امید کن یک لفظ است بمعنی نا امید کننده حاصل آنکه چون ترا غم
 فرو گیر و اگر تو چست و چالاک هستی از اندم نا امید کننده از انعام حق سبحانه و تعالی چستی بکن و گفتی او را
 که ای غصه انکار کننده بحال سستی انعام را که از حق تعالی می رسد اگر هر دم ترا بهار نو نیز رسد پس تن تو همچو
 انبار گل از چست این تقریر پنجاهی غصه است بجای از و نگر بصیغه اسم فاعل است چنانکه صیغه منی و
 تنقید بر نسخه از مصرع چنین میشود **ه** گفتش از غصه منکر بحال و آتبه انعام را از ان کمال و ترکشش نیست
 که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیر و فعل و غمت فاعل آن گر چستی فعل با فاعل متبذله شرط ثانی
 و آجینی فعل فاعل و از اندم موصوفه و نا امید کن فعلی که آگینده صفت موصوف با صفت خود متعلق و چستی
 شرطی ثانی گردیده و در بیت گفتش از غصه منکر بحال گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بهم نا امید کن از
 متعلق تنگ صیغه منی بحال مضاف باز را تبه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف موصوفات الیه
 خود مضاف الیه حال شد و بحال مفعول منکر از ان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرع بیان
 و آجین شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است **ه** هر دست گرد بهار خرمی است
 همچو چاش گل تنبت انبار چست و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکور
 میفرماید که مراد از چاش گل تن است و قوت منفک که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی
 عرف آن گلاب است تعجب نیست که آن فکر تن بمنزله گلابیت آمده اصل خود که گل بود و فراموش کند
 عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشود تمامی تن از لطفت و انعامهای حق گردیده بود
 و لذت آن انعامها در وقت نشود تمامی بر یک جزو را با بود و بعد از تسلط روح باتن و انعامک نفس
 در لذت بهمانی آنحال و لذتها از یا و رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت حق غم بول بجم
 می آرد و میفرایند که از یا و رفتی و چالاکی در موجبات غم که نا امید می مراد است جستجو خواهی کرد و هر
 جزو تن تو سیاه و لذتها می نو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد بود برافضال و انعام حق پس ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند هر دو کون
 مثال پاکیزه مثال و شاید بعد از بر سر وصال قوله عجل یان نور شد قبله کرم و قبله بی آن نور شد
 کفر و منم و سبب اباحت کرم و آید ضلال و سبب اباحت کرم و آید ضلال و سبب اباحت کرم و آید ضلال
 اسلام یافت و آنطرف که نور بی اندازده یافت و این آیات بدقت ششم در سرخی جواب گفتن
 مرید و زجر که بش زوجه شیخ ابو الحسن خرقانی را رحمة الله علیه واقع اند مطلب بدون دیدن آن مقام
 بفهم نمی آید بعد دیدن مقام تیر و میان شارحین اختلاف است و خلاصه داستان اینکه مرید
 برای زیارت شیخ ابو الحسن خرقانی از سفر و مدد در از آیده حلقه در کوفت شیخ و در خانه بنود زنی از
 اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از
 زیارت شیخ محروم باز گردد و مرید صادق الاعتقاد بود که اندک آن طاعنه را زجر کرد و هر چه او نسبت شیخ
 گفته بود از آن او ساخت چنانچه بجهت طاعت این هم گفته بود که شیخ هیچ عجل است معتقدانش
 گو ساله پرست مستند آل موسی که در یغما کنون و عابدان را عجل را ریزند خون و مرید که
 از روان طاعت میگردد که شیخ از حق نور میسازد که عجل بان نور شد قبله کرم و معنی این شعر
 شاعر محمد رضا گفته که سامری لطیف نور حضرت موسی علیه السلام حیریل را دید و خاک مرکب او
 برداشته در بطن گو ساله زرین انداخت گو ساله بانگ کرده مسجود بی اسرائیل گردید و بر بام کعبه
 مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم علی مرتضی کرم الله وجهه را رفیق
 نازک خود برداشت و حضرت امیر کبر اصنام نمود تا بدانی که نور امینا و اولیا را اینجا صیقل است
 و میر نور الله در شرح این شعر نوشتند یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله
 کرم میشود و اگر در توجه قبله آن نور صیقل عابد نبوده باشد روی آوردن وی قبله بی حقیقت
 کفر است و آن قبله حکم منم دارد و این از ان عالم است که فرموده اند **بایند اگر بت پرست**
 کعبه ات سنگ آورد و بی خدا اگر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد و بعضی از متاخرین چنین آورده اند
 یعنی عجل بیکت نور مردان قبله کرم شد که بیکت خاک پامی حیریل جایله اسلام عزیز و محترم شد و قبله
 کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و منم شد اگر حضرت موسی و ران
 جای حاضر بودی هیچ کس گو ساله پرستی ننمودی انتی کلامه و متعنی نیست که عجل سامری چند

قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بران نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتند و باز قبله
 کرم عبادت ازان داشتند و بعضی جایی و مقام موسی علیه السلام گفتند از فهم لغایت بعد است و مولانا عبد
 قدس سره در شرح خود نوشته اند که زو جیشی گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل
 عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور در عجل بودی عجل قبله
 کرم بودی و اگر قبله که به شریقه است خالی از ان نور بودی قبله بودی بلکه مثل صحنه بودی خلاصه آنکه قبله
 مظهر خداست و الله با جمیع اسما و صفات خود در ان نشو و میشو و برای همین قیام عبادت کرده و اگر چه این
 بودی پس حق در همه جهات است و عبادت موسی همه جهات مشروح نیست مگر موسی که به شریقه و اسما
 کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر ایه هم با جمیع است خلقت
 عالم را و اسما و انفعالات را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگر چه بصورت غصیه خود مظهر اسم است
 لیکن ارتباط حقیقت و باطن خود مظهر همه اسما است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان
 کامل عابد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا سغنی است که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمة نوشته اند
 مریخ اند زیرا که مناسب مقام و مربوط با سابق و سابق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتند و بی
 آنرا جایی کفر و منکر گفتن سخن نمی نماید فافهم فانه و قیون قوله آن حکیمی را که جان از بند تن به باز رست
 شد روان اندر چمن به یار روان شد و موسی نام و به همچو پوشش ز را وید و را وید و دل قب را ویرین
 هر دو نهاد به به فرق ای آفرین بر جاننش با و در میان آنکه بر فرمان نه و در گلی را تا خواهد آن شود
 این اشعار به قدر ششم و سیم حکمت الی جا عل فی الارض خلیفه واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمة
 در شرح مینویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلسفه ابوعلی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و چرا که است
 ثالث است یعنی و در لقب را ویرین هر دو نهاد به به فرق ای آفرین بر جاننش با و حاصل آنکه شیخ
 ناطقه را یوان و نفس حیوانی را جان لقب نهاد به بلای فرق در میان هر دو ویرین لقب شیخ مستحق
 آفرین شد لهذا حضرت مولوی شبک میدارند و اینکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار حیوانی
 شیخ در کتاب بیجا به اسما و احسا و اسکر شد و این کفر است بلاشبکه لیکن در کتاب شفا گفته که
 خیر و فیه است یکی شده اسلام که این را شریعت منطوقیه بوب اکل بیان کرده و دیگر خیر ارواح آنرا
 بیان است یا هم ازین ظاهر میشود که از انکار خیر اسما و جمیع نموده و تا کل شریا وید و با شد و خیر شیخ

و کتب خود بقدیم عالم بانوجه قائل است که الوانج توبله اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسیار
مقابله همیشه بوجود می آید و تیر شیخ منکر علم خدا بجز کلمات ما نیست اینهمه وجه کفر شیخ نوشته اند ازین باب
مولوی منوی در کفر و ایمان شیخ ابوعلی سینا اشک دارند فقط و مولانا سی عبد العلی قدس سره نقل اند که
شیخ محمدا ل دین بغدادی قدس سره فرموده اند که در واقع از ان سرور صلی الله علیه و سلم پرسیدیم که ما نقول فی
حق ابن سینا قال صلی الله علیه و سلم هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا واسطی فاحییته بیدی بکنا نقط
فی النار ترجمه شیخ محمدا ل دین بغدادی میفرماید که در واقع پرسیدیم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چه میفرماید
در حق ابن سینا فرمود آنسرور صلی الله علیه و سلم که او مردی بود میخواست که نرسد بجدایا واسطه من پس
حاجب گردانیدم او را بدو دست خود بدینطور که در افتاد در آتش ازین قول ترجیح بودن او در باب
دو نزاع است فقط آنحضرت مرشدی و مولای و بنیقدمه فرمودند الله عالم بواجب لا یوکلوا الموشکی
طریق احوط است در ربط این آیات با شعرا سابق بدین مقام ظاهر میگردد که در آیات سابق که
ایمغنی بود که ابوعلی و غیره کفار معجزات پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام دیدند و ایمانیا و روتش معلوم شد که
نظر بر فکر عقلی بجای نمی آید زیرا که امعان نظر عبارت از آنست که بصحبت مرشد حاصل شود و گنایا است
س ازین همکوی دیگر نگارنده فکر که بکن ای بنده امعان نظر و آن میخواهد که آس کوپ سرور و لیک ای
پولاد پروا و کرد و مراد از پولاد طالب و مراد از او در مرشد است فافهم قوله چونکه حرفی برتابد این وصال
و احب آمد که گنم کوه مقال به چون سیکه حینم فراقی سین و سینه است به فاشی
انجام هم ترواجی است به چون الف از خود فنا شد گفتف به سینه و سین بی او می گوید
الف ما ریت از ریت بی ویت به همچنین قال الله از منش محبت به تا بود و دار و ندار و علی چونکه
کنند و علی این آیات بدقت ششم در سرخی معجزه بود علیه السلام در تحلیص است خود بوقت نزول با و قهر
واقع اند در ضمن کن نشی لاک الاله و جبه فرموده بودند س از وجود وجه در رواج شود به چون الف
بسم در رواج شود حاصل معنی اینکه در بسم الله بدون حذف خبره و صلی که در لفظ اسم بود و صل به
یا سین صورت نه بسم چونکه الف اسم وصل را مانع شد پس وجود تکلم اسرار خواه نخواه موجب دوکی
و مغاشرت خواهد بود پس احب آمد برای اطلالان دوکی که گنم کوه مقال چونکه حرفی یعنی الف اسم محبوب
فراق سین و بی است پس خاموشی انجام ترواجی است که الف از خود فنا شد گفتف بی سین بی او

یعنی بدون ذکر الٰه میگویی الٰه یعنی محذوف خود قسمید میشود احتیاج وجود او نیست بعد از این مطالب
از آیه که میگوید تطیر می برابرند یعنی قول ما نیست از نیست بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل آنست
خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله از جنش بحیت بعد میفرمایند تا بود دارد ندارد و عمل تعبیه
تا وقتیکه بنده خود را موجود ندانسته نسبت فعل بخود میکند عمل حق مقصود است چونکه شد بنده فانی
و رفع کند علل وجود غیر و نسبت فعل غیر خدا ملک فعل از فعل خداست چنانکه وجود و تغییر او میان ندیده
نسبت می حجاب و بخود فرموده فانه و قیوم قوله چون شود همیشه قلم در یادید و شنوی را نیست پایانی
چرا چون بخت زن تا خاک هست به امید به تقطیع شعرش نیز دست به چون تا خاک و بودش جهت کند
خاک سازد و بهر او چون گفت کند به چون تا ندیش و سر در گشتند به شبها از عین دریا کشند به هر گشت
آن خداوند فرج به حد ثواب بحران از لاج چون در فاده اولی تذکره شنوی شریف ترقیم یافته کمال
شنوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله و بسیاره اتل ما و حی الیک و سور لقمان
و اتع است به ولوان مافی الارض من شجرة الاکلام و البحر میده من بعد سبعة اجزاء نقد کلمات
ترجمه اگر باشند و حقان تمام زمین قلمها و باشند و ریاسی و مدائن دریا کنند بهفت و یازده کی
تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال شنوی بیان کرده است
میکند بران و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین باقیست چاره به ای قالب شست زن خشت طیار
میکند تقطیع شعر شنوی دست خواهد داد از آن تو هم این معنی پیدا شد که هرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت آید
اسرار شنوی هم تمام خواهد شد در وضع این تو هم فرمودند چون تا خاک و بودش جهت کند یعنی زمین
دنیا فانی بید آنوقت بحر من لکن عشق بچوش آمده گفت خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد
و بران زمین تقطیع شعر شنوی موزون خواهد کرد و چنانچه الله تعالی خبر میدهد تو هم تبدیل الارض
غیر الارض یعنی قیامت نام آنروز است که در آنروز تبدیل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه آنکه
شنوی بحران اسرار است که ابد الابد ماند این عالم ماند یا ماند و اگر قلمهای برشته نخواهند ماند ازین
ان بحر میهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون همیشه دار دنیا ماندیش و دیگر در آخرت پیدا میشود پس
نیز شنوی برین دنیا موقوف نیست دران عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار شنوی
نظری خواهند برداشت و آنچه ملی محمد و غیره شرح گمان برزند که بعد قیامت باز دنیا برپا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و در آن عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است تعدیه مولوی
 مغنوی قدس سره الغیر میفرماید ۵ باز گرد از بجز و در خشاک نه به چرخ لعبت گو که گو دوک راست به
 تا ز لعبت کلانک و در صبا به جانفش گرد و با هم عقل شتا به عقل زان بازی همین یاب صبی به گریه با عطر
 و در ظاهر بی به حاصل نیکه اگر چه فکر و اسرار خاموشی میخورد لیکرین دنیا کار با طفلانست و برای طفلان
 مشغولی لعبت راست و موافق است پس از بجز حقیقت روگردانده سخنها می خشی که موافق فراج گو دوگاست
 باید گفت نمیتواند شد که ازین انو و لعب یعنی از گفتگوی ظاهر بی اندک اندک کو دوگان دنیا بدیدار آشنا
 شوند چنانچه اطفال و در ضمن بازی بکار و بار عقل میباشوند و لعبت را گدشته کارهای دنیا قرار و واقعی
 پس چه عجب است که از سخنها مجازی بی حقیقت برند بطرطوالت ملقوط بر همین قدر ایات در نقل تقاریر
 حضرت مولانا قدس سره الکفارت از نقد اجمال ماسوا لکورد ماسوا الباقی مکتوف خواهد گردید انشا الله
 نتمه لوحه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی مغنوی قدس سره
 مشهور است اگر چه در نسخ صحیح مثنوی شریعت یافته نشدند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر می آن میشوند
 از آنجمله است قوله من زقرآن مغر ابردا شتم استخوان پیش سگان انداختم و تا فغان درین بیت
 اعتراض میکنند و وجه یکی اینکه ازین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغر و استخوان هر دوست حال آنکه
 مضمون قرآن سر با مغر نغز است و دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر با استخوان تشبیه
 سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرمودند که تا فغان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام
 و طعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در
 عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مقرر علوم است و دوم علم
 طبعیات و فلکیات و غیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان
 قرار داده اند حاصل نیکه مثنوی شریعت سر با مغر است و من آنرا از قرآن شریعت برداشته ام و دیگر
 فلسفیات و طبعیات و غیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکماء و عقلاء که حکم حدیث الهی
 و طالعها کلام اند و سواد اگر کسی بگوید مثنوی شریعت که به علوم است مضمون آن نیست چنانکه در مثنوی شریعت ذکر دیگر
 علوم برک ابطال نموده اند فاسد معتقدین آن علوم آمده است چنانکه در قرآن مجید حکم لا یطع الا فی کتاب بین که به علوم
 حکمائی و ابطال دلائل حکما موهود است موضوع و مقصود کتاب بیعت و معرفت ذات و صفات خدا

و مدح کامل نسبت به مقتضای معرفت الاشیاء با خدا و با خشنود است تا مقابله آخرت ذکر دنیا و دلبها
 میفرمایند آنرا آنچه که کور کور اند و در کربلا تا نیفتی چون حسین اندر بلبا خطاب است سالک شافع فیما را
 که قبل از وصول بمقام فناء الفنا و پیش از رسیدن بمنزل حقیقه الحق نعره انا الحق و انا الله بر ملا و نزد شکر
 اینکه سالک طریقت را ترقی و درجات بقدر زیادتى یقین و فنای صفات و ذات موهوم خود و شوق وجود
 مطلق حاصل میشود و مثلاً معتقدیان و عوام الناس را ایمان چندا بین قدیم باشد که خالق یا خالقین
 و آسمان و زمین کسی است که قدرت تمام و تصرف عام و عالم مدبر و لیکن گفتند نمیتوانند که بجا و چگونه است
 بالاتر از این ایمان حکمای متکلمین و علمای متقدمین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع را
 مصنوعات دریافته و لائن عقلی آن قانع گردند و قللاً و بعض قرآن و یزید بدان الله خلق سبع سموات و الارض
 مثلث فی ستة ايام ثم استوی علی العرش و لیس گفته شئی و لایدرک لا البصار حاصل اینکه خالق متوجه
 ابد آفرینش طیفات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است
 نه از روی ذات بالاتر این فرق ایمان موحیدین میشود و است که وجود را و ذات واحد حق میسر میکنند و
 عالم را خلیل و میگویند و میفرمایند که ظل تیر مقام فناستی موهوم خود را و هر موجود را حرامی نمیدانند لیکن این
 شرک است او را و بر مقام نباید ایستایند بگاه از این مقام ترقی سالک معتقد عبودیت خود و معبودیت بر
 باشد ایمان او مقرب است و اعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافی موحیدین وجود یحیی است که
 ذات خدا را در تنزیه میسازند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شریک و جو و نمیکرد اند و غیر او را متشع میدهند
 این ایمان چون کمال رسد و هستی موهوم سالک فنا پذیرد و در انحال اند این ایمان این سالک
 انا الحق یا انا الله میگوید اگر انحال او دائمی است و از آنکشتی مثل اشکری قائل انا انار شده است معذور است
 شرعاً بر و اخذ نیست اگر انحال وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فناى او تا فعل است اینچنین کس را
 میفرمایند که اسی کور مانند تا بنیایان و در کرب و صحرای لاه و تا نیفتی تو همچو معتذر که حسین نام داشت در
 ایامی ملاکت یعنی تصور اگر چه فانی بود مگر فناى کامل و مستی دائمی داشت و الا جسم او نیز محفوظ
 ماند چنانکه روح معصوم ماند تا همان که با نمعنی نمیرسد از انقطاع کرب لا داشت کربا و از انقطاع حسین
 نام پیدا شد علیه السلام فتمیده اعتراض می کنند که سفر امام مام لطیف کربلا کورانه بود ملک دیده
 است و مشهود از روی وحی شنیده در کربلا برفته بودند و آنچه امام پیشین آمد بجا نبود بل بجا

شهادت کبری بود پس بچو اخراج نسیب ناهنجی مراد بود نور خامس ششم بر سر راه لمعه اول در ذکر
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع ظهور رسیده و معنی روایی صاحب حدیث شریف است
الروایا الصالحه جز من ستم و تلمیذین اجزاء النبوة و رویای صاحب عبارتست از آنکه انچه بزرگان در خواب بیند
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده فیض و فائده بردارند و ظهور آن هرگز تفاوتی میان نمی آید چنانچه
محمد حسین خالص صاحب و مرزا کلین بیک صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که انچه از حضرت پیش از وقوع
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه ظهور آمده و همچنان تجربه با در خواب سبب یعنی انچه انجناب ما خود
در حالت منام رونموده یا بعضی از مردین از انجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند بارها امتحان
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن نظیر زیر رسیده و تفاوت نشده اگر چه برای نقل
آن دشواری باید لیکن بعضی از آن که وقت اقتضای آن میکند تحریر بنماید حکایت اول یکسان است
از انتقال غازی الدین حیدر شاه متنیان را مشاهده تیر انداز از طرف بادشاه بیگم خاص محل بادشاه مدح و
محضو مولانا آمده حال حضرت بیگم صاحب و تنگدستی مرشد زاده بیان کردند از شاد و شکوه من در خواب دیدیم
که اگر نگران معتقدان و له را گرفتار کرده اند همه اسباب و مکانات را محاصره ساخته اند و سابق و حیدر آباد
مستقیم نظام الملک والی حیدر آباد را به خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان ظهور رسیده بود گفتن من
که ظهور انجناب تاکی خواب شد که خاطر جمع کرده باید داد که به قدر پنج و عشرت که برداشته اند همچنان خوابی
و خوشی پیش خواب آمد و مالک همه ملک و مال مرشد زاده است اگر خدا امر طاقت داده است که امروز
معتقدان و له را زیر و زبر سازم لیکن او سید است بیگم و تفحصان او روانیدارم و الا امر پیش پیغمبر صلی الله
علیه و سلم حجاب نموده بود و بعد یکسال آفرین خواب مذکور همچنان ظهور رسیده یعنی مرشد زاده تغییر الدین حیدر
بر تخت بد نشست و مالک ملک گردیده و بعد شش ماه معتقدان و له را صاحبان انگریز گرفتار نموده عقید
داشتند لیکن بهست حضرت و سخاوت اوست او حرز آبر و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانی
زبانی بنو خالص صاحب رحمہ تعالی الدین حیدر شاه زمن روزی بعد نماز فجر حضرت مولانا قدس سره العزیز
رو بروی مرزا کلین بیک صاحب بنو خالص صاحب رشتاد کردند که خدا خیر کند منی شب خوابی دیده ام
که موجب تشویش شده مرا فرمود بر سرید که خیر بود و بجز موجب تشویش حضرت نشود فرمودند که دیده ام که
بادشاه وقت بجه و انگریزان برای بند بست آمده و من نیز انجا هستم و ان انگریز مرشد زاده را

مرزا کلن بیک عرض کردند که سبحان الله این خواب بسیار مبارک است که افغانان اگر بیکباره ای نندوبست
 آمدند و نذور بچینو بگذرانند ازین معلوم شد که موافق مرعی حضرت که ام شخص از اولاد پادشاه مالک است
 کرد و حضرت مولانا مرزا موصوف را ختین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد
 بعد چندگاه همچنان واقع شد حکایت سوم مولانا میفرمودند که هنگام اقامت برقرار فلان بزرگ
 بسبب نبودن وجه کفاف بکمال عسرت میگذاشت شبی در خواب دیدم که من دانشای راه بیلانی شرم
 عقبتن منجی لاتا فخرالدین محمد قدس سره بر اسب سوار میشوند سواران عجمی خود در رسیدند چون بیدار
 شدم فهمیدم که حضرت مدوح علیه السلام رسیده اند صبح آن فلان کس از مردیان حضرت مولانا بمن ملامتی
 گشته بمن خواست که چند فلس روزینه برای خرج از جای مقرر کنانید تا بدون آنجا بلا تکلف وصول
 حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیار شد و حضرت برای او فرمودند
 بوده و عای صحت میکردند بوقت شب خیرات علی فریب الموت است صبح آن بعد نماز فجر
 حضرت فرمودند که اشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته
 یا خاتم او بخیر شده باشد خیر او یکبار یعنی از حصار دیده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پس بگفت
 اشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم
 و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد حکایت پنجم قبل از انتقال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب
 دیده ام که همه مکانات این احاطه از پنج دین برکنده زمین سوار شده است و هجوم خلایق در آن زمین
 و یک جنازه بالاسی سرای مردم میکرد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقایع
 در آنحضرت در نور پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال پیشتر فرموده بودند که می بینم که وزیر
 این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوشبای و بچسپ شده است
 شیخ خیرات علی هر دو یک جدا هم سنای عرض نمودند که شاید مقبره که ام امیر و پیران خود فرمودند خدا داد
 که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز
 محاذی آن طیار گردید حکایت در همین حال زبانی شیخ غصنفعلی ایست که بجز قبل از صبح
 آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب ایشین امام نموده خود افتاد فرمودند و ما را
 پیشین از در پیش شیخ عبدالقادر ساکن دلی که مرید میر محمدی بیدار بودند و در چهره آمده استفسار از آنحضرت

شبی در حالت یاس بخت پیر مرشد بر حق حضرت مولانا رجوع نموده گفتیم که اکنون امید زندگانی نمانده
در وقت دستگیر بست همانوقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا اذاعه و یک درویش سر و پا بر سینه تیر اند
بجای مولانا نشست حضرت مولانا درویش مذکور گفتند که برای آنکس که منظر خیر بجویند اینقدر دیده
بیدار شدم صبح آن افتاده بودم و دیگر مردمان بهرامی حاضر بودند که همان درویش همان شکل اباس
که در خواب دیده بودم در آن مکان رسیده بطول تپا رپائی من نظر کرده پرسید که آنکس بسیار است
گفتند که بسیار است نزدیک من آمده دست خود بر سینه نهاد و چیزی نمی خواند که چشم من باز نگردد
نام حضرت جنید پیشانی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخرن پا برد و گفت که بلای تو فریخته
و مرض رفت همچنین سه بار کرد و پنج و من دست مبارکش خود را صحیح و ندرست یا قسم و همه بیماری من فوراً
زایل شد چنانکه برو چهارم آن بگشود مرا حجت نمودم حکایت سوم شیخ غفصنف علی روایت میکند
که بعد چند سال میگذازد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاسیان تپالین بر محبوبخانه نشانی
متعینه بودم در آن محبوبخانه نمره قیدیان در آن عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عرصه
پسیده سال قید بود نامبرده زبان او نام بخش دارد و محبوبخانه که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت
شنیده نیت کرد که اگر من از قید رهایی یابم خود را بخدمت حضرت مولانا بیاورم و مرید شوم بعد و سه روز آنرا
مذکور پیش دار و غلطی که کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی در اینجا آمده فرموده که رحمان رحمان
انشاء الله تعالی رهایی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ فرمود که بچو اندن رحمان رحمان مشغول شد
بعد از آن میگویی که که در خواب دیده ام که حضرت مولانا اثر نصیر آورده و میفرمایند که رحمان رحمان
چون میکنی که که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من تقرات سوره رحمان مشغول شدم دار و غلطی
نام بخش من غفصنف علی را بر چال مطلع نموده بخدمت حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده
بیت تمام الصدقات گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الا قدس شنیده خاموش نشدند و مولوی ابوالحسن
روایتی که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور رهایی خواهد یافت بعد از زده روز
بعد بخود ملک سلطانی آواز یافت که فلان قیدی حافظ کلام الله را فرستاد بگذارد چنانچه منظر علی خان را
بگوید آنرا آورده است طلبیده رهایی داد و همانرا بخدمت حضرت مولانا آورده و روایتی را قسم میفرماید
در اینجا بی فرموده الصدقات بزرگان خود شمس بیان کردند حکایت چهارم حضرت مولانا را بوقت کمال

پیش از آن حال در پانزدهم پنج عارضه سرسام طاری شده بود و یک روز آنچنان غشی و بهوشی ماند و بوی که
 هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در آن حالت احتیاج بوی و باز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار بر میخاستند
 و نموجز کردن بول و رطبت بلحاظ ادب مسجد نشدند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در حین بهوشی
 میداشتند نوبت طیاری تجرید و تکفین شد و در آن حالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خاستمالان
 که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود و عزیز دیوار مسجد
 در احاطه قیام داشت و با دید حال مرشد خود با انصرع و نیاز بدرگاه خداوند سجاد سجده کرده و دعا نمود که ای
 من واقع رحلت حضرت بچشم خود ندیده ام این مرتبه حضرت را شفا ده تا من رو بروی حضرت میروم و حضرت نماز
 حنازه من بکنند و بعد هفت بار که حضرت قربان گردید بفضل تعالی حضرت را شفا شد بنوخان میگوید
 که رو بروی حضرت خان حامی حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قصه های ما را حمایت الله خان
 پرتو گرفت و خود را برانصدق کرد همین که حضرت را صحبت شد حمایت الله خان بیا شد حضرت تا کید فرمودند
 که ازین مکان بنوحس بنخیر او شان نقل مکان کرده قریب فوئی محل مکان گرفتند و طاقت آمد و فرست
 نمایند حضرت مولانا بنوخان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند جوابی ندیده ام که بجهت
 حضرت حاضر شدم و مسجد بستر حضرت گشوده است حضرت فرمودند که بر بستر و از شو من خدا که درم می آید
 است حضرت فرمودند لا فوق الادب بنوخان که چچی با سیکر و دتیر گفتند که حسب نشاء و جعل آری من
 برابر حضرت بر بستر و از شدم بنوخان گفتند که من مطابق آن حرف بچرف ندیده ام فقط روز و یک بار
 حضرت مولانا بنوخان را فرستادند و در آنوقت حالت شان سقیم بود مگر شادان و فرحان سکینت
 که حال امر از هرگز خود خطره نمانده است من ندیده ام که حضرت رو بروی درگاه حضرت محمد و هم شام
 قدس سره بر بوبال نشسته برای من سفارش می گفتند من نیز در آنجا وارو شدم هرگاه از آنجا برخاستم یا هم
 لغزش کرد و بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند و طاقت
 بدان هر روز که بر من حالت سکران میشد حضرت رانزد یک نشسته می یا هم همین قدر و مطلوب بود
 آن حاصل شد آخر آن هجوم تبایخ ریح الاول فوت کرد و نماز میت را و حضرت او اگر بودند
 بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است
 که اگر بعد از منم حال من دریافت کردی باشد از حضرت مولانا استفسار بخواهند که حضرت بجا بایش

تسلیم گشته فرستادند که حمایت آنکه خان ذی کمال لطف الهی است خاطر جمع دارند و نیز نوخان روایت میکنند
 که در آن حالت سه سال هرگاه مردم می گفتند که حضرت بر سر آن کاف قرار دارند و نماز نشسته بگذرانند می فرمودند که تا من
 با وصیت انشا الله تعالی در مملوالت فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب دکن
 مولوی موصوفی نقل میکنند که حافظ بساوند صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبدالکریم صاحب
 گنگو بی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صابری زاده شاه عبدالکریم صاحب لکهنو
 وارو شده بودند و مرا خبر بود حضرت مولانا قدس سره الغریر روزی بمن فرمودند که پیش شما آمده است گفتیم
 من هنوز پیرنگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بل پیرزاده
 هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آنرا بخوانید شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند
 در ردولی با او شان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره الغریر رسید
 شاه صاحب ممدوح در ردولی رفتند من نیز در آنجا رسیدم عند الملاقات معنی کامله طیبه پرسیدم صاحب
 مطابق فرموده حضرت مولانا بیا که در دهر اعتقاد بخدمت شان زیاده شد بهو نجا بیعت کردم و اگر
 مولانا بخدمت پیوسته حکایت کردم او شان فرمودند که مولانا پد الرحمان صاحب آمدن من تصور
 میکرد و یا شدند بعد مراجعت ردولی بجهت حضرت مولانا حاضر شد حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود
 شده فرمودند خوب همه خوب است چه حکایت هشتم مولوی صاحب ممدوح
 نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مراد عدالت تعاقبی بود حسب فرائض بعضی نفرین
 نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در ردولی فرستادند و در حالت غضب حاکم حاضر شد این بصلحت
 ندیده من از ردولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوشتاک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علی خان
 باز در لکهنو رفتن محال گشت و در همین اندیشه شبنم در خواب دیدم که من در لکهنو آمده بجهت مولانا بسجده
 حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسی نشسته خبری مشوره کرده اند هرگاه از بنجواب بیدار شد من فی الحقیقت
 خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنو آمده اول بجهت حضرت مولانا حاضر شدم
 چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مراد و درون سجده های گشته بنوی نشانیده کلمات تسلیم فرموده هرگاه
 خود طعام خورانیدند از آن زیاده تر تقریب بدل خود یا فقم مگر بخوف و اندیشه سابق در مجالس و غیره بلام
 نمی رفتم روزی حضرت مولانا مرا با تخصیص یا فرموده خریده اعانیت کرده فرمودند که اگر از این فرشته

حضرت محمد شیخ العالم علی نبیا وعلیه السلام است همین جا نشسته بجزا نذیفه مازول کو با الکلیه توجیه رفت
 بهینکه خوروم خوف خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه با نوقت در محفل عرس شاه تدریج صاحب قلم
 باز کسی فراموش حال من نشد و کرامت طایفه اول بعد از وصال من اینانکه حالت فتنه و صرف بهمت حضرت مولانا
 بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند حکایت اول در ماه ربیع الثانی ۱۰۳۶ هجری راقم
 آنم بجهت گم شدن تفسیر فتح الغیز از ان غلام حیدر خالص صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم
 و او کتاب را گرد کرده رو پوش شد تشویشی مفروض داشتم و هر چند بنده کوشش ساخت سرغی نیافت
 بحالت مایوسی بر فراز حضرت نشسته بروحانیت قوی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روا
 خلائق هستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکند من چه قصص کرده ام بعد این گذارش بر دست خود
 دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس از آنکه کرده اند بعد ادای نماز
 عرض کردم که با حضرت کتاب مفقود بنور دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد و همین
 سروریدار شده و صبح مسجد برآمده بودم که بهر خدا و خان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام
 کتاب شما گم شده است گفتیم خدا الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب زیر پیش نمیکرد
 بنای می کند تا بر فروشت بیهوده انیکس الفضل تمیت بر توجیز و ادم ملتوی داشته یک شان پارچه پتی
 چهار رو پیشش آید با و داده است حتی دو خان پیشش شام فرستاده است چنانچه با نوقت چهارپایه
 شش آن داده کتاب مذکور گفتم و با لکش رسانیدیم و شکر از مولانا ادا کردم حکایت دوم
 میان غصنفقر علی و پنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن فتح پور یکی از ملازمان نواب محمد الیه
 سوار روزی بوقت یکپاس روز برآمده همیشه زاده خود را که بعمر چهار خنباله خوابه بود و بمرگ مضاجات
 روح از قالب او پریده بر سر دودست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا
 اندرون مسجد به استراحت بودند و پنوخان چپ پاسبیکه دند چون معلوم شد که طفل خیری با پیش
 حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضان مذکور طفلی را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کرد
 شروع نمود دوبار گریه و دیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشست و پرسیدند که چیست
 پنوخان و میان غصنفقر علی عرض کردند که طفل انکیس بچهره شده است حضرت رضی الله عنه بروم
 کرده تمویز از چهره مبارک دانیدند پسین که از مسجد برون بر طفل از رمضان خان مذکور آب طلاکب

ابن نوشانید و سوشیار شد و رضوان خان میکوید که پیشتر زاده من از بهت مولانا زندگی دوباره یافت
حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول بود متعلقه سلطانپور سرکار لکهنو تبارخ بهت و پنجم
شوال ۱۲۲۲ هجری بکنیم پاس شب گذشته در مسجد حاضر گشته عند الاستقنار بیان کرد که من از سر سال
مرید حضرت مولانا بهتم و از کشته ده سال پیش از انگریزی بارن خلی کپنی چهارم نوکر بودم شش ماه بهت
بمجاوید یک ماه از کاشه پور رضا گرفته بجا نه آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بجا نه شسته ماندم
و عرضی عذر هم بر سر کار نفرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری توبی عذر نامه از تو به سپاسیان کلر
بدر شد هر چند اسباب من قریب صد دود و روپیه در پلشن مانده بود لیکن بسبب خوف از قتل اسباب را هم
صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده مایه اسی خود عرض نمودم که حالا لائق نوکری
سرکار نمائده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته نشینم فرمودند از نوکری خبر گیری اهل و عیال نمود باشند
و با و خدا هم بکنید گفتیم نوکری همچو عمر گرفته باز بهت نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بجالا شود
عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جانش نیافتم
که بر نوکری می خورم و بر خطره مکن گفتیم در اینجا شوخوا هم یافت الا صاحب کلاها در لکهنو چچی مقصود
من نوشته و بد بزر بید آن میتوانم رفت حکم کردند که اصحاب کلاان در خواست چچی بکن انشا الله تعالی
خواهد داد هر چند که پیشتر بعد در خواست این یعنی هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوچهی رفته
عرضی دادم بچو دیدن الا صاحب کلاان چچی بنام کرین پلشن و کور بدین مضمون نوشته داد که این بسیار
تزد من حاضر بود مقصودش نیست بدستور بکار نوکری بجالا دارند چنانچه چچی بدست دارم فردا خواهم
کرانی و غیره در جرت اند که اینچنین مضمون انگریز گاهی بنویسد و نیز حسین بخش مذکور بیان میکرد که اینجا
مراد و تیر به پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میا و گذشته بود و مایوس شدم
مر شدم گفت که بلا خطر برو یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد و همچنان کرد
او میافتن من را زده نرازه مغزولی من کرد چون رو برو شدم خنده کرد و هیچ گفت و من بجالا شدم
حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شکر کارزمید ارشی یعنی انور خان زمیدار موضع
بها این بابست سرحد موضع بهار پور در پی بلاک من شد و جمعیت آنها از د و هزار مردم زیاده بود و
جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بفرست مولانا آدم و ماچرا عرض نمودم حضرت بر پشت

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد و راه کنوار که از پنجار فتح روزی من و بازخان و لعل خان و محمد خان
سابقه من و مرزا بادل بیگ مثل در خانه ویران و شکسته که منقل سها در پور است بودیم یکپاس و در
برآمده انور خان مذکور بحجیت دو هزار کس بلوکه کرده موضع رسول پور و سها و پور که بطور محله آباد اند محاصره
کردند هر جا که ده و ده و ده بست کس از و به من بودند بمقابلیه و اختند و زیاده از یکصد بند و قبی در آن مکان
مارا محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان و راول گولی گشته شد ما چهار کسان تا و بهر مقابلیه کردیم
قریب و بهر علی خلیف و نعمت خان و باد خان نیز تاب گولی نیاورده بجهله نزع تشنگی راه خود گرفتند
من تنها ماندم صد تا گولی بر من میرسید و کار نمیکرد حتی که در شانج باروت یعنی سنگره سوراخ شد آنوقت بدو
گفتم که با سولانا حالا یک رفیق بهم نماده جان من میرود و و به هم رفت بجز خیال این یعنی نظر کردم که قریب
یکصد بند و قبی بدو گاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا من کردند و اعدا رو بهر میت نهادند بنیزه کسان را
از آنها مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع سها من رسانیدیم و فتحیاب شدیم بعد تحقیق کردم که این دم
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بند و با استماع آواز تفنگها از
برخاست و مردم سها را و از فاصله یک کرده باین زدوسی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام سولانا
میرودیدند و در قلیل روز بفرار نهاد و شکست فاحش یافتند مصرعه نام رحمان انجمن یاری کند کجا کج
حافظ قاسم علی صاحب ساکن رودلی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از فرزندان با اختصاص که
از چند ماه بجزکت سولانا حاضر بودند و بهاء شوال ۱۲۲۲ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند ناخاطر گذشت
که نکاح ثانی باید کرد و بجز و این خطره حضرت سولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما
سناست است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر میباشی و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و همان
و آینه فی الاضر الا علی فکد ز قبا سحر زد و نباید کرد حافظ مذکور میگوید که جرات نکردم و نادگشته بعد چند سال
باز استیلا زت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت حکایت ششم حافظ قاسم علی صاحب
تقل سیکر دیکه برادر من شیخ طفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند و خبر خیریت شان نرسیده از غیبت
اصطفا بی تمام لاجت حال من بود روزی بخدمت سولانا قدس سره الا قدس عرض حال خود نمودم فرمودند
که بعد بر نماز آن گفته باشی چون بوجب فرموده بمل آوردم خطی مضمون خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد از آن عرض کردیم که اگر عینایت حضور بدیدار ایشان سرور شوم
 نهایت تمنیات قلبی است فرمودند که باز اذان گفته باشی عرض کردیم چند بار فرمودند که هر قدر شکر میندازد
 حلاوت زیاده خواهد شد باینکه چهل و یکبار گفته باشی چون حسب لارشا بهمن آوردیم چندان عرض نکند شکر
 که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مجبور را سرور ساخت حکایت بیستم حافظ قاسم علی صاحب
 نقل میکند که برادر هم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود مترو بود چون بخدایت مولوی مظفر علی و
 خود حقیقت ایحال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در فرا حضرت شیخ العالم حضرت محمد دوم احمد عبد الحق
 قدس سره رفتن بشینید آنچه از اینجا اتفاق شود بعین آری چون برادر مسطور حسب گفته مولوی صاحب مدح بخیر
 حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند تا آن زمان اتفاق شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون
 بخدایت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الا قدس بیستم فرموده شد بیعت مشرف شد
 حکایت بیستم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که وقتی برادر هم مولوی قدرت علی بیار بودند و اینجا
 اشته او مرض شد که از زندگی یاس بهم رسید و اسخالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود
 ارسال داشتند چون عرضی بجنوب حضرت مولانا بگذشت بجا آن مرقوم قلم فینین رقم شد که زود بیعت
 میشود هرگاه نامه تمنایت آموذ و در و فرموده از همانوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امر حسن
 فرموده و به منزل نهاد حکایت نهم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که در قصبه رودلی کلوار بی منزل
 خانه من و دوکان می فروشی داشت از آنجست ظهور یافتند و فساد مشهور بود و در پنج تمام بخاطر دشم بنا بر آن
 روزی بجناب مولانا قدس سره الا قدس انظار را ایحال نموده عرض داشتیم که بنام منشی رونق علیجان
 رقعہ سفارش صادر شود تا آنچنان س می موفوره بکار بزند که خانه کلوار از پنج و بنیاد کینده شود مولانا
 ارشاد فرمودند که از من نمیتواند شد که برای خانه بریادی متنفسی می تمام بگر خاطر جمع دارید رفع پنج شما
 خواهد شد اتفاقا چندان عرض نکند شکر که هر چه اخبار بجنوب گذشت و آنچنان تدارک بطور رسید که
 کلوار مذکور عمارت خود از آن زمین برداشته برد و آنجا چو و سری سرور از احمد سجد قاسم کرد حکایت دهم
 حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که روزی عند الله ذکر حضرت مولانا قدس سره و اغریار شاد فرمودند
 که حال هر چه می باشد که چنانچه کشتی نشین را از زینت کشتی آگاهی نیست همچنین مریدان نقل پیر خود
 احادیثی نمیدادند پیر او را مقصد میرساند اتفاقا در همان بفته جواب دیدیم که چرا حضرت مولانا قدس سره الا

برگشتی سواریم و کشتی در دریا روان است علی الصبح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الا قدس مت
 شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سواریند تعبیر چیست فرمودند که بهتر است و یکریه باقی ماند
 حکایت یازدهم مولوی عبدالغفور متوطن نیکاله از شاگردان مولوی محمد حسین مرحوم گاه گاه بجنوب
 حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی حسین صاحب موصوف بجزا الغفور
 مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبدالرحمان گمراه خوابی شد در اینجا زنده باشی عبدالغفور اظهار تعجبی و حاشا
 عقیدت خود بجنوب مولانا که از شش که حضرت مولانا فرمودند که بر حکم او استوار خود عمل باید کرد و آخر کار میثاق
 در خواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب
 و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نماید عبدالغفور گفت سواي آن حضرت بزرگبری عقیدت ندارم ارشاد فرمود
 که صاحبان فرنگی محل انوسل حضرت سید شاه عبدالرزاق بانسوی قدس سره است بهتر آنکه در بانه نشیند
 از روح پر فتوح سید صاحب تجارزت و استصواب نمای بهر جا که زنهای شود بهما خارج کن چنانچه خود
 در بانه نشیند چهل روز بر استاز فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبدالرزاق قدس سره خطبه
 شد از حضور فیض ظهور افشا شد که پیش مولوی عبدالرحمان رفته بیعت کن عبدالغفور مذکور از اینجا و حسین
 مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم یا سوم مشورت بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در
 باطن آگاهی ازان معامله شده بود هیچ انکار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غصنف علی نقل میکنند
 که مولوی خیرات علی الدآبادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سابقا
 می خواندند در زمان محمد اله ولد بهادر در بهار میان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان را سپور
 نهایت مسکه وحدت وجود بود و مولوی نادری علی بناگر و مولوی نوال فقار علی صاحب سیرت قضیه
 باخوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی تیر پیش اخوندزاده آمد و رفت میداشتند و بعد دیگر
 گفتگو در رد و قبح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کداهم رفیق خود
 شیرینی بجنوب حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی این مولوی نادری علی ملازم و قائل
 شده از مسکه وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا
 از اشراف باطن بر سو وطنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را میان حصص تقسیم کنانیدند
 صبح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسره الا سالان آمدند حضرت مولانا متوجه حالشان

نشند و کلام نکرند مولوی خیرات علی بابر بار حال می پرسیدند که امروز فراخ حضور چگونه است آنرا امر
 غصنفقر علی بیان خیرات علی را اندرون مسجد طلبی اشته بر اجزای ویروز مطلع ساختیم مولوی خیرات علی
 کمال نخل و شرمند و ریاسی مبارک افتاده و تقسیمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مخلوبی است
 و غلبه مولوی نادوی علی در مناظره و همت انحراف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم
 جای من دوزخ باشد والا ز سبب حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گرد و حضرت خاموش شدند فردای
 آن بر اخوندزاده عتاب محمد الدوله بهادر شد و از شهر بدر گشت حکایت سینه و دم در حالت جذبه شیخ
 غصنفقر علی میگفتند که پنج روز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر لبه دراز بودند
 و من پاکوبی میکردم و در آنوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره
 رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من و علیکم السلام گفتیم آنرا بعد
 یک لحظه روان شدند و همانوقت حضرت بحال بر عت بر خاسته بر لبه نشستند و ریش مبارک خود را دست
 مکرر سه کر فرمودند که منم که رو به پشت او بر باشد و حالت جذبه طاری شد من حضرت را در کنار گرفته فرمودند
 بگذار تو کیستی عرض کردم که من غصنفقر ام فرمود غصنفقر کیست عرض کردم که غصنفقر عبد رحمان فرمودند
 کدام عبد رحمان از بختالت من نرسیده گریان شدم و بدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند و بجز و خطاه
 هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن مرتجی از آن من بعد از این بستر افتاده مشغول با استغراق شدند
 همانوقت مرزا کلن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک بابو شما
 که این بختالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم طاری شده بود و در آن حالت حضرت حاضر شدند
 رضی الله عنهما آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذار کیستی عرض کردند که عایشه فرمودند کدام
 عایشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد آنحضرت
 حکایت چهار و هم در تصرف مولانا و سکا و مدح و ذم زبانی بنو خاندان صاحب و شاه غلام ذکر با صاحب
 صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره اخیر و مولوی قدر الله
 صاحب گوپاموی که بهر و مخلص و موقد خاص حضرت مولانا بودند روزی بمحض نور آمده عرض کردند که حضرت
 مدعو است اهل غرض رفته تا بنام کن تاکس میدهند بعضی مردم از بدگمانی گهگاه میشوند و بریند و قیام
 بهر او غیر سد چنانچه دیر و یک سید پیش غلام علی خان را روغ باور چنانچه رفته حضرت بر او و بانی و میر سید احمد

صاحب است رفته را دیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید محمد بر این سخن فیما بین ما و او بسیار
 مبارزه شد ملک نوبت بجاء دل رسید و سید را یک جبهه دستیاب نگردید این کلام شنیده فرمودند که هر چه که
 در حق من گوید شمارا بران تکرار و تزیین منی باید کرد و نه از مدح کسی خوشنود میثوم و نه از ذم احدی ناخوش میثوم
 و این حکایت بدار و غده مذکور نیز رسید بعد و سید روز یک سید دیگر بقعه حضرت پیش خدام علی خان فرور برود
 و در آن سبب پنج و پنجاه و هفت گفت که اگر مولانا را دره نفسا بنیت می بود گااهی نام من نمیکند حکایت پانزدهم
 در فریادری و بهت باطنی در زمانی احمد خان میواتی که مرید بود شیخ غصه نفر علی حکایت میکنند که احمد خان سید
 برادر دهنی خان ساکن لکنو که ترک دنیا نموده بجنور حضرت شب و روز حاضر باشد بود او برای آوردن زوجه
 بجنور خودش رفته بود در آنجا فیما بین او و جنور و قضا و قضا و نوبت زوجه کو ب رسید جنور او در کو تو
 مستغاثی شده احمد خان و اما خود را مقید گمانید و بر دست خود چرخ زخم زده و نوچکان بجنور حضرت مولانا
 برای فریاد و آید اهل سجد که به احمد خان چشمک داشتند حال ریافته گفتند که احمد خان حضرت مولانا همیشه
 تنگ میکرد خوب شد که لکنو رسید و حضرت مولانا را فرمودند که پیش کو تو ال فته بگو که احمد خان را فرار کند
 عرض کردم که برگشته من نخواهد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است و احمد خان می آید ساعتی نگذارند
 که احمد خان را کو تو ال حضرت کرد و بجنور حاضر گردید فقط حکایت شانزدسم که است حضرت مولانا
 در اشرف خطره زبانی پو خان صاحب و در این سکنه مسجدی بنام گشت که بیشتر قریح از نقد جنس که می آمد حضرت مولانا
 حق ما مردم دانسته بر آن قسم می گنایند از وقتیکه سادات پنجاب آمده اند بهر چه آید بالکل باو نشان میدادند
 و خیال حق ما مردم میفرمایند روزی حضرت بعد نماز صبح همه سکنه مسجد را باو فرموده و بروی خود نشاند
 اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانا جلالت الدین رومی علی نبیا و علیه السلام پانصد کسان
 از طلبا و فقر استوکلین بطور اصحاب صفه میماندند از آنجا بعضی مردم را خطره گذشت که مولانا در محفل
 مذمت دنیا و اهل دنیا در تبه کمال میفرمایند و هرگاه و زرا و اهرامی آیند اخلاق و بهم انقباط بجالشان
 میکنند و هر چه تذوق و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول حضرت مولوی معنوی برین
 خطره مشرف گردیده فرمودند این عالم اسباب است اگر من رزق و رفیق کنم سامان خوراک پوئیس
 و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود و اگر این حکایت ارشاد شد که جواب حق نلفی شما مردم بخدا
 گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوٰه و السلام گفتن نمیتوانم

حکایت سقیدیم مرید و معتقد باخماس دلی شیخ انور علی بجنوری روایت می کند چون در زمان سب
انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بعیت مرشد بود و بعضی صاحبان می گفتند که
بعیت در هیچ حالت معجز نیست و در دل من ترویج پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیت نهایت مصفا
وپاکیزه و در آن چمنهای مراض مرتب است حضرت مولانا در آنجا شریف میدادند آنوقت بنده را طلبید
مطوری که دستور بعیت شریف بود مگر سرافراز فرموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من بپرسید بنده حسب نمیداد
نامقص خود عرض نمودم ارشاد شد که از معنی تو غیرت نمیداد آخرش آنحضرت بتعالیم و ارشاد معنی نفی غیرت
بنده را سرافراز فرموده لفظ شادباش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت الهانی با وجود کم علمی از آنوقت
مراد عقیده توحید شکی و شبی باقی مانده حکایت پیچیدیم زبانی شیخ انور علی بنو بر از حافظ عالم الله
مکرمی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند منقول است که در هنگامیکه حضرت مولانا قدس سره الکریم
بدرگاه حضرت محمد و شاه مینا قدس سره العزیز شریف میداشتند من و قاضی عبدالکریم صاحب بیکو
نخست حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب نفسم که دل من برای مرید شدن بخواهد
او شان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانا غنی عبدالرحمن
و دوم مولانا عبدالعزیز دهلوی لیکن در علم معرفت الهی مولانا می شاه عبدالرحمان بر او شان فوقیت
دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی مجل بمکان لطیف و پاکیزه برده و در مکان
مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنگاه عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده
حکم قضایم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبدالرحمان ببر او نیز به شیخ عبدالقادر بخوابد و فقط چنانچه
من بمان روز پنجدهست حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته مشرف بیعت گردم
حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست بهرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید تیرا
اطلاع خواهم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشت صحن مسجد حنظل و شاه مینا قدس سره
مر اعلمه طلبیده فرمودند که امروز وقت بعیت تو است من عرض کردم که شیرینی بیاورم فرمودند که
بیج احتیاج شیرینی نیست چنانچه همونوقت بدو شیرینی و مشرف بیعت خود فرمودند حکایت دوم
زبانی میان محمد نجف صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول است که حکایت
فرمودن آنحضرت بر روز چهارم بوقت شب من تنها بر فراز شریف فیما بین من و به قصیده برده خوانده

سر خواب بروم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را بروم شدان بجز نماز و شستن
 هیچ خواندن نشاید این معنی بخالم هیچ نیامد شبی دیگر هم پیوتور اراوه خواندن قصیده شریفیت و دیگر وظائف خود
 برقرار شریفیت کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفه من قضا گردید آنوقت بر
 ارشاد آنحضرت آگاه شدم حکایت بیستم زبانی میان محمد خورش صاحب مقولست که بعد از حلیت
 فرمودن آنحضرت بفرموده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از فرار شریفیت خود برآمده و در سجده
 استراحت میفرمایند من بخدمت پایی چپی حاضرم چنانچه سابق مبارک اندکی ضرب رسیده دیده بودم
 که این ضرب بر سابق مبارک از کجا رسیده فرمودند که بروفت بر ابدان از فرار من عرض کردم که
 آنحضرت در اینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا شریفیت نمیدارند فرمودند که هر کجا پس شریفیت نمود
 حکایت بیست و یکم در استخلاص رستم علی حبلیه شاه سلطان صاحب مسمی رستم علی حبلیه شاه سلطان
 در باغ شان که بیرون شهر لکنو متعلقه موضع توره واقع است می ماند وقت شب مردم سیلند
 موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پیره مقید داشتند خواجہ محمد شریف صاحب اثره سلطان حضرت
 سید صاحب که معتمد حضرت مولانا بیل و جان بود بفرار شریفیت آنحضرت آمده گریه و زاری کرده
 استدعا و خواستند هاروز حضرت مولانا مهت کردند که حبلیه مذکور بجانده آمد از و پرسیدیم که چگونه گمان
 یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره العزیز در آن مکان شریفیت
 اکثر مردم خفته بودند و دو کس پایی بر پیره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت برانها نیز غم
 طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هرگاه اندر شهر آمدند بایک دم
 همراه من کردند که این را در مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شد و حکایت بیست و دوم
 روزی محمد حسین خان صاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضور منی
 بخدمت حضرت پیروم میشد بر حق فقط از تائید است رحمانی گردید که ناگاه دلوله شوق قدسوس
 آنحضرت بدل پیدا شده مستقیم خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و سعی
 مرتضی خان را در تحقیق کویک من که معتمد و شاگرد حافظ و ارث علی صاحب بود و از عقیده
 توحید و حقیقت کور او را هم نفرت کلی بود و آخر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار و ناخوش
 هر روز به یکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب با چار و دو که در آن اثنا بجز غم و

از والد خود رنجیده شد از اینجا سستی گرفته بود برادر هم که محبت و عقیدت از حافظ مذکور پیدا داشت از باعث
 رسوخیت خود و صلیک کربته نسبت کاندید پور برای تلاش او را بی شد احدی در صدد و سه روز مراجعت کرده
 بخانه خود آمده از من گفت که طرفه واقع بر من روده و قتی که از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی سپردم شد
 از حق همراه من بوده با انواع عنایات سرفراز فرمودند و در غیر صدد سه روز آنحضرت یک ساعت و یک لحظه
 از من مفارقت نفرمودند حالا آنجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا رسانیدند چونکه او را اول
 شوق قدسوسی بدرجه کمال بود و مرا یک ساعت فرصت نداده بمو ثوق بخدمت حضرت آورد و هم
 در عرض نمودن خال برادر خود از دلباشش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه چیز
 چنانچه او را بمو ثوق بشرف بعیت خود مشرف فرمودند و خلافت دستور او را اجازت خواندن تسبیحات
 هفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یا آنحضرت رسیده اند و اندوید و با نوع
 فیوضات توحید و غیره سرفراز فرمودند چنانکه استماع هم زبانی بنو خالص صاحب روزی حضرت مولانا
 ارشاد فرمودند که مردی پرسید از چند مدت در اینجا هستی گفت بنفاد سال گذشته که همین جا می نشینم و
 تاس بیفرستم گفتم که مردم آیند و روند از اینجا فیض ببرند تو که از بنفاد سال مقیم این درگاه هستی بکارت
 حاصل کردی ناشی چیزی نام خدا را بگو گفت که در بندت صورت مردم هزاران نفر برای طوایف کعبه
 آمدند و رفتند حالا یک انسان صورت بنظر آمده او را هم هنوز زنا شکسته انشا الله تعالی غفر خطیبت
 گمان کرده و اشاره بمن میکند چنانکه استماع و چهارم اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر برای خدا
 و سبک که در پیاب بودند حضرت مولانا قدس سره الغریز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب
 قدرت و برکت بودند و نیز حضور می رسول صلی الله علیه و سلم داشتند چنانچه یکبار بدیدار غسل میکردند
 و کوه و نظر بود که مذکور یکبارگی طالع شد مردم حضار دیدند ایشان التفات بر آن نکردند بار دیگر نظر کرد
 بچال خود گردید و نیز میفرمودند که و بحالت قصیده خوانی ماری در پایگاه شان در اید او شان بهمان
 حضور قلبی که میخواهند قصیده شریف را تمام کرده در خوشی چراغ دیدند و از پایگاه بدر افتاد و
 در صاحب کشت پنهان بودند که من بنا بر استجارت قصیده شریفه بخدمت شان رفتم پیش از در خواست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شب صورت شما نمائید و ارشاد کرده بودند که فردا آنکس خواهد

اورا افزون نصیده باید و او بعد از اجازت دادند بک روپیه نذر کرد از اندام قبول کردند و پرسیدند که اراده اقامت
 در بغداد و غیره ملک حجاز در ول شاست عرض کرد من بی فرسودگی حکم حضور انبیت که در هندوستان در
 هر که آمد جا که بسند باشد استقامت نمایند و بشنیدن آنچه بی خیال طرف دیگر از خاطر بدرشد و عازم هندوستان
 شدم حکایت بستم و شیخ زبانی خلیفه قج علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا را در شنید
 در تاریکی مشغول مقصوده خوانی بود و ماری بر صلامی شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بران افتاد
 اینچنین دست مبارک نگین کرد و بدستور بهمان حضوری قلبی مشغول ماند بعد فراغت که در روشنی حاضر
 دیدند آن ماری بر صلام افتاده بود حکایت بستم و شیخ باطلار حاجی محمد معظم صاحب لکنوی مرید صاحب
 که در عهد سلطان غازی الدین شاه آوده خواهر خواهر سر شیخ متعصب بود با سکنان عداوت قلبی پیدا
 خصوصاً پابین عبد ضعیف که در باور چنانچه خاص ملازم بودیم عداوت اینچنین است که بزرگترک مذنب کنند
 با یکدیگر حیل و دلیس و حیثیت گردانید چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرده و مؤثر نشد آخر الامر روزی
 بر ملا از من گفت که تو قریب شمارا بچمت بکنم ازین امر نهایت اندوکیدن میگذرد و منی با اتفاق شیخ
 محمد عظیم توجه کرد که او شان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدیم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم
 صاحب جلدیکه بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت مترو است جناب مولانا صاحب پرسیدند خبر با و من حال
 متعدی خواهر سرانند که عرض کرده استند حاضران هم که هر اثرک روزگار شاه منظور است در طریقه از صحبت
 آبروی و ایمان سلامت ماند خواهر سر و فرزند سلطان نهایت و خیل است و هر وقت در فکر آبر و بزرگ
 من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر آبر و
 دست نهانکس جناب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور حضرت شده بطرف با و چنانچه میر فخر
 خیر یافتیم که همانوقت خواهر سرانند که بعضی سلطان را گرفتار شده پانزیر بقیه گردید و همه خدمات مفوضه او
 بداره غلام علیخان متعلق شد حکایت بستم و شیخ در اثرات بر خطره زبانی شیخ انور علی صاحب
 از مرزافاضل بیگ دارنده پوشاک خاص شباهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی از مشغول
 که در ایام طالب علم که در آن ایام جمیع سجد مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره از مرز میر فخر روزی
 از روزهای جمعه بدل خود اراده نمودیم که انشاء الله تعالی امروز بعد نماز حضرت مولانا صاحب در معنی
 کلام طبعیه ۱۰ الاله بار و دلی بسیار متاظره خواهیم نمود چنانچه حضرت مولانا پیر اراده من آگاه شدند هرگاه

بعد فراغ نماز نیت رو و قیام در معنی کلمه طیبه بخندست حضرت مولانا ششم نگاه لرزه بر اندام افتاد و زبانم صلا
طاعت گویائی نیافت بدل خود نهایت نادم و شرمزده شدم ادا الوقت غفلت و جلالت حضرت مولانا
قدس سره العزیز بدلم شست حکایت لبست و شستم و رکعت حضرت مولانا قدس سره العزیز میرزا
صاحب کسین رای برین که مردی خاص حضرت مولانا است که زبانی قاضی عبدالکریم صاحب نگرامی که اجازت
و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از برین که در کتب آمده بخند
جناب مولانا حاضر بودند و اوقات شخصی از سکنه لکهنو بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و اینهم
میدانم که جناب صادق القولی اندامها اینجا هم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق
نکنند جناب مولانا فرمودند که آنچ پرسیان است پرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت
اقرار یا انکار کشف هیچ نکردند آنک تامل کرده فرمودند که تو پرسید و نیز از او آمدن ایجاد داشتی ملک تا
فلان مقام آمده پس پاشدی و در روز نیز تهیه ایجاد داشتی شخصی بجای دیگر کار برد و او در ریخا آمده
استخوان سوال میکنی ساکن ملکه و رقصیدن کرد که حق همین است که بقبضه بکشوف شد فرمودند یک سخن بپرس
سپهری خود دیگر شنیده که بار دیگر امتحان که امام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت حکایت لبست
زبانی میر موصوف قاضی صاحب محمد و ج نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نموده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود و کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوه جاوید حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد
گردید و گفت که از خبر او کتب تا چند سال تسلی من نمی شد اینجا از صحبت حضرت در زمان طویل تسلی
من شد الحمد لله علی حسنه خوب یاد منیت که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یانه
حکایت ششم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جامی نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز شست
سید عابد بنوری سید القادری صاحب کتب و قاضی صاحب محمد و ج نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نموده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود و کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوه جاوید حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد
گردید و گفت که از خبر او کتب تا چند سال تسلی من نمی شد اینجا از صحبت حضرت در زمان طویل تسلی
من شد الحمد لله علی حسنه خوب یاد منیت که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یانه
حکایت ششم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جامی نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز شست
سید عابد بنوری سید القادری صاحب کتب و قاضی صاحب محمد و ج نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نموده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود و کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوه جاوید حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد
گردید و گفت که از خبر او کتب تا چند سال تسلی من نمی شد اینجا از صحبت حضرت در زمان طویل تسلی
من شد الحمد لله علی حسنه خوب یاد منیت که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یانه

فتح علی شاه صاحب مروج حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت و مسجد گلان بلده حیدرآباد
 قریب نیم شب عجیب غریب بانزار و داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور برپا شد و بچ معنی که در مسجد واقع است
 غسل نموده باز بر بالای مسجد بران میشود و فعات انجیرکت ازان بزرگوار دیدم و مولوی رحمت بخش که در
 تروم موجود بودند گفتیم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که
 طاقیت پروانچه دارد و بعد آن نهنگا سبکی من بپای زیارت کعبه شریف رفتم و در آنجا همان شخص را دیده ام و او
 سابق الذکر گفتیم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت
 نهان کنانیده بودم او شان گفتند که درست است حکایت منی و دوم شاه صاحب موصوف
 نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بطبیعت نهایت تروم پیش آمده بود و جناب
 حضرت مولانا و مرشدان با بیظور عرض کردیم که تارفع تروم آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود
 و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بخور عرض کردم که تا
 رفع ملال خود هیچ نخواهم خورد و چنانچه هنوز وقت شخصی دونه پیره نای تازه بدست خود گرفته و دروازه
 روضه شریف گشاده بدست من داد من هیچ نخوردم و بطاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم خبر
 غفلت بردلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره نای نخوری شیرینی پیره
 من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن اسیر که از مهاباد باشد پیری شیرین و ظرف گلی آورد
 و دروازه مقبره شریف گشاده پیشم نهاد و شیر را نیز بطاق نهادم و باین عنایت بیعت سجد شکر رحمانی
 بجا آوردم و شیر و پیره نای عطیه حضرت مولانا و مرشدان خودم بچ خوردن آنچه تروم بردلم بود
 بالکل من دفع کردید حکایت سی و سوم در تعلیم عالم رویا و مطابق آن در ظاهر و جلی
 سید زین علی ساکن شیخ پور علاقه فتح پور مسوول نقل میکنند که در آخر زمان سلطنت غازی الدین حیدر
 شاه او در لکنؤ آمه پیشرفت بعیت حضرت مولانا قدس سره العزیز شرف شدم و شجره چشتیه صابیه
 بدست حضرت یافتیم لیکن چیری دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بطل خود رقیم در موضع مسکن من
 اتفاقاً خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقش بندی شیرازی همان وارد شد و وقت شب و شان
 مراد و ستانه تعلیم نمودند که در مراقبه شسته بر دل نقش اندازند بر تالاب طلالی مقصود نموده مذکر خنی الله
 میکرده باشند و خیال نمایند که در میان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن با مرغ سیر

طایبق لفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماهه چون درین پیدا شد و خیالات فاسده
 و رغبت بظرف منق و خور پیدا گشت گاهی اراده زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری و غیره
 خطرات فاسده بخاطر میگذاشت و در نماز و غیره رغبت نمی شد لیکن نماز تجدد و در و خوانی هم میکردم روزی
 وقت شب بیکس نماز نشسته در و میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در
 طایق من بچه خیالات نبود حالا نوبت جنون رسیده مولانا خبر گیری نمیفرمایند همانوقت غمخواری آمیخت
 دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان قیام علی شاه صاحب وضو میکنند حسن سلام کردم
 حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چه استی عرض حال کردم فرمودند که بعد از یک تسبیح
 فی الا فلاک میخوانده باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم و بعد نماز صبح شروع کردم
 بچرخاندن آن خطرات فاسد رفع شدن گرفت بعد چند روز بافت کلی یافته در لکهنو آمده قاضی
 حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من شرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل و مشغول
 ارشاد نشده بود امیدوار تعلقین بستم حضرت در حجه تشریف برده مرا در تنهایی با و فرمودند و در وجه را
 نیکو نیتید پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه بنگار پرسیدند و
 فرمودند و خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بجاالت اکنون بودم ارشاد فرموده بود
 که لفظ فلاک فی الا فلاک میخوانده باشی تبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فائده برداشتی یا نه عرض
 کردم جنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طیب حاذق میشود
 موافق مزاج در این تشخیص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذب پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود
 بعد ترتیب شغل ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند حکایت سی و چهارم دنیای میان کریم بخش
 صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چوپدری عنایت احمد رودلوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا
 بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه
 روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنو وارد بودند فرستاده چنان گفتند
 که انصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده است عاقل خاصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من بخام
 رسانیدم بروزی که میان غلام ذکر یا صاحب پیر زاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت
 شاه کفایت افتد صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد هم فرمایند چنانچه میان غلام ذکر یا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دوردید پیش از لکه ایشان پیام رسانند از خود گفتند که بیان ذکر می نمایند
 یا میان یکی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه یکی نام والد غلام ذکر یا بود او نشان را این سخن
 ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که یکی نام پدرم نیز هست بهر چه فقهیم به پدر خود گفتیم
 بعد گفتند که مولوی عبدالرحمان صاحب همین جواب بگویند غلام ذکر یا بجنوب حضرت مولانا آمد و آنچه را
 گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند
 و از قید بگذارند غلام ذکر یا عذر کردند که میسم که از زبان محب و حبس بدو حق من بپاید فرمودند که تو
 فرستاده من میروی ترا چه خطراست حسب الامر شاد مگرد ز قلم شاه ممدوح باز صورت ایشان دیده پیش از
 بیان پیام گفتند که تازندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکر یا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اند که
 تامل کردند بعد سر از جیب برداشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد هم خود خواهد گذاشت در
 همان هفته شاه کفایت الله قدس سره را بی ملک بقا شدند و هانوز عنایت احمد مخلصی با فیت حکایت
 سنی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی حضرت الله تخلص بدو اتی در سبب تشریح
 غالی بود آنکه به فیت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چند گاه معتقد شده مرد گردید و تقصیر سنی گشت
 تا اینکه شعری تصنیف کرده بجنوب مولانا گذرانید و آن اینست ذاتی چون تنگم معبود را در نشان عبد
 من که رحمان را بسجده عبد رحمان یا فقم حضرت پسند نموده تاج خود در صلابی شعر مولوی حضرت الله
 ذاتی عنایت فرمودند سعادت و اوان نصیب و شد و خوش اتفاقا کردید حکایت سنی و ششم
 زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب و هم زبانی بنو خان صاحب در زمان وزارت نواب محلی بوله مبارک
 دل تهنس دار و غده عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لسته مارا ناگاه طلب اشته مقید ساخت
 و پایش در کاظم انداخت چونکه غلام حسین مرد معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب
 شب گذشته بجنوب حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که بگریه
 نباید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید فیضان و در عرض و معرفت گستاخ است گذارند
 که فضل خدا در همین است که حضور حکم ناطق مخلصی و فرمایند والا غلام حسین تا فردا ندیده نخواهد ماند
 که دل تهنس طبعی گرفتن پانزده تیر از روپیه از و میدار و و برای تهدید بیحیست خواهد کرد و غلام حسین
 بدست خود کار گرفته نشسته است و غم را با بچشم کرده که بگوید بیحیستی خود اگر نخواهم شنید در شکم خود

ده بلاك خواهم شد حضرت فرمودند كه من بخان و غرت اورا سپردم و خدا نمودم فرو ابغرت تمام خود خواهد
 كرد بگويند كه كسى را دادن يك خرمهر قبول نكند و دهوى باقيات قيمت مال خود نمايد انشا الله تعالى
 روز يزد هزار روپيه خواهد آورد و يك روپيه از كسى نخواهد گرفت تا قريب نصف شب قاسم على حاضر
 زنده بشارت حاصل كرده پيش غلام حسين رفته اورا برار شاه حضرت مطلع ساخت آخر شب بشارت
 بود و انخانه نواب ممدوح كه مختار كل بود در ان مقام وارو شده پاي غلام حسين نكود و در كا شده و يده
 دارو برده شد كه كدام كس بر تو اين ظلم كرده است غلام حسين حال ل تهنن مذكور بيان كرده فوراً
 تناب بگفت كه فرمايد ل تهنن را من خواهم داده آنچه باقى تو در سر كار است حساب كرده خواهم داد
 از قيد گنجى شد حكمايت سى و هفتم بتاريخ دوم رجب ۱۲۶۷ هجرى بر آستانه فيض كاشانه
 چنانچه بچين خان عالم مستكبر يكيمان مخدوم احمد عبدالحق صاحب على نينا و عليه السلام حاضر بود و در آنجا
 حضرت كرم على صاحب قيس بنكرام كه بجنور حضرت مولانا تقيدت از قديم ميدارند و استفاده
 با سيد روميد از آنحضرت نموده بودند با راقم الحروف ملاقات شدند التذكرة مرقوم افشريت بيان نمودند
 مشغولى مى بودند كدام شيخ على بخش رئيس كشمى از طرف سركار سلاطنى بچكه وار موند با رى و غيره بودند
 كه در شب ۱۲۵۲ هجرى پايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 و من از طرف الاف بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 با قيمانده مده ~~بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب~~
 كه زندگى امر بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 شاه صاحب بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 شده است فقط صباح آن انجكايت رويامى خود شيخ على بخش صاحب اقامه با رى نوشته و من
 شيخ صاحب نوشته كه مقتضاي محبت بچو خواب و خيال در حق ميديده باشند بعد چندي اسپرنگ
 بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 كرد و دوا و انجنور سلطان خلد الله ملكه فرستادند و انجنور سلطان بختا شيخ على بخش خان بپايه
 مخاطب شدند بلكايت سى و هشتم و گيرسيد موصوف ناقل اند كه در سال گذشته يعني در ۱۲۶۷ هجرى
 شكايتى ميدارمى بپايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب
 و اگر مقابل نمايد كشت دهن برين پايه شان تحصيلدار بود و بتاريخ يازدهم و پانزدهم رجب ۱۲۶۷ هجرى بكياس شب

جریده در آن مجمع رفتم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فرماستند و عهد الحاکمات مخالفان من در شتی
 شروع کردند بر فساد نیت شان متنبه شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدین گفتم که آخر ملاک خواهی شد
 اگر موت با وضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت عصر می رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم
 آنرا گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عشاء و اساتخیم و بعد در سجده
 رفته بروج حضرت مولانا مراجع تموده گفتم که این وقت نوبت بر جان و ابروی من است یخراخهرت یارک
 و دیگراری نیست بهان وقت صورت شتالی حضرت مولانا فرموده که ای شیخ اندیشه مکن ترا بخطر و ایان
 بشکرم ازین مجمع بر خیز و برو بجزو این مشایخه دل قوی کرده بعد فرائع نماز از مخالفت گفتم که امر در حضرت
 بروز دیگر منتهیه خواهد شد از محبت مولانا پشگل هم ترمیج و سالم بخانه رسیدیم حکایت کسی و نهم
 حاجی محمد معظم صاحب تافل اند که روری برای قیام بوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود بیایم
 در اثنای راه دو خطره بخاطر گذشتگی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چتری میبایست
 نکرده اند دوم اینکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضرت مولانا در فاضل است مولانا او شان را
 همراه خود طعام بخوراند من پیش چسپت هرگاه در مسجد رسیدیم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی
 نشسته تنها طعام میخورد سلام کردم فرمودند محمد معظم پیش بیا نزدیک خود نشاند چندی چلیبی داده فرمودند
 که بخور اداب بجا آورده خورد و بدیل خود گفتم که جواب بک خطره حاصل شد بعد فرمودند که یک حجت
 نقل میکنم بشنو چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر همان آمد وقت شب صوفی میزبان
 حاضر خود پیشکشان همان داشت که بخورید همان در یافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من نشسته
 میانه نمود که شما بخورید و در نیت میزبان بود که آن خورم تا همان سیر شود و آخر از میانه با بپوشسته
 خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در آنجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که همان بخور
 و همان تیر دست کشید و تلخیص آن بخور و طعام بخان مناده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد
 کردند اگر اینچنین نیت هر ده کسان باشد آنها را با هم طعام خوردن درست است و الا بر صوفیان که
 نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط از بخاکیت خطره ثانی رفع کردید حکایت چلم زبانی
 پیونان غوثی نامی منیار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دوسه کز در میان رود
 و دیوار جنوبی مسجد در میان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد کشاده میانه غوثی مذکور در میان

دروازه می خفت و از نیم شب بیداری ماند شوخان روایت میکند که شبی من دروازه جنوبی نشستم دوم
 شخصی از غوثی فریاد گفت که چرا در دیو پری افتاده بیانی اندرون خانه چنانی خسی او بجا اب گفت که اینجا
 فائده نیست که بالاسی اینک آن در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب بهمانند که غوث و قطب اند از نصف شب
 برخاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگویند آواز ذکر و اذان می شنوم محبت او نشان
 دروالم می افزاید من که هرگز گسارم نشاید بهنقد سبب نجات من باشد فقط رحمت علی سپهر غوثی که مرید حضرت
 مولانا است میگوید که پدرم بامولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا سراسر ای مولانا و انعام
 نیز که بعضی بتاریخ هشتم ذیحجه روز جمعه بعد دو مهر برگ مفاجات فوت کرد و وصیت کرد که جنازه من
 طیار کرده جلد بکنم مولانا برید چنانچه در طرقه العین جنازه او طیار شد از آنجا که آنروز صبح شنبه و کعب
 حضرت مولانا مجمع خلایق درین محل بود و در پیش مسجد هزار نامروم منتظر جنازه حضرت بودند ناگاه
 جنازه پدرم برداشته دردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مسابقت جنازه کردند
 و درین مسجد سر یک نماز داشتند و آنوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد
 منور کردند آنوقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و نجات غوثی مذکور اذعان کلی
 کردید غرض اینکه محبت بزرگان اینچنین کار نمیکند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیر بخش نامه
 سقده در اندرون خالقا حضرت سکونت داشت ظاهر ایشان بخوار و قمار باز و مستغف بعید و شرعی بود
 روزی حضرت مولانا بطریق استیلا میرفتند بر زمین مسجد پیر بخش آمده بر قدم افتاده گفت من گناهکارم
 نمیدانم که در انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست بشتی ارشاد شد تو بشتی دیگر چه بخت
 این سخن از زبان حضرت شنیده سقده مذکور را یقین کلی کردید که نجات من شد دعای و ثنای پیر بخش
 و سرور مخلوق گردید بعد بنده سقده مذکور تا شب پنجشنبه فوت کرد جنازه او دروازه مسجد آوردند با وجود آنکه
 ترشح بود حضرت نفیس خود بیرون مسجد رفتند جنازه او خوانده فرمودند که بشتی است حکایت
 چهل و دوم از مرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که در
 میر و مغان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که نجات علی
 شاه صاحب مجدد و پانزدها بری سوداگی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب روح
 سلطانی الهی جایز است انداز حال کشف او نشان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگام اقامت در سجده

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی سرروزه بوقت دوپهر روز برآمده آب نوشیده صیغت روزی آنکس را
در آنجا آب سیر رسیدند بجواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آب بخوره
آب سیر است یک طفل داده نقید نام گفتند که فلان زاده چنانچه طفل مذکور را در بیدار کرده آب نوشاند چنانچه
آب خورده باز بجواب رفت چنانچه سهون روز من صادق یک سیر رمضان علی و بیان غلام ذکر با
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب فته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوفت
رفتیم بجز دیدن بجان میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که بروی مرشد خود مرطبی سودا می بینی
از آنوقت بریایان کشف او شان ظاهرا گشت فرموده حضرت مولانا یقین سپست مثل مشهور است
که ولی را ولی می شناسد حکایت چهل و سوم زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا
قدس سره منقول است که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد شائین مکه نامی مرد به
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجناب حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نمود از تائیر
شاه صاحب مدوح در بدش نهایت سوزشی پیدا شد تا مرده انداختا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر
اطهار حال نمود فرمودند که چرا بجناب شاه صاحب گستاخی دبی ادبی نمودی چونکه سهون وقت حضرت مولانا
سموده بودند و در سقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب او را غسل کنانیده و بهند بجز غسل
آن آتش فروشد بعد از آن فرمودند که آئینه گاهی در خدمت بزرگان گستاخی خواهی نمود حکایت
چهل و چهارم زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که رو
در ایام برشکال در کوٹھری که سابق قریب حجره مبارک واقع بود حضرت مولانا را طعام بخوراند و در وقت
که سقفت و دیوار آن مسندم کرد و در میان حاضرین از بیرون کوٹھری با حال تمام عرض میکردند که آنحضرت
زود از کوٹھری بیرون شوند و آنحضرت بخوشالی و دلچسپی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من بخواب
وقتیکه از طعام و غیره بخونی فراغت کرده بیرون کوٹھری تشریف آوردند فوراً کوٹھری مذکور مسندم گردید
حکایت چهل و پنجم زبانی پوخالصاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز فرمودند که شخصی شب
زده می میکرد بهرگاه خدایتعالی او را بدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرشد و نجابت
و صوکنانیدن مرشد سر فازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و ناله ساخت
مرید مذکور بر دوازه آن زن رفته پرسید که حال چیست و عورت یکی پیر و دیگر جوان در آنجا بودند آن

پیر سال گفت که پسر من در جوت و دامن گذاشته به نظر فتنه است و زوجه او این وقت در زده میدارد و مملکت
 چراغ هم میریت که در روشنی بزیاید یکدیگر خورد و نوش چه رسد بدین شخص رحم آمد و با خود گفت که صد نادان
 برای نفس خود کرده یکبار زندم باید کرد چون دست خود که بچکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای حققت
 یکخانه رفته اندرون خانه نزدیک درخت ریخت یکباره روغن و جنس و غیره دزدی کرده با هزار سانید که
 کار روانی خود سازید بعد از آن بکار مقوضه خود حاضر شد وقت و جنوم مرشد پرسید که کجای رفته بودی و تحقیقت
 بهر من رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تورا عیبتی شد و من نیز ارضی شدم و کار تو تمام گردم آن دزد
 به آن وقت ولی شد فرمودند که معنی او آنکه جیل الله بیستم حسدات همین است حکایت که چهل و ششم
 در حکومت قطیبت حضرت مولانا زبانی پونخوا صاحب چون نواب محمدالدوله پنا
 از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند در حیات نواب سعادت علی خان بهادر بهادرش
 جان بلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر و فتنه ساخته
 نایب خود قبول کرانده بود چنانچه پیر و چاروس غازی الدین حیدر محمدالدوله نایب گردید بعد یکسال که
 همراه مرشدزاده آفاق نیاز استقبال لار و صاحب تاقچ آباد رفتند و در غیبت معتقد الدوله و له مخالفان
 مزاج غازی الدین حیدر بخوف ساخته و خبر گشت که بعد رخصت مرشدزاده معتقد الدوله و گهری در تخلص
 بالار و صاحب مشوره کرد بر این معنی بعد مراجعت فرخ آباد معتقد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند
 و مرزا حاجی صاحب و آفرین علی خان و میرزا بخش در پیش گشته و او تصدیق سپردند و سنیان
 را نهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتقد الدوله بخد مت مولوی انوار الحق صاحب
 شد مولو یی صاحب قدس سرور ارضی شده فرمودند که بجال شدن میتوانی بشیر طیکه مولانا می شاه عبدالرحمن
 صاحب مستطیر فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش
 فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولو یی صاحب
 گفته اند که محمدان و له بسیار است و از کردار ناشایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عهد میکند که
 میرزا بخش و آفرین علی خان و میرزا بخش رعایت شروع کرده اند آنهم موقوف خواهم کرد و احدیرا انداخته
 اند از آن تصویر و سعادت که در هم آغختاب نیز تصویرش معاف کرده بجال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند
 که در آن خوشی رضای مولو یی صاحب است چشم ماروشن سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضور دستخط منظوری کرده و سوار شده مراغوشی مولو یصیا صاحب متظلو است همین نوشته خواهند داد
 سید موصوف مکر عرض کرد که مولو یصیا صاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد
 بران مولانا ساعتی تأمل کرده فرمودند که اگر ازین دستخط می کنند بخدمت مولو یصیا صاحب گفته
 که مقتدا الدوله بناتما اورین کے بکر گیا اور پھر بتا ہے اب بکر نہ بکر جاے بعد گفتن این سخن بکر
 مرسله مولوی انصار الحق دستخط کردند و فرامی مقتدا الدوله باز بجال شده مختار کل زیادہ از سابق گشتند
 و میر خدابخش و غیره بروافض مقید شدند و پلش حیدری تبرائی موقوف شد و سبحانعلی خان و غیره از راه
 طعن گفتند که مقتدا الدوله بہادر سنی شدند بنا بر رفع مظنہ مردم و مجرم آئندہ غلو بسیار کردند عموماً نسبت
 سنیان و خصوصاً ہر فرنگی محل چنانچہ فقیر محمد خان و میٹو خان سرداران اہل سنت بخدمت مولانا کیا کہ
 کہ آنحضرت در مسجد بی قید سہراہ نشسته اند مناسب است کہ در عشرہ بمبکان قلب و مسجد و دیگر سکاوت فرمانند
 حضرت در جواب گفتند فرستادند کہ اگر اللہ تعالی را عزت عبد الرحمان و دشمن است اگر در بازار خواہد نشست
 کسی و رابغیت کردن نمیتواند و اگر بغیت کردن منظور خدا یا شد و رقلمہ سنی محفوظ نخواہد ماند بعد از آن
 ہر گاہ مقتدا الدولہ کئی عمارات شہر شروع کرد و مخالفت با مرشد زاده و بادشاہ یکم بر پا کرد و بسیار مردم
 شکوہ و شکایت مقتدا الدولہ پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند کہ حالاً کج
 او کج نخواہد شد ہر چہ مرضی او باشد بکند و بیگانہا و غیرہ کہ متہم میسازد بعد خرابی از سر نو معہور و آباد خواہد
 نہ مقام را میکند و گویا قطب و غوث وقت کانیکہ رفتہ بہرہ او ست ہر گاہ تو اترنا لشہا پیش کردی صفت
 فرمودند کہ مقتدا الدولہ و غازی الدین حیدر و دوزوچو سہراہ یا ہم پو ستہ کہ آنرا جاک میگویند بدون ہوتا
 اصحاب جاک نخواہد شکست چنانچہ بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند کہ اقبال مقتدا الدولہ تمام شد
 مردم گفتند کہ مرشد زاده زیادہ از پدر خود فرمانبردار او شدند آرتا شد کہ غفر سیل فرمانبردار می خطاب
 خواہد شد چنانچہ بعد شش سالہ نصیر الدین حیدر فرودس قتل معرفت صاحب کلان بہادر او را
 مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد ازین معلوم شد کہ مالک غزل و نصیب حضرت مولانا بود
 بعد محبوبی بعضی دولتخواہان مقتدا الدولہ باز رجوع کردہ بودند حضرت مولانا فرمودند کہ بیاس سیادت عورت
 او نگاہا شدہ بدین است کہ مع مال اسباب ازینجا بدر شود فقط حکایت چہل و متقیم فرستادند
 مردیادون حضرت مولانا قدس سرہ ناقل اند کہ روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید

که تصویر ذی روح دیدن جائز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود
و حیا کللی معنی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز شکلی می نمودل میکردند برای دعوت مکیا و شاه
کا و بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه و حیا کللی پیش پادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد و پادشاه مذکور
پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی و دیده ام پادشاه مرقعه تصاویر اینها علیه السلام طلبید پیش حیا کللی
هناد که بدین درین تصویر پیغمبر شماست یا نه وی رضی الله عنه همه تصاویر را دیده تصویر پیغمبر صلی الله علیه
و سلم را ورده نشان داد و زار و زار گریست بچهره مشاهده تصویر پادشاه معذرت و ابروی خود مشرب
یا سلام شد بعد نقل انجکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی و حیا کللی از اصحاب
جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط حکایت چهل و هشتم مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکند
که روزی احمد حسین خان کاشمیری بجنور حضرت مولانا قدس سره روبروی من حاضر شده عرض کرد که
تقریر داری کفر است پس حلو که روبروی تقریری نهند خورشش نیز حرام خواهد بود و اصل تقریر در
شرع نیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود و اربابان
طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاسی میباری گفت بلی فرمودند من نه برای تقریر دارم
اجابت میدهم و منع میکنم لیکن آنقدر بگویم که در شرح تصویر ذی روح آنکه باعث ادا تصویر غیر ذی روح مانعت نیست چنانچه
نقل مکانات و تصویر کعبه و غیره می کنند همان قسم تقریر نقل فرمودند است پس حلو و غیره که در آنجا نهاده
بران در و در آن خوانده شود در آن وجه حرمت چیست فقط حکایت چهل و نهم حافظ سوادیک
صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بجنور حضرت مولانا تقییدت و ظاهر
بدل میدارند و پیرمیشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای در و مولانا در مسجد خود و شاه
میثا صاحب قدس سره الغیر ام حاضر میشدم و نماز مغرب و عشاء عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده
تا وقت استراحت حضرت حاضرانده سعادت پاچی و غیره حاصل میکردم و عنایت حضرت جلالت
روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من چه باشد
بگوید عرض کردم که مقصود من لقای جمال بالکمال و بس جسم مبارک است و بس حضرت تجسین
که حسن نیست همین قسم می باید و نیز میگویند که در مرقد مولانا فرموده ام که از نسبت قلیب لانا با نسبت
و چهره پیش و ابهر از میکروند شاید دیگری هم دیده باشد حکایت پنجاهم زبانی حافظ سوادیک

حافظ صاحب مدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست
 که آنچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود و فرمودند که البتہ میگویم عرض کردم
 که چندین علما و عرفا بدین فہمیدن توحید چگونہ اولیا شدند و در قدام جامع علوم ظاہر و باطن بودند چگونہ
 باور کنم کہ نفہمیدہ بودند ارشاد شد کہ مطلب من این نیست کہ آنہا عقیدہ توحید نہ داشتہ باشند بلکہ مقصود
 من اینست کہ مہنہ کتب طیبہ و عقیدہ زہد را از قرآن و حدیث با تاویل از روی عبارتہ انہیں چنانکہ
 من فہمیدہ نوشتمہ ام چکہ ام نہ نوشتہ اگر می فہمیدند البتہ می نوشتند حافظ موصوف میگوید عرض کردم
 کہ من علم ندارم کہ دعوی حضرت را تسلیم نمایم لکن فہمیدن من ارشاد فرمایند فرمودند کہ در فہمید شما بیدین
 معنی آید میگویند عجیب است کہ خدا چندین بزرگان را این فہمیدند و باین جزو ضعیف و او در مثال تعجب
 یک حکایت نقل میکنم از آن تعجب تو توقع نماد شد بعد فرمودند کہ خدای سبحانہ حضرت بایزید سبطا سے
 علی نبیا و علیہ السلام را خطاب کردند کہ ترا سلطان العارفين خطاب بخشیدم و پیش از تمجید حضرت
 بایزید برای یک زن پیر سال ہر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت
 کہ چندین مدت شد کہ من برای این عجزہ طعام میرسانم گاہی در دل و نیامد کہ من خود رفته طعام بیاورم
 آنروز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود بہرند عجزہ مذکورہ از دور دیدہ گفت
 کہ برہ پیش من چاہی حالاکہ تو سلطان العارفين شدی ترا از طعام آوردن پیش من تنگ آمد
 سمیدانی کہ حق تعالی بقتل و بار از من انتشارہ کردہ بود کہ اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفين خطاب
 تا وقتیکہ اجازت ندادم خطاب ندادم بعد استجارت بقتل و بار از من و آدم کہ سلطان العارفين شد
 پس ای حافظ عنایت خدا را از بجا بخت فہم کن فقط حکایت پنجاہ و یکم حکیم کریم رضا خاں صاحب
 ولد حکیم حسین رضا خاں صاحب متوطن قدیم اکبر آباد و اردو حال لکنو ساکن محلہ کینا بانا رام پور حضرت
 مولانا قدس سرہ العزیز ناقل اند کہ روزی بر جمعہ با جادت والد خود مع محمد رضا پیرا در خود حقیقی
 خود و عیش باغ رفتہ بودم چنانچہ برادرم زیر درختی بول نمودہ بجزو فراغت بول یکا یک در دستہ ضعیف
 پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر پنجاہ خود آمدیم و در دوسر برادرم بہر خطہ شرقی منہوہ علی الصباح والدم بخند
 حضرت مولانا قدس سرہ العزیز حاضر شدہ حال مفضل عرض نمودہ و خواستہ جا و تعویذ کردہ چونکہ
 دستہ حضرت مولانا قدس سرہ العزیز این بود کہ کسی حاجتند کہ می آید آنرا تعویذ عنایت میفرمودند و از

برکت آن نور حاجت براری او میشد لیکن از والد حضرت مولانا قدس سره الغریز حسین کلمه رشتا و فرمودند
 که میان حسین رضا خان برضای مندا راضی باشد چنانچه والد هر روزه گذارش حال میکرد حضرت
 همان جواب میدادند آخرش برادر من از ابتدای مرض بعد عرصه سست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن
 دریافت شد که این حضرت مولانا قدس سره الغریز بکثرت شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین
 بهمان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط حکایت پنجاه و دو هم می خواند صاحب خرابش هر یک حضرت
 مولانا قدس سره الغریز ناقل اند که سالی رقعہ سوال بنام سبجان علی خان کنبو از حضرت مولانا قدس سره
 نویسانده پیش خان مذکور نزد خان موصوف بعد مطالعه رقعہ را از دست خود انداخته از سائل گفت
 که رقعہ عبدالرحمان ابن ملجم قاتل جناب میرعلیه السلام پیش من چرا آوردی سائل را از مکان خود بدر
 گزید سائل مذکورها توفیق آنحضرت است حضرت مولانا قدس سره الغریز حاضر شده حال من و گنج ارش
 نمود حضرت مولانا قدس سره الغریز منقسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعہ دیگر تر دوش من سائل عرض نمود
 که آنحضرت مرا از دست او بغیرت خواهند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار براری تو از و خوبی خواهد
 چنانچه حضرت مولانا قدس سره الغریز بارشاد زبان مبارک خود یاد میفرمودند رقعہ نویسانده دادند آنچه
 در حق این فقیر گفتمی همه راست و درست نمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقاسی تو جناب علی مر
 علی نبیا و غلبه السلام چه قدر عنایت بجال قاتل خود میدول فرمودند ترا نیز سروی آقاسی خود جواب
 هر گاسیکه سائل رقعہ دیگر حضرت مولانا قدس سره الغریز نزد خان مذکور برد میبرد معانیه مبلغ بیست و پنج
 با و داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبدالرحمان اصلا نقش تمیازنا از انروز غلط حضرت مولانا قدس سره
 بردن و نشان نقشش گردید فقط حکایت پنجاه و دو هم شایع مجید الدین ناقل اند که سعید
 هر یک حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیروم شدند بود و گاه گاه حضور استجابت علی شاه صاحب مجاز
 نیز میرفت روزی تذکره کرد که هرگاه پیش مخدوب مدوح میروم بمجدو دیدن سن اخفش شیرانه میگوید
 برو برو اندر رهبیا تا به پایستادن نمیشود گفتم روزی همراه پیروم گاه به عیب هست می آید چنانچه خود
 آن سعیدی خان بهر هم زیارت شاه صاحب معظم الیه آمدن از حضرت قدس سره استجارت کردم
 و انانیه طایل نشان عریض نموده استمداد خواستم مولانا تمییز شده فرمودند تو خواهی رفت من کردم
 خواهم رفت ارشاد شد بسیم الله بر و چهار گفتمی روز براده همراه سعیدی خان رفتم شاه صاحب

بجز سلام کردن مادت بر داشته فرمودند برود و در جواب گفتیم از جای که آمده ام برای شستن آمده ام
 نه برای رفتن بعد تا مل یک لحظه فرمودند که از پیشین احکام آمدی یا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو بر روی پا
 او نشان تا در پیشتم شاه صاحب بکلام ستانده خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملامت فرمودند که حضرت
 نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبدالحکیم می گفتند و همگی موافقت نمودند و اولی را کاظمی و لی همچنین
 می باشد حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر قوجید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا
 قدس سره الغیر تبایخ یا زویم شهر سوال شد ای سیدی این سید محمود بعد از دی قندی
 از اولاد سید عبد الغیر زهری فرزند قطب بانی غوث صدانی محبوبی بانی حضرت سید محی الدین ابو محمد
 شیخ عبد القادر جیلانی علی نبیا علیه الصلوٰه و السلام لکن او آمده برقرار فاضل الانوار حضرت مولانا قاسم خوانده
 کترین حدام را بعد از یک روزم برکت از خود و سرافراز ساخته بعد از غریب حضرت مولانا فرمودند که تخمیناً سال
 گذشته باشد و محمد اخیر نو اب سعادت علی خان بهادر سن در همین مسجد بنیست حضرت مولانا متشفیه
 شده بودم حال این بود که من مرد سیاح ام از حرمین شریفین تا ملک نیگا لکشر بلا و شرق و غرب
 گردیده بودم و فقر و مشایخ زمانه را دیده بودم و از هر یک مقدار استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیر
 نیافته بودم لذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشایخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان
 در باب توحید و وحدت و وجود بزرگتر و زندقه نبوده است و حالت و جد و طلب ایشان در دفع محض است
 چنانچه بعد رسیدن لکنو در صحبت با بن فرودش شده با موکوی مستغان و علمای فرنگی محل ملاقات
 نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال بهم دست مردمان بیان کردند که موکوی
 عبد الرحمان در مسجد نبته این مدعی توحید و مجاهد وحدت وجود است مگر بر قال و شان با علما اعتقاد
 ندارند می گفتم که من پیش او رفتم قال و را از قرآن و حدیث رو میکنم چنانچه همین اراده او صحبت با بن
 همراه خواهر باقی صاحب درین حید آمدم هر گاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته و بیست و
 خویش نشانیدند و در وقت حال من این بود که هر دو دست زدند بجا و در دندان رنگ سی و
 موی بر سر و نو شک گوشت و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوئی نامی طلاق و در گلو زنجیر طلاق
 داشتند و در انگشتان دست و پا چله نامی طلاق و فقری پو شیده بودند از حضرت مولانا پرسیدم
 که من با این حالت رندان آمده ام و چرا گاهی ندیده بودید پس اگر ام و احترام من چه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر و مستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدادم آنوقت دانستم که
این بزرگ از راه گفت سب من دریافتند آنوقت غم منم که دم که تحقیق مسئله وحدت وجود
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند
شمارانیز چندی از توحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال سب یاقال مولانا فرمودند قال گفتیم پس
تو کافر هستی پس میان دهری هو این گفته برخاستم و نادرواده مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب
من کرده مرا بر بالکی سوار شدن ندادند دوست من گرفته گفتند که آپکا حال سب یاقال پس میان دهری
ازین سخن بر قلب من آنچنان تاثیر گردید که من بر بالکی سوار شدن نتوانستم همراه مولانا باز کشتم
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده و رگلویم افتاد و مرا بمصلای خود نشاند و دست بردار
دوسه بار گفتند که آپکا حال سب یاقال پس میان دهری رهو من مثل مرغ نیم بسمل در صحن مسجد می غلطیدم
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند پانزده سبت کسان حضار مسجد بهر وجه آمدند حتی که کمال
پالکی من بی اختیار میگرفتند تا سه چهارگوشی اینجا است گرم بود تپیده قدری آب طلبیده مرا نوشاندند
سپوش آمده و رقدم افتاد و من از آنوقت موجد کامل و مقصد صوفیان شدم و مرا بحال نیز یاد آن الفاظ
جوش می آید تا سه ماه درین شهر بجهت مولانا اقامت داشته بروم دوم یا سوم حاضر میشدم بعد
پنج سال باز درین شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بعید شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه
حال خود گویم باستقبال من برخاسته مرا بمصلای خود نشاند و غرت بسیار کردند یکماه دوباره قاضی
اگر مستقیماً میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدم حال صال حضرت شنیده برقرار شرف زبانت کردم
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال سب یاقال پس میان
دهری رهو باز همان کیفیت باقم فقط حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین غمیره
سید حیدر شاه نامی باشد پنجاه از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم نشان میدادند
چون نازک مزاج بودند و راندک خلایق مرضی غضبناک میشدند مولانا دست راسته که میخواست ایستادند
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعاع میچیزانیدند و در ماه صفر عرس حضرت محمد و شاه مینا قاضی
بود میان حیدر شاه و دیگرگاه شاه مینا صاحب قه حال وجود و ولایتان شاهده ساخته بخدمت مولانا

گفته که مر احالت می آید این درویشان را چه حال میشو و فرمودند که صاحبزاده گاوان و سگان شمارا
 حال خواهد آمد بروز دوم او شان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که از جو و رفتند و از اینجا نوزده
 و گریه کنان بگفتند مولانا آید گفتند که این اثر حضرت بود که باین دولت رسید حکایت پنجاه و هشتم زیانی شاه محمد هوت
 صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمه امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین
 که در اولاد ایشان تا امام مهدی علیه و علیهما السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تا مل فرمودند که هر دو امامین
 نور عینین بنمبر اند علی بنیا و علیها السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین بهیچ نسبت
 و فضل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بر اینهاست یعنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل
 و کمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد او مجاوز شان که اکثری شدند منقسم گردید و فضائل و کمالات
 حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد محمدی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 منتقل شدند بچنین حال اولاد او مجاوز امامین است که فضائل و کمالات حضرت امام حسین در اولاد
 شان منقسم گردید و فضائل و کمالات حضرت امام حسن بنماها از طرف والد ماجد و جد کمالات حسینی
 نیز از طرف والدّه ماجده جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت
 ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی و علی آبابیه الکرام الف الصلوة و السلام حکایت پنجاه و نهم شخصی
 از مولانا سوال کرد که در حق اینها فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل بنمبر باصلی الله علیه و سلم
 بر دیگر اینها چه قسم بوده است حضرت فرمودند که بنمبر با آفتاب و دیگر اینها مثل نجوم هستند بلکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم
 استدیتم و در حق اولیای استیر علمای استی کابنیا و بنی اسرائیل آمده است حکایت پنجاه و دهم
 شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الی یکسانست یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت
 غوث الاعظم علی بنیا و علیها السلام از ابتدای تولد محبوب شدند و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین
 اولیا قدس سره سبست سال پیش از وصال و حضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دویم سال
 قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند و علی بن القیاس حضرت ابراهیم امپوری قدس سره پیش از وصال
 محبوب الی شدند فقط حکایت پنجاه و نهم در حال خوبی شیخ سلامت علی شاه
 میان سلامت علی صاحب ساکن مادیه پور متعلقه ضلع چمبره علاقه عظیم آباد که در زمان اشتقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شریف بیعت مشرف شده بودند و در بیان
 ایندت اکثر اوقات حاضر حضور فیض حضور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور آمدند تا سوال کردم که دنیا
 چیست و ترک دنیا عبارت از چیست و دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهایی
 همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست با چرا عرض کردم ارشاد
 که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با ما در خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود
 می پرسیم از اهل دنیا چه کار است آفرمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و
 جمادات در حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حساب حد
 در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله هر اکسیر از اسب فیل و حمار و شتر و غیره که ما کول و مرکوب اند
 داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و آنچنان از آن مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچکس
 از آن در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و آسمانها
 و معاون و فلزات آمدند یعنی حساب و قدر و ثروت هیچکس از آن در قلب جا نگیرد زیرا که سواهی آنچنان
 کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر اند و عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اصح با در ارشاد
 حضرت مولانا که منی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدین وجه بوده باشد
 که ظاهر عمل بر معنی مفسر آنحضرت تکلیف مالا یطاق است خصوصاً اهل دنیا با در نخواهند ساخت
 که از هیچ بنی و دلی ترک دنیا یعنی ترک کور شده باشد بلکه عترت اهل دنیا که زیاده از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معذرت جیبالی من الدنیا ثلثه
 والنساء و قره عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زمان و تنگی چشم
 من در نماز و در حدیث شریف دارد است حب الدنیا را س کل خطیته و ترک الدنیا را س کل عبادته
 ترجمه دوستی و پیاسه کل گناهان و ترک دنیا سه مرتبه عبادت است بهتر فرموده اند پس از دو حال خالی
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم جنی مفسد مولانا تارک دنیا بودند یا نه اگر نبودند ابتلائی نبی بر خلق
 لازم می آید و اگر بودند حدیث حب الی من الدنیا ثلثه الی آخره چه معنی دارد اگر چه جواب این عرض
 از ظاهر آیه انما یتوان گفت که رسول صلی الله علیه و سلم تارک دنیا بمعنی همین مولانا بودند یعنی
 محبت ماسوی الله از حیوانا رسیده نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلاً جا نکرده بود و محبت خدا

بر هر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نثار و خنکی چشم
 و نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی در آن هر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند
 بخلاف دیگران که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند
 لهذا در حق آنها حب دنیا را بر اساطیر و ترک آن را بر اساطیر عبادات شده است پس بجز اینها و او یک
 عشاق که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الامر و مولانا مشکل بل مستعذر است
 فافهم فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید و بعد که در حق مظهر معنی مذکور پیش اهل دنیا با زانی
 ما در خوش از نشان مولانا بعدی است بچوایش میگوید که این تشبیه طایف کلام الهی است ایجاب حکم
 آن با کل بحم انصاف میتا فکر تهو و القوا الله ترجمه آید و دست سیدار یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود
 مردار پس ناگوار آید بر شما و نیز بر سید از خدا و وجه مناسبت در میان تشبیه و تشبیه با نیست که هرگاه
 اهل دنیا با سماع معنی مذکور نسبت اینها و اولیا سو وطن پیدا خواهند که مظهر معنی مذکور معنی خدا
 خواهد بود مثل عذاب زانی الالم و بعد تعجب کننده و اظهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق بر آمد
 سوال اگر کسی گوید که حق تعالی ملک مملکت و حکومت دنیا بحضرت داود و سلیمان بنجیبران
 علیهما السلام داد و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و خواجیه بهار الدین نقش بند و
 حضرت سلطان المشایخ و غیره اولیای کرام رحمۃ الله علیهم نیز اسباب نیایب از بسیار عنایت ستا
 پس آنها اهل دنیا بودند یا نه اگر بودند از اساطیر عبادت که ترک دنیاست محروم ماندند زیرا که ترک
 فرج اختیار است اگر بگویند بیا شمرت دنیا که راس اساطیر است حاصی شدند جواب گویم صیبر
 و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نه در عقل و تصرف در آن
 لاسمه ضامی الله چنانچه بعضی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا وارد اند روشن و هویدا است قال
 الله تعالی من یزدد دنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی بعضی از شما اراده دنیا میکنند و بعضی را
 آخرت میکنند و در آخر سوره شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة تزول فی حزنه یعنی هر که خواهد
 بعد خود کشت خیر آخرت را بیفزایم او را در کشت خیر و یعنی خیر و ثواب بعضی زیاده کتم و من کان یرید
 حرث الدنیا تزل منه و مال فی الآخرة من تعصیب ترجمه دیگر که خواهد بود و در خود یکی دنیا را وسیع کند
 در حصول متاع آن بدیم او را از دنیا از آنچه گذشته از لی تعصیب او باشد و نیست مرا و را

در آن جهان هیچ بهره و نصیبی نیست و دنیا طلبی بهره و دنیا ست و سبب و عیبی طلبی بهره و سبکجات و سبب و غیر خود
 فل شاع الدینا قلیل و ما حیوة الدینا الا امتناع العز و الاضایجای دیگر میفرماید اما حیوة الدینا لعب و لعب
 و همچنین در حدیث الدینا سجن المؤمنین و حنة الکافر الدینا حنة و طاب لها کلاب و ارد گشته پس از همه آيات
 و احادیث معلوم گردد که حکم سوا الذی خلقکم منکم مومن و منکم کافر یعنی تحتقالی پیدا کرده است بندگان
 خود را و قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافران و جمع کرد مومنین و
 کافران را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما امواتکم و اولادکم منتم لیه یعنی هر که را الله تعالی
 مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن نازل نموده و دنیا دل پر و تنخواه کسب و طالب آخرت خواهد شد
 چنانچه انما اولیاء کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر که را اولیاء تعالی کافر آفریده است او در لذات
 شهوات و حب مال و جاه و دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافران و منافقان
 به چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل شایع دنیا
 بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و پس و غرض کفار از صدقات و خیرات شتر و
 دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین دارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه پوترون انجیوة الدنیا
 علی الآخرة از آن خبر میدهند و حق آنها وعید و نول نار و عذاب و ارد گشته مولوی معنوی قدس میفرماید
 ۵ اهل دنیا کافران مطلق اند و روز و شب رزق نرق و بوق بوق اند و اهل دنیا از کهن و از هفت
 لعنت الله علیه اجمعین و مومنین و صاحبین از اولیا و انبیاء با وصف ابتلائی دنیا رنج و مصائب
 آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پر سپر کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و رقی نشان
 نازل گشت هرگاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و یاش مومنین کاملین از انبیاء و
 اولیاء و دنیا و دخل و تصرف آنها در آن صرف نبایر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی
 خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هر دو محفوظ خواهند ماند چنانچه
 و شنگان سعینه و نزع و عذاب ابد الا با دور و نزع خواهند ماند و مضر و نزع که عبارت از سود و
 تار یا سوزی و گرمی طبعات یا یا بد بوی منتهات جنم بلا ننگ اثر نخواهد کرد همچنین انبیاء و اولیاء که در دنیا
 بخل و تقوی حکم خدا کردند و نفوس نشان از نفع و ضرر مومن و مصلون خواهند ماند پس بر آنها
 اهل دنیا شده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید ۵ کافر از کار دنیا اختیار انبیاء

کا عقیقی اختیار و از تحقیق مذکور حکمت و سرمن کان قد کان الله له واضح گردید آنگهی چون کمالین
 در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام او می آیند دنیا و مافیها من المخرجات و المکربات بل من
 العلویات و السفلیات کلمه تابع آنها میشود و موزیات عالم ضرر خود را با آنها رسانیدن نمیتوانند نه آتش
 بسوزد و نه آب غرق کند و نه باوتندی و زرد و نه درنده و زرد و نه گزنده گزد بهر بلا ابل کار آب حیات میکنند
 و بالعکس چون از گوشتی به چیز از گوشت به چون از گوشتی به چیز از گوشت و لعمه و و هم تو جان
 در ذکر بعضی خلفا و مریدین که با جوار و خلافت ممتاز شده اند یاد صحبت بابرکت حضرت فیضیاب
 نعمت باطن گشته اند خلیفه چنانستین اولین ممتاز با لطافت خفی و علی شاه قح علی صاحب
 این محمد فاضل خان و وطن قدیم نرنگان ایشان فتحپور مسبوه و مولد نشان قصبه امیشی ده کرده
 از لکنو است در زمان خاندانهای مولوی رحمت بخش صاحب فنیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا
 صبر سجد سالی ملازم خدمت مولانا قدس سرور شده بودند بهرگاه مسجد متد باین مندم گردید و مولانا
 از انجانه برخاستند و مولوی رحمت بخش ترک رفافت کرده مع شمس الدین برادرزاده خود برخاست
 میان قح علی صاحب صاحب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحبت از عا
 سرسام ایشان و پنو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی
 میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علی خان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند و
 قح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میمانند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت
 الفرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیده تندی میان قح علی صاحب بدل راضی شدند
 که روزی بطور مشوره از اقامت فرمودند که قح علی بدل خود تنها امیشی میدارد که در حیات پاک
 درستی معاش در وطن او گردد و عرض کرد که اگر بهت حضور با بنظر متوجه گرد و نجوبی شدن میشود
 پرسیدند بچطور عرض کرد که در سرکار بادشاه حماد الدوله میر فضل علی خان بهادر اختیار میدادند
 و در بار میر صاحب معظم المیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور و خل کلی دانند اگر
 ارشاد شود از طرف حضور رفته بنام بهادر مدوح بدینضمون بنویسم که یکصد یکصد پنجه زمین بطرف
 مدد معاش در قصبه امیشی معاف کنانیده و بهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال
 نکرده ام فتحعلی در صفات من محمود است مگر عرض کرد که بر تمام عالم ثابت است که حضور

میکنند و میگویند عرض نفسانی نیست شب روز برای دیگران صد بار رفته نوشته میشود میان قح علی که
 حق خدمت میدارند ارشاد شد که هر چه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رفته بمضنون مذکور بنام
 سید فضل علیخان بهادر و خط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان قح علی صاحب
 حواله کردم و او شان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانید
 مولوی موصوف وعده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب با جواب حاصل کرده حاضر خواهم شد
 معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان
 قح علی صاحب ارشاد شد که رفته دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد گردیدار چنانچه ایشان
 دیده رفتند به چند مولوی موصوف باصره گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می بریم و انشاء الله تعالی
 امروز ابراسیم خانم مکر حبیب ارشاد حضور میان قح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا
 دادند آنحضرت فوراً رفته را چاک کردند و اقامت بدل گفت که درین چیزی مصاحبت عمده خواهد بود و باز فرمود
 که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان قح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید
 وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان قح علی صاحب امپیش امام کردند و دستار
 از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند و خود رفتند میان قح علی متحیر شدند فرمودند که
 والضحی و الم تشرح ترا یاد است امانت بکینند حسب حکم لرزان و ترسان تا نگذارند و همین طور
 در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان افتاد فرمودند بعد قرائت عثمان میان قح علی
 صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سر فرات فرمودند لیکن من تا خوانده و
 نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هر که مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده
 عرض کرد که هر که تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جاتیشنی سید هم حضرت
 بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مرا بسیار تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولانا
 صاحب بسیار دانایند و ما را رحمة للعالمین بعد مرزا کلن بیگ و محمد و مخش و پو خان و دیگر حضار
 ندور گزاشیدند و مبارکباد گفتند و فرمودند و شنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند
 ایشان چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران زمین
 حاضر بودند و له حکیم مهدی علی خان بهادر بنام قح علی شاه خریده شد و شهرت کوچه حضرت

حضرت سه روز متواتر ماند و در آن ایام راقم آئین نامور به امامت نماز گردید و حضرت اقتدار و کیفیت
آن در وقایع آن حال اندراج یافته است درین کیسالت مذکور میان فتح علی صاحب ادرججه بخاریت
نشانیده مکرر در مراقبه القامی نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق در آن
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صد نامورم بحلقه سعیت درآمد و عمارت قلبی رسیدند و میرسد و ثناء
رحمان بخش فرزند یگانة خود را نیز فرید و ولید خود بخش گردانیدند اللهم زدونی عمرهما و ارشادهما و توکلهما و
چگونگی باشد که محبت حضرت بر انقطاع تعلیق و تفویض امر بخدا مصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سابق
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا فضل علی خان بکله دار قدیم ردولی در عهد سلطان غازی الیه
موقوف شده بجنود رسولانا رجوع آورده فرزندانه معافی بکیوضع بجمع بکنیز و چهار صدر و پیرما لازم خرج
با و چنانچه حضرت مولانا نوشته گنه را نید حضرت آن فردا بمن سپردند و او را فرمودند که انشا الله تعالی
بجال خواهی شد چنانچه بعد سه روز بکله دار مذکور بجال شد و محتاج گشته بجنود مولانا آمده و او اشرافی و بچوب
نذر گذرانید و ادای شک کرد که صرف از محبت حضرت بجال شدیم آنوقت حضرت فرزند لاله از من طلب
کردند من بیل خود خورسند شدم که انقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود بکمال فرحت
بسر خواهد شد هرگاه فردا و روزم ارشاد شد که اینخیال از دل خود بدر باید کرد و رزاق ما و شما خداست
و از مرزا فضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم و من کرده که غلام برای ایقاعی عده
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ما بهاری برسانم یا فضل بفضل خواه سال بسال
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت آنجا
علی بنیا و علیه السلام است سجاد نشین آنحضرت اند از بجملة موضع معافی شاه علی احمد صاحب و
چهار صد چهل و پیر تا شمار بشمار احمد صاحب سلا بعد سلا میرسیده باشد مطابق ارشادها نوقت
پروا بجات جاری گردید مطابق آن بدقت علی شاهی تیر معاف و منها گردید و انشا الله تعالی همیشه
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین بنو خال صاحب این رحمت خان قوم افغان
ساکن محله مکینا توله من محلات بیت السلطنت لکهنو از اول عمر بکار سلطان
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا گنجی
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادر زاده او که مؤذن مسجد مولانا بودند باذن آنحضرت

خدمت مؤذنی اختیار کرده سوای وقت نوحه که اذان فجر بنفس نفس حضرت مولانا می گفتند بزرگوار
اذان ظهر مغرب و عشاء اول وقت از سر کار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان نصیر الدین حمید شهبوب
حمله چاه پانی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر کار پاکوبی و بادی بنین رانے
شغولی می ماندند تا ده سال بر نیخال گذشت بعد مشرف به بیت شدند چون والدین فوت
کرده بودند با دیگر اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پیر و مرشد قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته بهت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کردند
که شیخ المشایخ والا له یلیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبیا و علیا سلام تا چهل سال بی غسل نماز
نگذازد و بنویسند صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله عظمکم الله
تعالی من الترام غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هرگز اخذ اصبت و بد لیکن استقامت شکی نیست
از آن روز ایشان الترام غسل بهت بار در شبانه روز شروع کردند تا امری که عرض می سال گذشته با
تاخیر نکرده اند نه در صحبت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که ما را هر چه خدای داد از مراقبه
و شب بیداری داده است همان موصوفت از آن روز ترک خواب و الترام مراقبه بر خود واجب اند
پهلوی بر زمین نه نهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند
که موی معنوی قدس سره در مشنوی شریف مدار فقر بزرگ طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله
صفات ذمیه حتی الکفر و الشکر از میری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبه کرده بودند
بعد هفت عشره وقت اذان آواز نه برآمد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز است گردین
کسی از حضرات گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا پندیدند فرمودند که تو بغیر
اذان من قصد هر یک ریاضت می کنی من ازین فعل راضی نیستم اگر نترس با ماندن است هر چه پیشتر
هر روز بخورد والا از ترس دایره از آن روز الترام طعام یکوفتی در میان عصر و مغرب کرده اند و در آن هم
پایندند و غیر کندی و مقید خشک و تر نیستند هر چه از غیب پیش می آید میخورند و هر چه از شکم زاید پیدا
مساوات پنجابی ما برداشته میدهند علی بن ابا القیس در باره پوشش از حضرت شنیده بودند که شصت و
در نماز فرض است بکآن یک پای جامه ذکر کرده کفایت میکند زیادتی بر آن احراست است ایشان
در گرمی بر همان سه پازند کوره و در سرما باضافه یک چادر اکفای کرده اند بر وجه بعد نماز فجر

ته بند چادر بسته بر سره پارچه بر دریا فرستاده شوب میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند از دلت دید بر سر پارچه
 مذکور نوحه پیاور کرده و غلام حسین الله والابر و زعید الفطرمی آورد و اکمال محمد اسمعیل نیرش می آید که منته را
 به آنوقت می اندازند هر کس که خواهد بود و در میان عید الفطر اگر نقد یا حبس یا پارچه دوخته و نادرخت
 از کدام جانفروش می آید حق ساد است پیش خود هیچ چیز نمیدانند و اگر برای نذر که اعم بزرگ یا نیاز
 مولانا خواهه بقدرت سوال سالی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض میدانند و هرگاه خدا میسر
 ادا میکنند انقدر صفات فتافی اشخی بلا تکلف ظاهر و باطن است و حال باطن بر جلد و مشن است
 مگر بعضی احوال زبانی منشی کجی علی خان صاحب و باقر علیخان اختلاف منشی ثابت علیخان میر
 منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الاشار این سرکار دولته اربعه را تم آنم رسیده آثار اعلی
 منشی صاحب موصوف که هر بد خاص و عقیده مند با اختصاص حضرت مولانا و در سخن ایشان یک
 که نسب و فضولی اصلا نیست نویسانده درج بسیار منشی موصوف تا قتل نذر حکایت روزی در
 ۱۲۵۵ هجری پنونه خا نصاحب از منشی نجی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا کلاه
 مسری خود بر سر تومی بندند و شیرینی و خرمایش هزار شریف ابار است از القیم میفرمایند معلوم میشود
 که متوجه شادی و خانه آبادی شایسته گفتیم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن خفیه خواهد
 گفتند که امروز عرض خواهم ساخت شب میرا تمه دیدیم که جناب مولانا بحجاب نشسته وضو میکنند و پنونه
 آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضرند و پس پشت عورتی استاده است هیچ برجام
 و این حکایت را اراده کردم که از پنونه خا نصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنونه خا نصاحب فرمود
 من شروع کنم یا شما معامله شنیدید یا نه خوابید کردید که معانه کنایه دادند خاموش بودیم گفتیم ای برادر
 کجا خواهد بود گفتند در دیهات و در مکان که قرار یافته چوپره پیش دروازه بلند دارد و در جایا که اگر
 آباد است و من و شما در اینجا رفته بطی آب ناله پاسی ارگل و لاشنه ایم الکون من بی و فهم جناب
 والد ماجد باستعجال تمام شادی و خرد صفتی پور بجان محبوب عالم پیرزاده صفوی المنسب قرار دادند
 و تمام امور حسب نشان یافتیم و اعتقاد من بخدمت پنونه خا نصاحب آنرا که بشد منجمله هر دایان مرزا
 خدا بخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه حویه متعلقه سرکار لکنؤ است مرزا نصیب
 در حین حیات حضرت مولانا در لکنؤ آمده بودند باستماع این منشی که ملفوظا شریف پیر و مرشد نوشته

از اقامت آنم گفتند که ما برای غلامی من بجهنم تیر فلک بند سازند من با نوبت قلمبند ساختم و مرزای مهدج
 کیفیت مریدی خود بنیطه ظاهر کرده که من بنظر را مادر و پدرم ضعیف اسن گذاشته فوت کرده بودند مرزا
 عصمت الله یک ماهی من پرورش و تربیت ساخت برگاه اسن بست سالگی رسیدیم خال موصوفت
 گفت که من در لکهنو پیش مولوی شاه عبدالرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارش ایشان و شان
 عالمی کامیاب میشود بیا تا ترانیز بسفارش ایشان نوکر کنانم گفتیم که بهتر چنانچه همراه خان خودم در مسجد
 تپه باین حاضر شده شرف قدس حضرت مولانا مشرف گشتم مرزا عصمت الله یک عرض نمودند
 که حضرت برای پرورش خود بخش بنام کسی رفته سفارش نوکیسایند و بپند حضرت بلال که ما سن لال
 فرمودند که بنام سرفراز احمد چودهری ردولی رفته نوشته و بپند و را بجا نوکری بخوبی خواندند بعد
 حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک مامون خود و مسجد و
 پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده نیم نان خجری و بالایی آن یک
 گوشت عنایت کردند که بخور تسلیم بجا آورده همه بخور دوم بخور و نوش در باطن من عزایت و
 پیدا کردید لیکن چون از معالده باطن محض بجان و نا آشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و بکسی
 نگفتم صبح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا را بی ردولی گشتم چودهری سرفراز احمد بخور و دین
 رفته مرا بر کار مرزا فضل عاجان حاکم دار ردولی مشایره بخور و پیله بلال شرط خدمت نوکر کنایند طعم
 از خانه خود مقرر کرده و او را بدین تقریب در ردولی شریف اتفاق اقامت افتاد و را بخور و رگاه بخور
 مخدوم احمد عبدالحق قدس سره مرجع و ماب خلایق است من نیز بطور زیارت و بکسی اکثر بدهگاه
 عالم چاه آمد و رفت میکردم بگاه در آنجا می نشستم در دل خیال غفلت درویشان و تحقیقی و نسیا
 و اهل دنیا خطور میکرد چون بیرون رفتم آن خیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنو
 آمده بجهنم حضرت مولانا شریف بیعت شدم حضرت بر خلافت عادت خود اشرار کردند و فرمودند که
 برای خود مرشدی بهتر از من تخلص کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر
 دو اذنه تسبیح که معمول حضرت بود تعلیم نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهایی ذکر میکردی باشی
 در آنسال نیز رجعت شده بردولی رفتم و مطابق ارشاد بذكر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و
 جوش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در حضور آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت نفرمودند بدین خود گفتیم که هر کد ام که باز او بیعت می آید حضرت فوراً دست بر بیعت
 میبندد آیا درین کد ام عیب مقصود است که بفرمانی خود قبول نمیشد یا بدین برین حسرت زار تر از کد ام
 حضرت تسلی من کرده اشارت بچس دوم کردند و گفتند که جبار و بکشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم
 علی بن ابی طالب سلام میکرد و باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در دلی زرقه مشغولی میکرد و اکثر
 حاضر باشی و درگاه شریف نمودم و لوله عشق و غمیت ترک دنیا بیش از پیش پیدا شد سال چهارم در
 آدم مرا از دور دیده فرمودند بسیار تا بیستم بیعت هم بعمل آمدن نمودم و حاضر شدم در حجه شریف نشسته
 بفرست بیعت مشرف کردند و ای آن وقت صبح در شش مشغولی شریف سید فند پر رسیدم که راه چوب
 کد ام است ارشاد شد تو به باش اصلاً کمال نیست و پس در روز دوم که شود صال نیست و پس
 رسیدم که قنای خود بچطور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی مشغولست که طعنا
 بگذارد از گذشتن خورش اینچ لواز هم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز در دلی رفتیم
 چوبدیری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سر نو نگاه داشت ملازمان تحصیل میشود بیا تا جائز شما گناه
 نام نویسیا بچ گفتیم حال آنکه کیری نخواهم کرد خدای رزاق میل است بعد ترک روزگار و آنچه سلاح و بارچه و غیر
 اسباب تر دم بود همه را در راه خدا تقسیم کرده انگلی بیستم و در مسجد چوبدیری فرمودنشتم و طعام بالکلیه بچ
 ابتدا تا است روز یکمست جو جوش سبانه آب زلال آن بی نمک و شیرینی بخوردم بعد سبب روز آخر
 متروک گردید بدینطور یک چله گذشت در آن گونه صفای باطن و سبکی تن و لاغری جسم و غیره حاصل شد
 لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و شقت و دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار
 شیر مقرر کردم و در باغ چوبدیری فرمود بکونست اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مرا بیست
 سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکه سواری کد ام امیر
 جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر بوابان میگذاشت آواز میفرمود آمده تر دم رسید
 پرسیدم این سواری کیست گفتا سواری حضرت محمد و محمد عبدالحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند
 که از اینجا بفر و درگاه ما حاضر باشی گفتیم ادب من بخصور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از روز
 سهو نجا حاضر خواهم ماند چنانچه بماند و بچوبدیری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من سپری
 قدری حلوا تیار کرده نفرستد چنانچه او شان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شد و چله

برقرار فائز الا نور داشتیم و اندر حجره کوچک که اندر درگاه شریف جانب مشرق واقع است مقبض شدم
 در آنوقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده و تمام حجره مستولی و محیط گردید اول بدلم
 اندیشه و خوف پیدا شد در همان روشنی شخصی پیدا شد از من پرسید که این روشنی از کدام طرف متواتر
 است گفتم از پیش رو و جانب راست گفتا نور ذات و روشنی جمالی است اندیشه کن اگر از طرف چپ یا
 پشت ظهور میکرد روشنی جلال و محل خطر بود باید وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم
 بجال خود روزا قرون دیده بنا بر اظهار حال بجنور حضرت مولانا آمدیم حال شنیده فرمودند که تیرک
 لباس چرا گردی عرض کردم که هر چه خدا خواست شد بعد فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت
 محمد دوم ابتدا همین طور شده بود مگر اینجا پیش کسی اظهار نکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسید
 که کدام عمریز واقیاداری عرض کردم که صرف نیک کنیز است دیگر کسی نیست واقیابی من با دختر
 عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که با شما اطلاع ده که نکاح منسوبه باینکه ام
 که خواستند بکنند عرض کردم من پیش از این شایع را اطلاع کرده بودم بعد باستماع شهر شایع نهال که بعد
 اول رسید یکه رقم یک هفته به نیت استفاده پیش شاه نهال که یضا حبض مانده گفتند که من
 بر این نقش پایی مرشد شما شستم از من چه سخنی بعد باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب
 در بریلی رسیده یکه به خدمت شان حاضر ماندم اگر چه کثرت بعضی صفات و صحبت شان دیدم من
 مقام حضرت که بذات بحت تعلق داشت از ایشان اعلی وارفع بود لذا شاه صاحب صوت
 فرمودند که اول مقام مرشد شما عالی است دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید و مرا حضرت
 مولانا آگهی داده اند که آنیکس جای دیگر رفتن تواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریع
 خط من بجنور مرشد خود و سپس بنویسید چنانچه بذریع خط ایشان بجنور پرنور حضرت لانا باز حاضر فرم
 آرشاد کردند که ترا بجنور حضرت محمد دوم و پیش مرشد خود که ام خیر میر نیت که بطلب آن جایجا
 میگرددی ندامت کشیدم در همان زمان روزی بعد ظهر دیگر مراقبین را از صحبت مراقبه باز کرده
 تخلیه نموده و مرا و برودی خود نزد یک مصلی نشاندند توجه کردند بچو و القای نسبت دل من بچو
 گل شکفتید و مرا بچو ساخت بر پشت در افتادم حضرت هر دو زانوی من میرود دست گرفته نزدیک
 خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی باز چارشان در افتادم و بچو و شام بعد بنویس

فرمودند که اینچنین مقصود تو پیش من بود من سپردم این احضار کن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا
 باشد از دوریغ دار آینه بجز نور حضرت محمد و حاضر باشی باید که توفیق خواهد شد چنانچه باز در روی
 رفتم و اندر مسجد در گاه شریف یک چله ششم سبت روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم
 و در من گرفته مرا تنید ساخت که اذان بگو گفتم نمایان مسلمان مستند خود را نمیکند و در بعضی وقت مسجد
 شاه علی احمد صاحب سجاده و رانجا رسیده فرمودند خبردار بگو که کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند
 حضرت شیخ العالم هستند من بدجواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پست
 بزیست من زده فرمودند شایا باش اندیشه کن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان آباد از بلند گفتم حضرت
 امام شدند من و شاه علی احمد صاحب قه اگر دیم بعدا و امی نماز حضرت متوجه درگاه شریف شدند
 من و شاه علی احمد صاحب دروازه اندرونی و بنال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند رو
 دیگر من اندرون درگاه پیش جوی برآب که با انداز مرقه منور واقع است مراقب نشسته بودم
 بعد ساعتی حضرت محمد و ظاهری شده سنگ پانزده مر استند کردند برخاسته آداب بجا آوردم از آن حضرت
 مذکور حضرت یک کثوره آب پر کرده قدری تماشا فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم گفتند
 که از خوردن آب مذکور بر دل طاری گردید و در بیان نمی آید همین عنایت و نوازش حضرت شاه عالم
 چله تمام کردم و در غرضه چاند خان نامی نو جوان ساکن بدولی اکثر در اینجا سخنان اشکار بزرگان
 بزرگان میراند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گویند
 اشکار مطلق خوب نیست گفتا اگر طاعت دارید شما بحال من توجی گمارید او را ده پانزده روز فاقه
 داده و بروی خود مراقب نشاند تو بگو که در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان سبت بسیار
 گفت که خبر سر از پانزده سبت روز حضرت مولانا آمد چاند خان مذکور نیز همان حالت سستی و فاقه
 چهار سبت آمده حالش بجز نور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترجم فرموده طعام خوراندند اندک فاقه
 پیدا شد زن بعد از از خویش و بیگانه بریده تارک و نباشد عرصه شش سال تا دم تحریر گذشته هنوز
 بسوگم نباشد است و اینقدر بهت و طاقت او را در ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه
 از روی بطرف بالنده می آمد بهرگاه قریب بالنده رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان خجیا
 عبور میکنند و اهرت میگرفتند ما خبر چند بار سوال کردیم نوبت ما رسید و هیچ ندانستیم که با آنها داد

و هاتر فرغش شده بود چاند خان گفت که منت این پوچ تا کجا کشیم سمیت بفرماند تا بر پای خود عیور
کنیم گفتیم بسم الله و من و او اندر دریا قدم نهادیم آب که از باسن زیاد بود برابر ساق پا آمد ملاحان
و دیگر حضار دیده حیران شدند هرگاه بجنور حضرت مولانا حاضر شد اطهار را چرا کردم ارشاد شد که اینچنین
تقریفات خوب نیست هر چه شد شد اطهار آن پیش کسی نباید کرد و توفیق استعدا و چاند خان بسیار میفرمود
هرگاه اقامت رود ولی راهفت سال گذشته برادران عجم زاده من بجنور حضرت مولانا مستغاثی
شده عرض کردند که والدین مرزا خداجش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت
اخر کردند مرزای فرزند ترک کرد و پیش چیت حضرت مولانا فرمودند که از و کسب نیامیج نخواهد
خواهر خود را بر اخاب میکنند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که نموده
بجای دیگر هرگز که خدا نخواهد شد حضور سمیت فرمایند که مرزا خداجش راه سلوک نماید و آن هنگام مرزا
خداجش نیز بر دپا بر بنه از رود ولی خاص حضرت مولانا نشو بودند حضرت حسب التماس اقربای شان
فرمودند که خداجش در موند برو و همو بجا باش حسب صلاح بزبان خود نکاح هم مکن مغزی الیه
عرض کرد که در موند نشسته چه خواهم خورد و منگو صراچه خواهم خورایند فرمودند که خدا همه بازار و است
گفت که من بیزاتی او توکل کردن میتوانم هر چه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا
تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که از آن چیزی پیدا کرده بخورایم ارشاد شد که آب چاه
و برگ املی و غیره بسیار است همان بخور و بخوران و بیاد خدا مشغول باش مرزا صاحب عرض کردند
که اگر عرضی چنین است یک مسجد بچنه را بجا طیار کنانیده دهند و سمیت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت
من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد و رجوع خلق و غیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن
خدا اهل اسلام و بنود و همه ما را شفا و تو بخواند کرد و در آنجا از سنگ شیره خواهد برآمد برای تو بلفعل
بر دیوار خام چیده انداخته نماز مکن بتدریج مسجد بچنه هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک ورقه
عنایت فرمایند که در بنای مسجد ادا کند حضرت یک ورقه بنام مولوی سید امانت علی صاحب
کفیلدار موده متعلقه ضلع بایده ورقه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عالت جوینور نویسنده داد
بسیار صاحب بدست چاند خان مرید خاص خود بود و جافر ستاوند چنانچه چاند خان مذکور چیل
از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی آورده داد مرزا صاحب حسب حکم پیرو شدند

برحق و موهونه استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند و راستی حال ایشان را صومالیان بسیار
برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمده بختور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب
می یافتند که منج موهونه باش و هرگز حرکت نکن و پیش من نترس و هر چه کردی و با جدی اظهار کن و بین
که انجام کار چه میشود و راه اهل منشی و سبب چند و راهی لال و مانا دین و خیتی پرشاد و لعل سباز و سبزان
و سبب چند و دخترشان معالیه دین چند و الیه خیتی پرشاد و الیه مانا دین و دخترش قوم کالیست اند
سکنه آنجا معتقد شده اکثر درک صحبت کرده ماکل باسلام شدند از بکرت صحبت و نظر تو جستان
لاله و سبب چند منشی سرکار فقیر محمد خان سباز و شد اقتداری سپا کرد و اندام مصارف مرزا صاحب معین
با تعمیر مسجد و درستی مکان و غیره شده مرید با اخلاص گردید و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا پرستی
را اجازت یافته عامل آن شد و زن و فرزند و برادران موافق را هم ترک خود کرد و ایستاد حتی که در ماکل
و شهربان شاه صاحب شریک میشوند از رغبت تحویل منشی مذکور و دیگر نامرغمان از کفر شرک باز
گشته مستعد اظهار اسلام در ماه رجب ۱۲۳۰ هجری که مرزا صاحب مدوح اراده نقل از خیال ملک
بقا نمودند آن بنود همه متقدّمین را امر باظهار اسلام کردند و منشی و سبب چند را جانشین خود گردانیدند
باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عهد خلیفه
غروبز نمودند و راهی لال موسوم یا بسم غلام محمد و مانا دین موسوم به غلام رسول
و جنتی پرشاد با بسم محمد علی و لعل سباز با بسم حسین علی مخاطب شدند هر چند منشی و سبب چند
از روی وراثت آبائی تیردنی مقدور بودند و بذات خود لکمه نار و سپهر نقد و حبس مکانات و دیانت
الماک منقول و غیر منقول و در میان اقوام داشت و در اظهار اسلام نسبت احتمالات و بین محدودی
قطعی بود و کس و کوب بسیار مخالفت اسلام بودند لیکن زنا نیک الهی و محبت حضرت مولانا و فیض
صحب مرزا خدا بخش صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن فرزندان
و برادران گفت که اگر شما همه بیرون ما بوده شریک اسلام نمیشوید من از شما همه ما و از قیلان
اسپان و شیران و غیره و از نقد و حبس اثاث البیت دست برداشته انگ بسته برگور مرث خود
می نشینم و اگر شما همه باشد یک سلام و متفق میشوید پاسب خاطر شما ترک لباس ننگ و بدبوی
معاشش که برت اینها سبب کرده میدهم خپاچه مادر و عمه و برادران شان بیرون می رود و قانم

مانند مرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در ردولی شریعت رفته از عرس حضرت شیخ العالم
 علی نبینا وعلیه السلام قاریخ شد از سهم دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد
 چنانچه بعد رسیدن مونه از غره ماه رجب بیمار شد تبارخ شاتر و هم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت
 رحمانی پیوسته تبارخ نهفتند هم دفن شدند در پیشگاه مسجدشان مکانی بسیار عریض و طولانی بقیع
 خوش نصفا واقع است در آن مکان مقبره شان مرتب شود و شاه محمد بن صاحب متولی خاقان و شان
 بحال بهمت و خوش و ضعی بر طور مشایخ و نیاز معاش میکند و خدمت صادر و وار و بخوبی مینماید
 اللهم دینی توفیق و عرفانه و معنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از مرزا صاحب فرموده بود
 که ترا در اینجا از تنگ شیر خواهد دید بجزئی ظاهری که از نبودن مقابل شک بود و لا اله الا الله
 که مراد از شیر بود پیدا شد یعنی اینقدر رسیده داخل سلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان شش
 صحبت بابرکت حضرت خواجه محمد شریف عرف سید صاحب خلف الصدق و صاحب
 سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مود و چشتی علی نبینا و
 علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرجع ملوک و سلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر
 و باطن در خانه نشین شده آمده است و معاش اقی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد
 ایشان نیز کافی کفایت امیرانه بود و لهذا سید صاحب که فرزند بچانه در خانه والد خود بودند تبارخ
 پرورش یافته و بلبل و لعب پرداخته بعد تجا و زچل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند
 سید صاحب حقیقت حال زبان خود میگفتند که از سن تهنیر صحبت بایدهان قمار باز و نشه خوار و طوار
 کوچ و باز و خوش خوراک و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را متفقه بودیم در عهد
 نواب صف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بر بلوی که سابق سالار بلشیر بودند در میان
 ما فروکش بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکر و شاعر بود و بیکم اینکه سید صاحب
 ترا اصلاح کند؛ صحبت طایع ترا اصلاح کند؛ در صحبت کاظم علیخان لذت ذکر قلبی پیدا شد و حسن صحبت
 او بسیار و یقینا صحبت درویشان در دل جای گرفت روزی دیدگاه مخدوم شاه مینا صاحب فیه
 و در مسجد حضرت مخدوم شیده کفایت الله صاحب ای مشورت سه بودند نزدشان سلام علیک
 کردیم و ایشان در جزیه آمده ملامت و نصیحت شروع کردند که یدنا هم کننده خاندان مودودی است

و تماشا بینی و لذت و صنفی میکنند و چنین و چنان لباس می پوشند و در شوا از میجا و پرواز شهر من غم و غصه
بسیار خور و م و هیچ نگفتم مگر بدیدل نادم شده غم با خنجم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شاهیجان آباد
روم تپانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهیجان آباد خواهم رفت و آنها را صحنی شده نبار می سفر کردند و دیگر
والده را مضارفت من ناگوار بود و بحسب دند که بچه سبب ناگاه انگیز از شهر برخاسته دل شد کسی
مقوله کفایت شاه صاحب بآن موضوعه نقل کرد و والده ماجده معرفت میان محمد و من بخش پیش
سید شاه کفایت الله صاحب گفت فرستادند که در بیت دو فرزند آن یک سید صاحب روئینی چشم
باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موی او کج خواهد شد بجهنم رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم گریان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند و التیان بخیر و خوبی مرا حجت خواهند نمود آنجا صاحب
مطهر خا طریا شدند و مرا و از نصیحت خیر خواهی دین است بعد این رو دو که بشاهیجان آباد رفتم و
از اینجا با جمیع شریفین رسیده بربارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده بازیه لکنور رسیدم تا حجابات
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب
میر مولو نصیاح مدوح بود و بعد وصال شان بطرف سولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجاسی
والدین این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دو هزار و سیصد
دینار تمینات کردند که بعد و چهار روز بخانه بست مولانا حاضر شده سلام من برسان تا او شاک
نیت من یاد ماند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مرا دیدند و دل من
طبع اسمعیلی پیدا شد که ازین بزرگ طلبی آباد کرد و عرض کردم که مرا هم براه خدا هدایت فرمائید
دو سه بار خاموش ماندند بگزاندزون مسجدتها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دروغ میفرمایند از شما
شد که صاحبزاده اگر یک لکمه روپیه بخواهی شمارا بدانم مگر خدا را طلب میکنی عرض کردم که یک لکمه
روپیه خدا را میفروشم بشطیکه از آن یک لکمه هر قدر صرف کنم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتیم
پس من لکمه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم در مرا قید پیش شش بسته می فرمودند عرض
کردم که از سینه چشم دل من آشفته میشود مگر چشمم کشته حاضر خواهم ماند فرمودند که اگر چه از زمان آدم
تا ایندم بزرگان چشم بسته میانید مگر من سخط شما چشم کشته خواهم داد و الا اینکه آنچه نسبت بالفعل

در قلب شماست خواب در رفت عرصن کردم که چنان نشود که با سید موسوم موسوم هم از دست رود و
 خالی مانم فرمودند آنچه چنان خواب شد اید الا با و همزه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز از راه حاضر با
 وقت مراقبه کردم بعد چند روز از راه شد که شما رفته افیون عاشق هستند و در نشه بی کیف و نشه بی
 تباکن است اگر مستی حق مطلوب است نشه را بگذار گفتم که دو توله افیون در نشه روز میخورم و میگویم
 که در گذشتن آن نوبت بر جان خواب رسید بلکه نیست بخوابم که دید فرمودند که تدریج کمی کرده بگذار
 عرصن کردم اگر امداد حضور باشد بیکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشا الله تعالی
 جان خواب در رفت و متروک خواب گشت مگر اسهال خوابم که دید عرصن کردم که از اسهال می ترسم
 شدت دیگر هر چه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود و خطره نیست عرصن کردم که متحمل اسهال
 نمی شوم مگر مضد مضائقه ندارد فرمودند هر چه مری شما باشد از همان وقت توبه کردند و شداد این
 هجوم کرد و نوبت یا خرق دم رسید مضد نامی هر دو دست و پا کرات و مرات گرفتند سید شاه
 سلطان صاحب بجنور مولانا آمده گریه و زاری کردند که در دست دو فرزند همین سید صاحب باقی
 حال از ندگی او بخطر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هر چه تکلیف بود گذشت آینده خوب
 پیش خواب آمد چنانچه بعد از غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه
 صفات شہوت رانی و حرص و بهوای دنیا و محبت خوش بخوری و خوش پوشاکی و رغبت کمبود
 و تماشا بینی در طبع بود زایل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب
 شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و اسبب توحید جوش کرد و صفای قلب
 و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم حیرت ناشی شده بود که حضرت
 مولانا بجنبش شتافتند مگر حجاب زخمی ظاهری ایشان برداشتند که بر فراز شریف آمده نشینند
 هر ساله که در عالم بر تریخ میشد چشم کشاده میدیدند بل بعضی حال توهمان راز میگفتند چنانچه حکایت
 از معاملات مشهوری ایشان مگویش را قلم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول اینکه
 بر فراز حضرت مولانا نشسته بود در چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین بنیر شما
 هر دو تیر گشته کشت این را از خواستگار شما شد که بجنور آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدم که یک گلدسته
 از طرف آسمان فرو و افتاد و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند تیر

بمشاهده این با چراغ باغ خود اندوختن قناد میرضاحب گفتند که قمرالدین از صبح غائب شده است
 کجاست یافتند میشود خاموش ماندیم و دوشه کهری شب گذشت خبر کردند که قمرالدین بجانانه آمد البتة سطران
 شده است و مظنه پیغده میشود از میرضاحب گفتیم که برقرار مولا نرفته چیزی نذر نگذاشتند و دعا گفتند شاید
 خدا رحم کند میرضاحب گفتند که پیش من روید کجاست گفتیم خبر کنید همان شب قمرالدین جان بخشی
 کرد و انانند و انالیه راجعون صباح دستور برقرار آمده گفتند که هر چه شد خوب شد بدول من غم نیست چکا
 دوم زبانی منشی مجیدی علیخان صاحب ست ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشانی
 بودیم و سید صاحب نیز برقرار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب رقصوت رفوا نشانی
 میشد بعضی حرف گستاخانه از زبان من برآمد سید صاحب بطرف فرار مقدس اشاره کردند و دستم که چو
 مولا ناساختند و پشت ناک شدم صبح بدر بار میرفتم معلوم شد که کسی مرا بر داشته بر زمین زد و حدیله
 تاوست و پارو نمود و سواره بر مکان رسیدیم دیدیم که خواجه میک تا میرضاحب برادرزاده سید صاحب
 نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا نند و مولا ناعمر
 کرده ام احوال شما بیاید که خود معائنہ کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب ۱۲۵۵
 حساب کید والد ماجد خود منشی ثابت علیخان باراده خدمت اخبار بنام خودم خدمت نواب شریف الدین
 بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته بخواجسته تلخ شنیدیم و کلمات شیرینی گفتیم لیکن رنج برداشتم و در وقت
 بخیال آمد مصرعه بهم در تو گزیدم اگر گزیدم و برقرار حضرت مولا نا حاضر شدم سید صاحب سر برهنه با من
 نشسته در و میخواندیم که حسب معمول تسلیم و تقطیع بجا آوردم سید صاحب گفتند که مکرر آداب بجا آور
 دوست من گرفته برخاستند سبب پرسیدیم متنبه شدند گفتند که اینوقت حضرت مولا نا طاقت اجابت نداشتند
 کردند و شما ایستاده اند از اینجا ملاحظه بودیم که بما اوقت آدم والد ماجد رسید که شمارا نواب منور الله
 بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور نیست که در بروی پدر
 سپرد مالک و مختار امور شود ولیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا بتعالی انجام حمله انور
 بنجر گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف صاحب
 مرید خاص حضرت مولانا در معرض الکوت بواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از
 عرض حضرت شیخ العالم علی بنیثیا و علی السلام نزد ما یا ایشان که حساب کردند و رجوع فرمایند

پس اظهار این معنی از پنو خا نصاحب دند و بعد از پنج یوم همه انتقال گردید جنازه او شان تیار شد و پیش
 دروازه شرقی روضه حضرت کندیده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرد آورند سید صاحب
 گفتند معا سیکتم که مولانا از مرقد منور خود برآمده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب
 ببینید که حال من بطلبین مولوی یوسف علی میر و هم پرسیدم که سبب شاره بشما چه بود گفتند که روزی
 از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب میرالمومنین علی مرتضی علی بنبیا و علیہ السلام بطلبین خود
 تلبفین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد تلبفین مرید میر و در حضرت امیر مرشد کل اند که عجب است
 اگر تلبفین فرماید حکایت پنجم منشی صاحب موصوف را وی اند که برادر من با تو علی خان مرحوم فرمود
 دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاد است نماز جنازه میخوانم بعد شنیدن این سخن
 از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود سلطان کارشان تمام کرده است
 باقر علیخان بهانوقت سوار شد برای عبادت سید صاحب فتن بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول
 هستی بهر سلامتی ایمان من دعا میکنم و تیر فرمودند که از سر روز برای من چشم دیگر درج عطا کرده اند
 فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ دوم شهر محمادی الثانی ۱۲۸۴ هجری عاشق شمس
 بجوار رحمت رحمان پوستان آمدند و اما آلیه ای چون حکایت ششم پنو خا نصاحب ناقل اند درین
 حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شام جهان آباد انتقال کرده
 سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که بهر چه شدنی بود شد و اینجا فرزند
 شان موجود اند با فضل رفیق شام و درین فتن غریمت کردند بعد وصال حضرت مولانا و شایع جهان
 رسید به روزی دیدگاه عالم ناپه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین محبوب الی قدس سره شدند
 چنین که اندر روضه منوره قدم نهادند از فرار محبوب الی مولانا برآمده گفتند که اینجا هم دیگری نیست
 سید صاحب می گفتند که در بدن من از راه افتاد و از عرق تر گردیدم حذام حضرت محبوب الی بزرگوار
 دستار بخیره آوردند گفتم مرا بردن روضه رفتن و پدید که پوشش نجابت ارم سبحان الله زهی کمال
 مولانا و منی نصیب سید صاحب قدس سره و مقتضای همین عشق و محبت بود که جوارز بگان خود را
 که آشته و از خانه باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا ز بر قدم مولانا دفن سازند
 تا عمر بود در جوس رونی تو باشم و در خاک شویم خاک سرکوی تو باشم چنانچه میخواستم و فرمودند که

شرقی مقبره قد شریف خواجہ محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کتبه است در سنگ مرقد طریح
آن محمد شریف سید پاک به نقل خود کرد زین سنج ساری به شد ز روی ولایتش تاریخ به وصل حق
شد آن ولی خدا فقط ۲۵۰ سوره ای یکی از خلقی را شدند مولوی ابوالحسن صاحب
رومولوی بستند بن شیخ ریاض احمد صاحب زاد او امجاد امام جامی حنفی رحمه الله علیه
حد امجدشان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والد مولانا محمد اسماعیل الدقطنی العالم
بنیگی عبدالقدوس گنگوہی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن نامولوی ابوالحسن شده
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی بر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم تیر بر چهار برادر ان الکنو
کرده بودند و در سلسله را تکیه راسی تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در
عنفوان جوانی راغب سلوک فکر کرد و پیشروی معنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر شاعر
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل رسائل مولانا و مشنوی شریف حالت جذبہ بر ایشان غالب شد بطرف
روولی رفتند و باز آمدند به گاه و را حالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند ملک
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت فرمود
میکردند در حسین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میبایزند و زمان وصال آن حضرت در وقت
بحال پنج به بودند و در وقت عصر در یکی از غریب خج العالم قدس سره تشریف اند که مولانا آنوقت تشریف فرما بودند و در وقت
که قیامت و در حضرت مولانا بود و حضرت ابوالحسن صاحب دوی بسیار شہور اند و پیران باشند که حضرت مولانا بار بار فرموده بودند که اگر
حقاقتاً بپندارید این حضرت مولانا باز در سلوک مدہ اندیشین جذبہ دلی ایشان شمع غلام قدس شده بود از آن بعد فرمودند
یکی در سلوک و در زمان حیات ایشان مدہ خوازد و در وقت وفات آن مدہ خود در سال ۱۲۹۰ هجری در دو تاس باشند
احدی نشان نداد که بقلان سمت وقت الحال مسموع میشود که آنطرف گما گره بعضی کن
دیده اند عریان محض و سر و پا بر مینہ میکردند چند حکایت در حال مولو صاحب محمد روح مولو
لطیف علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول آنیکه در خانه خود و برادران خود
شیرینی و غیره بهر جا که میبایست تقدیر داشتہ تقسیم میکردند بنظر حفاظت بهیچ اشیای را در خانه و در محاسن کلی
محتفی داشتہ در دوازہ گوشہ را مقفل میکردند بهر گاه ایشان برای اطفال و غیره احتیاج شیرینی یا

در خانه هر کدام که آن خیر مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل
 کشاده اندرون ظرف که آن خیر مخفی نوده باشد دست انداخته برآورده میرزدم دم خانه حیران میشدند
 از بین عالمه چنان مضموم میشدند که حاضر و غایب قریب بعید نزد او نشان مساوی و مکشوف است حکایت
 دوم اینکه محمد نظر علیچان الدابادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد اشد ملکه در ردولی رفته
 خواستگار ملاقات مولوی ابوالحسن شدند بده لطف علی گفت که جای او نشان تعیین نیست گاه
 بشهر و گاهی بصحرای میگروند مگر بخت شاد بافته بعید نیست که در باغ و غیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ
 ملاقی شدند اول بسیار خلایق و پیشش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند
 که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه در ویش رفته بودم روزی پیش
 کرده فرمودند که در آستانه مرشد شما کدام خیر نیست پیش دیگران میگویی نزد علیچان پیش کرد خاندانم خوشتر بود
 خانم صوف از کشف ایشان نادیده شد اغوی میان محمد غوث صاحب نازل اند حکایت دیگر
 که مولوی ابوالحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند و روزمان قیام من بردولی میان حسن
 صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب یار علیل بودند امید زلیست نماید همه مردم مرا پیش کردند
 که از مولوی ابوالحسن صاحب ماکینا من یا صرا گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از
 ده سیمین خواهند ماند از چهار روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم
 که شاه هدایت احمد شست برآورده و خواهر یکی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد
 و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سیمین نخواهی گذاشت حکایت دیگر
 راقم آئیم و رسیده بجزی در عرس حضرت شیخ عالم علی بنیاده علیه السلام در ردولی رفته بود و قیام
 من در اینجا مولوی ابوالحسن صاحب ز راه شفقت اکثر اوقات پیش من میبایستند و عین عرس
 مشورت می میکردی لکن شو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که او را در ردولی
 انداخته روانه لکن سوارم چنانچه که اراان و غیره طلب کردم مولوی ابوالحسن صاحب گفتند که
 شما خواهند رفت و اینکس همین با خواهد ماند خمیر او همین جاست همچنان شد که بیمار گشته آیدم
 بعد از سه روز بموختا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه مصقول دست خداست
 که پدید او پنهان به نزدش یکی است یکی از مریدین را سخن حضرت مولانا محمد حسن

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل کورده است میان کریم بخش صاحب اورنگ
 نمایه شافعی علی صاحب حکایت میکند که حرمت خان از سن تیز متقی و پرهیزگار و فقیر دوست بود و در
 پلشن بعد از مجاری نوکر شده بود و من و پلشن دیگر ملازم نووم در پرتابله نبرد و پلشن جمع شدند و از نووم
 تا بعد از حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکند که من تباراش مرشد تا بالای قلعه
 رسیدیم بالای که به شکل لوق و دوق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای که در کاه
 سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب یکپاس ایستاده ماندم انصاف نگارده هرگاه مرشد
 سلام کردم گفت برو و اینجا چرا آمدی شیر یا گاو ترا خواهم خورد و گفتم هر چه شدنی باشد شود حالا نمیرم
 گفت اینجا چه اسی خورد گفتم هیچ نه بسیار تنهید کرد و لیکن ترسیدم و به پلشن گفتم وقت پوست کلام
 درخت که اینجا افتاده بود برداشتم و در آوندگی جوش کرد و قوری از آن خورد و باقی در یک دونه برگ
 نهاده مراد و عوزم و حیران شدم که آن لذت و ریخت نعمت و تبار دیدم صبح گفتم که نعمت تو پیش
 مولوی عبد الرحمان است و در کهنه رفته هر چه پیش من نصیب نیست جهت هدایت آن درویش
 بحضور حضرت مولانا مشرف بیعت شدم از آن روز حب و نیا و ما فیها از دلم سرد گردید چنانچه در پلشن
 آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین موقوف کنانم ننهادم و او اشد و غیره نمیکند از دلم میگردد
 که عو من شفا خدمت و نوکری با خواهم کرد نوکری ترک نکنم این کریم بخش روایت میکنند که هرگاه از
 بطرف برتابانگه که پلشن باقیات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعی
 آنجا است با او ملاقات میکردی باشی حسب الارشاد اکثر با او شان ملاقات میکردم پوست و شمشیر
 باقی مانده بود مدام چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گو له انداز و دیگر مردم پلشن معتقد بزرگی و کرامت
 خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی او از پلشن بدینطور ذکر میکردند که از پرتاب گداه بقاصله
 نمیکرده ندی سیلانی است بطرف ندی برای غنص و غیره میرفت یکروز از پلشن قایم شده کتله
 ندی رفته بود و بارش با آن شروع گردید سه روز نتوان گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسول خان
 و غیره بیکار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا برپاشته پاشته است چون نزدیک
 رفته حال پرسیدند و چشم میدید بیکر چینی گفتن نمیتوانست معلوم شد که شبانه روز متواتر بارش
 بروی شده بود لکن هیچ او را متشنج ساخت چند مردم از آنجا برداشته و بر درخت انداخته از آنجا

کردند آنوقت حرکت و برین شد گفت که از جمیع کینه‌ها بپرهیزد که کم کردند و رفت یک کشته شد گفتند و برین گفتند که این بخاطر
 بچند ساله کردند از این بخاطر می‌گویند که بکشته شد و برین گفتند که این بخاطر می‌گویند که بکشته شد و برین گفتند که این بخاطر
 مکان آرام درست نمایند و چینی زمین بطور ریاض و غیره بپسند قبول نکرد و گفت برای من زمین
 بجای کندیده و دهند که در آن دفن شوم بطور خانه زمین کندیده چهره درست کردند و مقبره آن یک کشته شد
 برای نماز درست کرده گردان دیوار پنجه بوضع مسجد قناتی تیار کرده دادند در آن متفرق بگذراند
 می‌نماید هر چند از پرتاب گدازه و دهبیات گردنواح مردم طعام و غیره نعمات می‌آوردند لیکن او بچند
 الکفای تمسک و آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نداشت و برخواست غاند و نماز و غیره متروک شد
 من که جمیعش همو بخا بودم روزی گفت که لوته وضو و کتاب خلیفه من در طاق که اندر تخته خانه
 است بگذارند و همه ناراضی شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بگویم تسلیم
 کرده بود انا الله وانا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آن مرحوم کسی بیان نکرد ثابت کرده است
 که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد باین غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مختار صید
 حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند این شیخ محمد بخش بن شیخ امام ابن
 ابن شیخ تهراتی ابن مولوی شیخ محمد ثالث الصدوق ملا شیخ احمد عرف ملا جیون قدس
 سرار هم ملا جیون صاحب ستاد و پیش امام عالم گیر بودند و بعد عالمگیر از عهد بهادر شاه تاج
 مقتدای انا هم و شیخ الاسلام مانند بعد وفات در ایستگی مدفون شدند و روضه تبرکده در
 عالیه شان در قصبه ایستگی موجود است مولوی امیر علی صاحب رکن و تحصیل علم ظاهر نموده
 بعد از بیست و سه سالگی در ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال سه ماه و هفت
 صحبت باریکت در یافتند و در رس مشنوی معنوی و رساله کلمه الحق و کتاب کینه الابد شیخ
 محی الدین ابن علی العربی مع شرح عبد الکرم حبلی در ربع اول شبکه شریف باب شیخ عبد الحق
 دهلوی از مولانا گرفته و کتاب با نور مطلق سابقاً از رافعه آثم خوانده استفاد کرده سلوک تصوف
 بسیار کردند و در ۱۲۴۲ هجری برادر عبد الفضل اشرف بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع
 سلاسل یافتند از فراج ایشان از ابایم طفلی صلاح و تقوی و همت علیا حبلی بود چنانچه حضرت
 مولانا مکرر فرمودند که امیر علی کوهی سبب است مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان بسیار

خلق الله و جهاد با اعداء مصروف گشت هزار نام مردم از فیض صحبت شان توفیق محوم و صلوة و
 ترک بدعات یافتند و صد نام مسلمان بجا بیعت در آمده مستدی شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شد
 بی زاد و راحله برخواستند و پیاده باطنی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سالان شد
 و رکه معطله و مدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض و برکات کردند و زیارت عتبات عالیات انبیا و
 و اولیا انسانی راه استحصال سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیر و جم غفیر از وطن بدین جهت برآمد
 که بر سر قدم در رکعت نماز گذرانده در چند ماه تا نول گنج که از امیثی بستان کرده است مصرعه بنظر
 کردی و در رکعت نماز و درین سفر نان و نفقه هزار نام مردم عمرای شان بی اسباب ظاهر
 از غیب میشد بعد حسب میامی حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا جمیع وجود کردند و در حجاز
 بیرون شهر جانب شمال یک مسجد نام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طرح بیگانگی انداخته
 معنکف مسجد شدند و با احدی سروکار نداشته و ادوا توکل میدیدند و اما بیعت ربک فخرت و وحاکت
 بیان کردند حکایت اول اینکه در اولاد امجاد بندگی میانی صاحب قدس سر شاه غلام محمد
 صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهباز در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب که فرزند شان
 در گوگهار مشهور است بیعت داشتند مردم شهر را و نشان طاعن آنکه اجبی از اولاد بندگی میانی
 نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد و فی الحقیقت
 شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فایده ظاهر نشد لهذا باستماع
 اوصاف حضرت مولانا خانبهانه عقیدت پیدا کرده روزی بخدمت حضرت مولانا پیام کردند که من
 از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور نمیدارم پس ما بدان مقصد عالی تلو انیم سید
 نان مگر الطف شما پیش من گامی چند بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده بامو کو
 امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده
 که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا شما اجازت میدهم که در امیثی رفته از طرف
 من بیعت شاه غلام محمد بکنید و این کلام من بر سر او شان بنهند و بپند که چه قسم برکت میشود و اللہ
 حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتیم و تاج بر سر او شان نهادیم و بپوشیدان کلام
 عشق و محبت در دل و شان جوش کرد و ذوق سماح پیدا شد باوصفت اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع نبود و در عالم رویا بندگی میانجی صاحب صنی الله عنه خوشنود سیع خود
 ازین بیعت بیان کردند و در همان بقیه مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی
 صاحب با شاه صاحب مدح بیعت کردند و بعد از آن قریب پنجاه کسان بکلیقه ارادت شان
 درآمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب رگمال عشق و محبت مولانا انصاف
 کردند و در راه آباد رفتن شدند فقط حکایت عجیب و مستقر بیعت الله هنگام درو و بمنشی تمام
 ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبدالاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از
 مشایخ مشایخ عظام اند یار بودند و در آن نواح رجوع خلایق با و شان بسیار بود و رئیس آنجا
 لیکن شکم محض و زان خشک بودند و شکر وحدت وجود و مکرر سامعان غنا بودند و بدیاریافت
 انگس یعنی بنده خلیفه مولانا سی شاه عبدالرحمان موجد کائنات است با تبايع خود میگفتند که این رفته
 و جالبه رسیده است مگر بقیه صنای اخلاق عظیم دعوت اینجانب کردند و هرگاه در محفل او شان
 رسیدیم و اعطای زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کنند نهایت منتهی شده میخواست
 که طعاهم او بخورم لکن چون مولوی عبد الله چنانچه برادر حقیقی میرصادق نائب سلطان شیبو و عبد الله
 مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزاها مزارشان زاده و بی مرید شاه غیاث الدین صاحب
 مودودی نیز در آن صحبت شریک بودند گنجایش بیهوشی نبود چار و ناچار اقامت خورده میمان و دوگاه
 خود رفته بعد قیلو که برای نماز ظهر رجاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبدالاحد و صوف خوان
 شیرینی بردست خود سنده زار و زار گریان می آید و تردم رسیده گفت که برای خدا مراد و طریقه
 مولانا سی شاه عبدالرحمان صاحب مرید کن والا ایمان من بر باد رفت پرسیدیم که دو گنجی شتر
 تو شکر بودی اینوقت که ام چیز را بر اینم نامه برانگیخت عرض کرد که بعد برخواست شما چون ختم
 در محاسن وارد شدیم که در آن حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر
 بودند چهره من مسخ گردید و بزرگان بر من عتاب کردند که تو مرید و خطیب مولانا سی شاه عبدالرحمان
 صاحب را و حال گفתי در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بردست خلیفه او شان تو کنی
 و بتجدید ایمان یقیندت مولانا نکستی نجات تو ممکن نیست لهذا امیدوارم که تقصیر من معاف نمایند
 و مرا از شر تو و سلبان سازند و سدر و زو عوت با شماع غنا قبول فرمایند بعد از این گراست

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا تقیض افتاد و مجوزا قاضی مولانا مسجد درگاه نشاندند چنانچه شب
 نجابت علی شاه در محاله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد بنیادین نشاندند که اینجانبان
 از صبح آن حضرت مولانا در مسجد مذکور تقیم شدند و از اعیان بیک تامل اند که بجنور مولانا عرض کردم
 که نجابت علی شاه صاحب یک دایره آتشین تعینات من کرده است هرگاه از اینجانب علی ششم
 محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خوابی نشست چون در
 مراقبه ششم چشم ندیدم مرا بدرگار معنی حضرت قطب بانی محبوب بجان شیخ عبدالقادر جیلانی
 علی نبینا و علیه السلام برده قدسوس کنایند چه می بینم که بجنور اینجانب بسیار اولیا حاضر اند و بیک
 شاه نیز در ایستاده بطرف من بنظر قهر می بیند حضرت مولانا بجنور پوز عرض کردند عبد الله بیک بیعت این
 کرده است و نجابت علی شاه این را نمیکند و در چنانچه در اینجا حاضر است به نقیض حکم شد که اینجانب
 را از دربار بدر کنند و تا کید سازند که از اینجا عرض کنی حکایت دیگر زبانی هر دو موصوف
 میگفت که روزی اینجانب گفتم که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد و در
 اشامی راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود و پیروم شد من به نظر آگاه شده و
 رفتن بیت اخلا دست من گرفته ایستادند و پرسیدند کسی میگوید اینجا هست عرض کردم کسی نیست
 فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب مشعل گرفته تلاش خوابی کرد مثل من
 نخواهی یافت در قدم او قدم که نمی آید در خاطر من اینچنان آمده بود آینه عجب میگفت
 تا عمر بود در هوس روی تو باشم و خاک شتم خاک در کوی تو باشم چنانچه مرزا
 موصوف تا بقیه عمر درین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ سپهرشان بیکان خود
 بود در کمال عشق و محبت خود جان بخت تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن در آن
 است اثاقت و اتا الهی را چون هر را صاوق بیک این خدایار بیک قدیم شاه جهان آباد
 است مولد ایشان لکهنواست در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بخله اراوت
 مولانا در آمده مدام حاضر باشی میگردد و گاه گاه در مراقبه می نشستند و صاحب موصوف را
 که روزی بنظر گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیب شد
 در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمد دیدم که در صحای و سبع یک چوکی تنهاده است و همچو

بزرگان آنجاست ناگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنجا ایستاده بنظر آمدند کسی مرا گفت که درود
 بخوانید چشم واگردید و از عنایت حضرت نسبت توحید و فنا حاصل است فقط و متجاهل خلافاست
 را شدین قانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب خلف الصدق مولوی انوار الحق
 بن مولوی عبدالحق خلیفه بلا واسطه قطب فاق حضرت سید عبد الرزاق قدس سرایم هستند
 مولوی نور الحق صاحب فرزند کلان مولوی انوار الحق از زوجه اولی بودند برادر حقیقی شان مولوی
 علما والدین و اسرار الحق بودند و از زوجه ثانی مولوی انوار الحق صاحب که همیشه بنجابت علی شانه
 بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبد الصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا عبد
 صاحب خلف مانتظام الدین صاحب قس سرای بودند در تقسیم بهار متصل کلکته مدرس متشی
 صدر الدین میرنشی کونسل کلکته تحصیل علوم نموده دستار فراغ پیش جد امجد مدوح هستند بعد از آن
 در لکهنو آمده تدریس جمله کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فایز تحصیل شدند چنانچه مولوی
 سراج الحق و مولوی بریان الحق صاحب دو فرزند نشان از جناب ایشان تحصیل کرده بودند
 بعد فراغ درس و تدریس میرد رشید مولوی انوار الحق صاحب والد ماجد بودند و تدریس میکردند اگر
 مقصد مشکلی بود اذعان عقیدت و وحدت وجود داشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل
 ظاهر و باطن تعلیم و تلقین توحید همیشه میکردند چون اطمینان کلی نشده بود مولوی انوار الحق صاحب
 بطرف مولانا می شاه عبد الرحمان صاحب هدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب
 رد و لوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب که هم طعام و هم کلام شان بودند بدینطور بسم کتاب و حق
 رسانند مولوی محمد یعقوب صاحب قل اند که روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب
 گفتند که هر چند من از والد ماجد خود بیعت کرده ام لیکن میدانم که والد من پیش از بلوغ مرید و از خود
 سده بودند و بیعت که قبل از بلوغ باشد معتبر نیست لهذا میخواهم که تجدید بیعت از مولانا می شاه
 عبد الرحمان صاحب بکنم شما درین باب ستمراج مولانا بکنید عرض کردم که مولانا اگر که نفس
 در اجابت آن تامل خواهند کرد اگر آنجناب خود تشریف برده مستعد خواهند شد حای عذر
 خواهند ماند چنانچه با نوقت برخاستند و بنده همراه بود بعد نماز ظهر بحضرت مولانا آمده مستعد
 خواهم بود که بیعت کنم و بعد از آنکه بیعت کردم و سبقت از والد خود مستفید شده اند

احتیاج دیگر حدیث مولوی نورالحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دستشان گرفته
 صاحب فقه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد در بیعصره حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله
 خان گفتند که اینجا بنی مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت سبک سلاسل و ادبیم شجره پاک
 حمایه خاندان ناشاید بعد چند گاه مولوی نورالحق صاحب بن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف
 اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میهم عرض کردم که فرزند احسان حضور است و الامر از طرف
 مولانا نیز بلا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در حین حیات مولوی نورالحق صاحب بیا فرست
 بعد ده و دوازده تاریخ شهر ربیع الثانی ۱۲۰۳ هجری جان بحق تسلیم کرده پایند از مولوی
 نورالحق صاحب قدس سره بجا رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند
 که مولوی نور صاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند منجمه مریدین مختلصین مولوی یعقوب
 صاحب رود و مولوی ابن حافظ بسا و بن حافظ غلام حسین از شرکاء زمینداری قضیه دو
 است در زمانیکه حضرت مولانا بدرگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عیدالحق قدس سره
 اقامت پذیر بودند مولوی موصوف پیر نسبت ساله کتاب شرح و قایه از مولانا میخواندند و هرگاه
 آنحضرت در لکهنؤ آمده بدرگاه حضرت مخدوم شاه سینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب
 نیز در لکهنؤ رسید و در درسه راجه بکیت رای آقامت کرده سبع از مولانا شروع کردند تا نصت شرح
 و قایه و قدری احصای اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که ما را فرصت تدریس کتب درسی نیست از
 مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمه الحق و غیره رسائل توحید از من بجا آیند چنانچه از مولوی
 نورالحق صاحب شرح و قایه و صامی خواندند و رسائل بجنور مولانا شروع کرده هر روز حاضر میشدند
 طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت در مدبریه داشتند عند الاشد حاجت
 بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما همه وجوه جانت
 است مگر رسم بیعت بجای دیگر خوانند که مولوی صاحب ناقل اند که بعد چند گاه فرمودند که مرشد تو
 آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نگذاشته ام فرمودند که شاه محمد نبوت فرزند شاه
 عبدالکریم صاحب در اینجا آمده اند مرشد تو هستند من به آنوقت بتلاش او شان برخاستم فرمودند
 در ردولی ملاقات خواهد شد چنانچه در ردولی رفته باو شان بیعت کردم و حال عنایت حضرت

مولانا نسبت به خود ذکر کرده است صاحب فرمود که مولانا صاحب را امر شد من باید دانست
 از زنده‌الی آه عرض کرده که حسب الارشاد رسم بیعت کرده فرمودند اچھا ہے اچھا ہے سلسلہ شاہ عبدالکبیر
 والد ماجد شاہ محمد نبوت صاحب نیز بواسطہ بندگی ابو سعید بن قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی
 سیر شد و سلسلہ مولانا محمد قطب العالم قدس سرہ میرسد بایچھا مولوی یعقوب صاحب اہرچہ حاصل و حاصل
 از نسبت و فیض صحبت مولانا شدہ است و بایچھا صحبت طولانی ہم میرشد از عنایت الہی در
 صفات فقر و فنا و تجرید و تفرید و توکل و تسلیم کمال پیدا زند مدت پنجاہ سال است کہ از خویش و
 اقارب جدا شدہ آزادانہ بسر میکند و ہر سال بتایخ و دوازدم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان
 محمد دوم سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا و علیہ السلام بکشاوہ پیشانی میکند و بروز آن مجلس
 مولو و شریفیت میبایند و جلہ مشائخ و قوالان شہر را طعام میدہند سلمہ اللہ تعالی و زید فی عرفانہ یکے
 از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عباد اللہ نیشاپوری است وطن
 قدیم بزرگانیش قصبہ جبرول بودہ است خودش در قصبہ روناہی سکونت و زندہ حال خود بگونہ
 حکایت میکردند کہ من از سن ہنوز بچہ رسید ترا بعلی شاہ صاحب قدس سرہ کہ ملا و اسطخلفہ
 ارشد قطب فاق حضرت شاہ عبدالرزاق صاحب سنوی قدس سرہ الاصفی بودند پرورش
 و تربیت یافتہم و چونکہ سید ترا بعلی شاہ صاحب جامع کمالات صوری و معنوی بودند از ابتدا
 بتعلیم کتب فارسی و قواعد صنائع و بدائع و عروض و قوافی مستفید نظم و شعر ساختند و بعد ازان در
 سلسلہ شاہیہ روزانہ ہر مدیہ یا خشتہ سالک راہ طریقت کردند و دوازده سال در خدمت شان حاضر
 ماندہ در بہت خدمت و جلوت مشغولی از کار و افکار بریاسات شائقہ کردم بعد وصال حضرت سید
 ترا بعلی شاہ صاحب بتلاش روزگار و لکھنؤ آمدہ برای زیارت حضرت محمد شاہ مینا صاحب
 قدس سرہ الغریز رفتہ بودیم و از ترمان شاہ نجابت علی صاحب محبوب و دروالان محاذی بگاہ
 و حضرت مولانا قدس سرہ اندرون مسجد در گاہ تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاہ
 رفتہ آنوقت طعام تناول میکردند بزیک نان قدری گوشت پنبادہ بمن عنایت کردہ فرمودند کہ
 ہمیشہ این طعام را قدر بود و بخور چنانچہ ہمہ بخاوریم بعد ازان اندرون مسجد رفتہ دولت ملازمت
 حضرت مولانا مستغرق شدیم و در تذکرہ وحدت وجود انجمن صحبت کردند کہ کیفیت توحید بر من ظاهر

شد که بچو شدیم و تا سه روز نشسته آن درس داشتیم بر روز چهارم جو اس درست کرده باز بحضور حاضر شدیم
و برپای آنحضرت افتادیم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و برای حاجت برایشی
مجاز ساختند در صحبت حضرت اکثر حاضران ده تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و بجهت
توجد و اسرار تجرید مستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشمتبه
بیعت از مولانا نموده احادیث و خلافت سلسله چشمتبه نظامیه و صابریه و قلندریه و اولیویه یافته
عنایت خلافت سر فراز شدیم و مولو یصاحب موصوف نوشته اند که نسبت به پنج شغل از مولانا
پرسیده اند اول ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم اخلاص خواص سوم ذکر ارم الدنیا
چهارم شغل سبب ذات پنجم شغل محیط ششم شغل محبت ذات فی الذات هفتم ذکر کل ششم
علم روح ششم فنا فی الافعال نهم شغل آینه یازدهم شغل دریا دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل
آواز سلطان الاذکار چهاردهم شغل لطائف سکه پانزدهم عروج و نزول جللی شانزدهم عروج
و نزول اختیار سی هفتم ذکر منصفی سیزدهم شغل حضوری نوزدهم تصور نور الانوار بیستم کلمه آن
نسبت یکم شغل تشبیه نسبت دوم شغل تتریه نسبت سوم تصور خاص نسبت چهارم شغل جامع نسبت پنجم
ذکر هو حال فیض و اجرایی سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین او شان
باید پرسید اینقدر بلا تشبیه مشابه آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارند
که متوجه میشود و راندک زمان مشاق آن شغل میکرد و در مسائل سلوک مصنفه آن معلوم میشود
خدایش انجام بگیرد و نادان و مقصد اصلی رسانا و فقط منجمله خلفای راشدین مولوس
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم حاج
مولدش لکهنو است سید محمد وارث جد و پدر الشان محمد شاه محمد فاضل صاحب قدس و از بزرگان
از جالندهر و رلکهنو آمده در محله ارادت نکر آنطرف گوتی سکه نت در زیدند مولوی سید سید
در اینجا پیدا شدند و آثار سعادت و نجابت نشان از طفلی بودید ابو حنیفه از سن نیمه شوق و شغل
علم پیدا شد و بنابر تحصیل علم صرفت و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رفیق مولانا می آمده
فضل و کمال مولانا در یافتند و آغاز جوانی خود در دید حضرت مولانا شدند و در ساله کلمه سخن و غیره
از مولانا خوانده و موحد شدند و تحصیل و یک کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی تلمیذ مولانا

عبدالله صاحب مدین سره الغزیر و تحصیل التبت حدیث از مولوی مرزا حسن علی صاحب دہلوی
کردند و بن ذکی آنچنان بود که هر کدام عالم ایشان را درس دادند و از برکت مولانا زید
و توکل و صبر و قناعت آنچنان حاصل گردید که گاهی در حجر خود با میر و وزیر ملاقی نشدند و هیچگونه
فکر معاش نکردند و بی اسباب ظاہر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سیدہ ہجری مدون و کلام
معظم کعبہ معظمہ برخاستند یک کلام افتد و یک جوڑہ پارچہ ہمارہ بود و محمد عظیم مامون شان کہ تھوکید
با و رچنانہ شبای بودند وقت رخصت سہ عدد اشرفی و پیراہن شان دو تھکہ بود و قضا کاران کلام
و پیراہن معہ اشرفی مادرانای راہ بذروی رفت ایشان را با افتاد و زرافعی رزاق مطلق و تائید
مرشد برحق اندیشہ ناداری و بی اسبابی اصلاً بخاطر نگذشت و ہر جا کہ رفتند مغرور و ممتاز ماندند و در
خرمین شریفین مشہور شد کہ مولوی یوسف علی خلیفہ مولانا شہاب الدین از ہندوستان
آمدہ است مردم ذی علم را بر عقیدت مولانا شہادت بود و خوبی رفع شہادت آہن کردند و رد
عقائد فاسدہ و تالیان اذروی کتاب و سنت کردہ رسالہ درین باب تصنیف کردند و ہر کہ
فیما بین ایشان رسید احمد صاحب غازی و علمای ہمراہی شان پیش آمد حکایت آن بزرگ
مندرج است بعد مراجعت حجاز در حیدرآباد رسیدند و رانجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ موم
صاحب خیر آبادی قدس سرہ الغزیر شد تمام داشتند چنانچہ نائب نواب آہنجا و دیگر عمائد
با ایشان ارادت و عقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسہ حیدرآباد و شہر
ہزار روپیہ برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد و قبول آن استیارت بحضور مولانا کردند
حضرت در جواب فرمودند کہ یوسف علی چہ خود را در گھل آلودہ میکنی صباح آن انکار مطلق کرد
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبا لغہ کردند کہ اگر روزگار میکنی چندی توقفت باید کرد تا از
عمائد آہنجا خدمت و منفعت معقول بگتایم و یقین بود کہ اگر ایشان چند گاہ قیام میکردند کہ از
وہ ہزار روپیہ تمیض نمیشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلکہ بدون اطلاع و رخصت
از کائن دولت شہید ست روانہ شدند و خود را و را جمیر شریف رسانیدہ بہ فرار فاضل الانوار
حضرت خواجہ بزرگ احمد علی نقیہ علیہ السلام کیسالت سعادت حضور ہی حاصل کردند و ہر
مراحم شدند و در یک سال محبت شاقہ حافظ کلام اعلیہ شدند و در رمضان فتم شنو اتہند و در بہار

مکان برست نشان رساله درجواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب سنت تعصیف
کردند که تا الیوم احدی از علمای سبزوستان آنرا گردون نتوانست هرگاه خیر و درویشان در اختیار
بجهرت مولانا رسید مولانا طلب نشان خطی نویسانند بعد رسیدن آن خط غریمت بعد از این
مانوی کرده بجناب استعجال و حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم نشان نهایت مسرور شده و فرمودند که
زمان نقل ملاز دنیا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتم که شما چندگاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه
تعصیب شما از ماست آنرا نمایند بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذارسته سالكات اهل طریقت باشند
مولو لیا صاحب ممدوح عرض کردند که قسمیکه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد فرماید که کتب خود بدر باراندا
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد و اینها
عرض کردند که جرات نداشتند که سرمایه علوم که باین نعمت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند
که در طلب گردن حقیقت کار از خدا شرم دار و شرم دار اگر کسی ترا جابل یا کافو خواهد گفت گفتی
لقد ان تو سچ نیست ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند افوض امری الی الله تعالی و بصری بالشیاء
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب رین مسجد اقامت گزیده بخدمت حاضر ماندند و استفاد میکردند
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قرآن من فرمانند تخم سبزی
سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظه علام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق او را
بیوفائی می بیند اشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر فرمودند بنا بر آن مولوی ممدوح
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده و دستم ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بکنور
حاضر خواهم شد پس چند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز
عبید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آو بر حضور بحال خود نیا فتند لهذا در مسجد محله خود نشستند
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بکنور آمده بشریک سماع میشدند و ذوق می یافتند
در بر صغریمت مولوی یوسف علی صاحب بجا رفت بعد از شریف تقسیم یافت و حضور استعجاب
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جانی مرد بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ نعمت
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظه علام علی برآید
که فتن تنخواه خود در پیش متعینه کدام بچکه رفته بود اراده کاتبی سحوف بود که اگر اچیا تا صاحب افتاد

غلام نیاید و حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خوابید شنوایند از اتفاق حافظ محمد حسن خان
 را پیوسته که مرید صادق و عقیده مند و اثنی مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد
 و حافظ غلام علی نیاید حضرت مولانا حافظ محمد حسن خان را بر ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی
 خلیفه فتح علی شاه هم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر ما مردم واضح گردید که بیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب
 همین مطالب شده بود که در ملک فضل الله یوسف تنبیه من لشیاء در نصیب فتح علی شاه صاحب بود و بعد
 که شدن عید رمضان در ماه ذیقعد حادثه ارتحال حضرت مولانا از سپین دار قانی لجام باقی پیش آمد
 از آن روز عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بچویش آمد و ناله و زاری
 قانی فی الشیخ و صاحب حال شدند و مدام بیایع باشو و لمو قوالان همچو ماسی بی آب در بیح و تاب جان بجا
 و دل کیاب می ماندند و در کمر و درین وقت رئیس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضور
 شبانه روزی بر خود واجب نگذاشتند و تخریر شرح کابرة الاسنان عزت دندان شکن شروع نمود
 انوس که عمر نا پایداری و فاکند و شرح تمام شد و بجز من اسهال بخیره متبدل شده بتاریخ نیم جادی آنرا
 سحر جری بخوار رحمت رحمان جانب مشرق از روضه مقدسه پوشتند انا لله وانا الیه راجعون چنانکه
 سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بجز حضرت مولانا مظهر شدند ایست
 می گفتند که در شهر حقه قافله سید احمد صاحب غازی از جاز فرو شده بود و من بر جاز دیگر بودم نیز
 در مخه فرو و دوشم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب مدوح تیر و رانجا برای نماز
 تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب قدا تمام سید صاحب مدوح فرمودند که
 افتد اسے عالم پس منی رست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فرائع نماز
 پرسیدند که نماز من در عقب شما درست شد یا نه زیرا که شما مرید و پیرو مولوی عبدالرحمان هستی
 که او بهر چیز را خدا سیکوید و سماع عتبا با فرامیر میکند گفتیم که تحقیق این مسئله از علمای همای خود چرا
 نکردند که در عقب نماز که از من می پرسند اگر جناب اسرما به علم می بود جواب می گفتیم
 درین سخن برجم شده برخاستند و دست من گرفته بر میان فرو و گاه خود که در آنجا مولوی عبدالحی صاحب
 و مولوی محمد اسمعیل صاحب شفیول و غطا بودند و خلق بسیار فراسم بود و درند و از آنجا گفتند که مولوی
 دیگر تذکره موقوف کرده بانیکس مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدار و چون ران صحبت

علما و فضلاى شهر و مجامدين بسياكم و من تنها بودم در آن وقت حضور را ياد كردم چو من بچم را صاحب
 راست من بزرگ حضرت غوث الثقلين على نبينا و عليه السلام و جانب چپ بزرگ پير و شريف كبريت
 موجود است مشاهده اينحال دل من قويم گرديد و بلا انداخته بامولوى محمد ابيجيل صاحب يكساله شروع
 كردم هر مقدمه كه ذكر كردند از قرآن و حديث چنانچه شافى از من بافتند آخر الامر لا جواب ندهد گفتند كه اين
 نيز از قرآن حديث دليل مى آرند قلم اقرار نامه بفرمايند شش شصت و نه كنهيند و جانين كفو و الحسا و جانين
 هر كدام كه بفتواى قاضى و مفتى كه معظمه ثابت شود او را بزرگ نشانده تشهير كنند و بعد تحرير اين قارن
 فصيله ما دشما در محكمه عدالت بيت الله خدايد شده آنوقت بجلست عملى كلمات صلح آميز پيش كردند كه
 ما دشما اخوان اسلام هستيم و مباحثه و مناظره فيما بين علما از سلك شده آمده است هر چه رفت
 در گذر سازند در جهان محفل پيام فلان تا چو پيش من رسيد كه مركب طيار است و مير قافله منتظر شما
 هستند من فوراً رخصت دارم كه شدم و بنا آنوقت از طرف سيد صاحب پيش قاضى خندان
 استخفى گذشت كه يوسف على نامى ملكى واجب القتل است و روبروى چندين شهيد متعبرين علما و فضلا
 كلمات كفو و كافى شده است اين استقامت طلبى من از طرف قاضى و كاهن شمر مضمون انشائش قافله ريد و بفرموده كورگان
 خود و بچشم متعبرين بچشم ملكى است بالعلل است مولوى سيدى خفى خوش اتفاقا است و در حضرت لانا شاه پادشاه
 است كه از عرب تا بچشم ولايتش من فوق عليه خاص و عام است فرقه ثنائى و با بى العقائد اندوخته مجتهدين راجع هستند و با نسبت
 شرى ميكند براى اين كم مؤخره مطاع گشته مواخذ از من كرد و بعد سيدى كه خواستم كه قاضى و مفتى كه را بر عرف اند فاسده
 شان مطلع گردانم بميت و خوش آمد پيش آمده گفتند كه عزت ما بدست شماست منجمله هردان
 را سخا و اعتقاد و خلاصى با استعداد اخوى مولوى محمد خالص صاحب ابراهيم ابراهيم
 خلف حاجى محمد يوسف خان قندهارى است جدا جدا ايشان از قندهار و رگكندو آمده در رساله
 عبد الرحمان خان قندهارى ملازم سركار شايى شده مدتى در كاس گنج متعبرين بودند چنانچه مولوى
 محمد خان در كاس گنج بوجه آمدند از سن تمبر صلاح و تقوى و ذوق تحصيل علوم و محبت علما
 و صلحا در دل داشتند چنانچه اكثر كتب رسى از مولوى محمد حيات صاحب گوياموسى و مولوى
 سيد يوسف على صاحب بعضى كتب از مولوى حاجى بابو البركات عرف حاجى شيخ ترازى
 صاحب تحصيل مناخه بهايت مولوى سيد يوسف على صاحب بيت مولانا شرف گفتند

و برادر اطفالین همیشه و بعضی اوقات سوای اطفالین بجنور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقر و فاقه
میکردند و در سائل مصنفات حضرت مولانا خدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه
راستخو در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل و بهر معاش
ایل و عیال نداشتند و در سرکار سلطانی عهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند
مگر در حقیقت آنرا دینی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و همچو چیل دنیاوی بی حقیقت می بینند
می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص
انجمن شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خاسامان
سرکار شاهی است موطن بزرگانیش خطه کشمیر و مولدش لکهنو از سن تمیز نیاز و نعمت آبای
برگشتن یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفت حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته
پیل طبعی بسن عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقرای و از ابتدا ای و رود حضرت مولانا در لکهنو
با خلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه هنگام قیام حضرت مولانا در بگاه حضرت مخدوم شاه میثاق صاحب
قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندهان چشتیه مشرف گردید از زمانیکه مولانا
در مسجد نبی این اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منظم الدوله حکیم مهد علیخان
بیادریجانی که اکنون فرار فاضل الا توار مولانا است سکونت و زیند کثرت اوقات در خلا و ملا بجنور حاضر
بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظها ضبط اکثر احوال الهی ایشتمال حضرت مولانا خان ممدوح
بودند کاتب بحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا دلی و جان دوست میباشند بعد از
انقل نور مطلق شرح کلمه الحق این غزل گفته بکاظم علی قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران همیشه
نواخته میکردند غزل مطربا اسرار ما باز گو قصه ما کی جان فزا را باز گو کلمه الحق را که جهان گفته
نور مطلق شرح آنرا باز گو به مستجاب مدهای عاشقان به اسی دعا گو این دعا را باز گو به چند
حضرات ایشان مقبول پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تو این سخن جمال
پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب صال و بار دوم روز عرس بهر یک
شیرینی بجنور حضرت مولانا آورده فاتحه میدادند دوم آنکه در مجالس عرس بهر یک بهر طریقت
حاضر شده شریک میگردیدند و ازت عهد و نظیر میافروختند از لفظ و جنس و باو چه بهر چه میداشتند تا قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای ایما و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و شاگرد
 هر که ام ظایق که اجازت عمل دین و دنیا می رسید آنرا لطیف تر مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا
 میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دینا شده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود تعین
 کلی داشت بیچگونه محیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان
 و دل دوست میداشتند و بیچگونه ام دقیقه فقر از ایشان مخفی نداشتند و با اجازت و خلافت جمله
 سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چند سال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شایسته
 لایحی گردید حمایت الله خان در تدایر معالیم طیبیان ظاهری و رجوع با طبایع باطنی و قبول
 نذر و نیاز و صرف زرعیده و خیرات دقیقه از وقایع فردنگذاشت و شبی که حالت ردی گردید
 و مایوس از حیات گردید کمال تضرع و ناری گرد مولانا قربان گردید به بجناب که با التجا نمود که
 موقوفات مولانا به بنیم اگر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشد م عطا کرده تندرست گردان و روح
 من قبض نشو تا تا نماز جنازه من مولانا بخواند صباح آن مولانا صحت یافتم و بر ملا فرمودند که
 حمایت الله خان خود را برافه اگر از انوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار
 عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فتاوی اشعشعی است در ایشان ظهور
 گرفت چونکه بیچگونه اولاد داشت یک طفل بمشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندگی گرفته
 پرورش کرده بود و در دنیا بخود دیگری را غیر نمیداشت قضا کار و عمر پنج و شش سالگی
 او بمرض چچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تپاه شد حضرت مولانا انجام کار
 با فقه سرور و نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضای ما باید داد شاید خدا هم فرماید از ایشان تسلیم
 علی کلی نشد خواه مجواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا خیر
 من آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر ویر می اقم
 آن طفل قریب بصبح یک جل را لبیک جابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک
 شده مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه
 میرزا صاحب جا گرفته چو ته دو قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور و دوم برای خودش
 شد و از انروز تمناش همین بود که زود بر این طفل دفن شوم اگر چه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را مرده میدانست چنانچه بعد چند ماه بعد از
نقرس پاستیلگشته صاحبش گردید استیابی حضرت مولانا تبدیل مکان مستقل فزنی محل نشست
تا تقاضای طاقت سیواری میان حاضرین بهرگاه طاقت نماد مولانا پونخان را برای پیش سفر شایسته
پونخان باطل اند که روز سه در خواب دیدم که حمایت الله خان بحالت بیماری آمده اند حضرت
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شو ایشان از را فادب عذر میگیرند گفتیم الام فوق الابد
آرام کنید او شان دراز شدند بروز دیگر برای خبر فتم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیده ام
که بدرگاه محذوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا برانستان محذوم صاحب نشسته است
من میفرمایند بهرگاه بیرون درگاه ششم بزرگی خواست که وضعت دست من بگیرد مولانا برخاسته
دستگیری من کردند و قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بخیر و معروض
که من راضی بقضای شدم خاتمه بخیر خواهم در پیج بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان
برادر کوچک شماست که کورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند بجهان کند
پونخان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی شصت و هجری قمری وقت یکم پانزده شب گذشته
غنی احمد خان غیر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود کردند که بعد غسل کتبه
و پایبامه و کلاه مرشد من پوشانیده کفن دیگر دهند چنانچه بهانوقت حضرت مولانا بر سره پا بر
خود فرستادند و از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان در یافتند احمد گفته اند و انا الیه راجعون خوانندگی از
فریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحی و المبلغ البیاض سر و قمر شعر
اکشاف نوح امضی قائل مولوی غلام محمد مخلص بقائل است این برگزیده گویند
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبدالر سید نبیره ملا عبدالحمید
صه بخی ارادلا و امجا و زیده السالکین شیخ کبریا الدین ترندی متوطن قدیم نوح و ساکن دیوانه
من معنایات ضلع اکبر آباد ساکن حال قصبة میثقی از توابع بیت الساطیه لکهنو تحصیل علوم
از والد ماجد خویش نموده در نظم و شعر و تحقیقات کتب فارسی مدیم انظیر بود کیفیت بیعت
شان حسب التقریر منشی عبدالاحد خلعت آخر حرم بر بنیوال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عندا الوقات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین و حضرت محبوب بجانی علیهما السلام
 بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا فطامه دست ارادت بدامن احدی نتردم مگر شمارا
 وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکنم مرشد کامل بهمیدهند مولو لوی صاحب مدوح
 ره نوز وادی تالاش مرشد کامل بودند و در خلا و ملا از خباب حضرت غوث الثقلین استماع
 مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا و علیه السلام بطرف قطب
 زمان جناب مولانا شیاه عبدالرحمان علیه الرحمه و القفران هدایت یافته در سنه ۱۲۲۳ هجری
 دست بیعت قطب زمان در طریق قادریه دادند و با شغال و اودا و ممتاز و سر فراز گشتند و از
 فیض و برکت حضرت مولانا برابر مشاهدات هدایت آیات مداومت و مواظبت نموده از تجمید
 تا بپاششت و از نظر تعاشا مشغولی میگذاشتند و از همه اشغال و اذکار پاس نفاس با بانی تیر
 رسانیدند که هنگام تفویض نقد جان بمقتضی اجل بجهت تنفس ذکر اسم ذات با و از بلند نسیم
 حاضرین میسرید از غایت الهی و برکت نامتناهی مرشد محمود الخاومت گردیدند حکایت ناو
 اینکه یکی از ملائذه آخر عمر مسیحی حسن علی را در دست بیعت اوستاد خود خلجانی در ول بود
 که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بوده دست بیعت مولوی عبدالرحمان چاداد درین
 و سوسه خاطر پس پشت مسجی تکیه شاه عبدالنبی صاحب بهیل قدیمی میداخت ناگاه آواز
 بگوشش رسید که اسی نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق از مدتی بجناب
 مستدعی مرشد کامل بودند اهدایت ما با بچنین درویش کامل فاقص گردید که مثل و درین
 نیست حسن علی مذکور با شماع این آواز چپ و راست و نشانی از گوینده نیافت از زمان
 از خطر خود متفعل گشته پیش اوستاد خود آمده بعد اظهار حاجت استماعی غوث تقصیر خویش
 ساخت تولد مولو لوی صاحب سابق الاوصاف در سنه ۱۲۲۳ هجری و یکصد و شصت و سه هجری
 بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی اذان خبر میداد و در سال آن نیکو ضلالت انچه پناه و هفت سال تاریخ
 بست و ششم شریب سنه ۱۲۲۴ هجری و در و صد و چهل و چوبی واقع گردید در تصبیه شیخی بمقابر بای کرام
 خودش باول تریل رسید انا الله وانا الیه راجعون منشی عبد الاحد صاحب خلعت ارشد آن متوفی
 که بکمال الولد سر لایه جامع کمالات و موصوفات صفات والد قدسی صفات است انچه بچنین

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مخلص بخاندان قادریه است الهی ز دنی احواله و کما که یکی از
مردیان صادق و معتقدان و اثنی مولوی سید محمد آصف استوطن چیتیا پور
از توابع سرکار خیر آباد است حال حسب نسب کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر بذایه کاتب الحروف
معلوم نگردد بجز آنکه تحقیق رسید که از روسا و شرفای چیتیا پور بود اول ندیب نامیده داشتند
در زمان چنگه داری منتظم الدوله مرزا مهد علیخان بهادر بنانید جی میل صحبت فقرا پیدا کرد پیش هر یک
شیخ و مشایخ اعتقاد آخواه امتحان کردید برهنه فنی طالع وقت در لکهنو آمده در همین مسجد بنیاد صحبت
مولانا دریا قند چند روز آمد و رفت کرده در خلوت عرصن کردند که اگر از همه حضرت نسبت خدا
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زخم حضرت فرمودند
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توجیه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی
حضرت فتاحی کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و زبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف
نمودند که از سرتاپا از نسبت پر شدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سترادم مرگ زلفت همان روز
شرف بیعت شرف شده مجاز و مخلص گردید شتیدم که در چیتیا پور بجوار رحمت رحمان پوست تعلیف
مولوی محمد آصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل سوانده شاه ساکنان
چیتیا پور صاحب رشا شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی بر کنار گنگ
علی قه یک راجه بسر کرده در چیتیا پور آمده فوت کردند و قل سوانده شاه سیاحت اختیار کرده بودند
در اضلاع شمالی بمحکمیرت پور و نجیب آباد و گنینه و غیره صد نام مردم مرید ایشان هستند اغلب که
در گنهی سلیم پور ضلع مراد آباد دفن شدند فقط یکی از مریدین محکم صید حاجی قدرت الله
ابن حاجی نعمت الله استوطن گوپامواست بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غایت
ابداً را با بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب ایشان
پیدا شد درین مسجد بنیاد صحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیب میگردد بعد از این
حقیقت عقیده بعینیت بحضور مولانا شد تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا
فرمودند که اخلاص و محبت با اینجانب تمیز بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است الحمد
او شان با اجازت و خلافت بنم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب فرمودند و شاکل و صاحب حال

و طرب بستند و ایام جوانی حسن پرستی غالب بود و متشابهان غلام علیخان و ارونه مطبخ سلطانه
 قیام داشتند بعد و بیکان حکیم شیخ قیام کرده پسرشان مولوی نعمت علی را درس میدادند مولو
 حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهرینج بود و بعد وفات مولو
 حیات الله صاحب بجای آنم مولو قیام قدرت الله صاحب در بهرینج ماندند بعد و محمد بن
 خود را بران اسامی قائم گنایند خود پیش راجه بنو علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور
 شاگرد ایشان شد و بوضع محمد پور برکنار گما گره معاف کرده و او شادی ایشان در قصبه کبیری پنجا
 شیخ امام بخش شده بود و در اولاد خود میدارند با وصفت تاهل از او و شس میمانند در هر قبه غیر
 اکثر مشغول می باشند و در سماع غنا بسیار و بعد و طرب میکنند از پیری مشیخت کاره اند با صراحت بعضی
 چند کسان را میزد کرده اند یکی از مردان خوش اعتقاد و صفوت سها و مرزا حسین بیگ
 متوطن لکنئو است از عقوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاهی بود بعد بعیت بحضور
 حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر و مشغل شروع کرد چون لوح دل صافی داشتند و ادافی داشت
 اثر ذکر و مشغل جلد بطور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت
 داشت و اسپ ایشان در یک مکان باورچی ثوله میاند و سائیس پنجا بی بران مستعین بود
 بسبب لاغری اسپ حضور خدمت سائیس ریافته او را در خانقاه زد و کوب شدید نمودند اسپ خالده
 بر آنحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرزا حسین بیگ خطاب بصورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان
 مرد و نوکر می از سرکار موقوف شد و ایشان در حضور استقامت کردن نتوانسته از لکنئو بدر رفت
 بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال قامت داشت و سنور علی خان راجه نان پاره
 خدمت میکرد بعد فوت راجه مذکور در ملا پور علاقه خیر آباد متوکلانه اقامت پذیراند بسیار کسان
 حلقه ارادت او شان درآمده اند فقط یکی از خلفای بابا رشتا و موصو دین محالی تراو
 شاه حسین بخش خان صاحب فرخ آبادی است موطن ایشان قریح آباد و پیشه ایشان
 معلمی بود رغبت فقره فنا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود سبج
 سبب الحق نوشته اند چون این فقیر طالب کمال نزد مستعال کینه سلسله قادریه رحمانیه مرید گردید
 یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیه الرحمه والسلام درآمده خواست که اول تکمیل طریق

و تقریر سچو سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کوره باطلتان صابر بود و انقدر می نوشتند که سه
 هر یکی را بهر کاری ساختند و مهر آزاد و دشمن انداختند و شیت مرید مطلق آنچه خواسته است از او
 سر زد و میشد و مصرعه که تو نمی پسندی تغییر کن قضا را زیرا که عارف کامل و فانی شاعران اذرد
 و انکار خلق چه کار در نظر شان اقرار و انکار هر دو مساوی است بقول قائل سه اگر بادی
 اقرار حق است و اگر منکر شوی انکار حق است و نیاس که نیک و بد سے کام هم بکوبد باز
 کچه بنین و اپنے سے جو گزر گیا سپرد او سے کیا جو سو سو سو و احمد قد علی احسانه که سمیت و الا
 حضرت مرشدی و مولائی شاه صاحب مدوح راطار بلند پرواز و شبها و مرقا شکار گردانیده و نسبت
 متعددی عطا کرده است که فیض صحبت شان صد نام و دم عارف باند و فانی فی الله شدند و بعضی
 مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بطور آمده و می آید اگر چه ظهور کشف و کرامات
 ظاهر بی تردید صوفیه صافی بهی نمی آرد لیکن بنظر اهل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام نیز
 میباشد فقط حکایت زبانی میر خف علی مرید شاه حسین بخش خان صاحب شاه صاحب مدوح و بعضی
 وقتی که چند سطر از رساله سیف الحق نوشته بودم می دیدی تر دم آمد و دستم گرفت و گفت
 که این چه سبکی را از افتاد خواند شد گفتم حلوا خوردن تنها نباید از الامر میزد و بگو که در خانه نشین
 و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس از آن مثنوی نکته اسرار در رساله نامی مبعود و معاد و
 رفر اختلاف و غیره تصنیف نمود و در روزی مرید سے از شاه صاحب موصوف عرض کرد که کان
 بچشمه آب حیات رسیدی و در آن غسل کردی چه خوش بودی چنانچه در بهمن شب آن شجر
 پیش شاه صاحب موصوف در عرافه نشسته بود که ناگاه میجوشد و راسخالت می بیند که حضرت
 شجر علیه السلام آمدند و مرا همراه خود بر چشمه آب حیات برده گفتند که درین غسل کن مرید مذکور در آن
 غسل نموده بعد بهوش آمدن دو سه مریدان شاه صاحب دیدند که موسی آن مرید چنان تر بود
 که گویا همین وقت غسل کرده است چنانچه جمله حال بیان کرد یکی از جمله خلفای راشدیست
 قاضی عبدالکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمة الله علیه هستند قاضی صاحب مدوح بقیس هم
 رای بر بی نامنا ل نشان منصب نگرام متعلقه نظامت میسواثره جمله علم و فضل آراسته و صلب
 و تقوی پر است بوده ابتداء در خاندان نقشبندیه یا مولوی عبدالکریم خلیفه شاه لال چوپرا

بیست کرده بودند و پادشاهان و اوزکار نقشند به شغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا
 قدس سره در مقام گفتگو مسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد صحبت و احسان
 یمناب حضرت مولانا قدس سره پیدا کرد و چنانچه در گفتگو نیز تا بر مواصلت و برای تحقیقات شفاهی
 مقررات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل کردند
 و در باب حقائق حق و تحقیق وجود مطلق صحبت قوی و غم در دست داشتند چنانچه به دوی از
 حضرت مولانا شنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرت نقشند به وحشیته و قادیانیه اتفاق دارند
 فوق انتقد است که نقشند به وحدت معلوم شود و میگورند و دیگر حضرات بعینیت وجود قائل اند
 برای تصدیق این معنی از گفتگو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب کمال
 نقشند به یونان عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده
 من و پیران مانیر وحدت وجود است لیکن مسلم و قیق است اظهارش عند العوام جای نیست
 و مولانا سی شاه عبدالرحمان صاحب مملوک بحال اندکند از اظهارشان ملحق نمیدانند تحقیق
 این معنی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت و دیگر مسائل شتیبه قادیانیه
 و سرور و دیه و اولیبه و قلندریه گرفتند و فیض تام برداشتند چنانچه صد نام و هم از برکت صحبت
 شان صاحب باطن شدند مخصوصا خانان رفیع المکان سلاله اولاد علی و خلاصه حضرت بنی
 سید غلام علی خان منقور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین
 صاحب بمشیره زاده خان موصوف مبرور آنچه از فضائل قاضی صاحب کثیف است بحال شان
 بیان کردند و زویل انداج یافته حکایت زبانی میر صاحب مدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه
 تهو لندی و اقامه سیواژه در آخار جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی
 میکرد و در بطن شایبی ملازم بود اگر چه جوان چهل ساله مگر با رضه زویل یکبار تا بینا گردید که ملا
 نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون تقه بلوی عیال
 کثیر قطره نوکری او بود و چند سال پریشان احوال و محتاج تقه عیال گردید و روزی در قصبه
 که کوری برای نماز مغرب رفت بعد از اسی نماز مغرب و عشا سبب و انگلی بخانه خود مراجعت کرد و در
 مسجد ماند شاید بعد نماز شود و مسجد ملاقات و بعد از آن مرشد خود متوجه شده بایز نالی بسیار کرد و تا آخر شب

گر نسبت و محبوبی و معذوری خود و شکلی اهل و عیال را نگذاشت و چنانچه در همان حالت غفلت باشد
 در خواب دید که بحضور قاضی صاحب مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده
 فرمودند که اسی حیات علی بر بدین که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشریف آویدند و سواری حضرت
 استاده است حیات علی بی اختیار سر برداشته برخاست و دید که صبح قریب است چشم او را بچشم
 مینا گردید چنانچه بدستور سابق نوکری کرد و خبر گیری اهل و عیال خود را بکنند میر صاحب میگفتند که
 من حیات علی را چند سال نابینا می محض میدیدم و بحالت بینائی نیز دیده این کراست از زبان
 او شنیدیم والده ماجده سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مقفوز اند صدام کسان
 در حلقه اراوت قاضی صاحب در آمده بقیض ظاهر و باطن رسیدند بتاریخ نسبت و دوم رجب سنه
 در بعد نصیر الدین حیدر بخت شتافتند و در راسی بریلی مدفون شدند مرقدشان نیز در تبرک به
 منجمله مریدان راسخ الاعتقاد و شاگردان عقیدت نهاد مولوی سید خیرات علی
 ابن اله آبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنابر تحصیل علوم در لکنؤ آمده در مسجد مخدوم
 شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع
 کردند چنانچه حضرت مولانا فرمودند که اگر طالب خدا منظور است شتوی بخوان ایشان شتوی
 شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در مراقبه و غیره می نشستند و تقلیل غلامی نمودند و مرید
 حضرت بجمال شان روز افزون بود بعد چند سال برادرشان از اله آباد آمده مولوی خیرات علی
 را بکبر و اکراه بر شاه محمد نوث صاحب ناقل آید که مرضی حضرت بنود که خیرات علی برده و بعد
 چند سال که حضرت نقل مکان در مسجد پند یاسن کردند مولوی خیرات علی نیز دید ایجا آمده اشتغال
 ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز شتوی و رسایل توحید شروع نمود و مضبوطا و
 بطور سابق کردند بعد چند گاه رغبت شان بنابر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا فرمودند
 مانع شدند ایشان خضیه از حضرت بجای دیگر بنویسند کتاب هم شروع کردند ازان منبجهم استقامت
 شان از خانه موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر خانه مرادولی بیک صاحب مقفوز و از
 پوشاک خاص شاهی و چند سال بجا حسن علی داروغه ذالبحانه سلطانی که در بعد وصال حضرت
 مولانا از لکنؤ رفتند شنیده میشوند که هر جا که مانند مشغول ذکر و فکر و مرادول شتوی تشریف نامه

آنچه شایسته است میدوید و اکبر آباد بر یافت شیخ محمد شفیق صاحب کلیل سرکار عدالت نظامت اگره بدست
 و در سبب شنوی گندها بنده حال مستفیدان ایشان معلوم نیست با بجهله هر که صحبت مولانا در یافت
 از پیش عام محروم نمائند به شکریه فیض تو چمن چون کند ای ابره باره که اگر خار و گریه هر پرده
 فلان از جمله هر بدین اولین و سابقین عقیقه تمند یا اخلاص مولوی کرم محمد صاحب
 این از اولاد امجاد بر در صاحب محمد و شاه مینا قدس سره اند از زمان و رو حضرت
 مولانا دیدگاه محمد و صاحب مولوی صاحب موصوف حضور سی و صحبت مولانا در یافتند و در توبه
 رساله جهاد المقل و مفتاح التوحید و غیره محرر رسائل بودند و همگی مصنفات حضرت را سابقا سبقا خوانند
 و فمیده مرید و موحد شدند و استفاد و شنوی معنوی نیز از مولانا و تحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علما
 لکن ساخته جوهر قابل و ناظم و ناشر بی عدیل شدند بعد ادا رک لذت فقر و فنا اراده ترک دنیا کردند
 حضرت مولانا فرمودند که حقون اهل و عیال و در شمس است از پایداری قوت حلال پیدا کرده بخوبی
 و بجز از این حساب حکم تعلق اختیار کرده مقرر ماندند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بهر او
 در پیشی مانده و کلیل بودند و بعد مختار کاری حقیقی خود محل نواب مقتدر الدوله بهادر بودند در
 سبب تعلق و لکن آمده بودند با ظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روز سه اول وقت
 بحضور حضرت مولانا حاضر بودند و در تذکره که ام سخن که بارش و حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا
 گریبان در دیدند و آه و ناله کشیدند تا یکپاس بهوش خود نبودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلق
 دنیاوی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع بر جوش و خروش داشتند و از ذکر و شغل معمولی
 غافل و غافل نبود بتاریخ سند انتقال فرمودند از حسن نیت شان مولا
 طالب حسن و عنایت حسین و امیر حسن بهر سه فرزندان شان صاحب علم و فضل بستند و زیاده
 از والد ماجد خود شان عزت و اعتبار و سلیقه کاری پیدا کردند که هر بدین اهل خانقاه چون
 حضرت مولانا فاتی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب با قدسی آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بودند از جمله خانقاه آنحضرت مثل صدقه نبوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب
 صدقه بودند که کفالت جمله امور شان و نه مولانا بودند و ذکر خیر هر یک از ان بالا جمال میگویم
 سجد آتش شاه محمد عیوض این سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبدالرحمان صاحب

ولایت دپٹی سید علوی است مولدشان قصید و پیتی بود گاه گاه در لکهنو آمده و ترکیه شاه
عبدالباقی صاحب فرود شده بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب آمد و رفت میکرد و راجا با حضرت مولانا
ملاقات شد میان معصوم علی پو بهاسی ایشان بخدمت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی و بیانی
و هم از شاه تاج الدین و میان فقیر محمد که حصه دار درگاه مخدوم شاه مینا قدس سره بود و حاضر باش
حضور مولانا بودند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بهر چهارپایه ساگی مشرف بعیت شدند
و شیوه چشتیه صابریه و قاوریه که بواسطه قطب العالم بندگی عید القدوس گنگوهری است عنایت کردند
و در اصحاب صفه خود داخل کردند که مجوز رفتن جایی نمیشد ضرورت ملاقات والد خود بهر یک
میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والد خود را نیز در لکهنو طلب آشته در باورچی محله مقیم گمانیده
در همین مسجد والد الهیثان نیز به بعیت حضرت مولانا مشرف شد بهر چند والد تنها داشت که کمال
فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافته قبول نکرد و خورد و نوش ایشان از سر کار حضرت مولانا بود
است هر دو وقت مراقبه شریک جلسہ میشد اکثر کار درستی کلنجار استنجای حضرت و شستن پا
زنگین بر روز تعطیلین مامور بود و خدمت یابوین را فی ذمه ایشان بود و هرگاه شیرینی و غیره ولایت
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میگذاشتند زیرا که از حضرت صلاح و تقوی و امانت و
دیانت و راست گفتاری اش بسیار اطمینان بودند و اکثر رعایت خلعت ملبوس خاص سوار میکردند
یکبار لباده عنایتی حضرت بیاب سید دادند حضرت عتاب کردند و دوسه بار در حالت سلام سید
پارچه بدنی لقوا لان دادند حضرت شنیده خوشنود شدند و پارچه دیگر بطیار کرده دادند یکی از خصمیه
شان امینست که حضرت اجازت خوردن توشه حضرت شیخ العالم حجه کش تمییدادند مگر نه
الامحمد غوث که او را خوردن و تقسیم کردن توشه جائز است که او حاضر باش ایجاب است ایشان را
سوامی رودلی و بانسه برای رفتن جایی دیگر برگزاجازت نبود چنانچه یکبار همراه عزرا خند بخش
در موهنه رفته بودند نهایت عتاب شد دیگر از خصمیه شان این بود که حکم شده بود که وقت شب
در تنهایی یکبار پیش من حاضر میشده باشی و ناخن کنی چنانچه ایشان در حاضر باشی ساعتی بپا
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جمله اصحاب صفه عزرا کلن بیاب این
ساکن قصید موهنه بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار وزیر الملک بوده

در رمای بر پل قیامت بودند و حضرت مولانا غدا السیاحت در بر پل واروشند و در آنجا در آن کلن بیگ
 ملاقات حاصل کرده بر آنحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد میخیزد و میخیزد و میخیزد
 اقامت پذیر شدند و در لکشمی آمده مرید شدند و قیض صحبت و یاقیند هرگاه در مسجد پند این آمدند و برینجا نیز
 مرزا کلن بیگ از حضور خدمت بودند هرگاه بحالت بیکاری بحضور حضرت مولانا میامانند مولانا از آنجا
 میخیزد که از حضور مولانا غدا السیاحت این مولانا بی مدتی صاحب می آمد و بعد از آن صاحب می آمد
 سید آمد بعد از آنکه او شان احمد بیگ پس خود همراه آورده مرید گشتند حضرت یک آنرا را رود و در آنجا
 از دو کان شیخ بیگناقبال مقرب کردند و هرگاه مرزا کلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام بگذارد
 پرسیدند که برای بقای جان چیزی بخورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنایه صوابی بخورده باشی
 و دیگر تفکرات که به جلال منیر آید مضائقه ندارد و پنجاه و شان تا چهار سال صورت غلظت دیدند
 پس بیای چنانچه خوردند بعد از کنایه روستی من بعد از بوز بزم می می یاقیند و بعد از بزم و چنانچه
 بخورند و در آن برای مخالفت نفس نامور بودند و از عمل مخالفت نفس ایشان را مرید و در آنجا
 شیخ غفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در آن مرزا کلن بیگ جان را فدا کردند که بیست و هفت
 صلوات علیه و سلم در حق حضرت صایق اکبر رفته اند عتبه فرموده بودند که هر که مرده
 را بر زمین نماند باشد مرزا کلن بیگ را بر بید و دیگر فرمودند که کلن بیگ
 خود را بر زمین نماند که ده است و میان من و فلان من حائل گردید
 و حضرت پاسبان مشیر بر خود گرفتند که حافظ حقیقی او را هم محفوظ داشت مرزا کلن بیگ
 را محرم را دیده بودند و دیگر شنای و قیام که لائق شنیدن است که بر سر منی بود و در آنجا
 پیش مرزا کلن بیگ میفرمودند چنانچه که آن در ضمن حکایات روایای آنحضرت گزشت
 حکایت میان مهد غوث ناقل اند که یکبار با طرم از صاحب مبعوض گزشت که بکلاس دیگر حیات
 کرده با بزرگان هر یک چا ملاقات باید کرد آنحضرت بر خطره شان مشورت گشت فرمودند که
 در چه خیال افتاد و کسی پیشتر را گذاشته بجای دیگر میرو و مرزا صاحب موصوفت از آن خطره
 بماند شد بعد از آن سال از وصال حضرت مرزا کلن بیگ از آنان پاره پیش را به موقوفان
 سکه تمت و در دیده بودند و در آنجا خدمت او شان میکرد و در آنجا میفرمود از مرض الموت و لکشمی

از خاتمه حضرت جانب شرق از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و دعا می خواندند
 تا عید بود در پیوس روی تو باشم و رخاک شوم خاک سرگروی تو باشم فقط از جمله مریدین اصحاب
 صفه مولوی شمس الدین و دامادان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که
 از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت مراد آباد بودند قصبه اخوان پور متعلقه ضلع مراد آباد بودند
 شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان و قصبه شهر کمره متعلقه بیت السلطنت لکهنو
 مدفون اند شاه کالی موصوف بود و پاش شکر که در زنده سجاوری و نگاه مرشد خود اختیار کردند
 و شادوی امان علی شاه و والد مولوی شمس الدین با دختر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند
 موجود آمدند کلاً از جمله مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان عمر سنده سالگی در لکهنو
 آوردند بنابر تعلیم و تربیت بخیریت مولانا سپردند و چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا
 روزافزون بود و استقامت و صلاح و تقوی جلی حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد و چنانچه بعد از ده سال
 مرید حضرت مولانا شده و دام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل گاشتند و فیض صحبت
 برداشتند و بعد وصال مولانا می تلمیذی را هم سپیدان اختیار کرده پیشش و فخر شتوی مینویسم
 کاهن الاستان و غیره سبقتاً خوانده عارفانند شدند و نه کرسی جاگیر و غیره بهم گذاشته
 استگفت بیت الرحمان شدند از تایل کاره بودند مگر در سنه ۱۱۹۴ هجری با جای حضرت مولانا در
 کوه سائین گنج شادی کتختانی کردند چنانچه یک فرزند با اسم محمد یوسف بوجود آمده مدعو مبارک الله
 فی عرفانه حسن احواله و افعاله فقط منجمله مریدان اصحاب صدقه شیخ غفر الله این شیخ
 سینگارین شیخ امان الله ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ
 در سیر کار صاحب ام ملازم بود و شیخ غفر الله از صغر سن بهرادر پدر خود ش میماند و بعد از حضرت
 مولانا درین مسجد پند یابین به اثر میشد و در صحبت مولانا شوق مثنوی مثنوی پیدا شد و باب مولانا
 سبع مثنوی شروع گنایند و بعد بلوغ مشغول به بیت شد و بمکان لاله کهن لال اکثر آید و خدمت
 داشته پادشاهی را به دیال سپردگان لاله کهن لال دوستی پیدا کرد و حسن خوراک بطور و دیگر طلبا
 از سیر کار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بجانش بیش از پیش بود لهذا پیشش
 مثنوی از حضرت مولانا خوانده و تصدیقه برود و بعد تصحیح خطا کرده اجازت آن حاصل کرد

او ای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت
 مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین و ش بود
 حضرت مغز پیدا شدند و در حق او بشارت دادند که روشنی کرسی غزینا الله است غزینا الله عرض کرد
 که در کرسی ارشد شاه بجات الله صاحب است مرا که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرسش تو
 زیاده از او شان خواهد بود و بعد وصال حضرت مولانا غزینا الله در لکنو بیمار شد همان سال در کرسی
 رفته فوت کرد و بمو بجا دفن شد بجز انتقال قبرش نخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد غزینا الله شاه زیاده
 از شاه بجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه بحال مراد و نیاز
 و تبرک به تاریخ وصالش بتاریخ نسبت و دوم محرم ۱۲۴۲ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی ابدی
 صاحب بیاس دوستی آن مرحوم دور و پیوسته به پیوه او میدهند شیخ مظفر علی و گلزار علی آری
 او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند بخیله هر دین اصحاب خاتقاه مولا
 حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی این شیخ معظم الدین هستند هم بکافیه
 صاحب قلندر قدس سره اند نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین غفر
 قاضی مینا صاحب خلیفه شاه مجا قلندر لهر پوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میرسد
 بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکنو آمده چند سی در مسجد خرد که ملحق مسجد بید پاین است
 اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب
 علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود و برادر را یک جدی قاضی صاحب قدس سره
 یافته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چند گاه بجای حکیم فرزند حسن
 صاحب جاگیر طعام مقرر گنایند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مولا
 مجید الدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلی گردید و مولوی حمید الدین
 صاحب که اولوا الغرم و یکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شناسا گرد
 مولانا ای عبد العلی قدس سره ساخته فارغ التحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناظر گشتند
 مولوی مجید الدین از افاضی مرید صادق و عقیده مند و اثنی حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین
 یکسال پیش از انتقال در ایشان در غیب کتب ساوگ گشتند و در سائل حضرت مولانا و دیگر

کتاب توحید فراجم ساخته حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح ناتمام کاسره الاسنان از حضرت مولانا
قدس سره مجاز شد مگر بجهت پیمایش اگر تعلق نوکری فرصت تکمیل ننموده یافته اند مگر طبع و قاصد بیدار
و مذاق وحدت حشیده اند انشاء الله تعالی هر چه خواهند نوشت از بهمت علیای مرشد خود کافی بود
خواهد بود هنوز نوبت تکمیل موقوف بآن رسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوفت سبقت نمود
چنانچه بحر من مستقامت کمر دیده بتاریخ سوم جمادى الاولی ۱۲۶۲ هجری یوم جمعہ جان بجان بجان
سپرده بجانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط متجمله مریدین
نوشش اعتقاد و معتقدین صفوت سنا و محمد حسین خان ابن حاجی
محمد خان قوم غلزئی موطن بزرگانش متدار بود حاجی محمد خان و کامران خان
حمیدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از فتنه مار آمده در رساله عبدالرحمن
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیل بیت ضلع بریلی سگوا
وزرید و کامران خان در لکهنو یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان برباد در مرید حضرت
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود بیچگونه تعلق دنیا داشت و نکاح هم
نکرد و در صحبت بزرگان مدام حاضر میبایند و خدمت میکرد و چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف
حافظ محرم علی صاحب تاجید آباد و کن سیاحت کرد و همو بنایا شد و فوت کرد لیکن تادم
والسین نماز قضا نکرد و چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خان صاحب اورغفلان
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علمای بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ و ارشاد علی صاحب و غیره
و اعطین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان بهم می نشستند و در محله بنجاری ثولہ بکجان
خود سکونت ورزیدند و زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان
و فرزندان بوجود آمدند چون حاجی محمد خان و الدشان نیز فقیر و دست بودند و از وعظ و نصیحت
علمای ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خان صاحب در ابتدا اسامی اسامی حموی
نمود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر همیشه بهر نسبت رو به پیشه آنها قبول نکردند و زمان غایبی
شاه زمین بجهت مولانا حاضر شد اکثر مقامات شکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند

و در سن ششوی منوی می شنیدند چون پیشتر وحدت و بخود را کفر و انکار میدانستند و خلاف عقل می پنداشتند
 و صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیسی شدند و آنچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم
 پیدا کرده خود میدید شدند و مرتضی خان برادر و علی حسین فرزند کلان و بهر دو خواهر و زوجه خود یعنی والد
 علی حسین خان و میرزده علی تانای علی حسین را میدید گنا نیدند و در چند سال از تاثیر صحبت مولانا بل
 از تلباش و نیابرو داشتند و جمله اهل و عیال ابر توکل خود گذاشته و صحبت مولانا نشستند و آنچه
 ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچک معاش و وجه کفایت اصلا اضطراب بخاطر
 نگذشت و افلاس و تهیدستی را بمنیت عظمی انکاشتند و گاهی حال نا داری خود و عمرت عیال
 خویش پیش احدی اظهار نداشتند و امتحان عمرتهای گوناگون پیش آمد و بران صابر و شاکر
 ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در بهمن مسجد پنج ماه بجا مانده تبارخ چهارم ذیقعه
 یوم جمعه سینه بخوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر
 درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و تخمیناً ده سال از وصال ایشان
 مقتبس انوار رحمانی ماندند و سرچرا از آنحضرت می شنیدند از احرف بحرف یاد داشتند و بلا کمی و بیشی
 لفظی بیان میکردند و لطافت کلام لالی نظام حضرت آنچه ایشان برداشتند دیگری نه برداشته باشند
 بهر چند ایشان را صد تا کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود و بگویند حکایت کشف و کرامت حضرت
 بر خود گذشته بیان میکردند و در آن زمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود و چشم خود آنگاه دیده
 بود و لهذا نوشته می آید و آن امینست که از نطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان
 از یک کسی که در خانه او شان بود و دو دختر سه ساله و چهار ساله بودند محمد حسن خان در عرض الموت
 وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادرش جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ
 نکاح آن بابر و دلبران خود کرده و پسند ایشان وصیت قبول کردند که انشاء الله تعالی تا زندگی
 حفاظت آنها را خواهم کرد هرگاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر
 متفق شدند لیکن در دل مشرود بودند که انیمقدمه از حمایتان طوائف طول کشد و نوبت گشت و
 خون رسد این موت چه قسم است پس خواستند که بقیه عمره را استجابت گیرند لیکن مسبب خجالت
 گفتن نمی توانستند روزیکه اراکه نقل مکان محمد حسن خان معد و خندان کردند و وطن غالب بود که

گشته خواهند شد و بروی حضرت آمده تشنه شدند و از زبان پیچ گفتند جناب مولانا از کشته
براجای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر مالک محمد حسن خان برادر شهادت
کسی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمیرسد در صورت شمار بر وصیت برادر خود عمل می باید کرد
و آنچه خطر بزرگست حمایتان طوائف و مواخذه سرکار در دولست انشاء الله تعالی کسی فراموش خواهد
محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و یگانه و یگانه بخیر ترضی خان و علی محمد خان
مرید حضرت شریک من نیست در صورت اگر در نقد کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمود
که خدا همراه تست ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر دختران را از مادر آنها گرفته میرید محمد حسین خان
می گفتند که از ارشاد حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من منظر خواهم
چنانچه بهانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میان برادر بیار را سوار کردم و هر دو وصیه را از مادر
گرفته همراه برادر خود در میان نشاندیم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود کفند کار
واقع است بر دیم در آن زمان حسن خان خواص سلطان نصیر الدین حیدر داروغه چکله بود
مادر وصیه با اتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند و داروغه بنواب زیر اطلاع ستا
فوجی طلب کرد که بر قنداری بازار تاخته دختران را رانیده آرند و در تمام شهر تلاطم افتاد که امروز
از قنداریان و فوج سرکار گشته خواهند شد حضرت ایحال شنیده مداروغه حسن خان رفته نوشتند
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگویند چای
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگر چه نکاح نشده بود مگر دختران
از برادر راست نینخواستیم که طوائفان از آنها کسب کنند ما سه برادر جان خود را نثار خواهیم کرد بعد
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از آنها شهر من
نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و هر دو وصیه را محمد حسین خان بخاند خود پرورش
نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از روضه
قدیم در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قدیم اورنگ آباد
متعلقه بیت السلطنت لکنواست در عمر بیست سال و در ترک سواران سرکار انگلیزی و یگانه
ملازم شده بود بعد بیست ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدرآباد رسید

بحضور حضرت مولانا که در اینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه و غیره امور دین الهی و توحید همراه مولانا
 روانه بیت الله شد در آنوقت مولوی رحمت بخش راسپوری و حاجی فروز بر رفیق بودند بعد زیارت
 حسین شریفین در بند کچ بوجه از چهار فرود شدند مولانا و کچ بوجه مقیم شدند و حاجی مذکور سیوید که مرا
 در وطن خود که از اینجا یک صد کرده است بنابر دریافت حال اقربایی وطن فرستادند چنانچه در کوثر
 محترم و وطن حضرت آمده باز در کچ بوجه رسیده مطلع گردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد صاحب
 آنحضرت تلباش مولانا لطیف هندوستان رفتند و والد ماجده حضرت یحیی شافعی مولانا
 از بند کچ بوجه در وطن رسیده از مولانا محمد و محمد حکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان ایشان
 مامون و دیگر اقربا ملاقی شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول
 نکردند و از مولانا عبدالحکیم صاحب بیعت در سلسله اولیسیه کردند و برادر اجیر شریف در شاهیجهان
 در هندوستان آمده بر فراز ارات بزرگان استفاده ساخته در لکهنو رسیدند بهرگاه درین مسجد بنشینان
 اقامت و زیدند حاجی غلام محمد فروز شرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد از محبت عزیز
 شریفین محمد و محمد حکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید و دیگر عزیزان
 براسی اقامت مولانا در وطن از محمد و محمد استعدا کردند که از ارشاد محمد و محمد عزیزانند که محمد و
 در جواب مستعد عیان فرمودند که من بر ایشان حکم کردن نمیتوانم هر چه رضای او باشد بکنم چنانچه
 مولانا رخصت شدند محمد و صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر محمد و محمد غائب شدند آدم
 را با لای درخت متعین کردند که تا مد نظر حاضر و بنده بهرگاه از بالایی درخت دیده افتند فرمودند
 که زهی قسمت آن شهر که در آن عبد الرحمان رونق افروز باشد چون حضرت مولانا بعد از شش
 و پنج سال در ششده هجری یحیی شافعی اند و حاجی غلام محمد موصوف بهم سن حضرت مولانا بود
 بعد نسبت سالگی رفیق شده بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب فروز بکشد سال که تخمیناً
 شده باشد درین کبر سن بهت بهار است که در بهار از او رنگ آبا و پایوه پا آمده حضور
 حضرت مولانا حاصل میکند و حاضری عرس و عیدین و غیره گاهی قصداً کرده اند سلسله اعدای
 منجمله مریدین ابن خالقاہ شیخ امام علی ابن صفی پوریت از اقامت مولانا
 در مسجد پادشاه مرید شده و دام صحبت یافتند در ایام جوانی در لکهنو بنشینان ملازم همکار

شاهی بود و بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد و توکل دادند از برکت صحبت
 آنحضرت در طریق فقر و فاقه و ثواب قدم نهاده با وجود اقلای سنی تهیدستی از اهل دنیا
 التجا نکرد و صبر و قناعت و غنای نفس داشت تا قلم آخر بعد معذوری شیخ امام علی از مصیبت
 ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان ابدی
 که برای مساکین معذورین بکنز ارز و سپه مشایخه خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کلینی را سکن
 آن کرده رفته اند چیزی مشایخه مقرر کنانیده و هم شیخ موصوف اقبال نشاختند که رزاق طلق
 پس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگیز تو اجم رفت چنانچه بهمان حالت رضا و
 تسلیم تاریخ ماه ۱۲۶۲ هجری بر حمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیارت
 اعلی دفن گردید نادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند و در بلطن ملایم سرکار گردید
 انا الله وانا الیه راجعون متحله مریدین سابقین و معتقدین را سنجین شیخ که هم پیش
 ابن صفی پوری است ایشان تیر و دوام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی
 مرید شده بودند نسبت فقر و فاقه کمابیش حاصل کردند چون عیالدار بودند در جوانی نوکری هم کرده
 بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هر چند تکلیف و احتیاج اکثر لاسحق نیال
 نمینانند پیش آمد اظهار احتیاج با کسی نمیسازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین را سنجین
 و خادمین صادق الواد و مسمی کریم خان قوم افغان ساکن بهو پال بود بطور
 سیاحت در لکنؤ آمده مرید شد و یک حجه از حجه های خانقاه با و عنایت کردند و در آن سکونت
 داشته بر روزه و نماز و ذکر و شغل مشغول نمینانند چون حقه کش بود خدمت حقه برداری و آنکه
 خانقاه ذمه خود کرده حقه های متق و و تماکو و گل و انگشت و غیره سامان حقه میداد داشته
 لواضع صا و رین و وار دین میکرد و خصوصاً در ایام عرس شریف اتمام سبیل آب و حقه و پال
 و تماکو قرار واقعی میساخت پانزده لبت روپیه را تماکو در هر یک عرس پنج میکرد از پیر و مرشد خود
 پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین باشد
 و پس با دیگر فرمودند که در میان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام
 قدم است فرمودند که قدم بر طایع بنده و بندگان بر سر کریم خان همین دو سخن اختیار کرد و تمام عمر را علی

از کسی سائل و طامع نشد و راحت ربانی خلق شعار خود ساخت که هر که را بیا بیافست معا بجا و میکرد
 و دو او غذا میسر میداد و هر که مقید میشد استخلاص او می ساخت و هر که به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد
 از هیچ مصارف لایق و از سوز و سازا و دیده و کشته و غیره برای دفع امر امن مردم را گمان نمیپا کرد
 بر او بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که متلاشی افسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند
 که ای حق سخته انچه راست باشد بلا خطر حاجی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب
 معتمد و راست بر است ظاهر کرد که افسیر مرا نمی آید مگر کشته او یات تیار کرده بمردم میدهم ربانی
 یافت بعد و از ده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او
 آمده بود و در آن بدست خود چاه تیار کرده و زمین کنده ترکاری و غیره می کاشت و مذهب هم دم
 میداد و در همان محنت بیمار شد و بهر سهام مبتلا گشته انتقال کرد و بجا پریر و مرشد خود فون گردید
 اما بعد و انا الله را چون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت
 مولانا شیخ خادم حسین ابن ساکن موضع متعلقه باڑی است ایشان
 بعد و مولانا قدس سره العزیز در مسجد بنابر تحصیل علم آمده سکونت و رزیدند و خوراک زمهر کار
 حضرت مولانا می یافتند و شربت بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان
 فرمودند الا سماء بیتر من السماء انکس اسم بامسمی است یعنی خادم بدال است بمقتضای سعادت
 ازلی و همین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت بادیین را فی حضور آب کشی مصلحت
 کافی است و مستحیان بر خود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون در آن زمان بیان الله
 صد شکیبایی نریزاند صاحب المثنوی معنوی بخوانند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و
 کجکوان و غیره ایشان سماعت سبق هر یک میکردند و دایما مقتبس انوار رحمانی بودند مشایخ حجت
 و صدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان میزدول بود چنانچه در چند سال
 هم مرتبه رسیدند که تسبیحی چمنور اقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله
 مکن لال مندرج است الفمن از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و تناد را ایشان
 اسخ گردید به تنذیب اخلاق و تبدیل صفات زریله با حمیده شد لهذا مقبول خدمت و مطلق
 نظر حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جانی نرفتند و بعد وصال آنحضرت تیر تقدیم

خدمات مذکوره احیانا و در ایام عرس شریف انزلی قائم و دائم هستند بنظر خدمت والده ماجده خودش و
 ادای حقوق البیه و غیره بعضی اوقات نوکری بجا کرده بودند لیکن از ذکر وفکر و مراقبه و عبادت و فرائض
 در اوقات مقرری و معمولی با قناعتی پیر و مرشد خود ماطل و فاضل نشده اند و دام بابر بن شیخ عشق
 می بازند و خطمی بردارند اللهم زد قریبکی از مریدان الو العزم و قوی الممت الی نور شاه خان
 ولد احمد خان این مرید خان قوم افغان ساکن کورواگی که از بهوپال سه متر است پدرش با نوب
 دلیل خان و این دو خان و الیان بهوپال قریب داشت جدا و ولایت زابود و بخت سیر خان
 که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگویی که در
 خاندان مایک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجذوب
 اسحال بودند و رگه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر بزرگ
 دلیل خان و برادر او سبط بازید خان و برادر کوچک انور شاه خان بجهت سالی معه خدایم
 سبوطن در گوالیار آمده و فرقه سواران نوکر شده بودند در اینجا نجم الدوله سپهر مظفر علی خان نیز نوکر
 بودند با او شان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنو خبر رسید که بجای خانم الدین حیدر شاه زمن
 نصیر الدین حیدر مرشد زاده بادشاه شد با شماع این خبر نجم الدوله مذکور معه و از ده سواران که در
 فن سپه گری و تیر بازی و غیره کمال داشتند در لکهنو رسید شامل آن سواران سن انور شاه
 ساکن کورائی و در بهو خان و کابل خان و ساسو خان و برادر و پرنیز خان بهر کابل خان سکنه
 رات گده بودند که در سرای محمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمست تعلیم الدین
 حیدر شد و ملازمان سلطان امتحان سپاه گری و تماشای تیر بازی و غیره فرموده یک فیل
 و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سوار دود و روپیه پومیه مقرر کردند و منشأ ارادت من بچند
 حضرت مولانا این بود که در وطن مایک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند که اکثر
 زن و مرد خاندان ما مرید شان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتیم که بدون بهایست غیبی
 و دیدن صورت مرشد خود مرید نمی شوم او شان یک درود تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره است
 صورت مرشد بنظر خود یاد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا دیدم بسیار زیاده حساب
 پسندیدم که صورت دیدی کدام دیگر گفتیم صورت بزرگ دیگر دیدم فرمود که نصیب تو پیش بزرگ است پیش من

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنه درین مسجد آمده صورت حضرت شناستم که همین بزرگ را در خواب دیده
 لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعد از عرس رودلی رستم بعد از صحبت از آنجا در سراسر
 مذکور از دست سردار خان پسر کابل خان بجای ضرب شمشیر مجروح شدم بعد از حکمت مسیب بر خلافی همگی
 نوکری گذاشته بجنور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتیم و میخواستیم که عوصن خود از افتخاران ساکن
 رات گداه بگیریم و از مولانا استجارت کردیم حضرت مولانا منع فرمودند که راه قتل کسی مکن انتقام
 خود برخیزد اگر حسب الارشاد حضرت صبر کردم بعد یکینیم سال آنسان نیز نوکری گذاشته در بهوپال سید
 یک سید را بر قایت طوائف قتل کردند در قصاص و انواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کردند
 و بهر وی حضرت مولانا مدام صائم می نمودم و شب خدمت پادشاه رانی و غیره حضرت مولانا
 مشغولی میداشتم و اجازت عمل تشبیهات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعد حضرت
 اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر و غیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت
 بعد مثنوی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبه غلبه کرده در شهر
 بیرون مسجد متروک شد و طبع را غلب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شمش یا بهفت چله
 صرف شربت نوشیدیم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدیم بعد اتمام
 چله با سه گاه افطار میکردم سه چهار سیر شکر و وقت افطار میخوردیم و علی هذا القیاس در شربت چهار
 پنج دفعه نوبت ده سیر میرسید و بوقت روز صائم میشدیم و بوقت شب به همان وضع نخورش
 میکردم تا چهل روز که سنگی باین کثرت میماند الفرض در آنور شاه مذکور از ریاضت پوست
 یا استخوان میماند بعد از بهفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از کبریا میخواست لانا انگلیس
 چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر زاتی رزاق مطلق که سوال نکردم و دوم قدرت برادر
 صوم و صلوات و غسل و غیره با وصیت نخوردن ماه تا سووم صدق مقال چهارم طلاق زبان
 و کثرت مقال پنجم زمین و ذکا و فهمید نکات تصوف ششم ایتین صادق عقیده و وحدت وجود
 هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب و غیره هشتم
 موزونیت طبع بشعر و سخن اگر چه بسبب ناخوانگی آشنائی به لغات بیچک زبان نیست و ادراک
 حروف از مخارج و قدرت بر تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد و مگر در هر بنیز که اراده میکند دخل کردن میتواند فقط

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مینائی اند
که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیز در گاه مخدوم شاه مینا قدس سره خلاص
و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد پند یارین نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میمانند از محبت
رحمت بخش تحصیل کتب درسی هم میگردند و بخدمت مولانا حاضر میمانند و با وصفت پیرزادی که
در کار و خدمت صادق و وارو بیخ تمییز میدیدند و دیگر فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کرده و به عقیده
و وحدت وجود ایمان آورده موحد بستند بغیرورت میال داری و هم بخمال گوشه نشینی از مدت مدید
بقریب معلمی و درسی سپران پاتهنک سیتارام در موضع سرشک غزلت گرفته و با خدا و حق پرستگار
اند در ایام عرس حضرت مولانا مخدوم شاه مینا صاحب خواه می آیند و دیگر ایام حسب ضرورت
یکی از عقیده تمندان خاص و مصداق و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین احمد
ابن شاه بریان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
وار و حال قصه باون سرکار خیر آباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا درین شهر ملازم محبت
و حاضر خدمت بودند اگر چه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت نبختند شاه کریم عطا صاحب سلوک
داده اند لیکن هرگاه کمال اتفاق و فاق قیامین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریاقتند و از بیعت
بیعت یافتند که مولانا پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب مودع از صبح تا اشراق و از عصر تا غروب
تا اشراق حضرت مولانا حاضر بوده شریک مجلس مراقبه و سماعت غنائی می شدند و هر که مرید میشد شخواه
تحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره محال میبخت از حضرت یافتند بعد و حال
حضرت مولانا از اقامت لکنئودل برداشته در قصبه باون در مسجد خود نشستند و با درختان مستند به چو
سمشان سپری شد بتاریخ سنه بچهار حق میوستاند و همو بنجاد فون شدند تا اندوانا الیه
راجون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطیف علی صاحب
رد و مولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صفی خفی است ایشان در زمان
غازی الدین حیدر بادشاه مشرف به بیعت شدند اول بابی تحصیل علم و لکنئودل آمده شاگرد مولوی
ابوالرحم صاحب شدند تا بدایه خوانده در عدالت و لوانی سلطانی ملازم گشتند به بطوریکه ایشان
بخدمت حضرت حاضر باش بودند و فی شکایت بیکاری و بیجاشی خود ظاهر کردند حضرت مولانا فرمودند

که در حدالت ایجابی کرده بود که شون عرض کردند که ام مری خود ایجاب نیست لهذا توقع ندارم شاد
 که توکل سجده کرده آمد و رفت باید کرد و در هر صبح بپا شدند از طرف و بهجت مرشد بر حق مولوی ولی الله
 صاحب دار و نه حدالت نام ایشان در عمل نوشته ایشان را خود بخود طلب کردند عذریاری گفته فرستادند
 مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در حدالت نوشته شد سوار شده در خشکی
 هر چه خود نویسانده و بنده از آن روز تا حال ملازم حدالت اند مولوی ابوالحسن برادر عم ایشان از پیشتر
 ملازم صحبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران
 حقیقی مولوی ابوالحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت و متقی و صالح شدند مولانا
 نجف علی صاحب و در مدرسه راجه تکیه راسی انتقال کردند تا در آخرین ذکر کلمه و مشاهد مرشد خود بودند
 و منجمه مریدان راسخ الاعتقاد و طالبان عقیدت نهاد مولوی قدرت علی ابن ابی
 برادر عم ترا و حافظ قاسم علی صاحب رولوی بستند اول برای تحصیل علم در لکهنو آمده از مولوی
 مظفر علی صاحب پیخواندند و کتب مافوق از مولوی عبدالواسع صاحب خوانده قانع تحصیل و حافظ
 کلام الله شدند و حضور حضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلمه الحق و غیره اخراج
 مولانا خوانده موجود و صوفی و تشریح شدند از علم طلب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در چوپور بیکان
 مولوی سخاوت علی مدرس مانده مدت ها استقامت داشته تدریس میکردند از آنجا که در بنارس سیر کا
 راجه آنجا نوکر بودند بعد چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در بانج مولوی عبدالقادر خان مرحوم مدون
 شدند انا الله وانا الیه راجعون منجمه مریدین با سمیت و معتقدین با عصمت بی بی خاتم عمر
 الله والی بنیست غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن زیگانش شهر سنام بود پدرش دیوچ
 اقر با سیمو غلام ربانی و غیره در بانس برلی آمده سکونت ورزید و میان مجهو و قاور بخش از برادران
 غلام مصطفی که در آنجا آمده واروند کوهی چهل ماکرین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر پوره
 قاور بخش با الله والی شده بود لهذا از برلی در لکهنو آمد از طبلن الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی آقام
 دویم لعل محمد لعل مراد علی شوهرش در بهیلی بید و بیوه او سعد پسران خود در لکهنو شادی الله بخش
 پسر خود با در قلمند بخش نمود قاور بخش در بهید و نیزه مکانی در محله بهید داده بود و در آن سکونت میداشت
 بعد مرده شد و بر تو قاسم مذکور از پسران و جمله اقربای خود ترک و تخریب نموده بهجت برین گذاشت که

پر خونی قوت حلال پیدا کرده بخیزم و عبادت حق مشغول باشم در عمر بجاه سالکی بر بعیت حضرت مولانا
 مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه بر مسجد و اشراق و پاشت و غیره نوافل صوم و صلوة
 مداومت میداشت و بدر یافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالک راه طریقت نیز ترک
 لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدر در او اسی نذر و نیاز پیر و مرشد کونای نکر و اینها
 در ایام عمر من انتهائ اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالا خان خلیفه صاحب که پیش رو منده منوره
 بمدرسه نگاه واقع است اقامت و رزیده نظاره مزار مریدین و بهجت مردانیه با مرشد خود عشق می باخت و شفا
 نه بر زن زن است و نه بر مرد مرد و خدا پنج انگشت یکسان نکرده و تعلیم یلین مقامات فقر و فنا
 او را از طرف حضور میشد گاه گاهی بدراحم الحروف اظہار میکرد و چون افشائی آنرا ممانعت کرده بود
 لهذا تعلیم نمی سپارم اینقدر میدانم که از بزرگت مولانا اقدوالی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود
 راسخم و بطریق فنا فی الشیخ ثابت قدم بوده است مقوله او بود دست تا عمر بود در رهس روتو باشم
 و رخاک شوم خاک سر کوی تو باشم اگر املای عمر من تب مبتلا شده بتاریخ جان نجی سلیم
 که حسب تمنائی خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد بدفون گریه رحمت اهل تعالی علیها و بر کاتمه برود
 سپرانش رو بروی آن معصومه فوت کرده بوده مولوی قوال دین نبیره آنم بود یعنی سپر انجمنش حی القاد
 است بدیناب بنی بخش سپر قادی بخش کار دار و چکی که کشتی مذکور میکنند نقطه یکی از مریدین بابا خلیل
 کریم داد خان ابن شهباز خان توکم افغان ساکن کمال نگه متعلقه حنفی پورا است ازین چهر
 در قریه سپهری نوکری میکرد و چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان سباز ملازم شده متعلق بود
 ثبات محل بود و از طرف او نشان بر تحصیل قوابل گنج و وسایات آن متعلق بود و در نه وضع شهاب
 زسیداری شیخ مسعود در سالدار اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در آنجا
 مریدان شاه امام بخش صاحب اشغول صوم و صلوة و ذکر و شغل و دیده رغبت سر می میداشت
 شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته فرموده اند سر من بگذاره اینجا
 از اهل جمع صحافت که در نیگالی بانج میبازد و معتقد حضرت مولانا بسیار بود و ذکر کرده ام از مریدان او
 مرید کینا میمولانا تعلیم تسبیحات ذکر و غیره کردند بران عمل کرد و ذوق بسیار در آیه که شری تمنای
 سیاهم در رانمکان حین از قدیم میبازد و در حالت مشغولی فیما بین من و چون مذکور گشتی شاید گاه از او

همیشه نگاه من نه و بالا می‌شدم آخر چن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوکبش آویزان ساخت و در وقت
 نور حضرت مولانا مرشدنا و را بخار رسیده یک طمانچه بر روی چن مذکور زده او را گذشت که بخت عشق
 و صحبت حضرت در دلم افروزد از شهاب پور در لکنئو آمده خواستم که احوال شبنیه بوض رسانم حضرت فرمود
 که احتیاج اهلنا نیست عرض کردم که من تو کرسی میگذارم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند
 آخر حضرت مرا همراه مزار کلن بیک و مولوی ابوالحسن صاحب پر دیو برهی ثا ث محل فرستادند که کس
 تو کر شهاب بود احوال فقیر شده است و تو کرسی میگذارم یک صاحب از پس چلن مرا فرمودند که ما خدمت معاش
 کریم بچوپیه مشا بهر تو بجال خواهد ماند هر جا که مرضی باشند بمان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در
 شهاب پور بمو بجا اقامت ساخته و دریا و خدا باش چنانچه بیکم صاحب تاحیات خود و دوازده سال بلا
 شرط و رای به بچوپیه دادند و من حساب حکم در شهاب پور مانده چاک گشتی شروع کردم و دوازده جلد
 صفای قار و اقی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صد نام مردم در آرام پور و بانه و سیرا کج و بکم
 و بنارس و بچوپور مرید بستند بعد حساب رشا و حضرت اتفاق نکاح بابک سیدانی در سلون شدند و
 موجود آمدند با اسم عبد الواحد خان و عبد الوهاب خان موجود بستند فقط یکی از مریدین مخلصین شاه
 امام بخش صفی پوری از اولاد اعیان و محدوم شیخ صفی اندیشیان از ابناء اسی بودند
 و صحبت شاه صاحب معصوم پیرزاده صفی پوری تعلیم تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و بهیالک
 طریقت شدند بطور سیاحت و در موضع شهاب پور علاقه کواب گنج زمیاری شیخ سکندر رسالدا
 رفته اقامت پذیر شدند و انا بخا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافتند و سلسله
 ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صد نام مریدیشان شدند تا غیر و صحبت شان
 چنین بود که هر کدام را در دیوی نشاندند توجه میکردند و در وجه و طرب می آمد و خود هم مشغول می ماند
 و هم توجه بطرف اهلان و غرض هم بود رجوع خلایق برای دفع امراض و آسیب بسیار بود و در کرم و احوال
 سر حضرت میگویند که من در عهد کواب سعادت علیخان بهادر ملازم کار بودم و در نوا سبک
 تعینات بودم و موضع شهاب پور و غیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه
 امام بخش صاحب ملاقات میشد تا غیر صحبت شان و تصرف از عمل غریبت و غیره و صحبت
 است جنبی بچوپیه دیدم و زبانی شان شنیدم که اول مرا با شاه عیاد الله صاحب مریدان طمانچه

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توبه و القای نسبت بر من کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج سال در شهاب پور ساکن و داشته فیض خلاصه و باطن مجرب و مگر در و نواح رسانیدند تا پنج یا نه در رمضان سنه در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در حین آبادی به بکجان مسکن خود رفتن شدند که در قریب پنجاه و دو پلویاری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس او شان میکنند مگر کسی اخلیفه و جانشین خود نکرده اند و موجود بودند عقب خود گذاشتند فقط یکی از مریدین خصوصیت و دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکنه سجده نعلین این است انیکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد سن بلوغ در سرکار شاهی ملازم شد چون زکی الطبع و سعادت ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا رسید و سبق مشنوی معنوی شروع کرد و بخشش کجافی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود سبق وقت میکرد حضرت مولانا نیز توجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید و بعد از این سبق مشنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مقوضه خود مشغول میگردد و بعد نماز عشا باز حاضر شده بخدمت پادشاهی مستفید میگشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی را خدمت او مقبول مقبول الی اینی افتاد بدیل گفت سر عرض زد و پناه بختی قبول خدمت است به بردن غیر چه پاک است اگر پسند تو اعم و مادام دستور حضرت بود که بعد نماز عشا تنگ بسته و پوشاک اجسم مطهر علیحده ساخته بر بستر خواب دراز می شدند میان فتح علی شاه و پونخان و این خادم درگاه و می و دم بخش و غیره حصار مانند پروانه با یکدست جمع گشته مشغول چپ دست و پا کوبی میشدند و شاه تاج اکبر ابن احمد و شیخ حیات الله خان و غیره مصاحبین در آنوقت بطور افسانه گوی خرد و حکایت میگفتند به نیت آنکه حضرت اشراحت فرمایند لیکن شپم حضرت با انتظار میان اسد الله دو چار می ماند و هرگز جواب آشنائی نگردید و بعد چهره میان اسد الله آمده قد مویس میشد میفرمودند شاه با شتاب آب آمدیم بر خاست همه صاحبان رخصت شوند میان اسد الله کمر بسته بطور حامیان مشیتال میکردند حضرت ازان راحت یافته بی اختیار الفاظ و حاخوبی دین و دنیا بر زبان می ماندند و توانا و ایشانرا تحقیق مسئله دین یا نکته علم و دین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه در چشم ظاهر آنحضرت خواب غلبه کند و دل بیاد مشغول اشتغال شود بکنیم پاس شب گذشته و گاهی یک کثرتی کم پیش

میان اسد الله و خیره این سعادت خطمی اند و فتنه تجانه خود میرقند این دستور العمل و انمی بود که یکروز
 قصداً نشد و صحرای سعادت آنکس که شده کند یاوش باقی الحقیقت اینکه هیچ خدمت منقوله سچکس را
 از مریدین و مخلصین میسر نیاید که اول روز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مشغول شود
 افاضه می بود آنکس مخاطب صحیح مطالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت و شبانه تا استراحت
 آنچنان خوشنود میساخت که دیگران غیبت پراومیکردند که کاش یکروز همچو استرخا خوشنودی پیدا میشد
 ما را میسر آمدی طره اینکه حضرت را با وصفت کمال با ستار کشف و کرامت خود منظور بود که بهال کمال
 یا از چشم باطن آنکس محبوب مستور نماندند و در ضمن حکایت دیگران آنچنان سخن ناورد و بعد دقیق
 می گفتند که عقل فکلاطون بان نمیرسد مگر آنکس بر حال ماضی یا مستقبل خود منطبق کرده موفق
 کرامت خطمی میشد چنانچه میان اسد الله پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در عصر و آن سال
 من که حضرت مولانا صورتی ندیده بودند و چشم من نیز نور جمال حضرت هنوز منور نشده بود وقت شب
 در خانه خود در خوابگاه خوابش دراز بودم و مالکین در خانه موهوم بودند و با نفس خود حدیث میکردم
 که از قدرت خدا بی نیست که ترا علم و هنر نصیب شود و روحانی ما محتاج میسر گردد و وقت خوش شایان
 لیکن در آن وقت والدین کجا خواند بودند و تاول آنها خوشنود گرد و از خدمت من راضی شوند و
 همین خیال و تصور محبت والدین دل من بچوش و ناله درخروش آمد و چندان اگرستم که از آب
 اشک بالین زیر برتر گردید و آواز گریه من مادرم شنید و مرا در کنار کشید و پرسید که خیر یا دجال
 چیست گفتیم سحر نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزده یا بیست سال بر این
 ماجرا شایع بوقت شست مالی من حضرت صورت من دیده تا سیم کرده سیفر مودند که خطمی بر پانک خود
 اقله و نهال میکنند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خواندند بود تا از خوشحالی من خوشنود
 شوند و من خدمت آنها بکنم بر خیال چنان گریه که تکیه زیر سر از گریه چشم تر گرد و نشیندن یکلام
 مرا با چای طفلی نمود یا و آمد و بدل گفتیم که این علم لدنی و کشف انلی پر و مرشد است که آن وقت
 ماضی هر از زمان حکایت میکنند که گویا این وقت شبانه سیفر مایند فقط سبحان الله که بجا نماندند
 علم غیب اولیا تا شنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلح عقیده قاسده نمود نمایند و صد نه از آن
 بر زمین و ذکاء میان اسد الله که این شاد حضرت را علم غیب آن علیم خیر بی برده ماجرای خطمی

خود بیاد آورد مثل مشهور راست آمد مثل هندی بیون نابرومی کے چکنے چکنے پات حکایت کی
 مستفمن مرید عنایت حضرت بجال ایشان در زمانہ اخیر میان اسد اللہ ناقل اند کہ مرتبہ اول مشو
 شریف ہر شش و قدر از ابتدائا انتہا سبقتا از حضرت مولانا خواہم و باقت فہمیدم بار دیگر بطور
 قند لکر بجنور گدنا ندیم ہر جا کہ سو و نسیان رفتہ بود رفع کردم و مرتبہ سوم بوقت سہوی ملاوٹ آن
 بجنور شروع کردم یعنی باؤ لہ بلکہ بخوش الحانی میخواندم و حضرت بران خطہ داشتہ بجال قارے
 توجہ میکردند بعد اتمام مرتبہ سوم حضرت فرمودند کہ ترا احتیاج دیگر نیست بجانہ خود میخواندہ باشی چون
 سیدہ راہ مرتبہ فائدہ جدید حاصل شدہ بود و بہ یقین داشتیم کہ حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا
 حلال الدین رومی قدس سرہ السامی ہستند کرت چارم تیر بوقت معمولی کتاب در بطن حضور حاضر
 شدیم آرشاد شد کہ من گفتم بودم کہ دیگر احتیاج سبق نیست بجانہ خود میخواندہ باشی بجا کہ کستہ
 عرض کردم کہ کتاب خود از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانہ من اصل مثنوی کیجا است حضرت پر
 حاضر جوابی من بنہم شدند و من از اول باز آغاز کردم و قدر سوم تمام شدہ بود کہ حضرت متوجہ ملکب
 شدند اسحال نیز بر گاہ بر مرقد منور نشسته اشعار مثنوی میخوانم بجا انشعائیت و التفات در
 دل حقیقت تزل خود می یابم ۵ هنوز آن ابر رحمت و رفشان است بخیم و چمانہ بامہ نشنا
 میان اسد اللہ مع والدین تحسین بخش و امام الدین و کریم اللہ برادران حقیقی و زن و دختر خود
 حلقہ بنگی و غلامی در گوش دارند حتی کہ اہلبیہ و دخترش بجا رحمت رحمان خلد میکنی شدند
 و خود شش مہنی ہمین جنبہ است و بس فقط یکی از مریدین بختہ کار و معتقدین خدمت شفا
 محمد جعفر این میان ظہور علی ابن طہا خان در محلہ باورچی ٹو کہ کہ
 بر مقبل از مسجد پشایان است سکونت میداشتند و در مطبخ شایہ ملازم بودند اکثر ثواب
 مولانا میگذازدند و محبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چند گاہ ہر دو کسان مرید جعفر مولانا شدند
 محمد جعفر با ظہور علی اگر چه محبت عاشقانہ داشت و یکدم او را نمیکنداشت لیکن محبت پیر و مرشد
 غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکرد و تیار سی دوا و غذا کہ خوردن حضرت شود و نہ
 محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و بادین رانی وغیرہ اکثر محمد جعفر
 حاضر باش بود و تمام مردودان خانہ این ہر دو کسان مرید خدای حضرت بودند و بہ حیات و ہم

بعد از وفات مولانا هر چه بخت طعام و غیره میدهند در آن این هر دو کسان سعد عزیزان خود مصروف
می شدند و دیگرهای و غیره ظروف مسی و ضروریات متعلق با و رچی خانه هر قدر که در کار باشند و نه
آنها بوده است و سواهی خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت و شتاغل کسب ایه سلوک
است و نسبت با رنج هر دو شد بر حق سیدار و فقط یکی از خلفای را شدند مولوی عبد الله
ابن فرید الدین از شیوخ کرام و روسای عظام ملیده شاه آبا و مستقله سرکار آورده اند تحصیل علم
کتاب مروج از برادر حقیقی خود مولوی محمد صلاح نمودند که مولوی محمد صلاح مروج از عبد الله و سید علی
بها و تاجاوس محمد علی شاه فردوس تمل ملازم سرکار شاهی بودند و دار و غکی کتب خانه سرکار
متعلق او شان بود بجهت تعلق شان و بنا بر تحصیل علم بود و باش هر دو برادر و بیت اساطین
اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صلاح باغ و مکان تیار ساختند در آن
هر دو برادران معاهل و عیال سکونت میداشتند و در عمر سب سالگی او صاف حضرت مولانا
باتفاق جمال الدین و شمس الدین شدند اینجا بجهت مولانا و مسجد شد یاسین آمده ملازمت حاصل
و را دل صحبت حالت تحیر و آشفتگی دل عارض شد که نشه جوی معلوم میشد هر روز جمعه آمدند
آمده هر دیدند و شجره چشیده صابریه بواسطه حضرت شاه نور الدین و قادریه بواسطه حضرت اقا
سیده عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز و مریض خلافت شدند ایشان را
در خواست برای حاضر باشی دائمی بود حضرت فرمودند که برو جبهه و مشکل محل جماع است آمده
باشند مطابق آن گاهی ناعه نشد بعد صال موافق معمول مقصود بهست مجلس بیان قرار نمود
مولوای صاحب مروج و حکایت بر غور گزاشته بیان کردند که بایست اول اینکه محمد حسین نامی برادر
کو یک من از من آزرده شده جاسه رفته بودم و من اسب بپار ستولی شد من طعام گدا
بطرف عیش باغ رفتم و بچانه رفتم از اینجا بجهت مولانا آمدم و منیت کردم که بدون اقتضای
حضرت هیچ اظهار ناتم حضرت از راه کشف اندوه خاطر هم دریافته دست مبارک بردوش من
شاه پرسیدند که چرا ملول هستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند بچانه برو طعام بخور
و او منی آید چنانچه با نوقت بچانه رفتم منشی محمد صلاح طعام پیش من نهادند هرگاه در طعام
بروم جوع بجهت مولانا کفتم که طعام آمده محمد حسین آمده بایست که محمد حسین را در آن وقت

حکایت دوم اینکه بر روز پنجم قریب مغرب بحضور حضرت لایوم حضرت پرسیدند که والد و شهادت
حیات اند و من کردم که از فضل الهی و الدین حیات اند فرمودند که حال والد میدانم و والد را میپرسم
بعد سکوت فرمودند بر روز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والد پرسید بودند همان وقت
والد و مادر و شاد و آبادانتهال کردند و بعد با تیره سال است که نشی صحیح تیره در لکنت و فوت کردند
و در بانغ خود مدفون شدند حکایت سوم که امت حضرت نقل کردند که برادرعم و لوسی محمد صالح
بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوسی ازاده مزاج از طفل بود اکنون مرید خباب شد از کار
مارفت ارشاد شد که او از کار شما خواهد رفت شاد و بهای خواهد کرد و او را خواهد شد و خوش و خرم
خواهد ماند مطابق ارشاد و سنجاج و وقت اتفاق شد یک فقره و او را از بی بی های سالوچ هستند
و بعد وفات نشان و زوجه در لکنت و سنجاج در آمدند که آنها تیره صاحب ولد اند با وجود اینکه سنجک
معاش و جایا و ندارند و نوکری کسی نکرده اند و ما بختناج خود گاهی در مانده نشده اند و طریعت طبع
و لطیفه گو آنچنان بستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین خلافت و طلاق است
کشتو خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و بسط من و سکوت و کلام است یعنی یاد آید
کلام خلافت و طلاق بر زبان من جاری می ماند بر دل من بسط میاند و در سکوت قبض میشود
بلکی از مریدین مخاصیر خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ
امان علی ساکن قاشم گنج از احاطه میر جان شملات لکنت است ایشان و مولوی حاجی حسین
صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای در و حضرت مولانا بر گاه و محذور شاه بنیا صاحب
قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم و تبحر و تبحر از مولوی تراب علی و علم طب از حکیم آقا میر
شاه جهان آبادی کرده و متوجهی شریف از حضرت مولانا سندر کردند و نیز اجازت قصیده و غیره اعم
و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال حقیقت و حقیقت با مرشد خود میداشتند اگر چه مکان برضا صاحب
بود لیکن بر روز تعطیل و خلل خواهد خواهم حاضر میشدند و اگر چیزی بیج مرض بلایان حضرت میشد
هر روز حاضر میماندند و او را از دکان عطاری خود میفرستادند و این التزام حاضر باشی و خدمتگر است
بعد و حال حضرت نیز از ایشان ناخن نشد عاشق سماج بودند و در فن موسیقی بهم و خلی داشتند و لذا
قدردانی کلام و تیره الان کامل فن خوب میکردند و محقق و از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

سیصد سال از وصال حضرت مولانا بخت فلج و غیره مبتدا شده بتاریخ ماه بهادی الثانی سال
 فوت کرده یحیو رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا الله وانا الیه
 راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان نیز ذی علم و کبار و بار و نیا سوشیاد و شیخ
 عنایت علی از حضرت مولانا بحیث مبداء و نقطه یکی از مریدین اصحاب صدقه عبدالقد خان
 ابن احمد خان را سپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زین و لکهنو آمده در خانقاه حضرت
 مولانا سکونت ورزیده ثبوت بیعت شریف گردید موافق و یک مریدین ذکر و شغل آموخته شغولی میکرد
 و نماز پنجگانه همراه حضرت مدام بخواند و تقسیم شیرینی و غیره تبرک اختصاص بیافت و محض تپول
 بسراوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت غنچه تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت و
 شناسی آنچنان حاصل شد که گریه بالیان و اهل تو نجانه در وقت فجر غلطی میکنند و انیس بر وقت
 صبح خیز میزد و غلطی میکنند و یک آنکه بعد از نماز فجر پیش آمد و یک زارین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت
 اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و رنج و غم است که از احدی گاهی سوال نمیکند
 و از قوت بازوی خود خوش گذران میکنند و عیال و در دام پور بی معاش بسر میکنند فضل
 و رزق کرمه المریدین که در حین حیات و هم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصرف
 خدمتگذار و هم عرس و غیره همیشه میشوند بنحله فریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد
 نذر علی خان بهادر است مولود مسکن قدیم ایشان موضع چند رشته صوبه الہ آباد و الدش
 محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمن الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزاد
 که در بنارس بودند همراه آقای نامدار مدوچ در لکهنو آمده و از روضه اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر
 شده بنحله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر و عظیم الیه متعلقان خود را از
 الہ آباد و طلیبہ استقامت لکهنو کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی سر سید پیران شیخ رمضان علی
 نیز ملازم سرکار شدند بنحله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهد و الدش خود
 و تحصیل کار شد بسبب تیزی طبع و زیرکی جلی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرد که بجای پانصد و دو کار
 ممتاز و ذی اعتبار کرد و بدی که بعد چنت سال بگام معنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زین سرافراز
 سواستی بود و اب نیز از ایشان متعلق گردید و زبانی سسی امام بخش دار و روضه اصطبل که مقرر کرده

نواب محمد الدوله بهادر پوه حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بجهت حضرت حاضر شدند برپای
حسن جلوس و خلوص نیت ایشان عنایت رحمانی مسدول حال تحسین خصال خان نیز که در حیات خود
چند روز مرید شدند بعد والد و برادرانش نیز آمده مرید گشتند و یو یافینا و در حقیر و اخلاص ترقی کردند
و از برکت و بهمت حضرت و اختیار و اقتدار ایشان نیز ترقی کردند و بهر وقت سماع هرگاه
می آمدند تدر علی خان مع بهادران خود و در میگذاشتند و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر بچه
خواه اشرقی و غیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که بهمت حضرت برسلوک قوالان
مصرف است و در هر یک جلوه سوا می نمود و در پیدای سبب بقوالان میدادند از بهمتی محبوب و
مقبول حضرت رحمان شدند اینک بعد از شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد نزل نواب محمد الدوله
بهادر مقید شدند و خلد نزل انتظام امور سلطنت حسب راسی خود کردند و از عنایت حضرت مولانا
خان مذکور مصاحب و مقرب سلطانی گشته بجناب خانی و بهادری سرفراز شدند از اینجا که خان کور
عقل مجسم بود و هر کار و خدمت که تفویض ایشان شد بآن خوبی و اسبابی نظر می کرد که بشاید آن
نصیر الدین حیدر عاشق شدند و هرگز خاطر اقدس داشتند که اگر انگیس مستعفی شود مدار المسامح کل
گردانند چنانچه مکرر بجاالت خوشنودی محتاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هر چه درخواست کنی بخوا
عنایت کنیم ایشان همین گفتند که خلاصم بخر بخر بیخ و بیخا به مصرعه لطف انچه نوازند بشی حکم انچه
فرمانی بفرستند و در آنوقت در یانسی جواب بر و رو چید و اشرقی بر روی جلوه مقربین بهادری بود و اگر
ایشان طبع میکردند از لنگرک و ریغ نبود لیکر چنان مذکور را از برکت بهمت مولانا انچه نوازند
فنی حاصل شد که طلق شش طلع نکشاد و سوا می انچه از بهر کار مقرر بود بر آردنی حرام انگشت و نهاده
و با و دید و آید و بیکدام از کان سلطنت آفرینش نکرد و بخانه احدی زرفت و با وصفت بر تلخانی
باسب سلطان و وزیر و مجایار کان سلطنت سنی المذهب و صوفی المذهب مانتد و بدینجه و بچشم
بهنگنان خار بود و هر یک در پیروه سماعی ذلت و زوال دولت انگیس بود لیکر از اقبال اودا
و بهمت پیر ارشاد احدی بلیک سرولیش کچ کردن توانست قصدا کار بگذاشت بگری از کیم شد
و بقیده حضرت مولانا تهیه سفر آخرت کرده مستغرق ذات بی گیس شدند و قند صبح نذر علی خان
آمده ازین کمترین حدام حال پیش بد گفتم که بهادر هم آفتاب عالمتاب قریب لغروب است و در

اساطیر که در آن مدفن حضور تجویر است از مکانات پخته و خام و تشییع فراز آنچنان خراب است که در
 یکماه نیز بمبار و لائق قرار نخواهد شد فکر اینکه مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود که رسته
 مستعد گردید و قریب دو صد کهسان بپلیدار و مزدور و ملازمان خود را درین کار شریک گردانیده
 در عرصه چهار پاس جمله مکانات پخته و خام را کندیده و خوب و خشت آن را حلقه انداز کرده و وجه بچه
 انباشتمه و قد آدم تشییع را از کل پر کرده بر آیین مسجد زمین بمبار داشته گلزار ساخت اگر چه این امر
 از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه در صدر ملغوظا حال آن مندرج گشته است لیکن چشم ظاهرا آنچه
 از سبب و مشقت خان مذکور در دیگر و زشت از دیگری و یک بفته عیشد کیفیت تفصیلی آن در وقایع
 ارتحال باید دید دیگر کمال عشق و محبت ایشان تیر در پیر رستی باید شنید که خلعت نزل را بدو نازل
 بکیم قرار نمود و ممکن نبود که ایشان ساعتی تیر حاضر شوند لیکن تقسیم اکالی ظاهر سپهر شدند و دیده بانها
 وقت را ترک کرده و صامت گشته فرستاد که خادم را حاضر شدن نمیتواند هر چه بادا با دستکایت در بخواهد
 ایشان در پیر رستی اعیست که هرگاه فوت طیارسی سامان تجویر و تکفین رسید و هنوز حضرت
 نقیض حیات بودند نواب مقتدا الدوله بهادر که میکان خود مقید بودند با عظم علیخان داروغه خویش
 گفتند که یک گشتری پارچه نفیس و پانصد روپیه برای تجویر مولانا بفرستند و مقبره و خانقاه که مینوی
 طیار کرده و بند هر قدر که روپیه صرف شود چنانچه عظم علی خان یک گشتری کلان از تنانهای پارچه
 نفیس و پانصد روپیه نقد بدست مردم خود بهار محمد اشرف و دروغه با و چنانچه پیش خلیفه شاه
 فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل عظم علی خان دو هزار روپیه برای طیارسی مقبره
 برآورده داشته اند و اجازت مقتدا الدوله بهادر تا ده هزار روپیه گرفته اند و دوم سخنان مذکور
 خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب ده هزار تزار گریست و گفت که نام من از زمره علما
 مولانا بزرگوار من از همین وقت رخصت می شوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج و ملا
 پرسیدند گفتا منی توانم دید که در کار تجویر و تکفین و طیارسی مقبره و اخراجات وصال پیر و مرثیتم
 دیگر کسی شریک شود و من محروم باشم اگر چه برابرسی مقتدا الدوله بهادر از من محالست لیکن هر چه
 از اینجا تا آباد در قیض قدرت من است تا لباس و زور ابل و عیال خود همه قربان پیر و مرثیتم
 نمودم و آنچه که هرگاه از من نخواهد شد شمارا اختیار گرفتن از دیگری است میان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شاه برین است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی بفرمایند
 شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده رو بروی خاصه صوف پانصد روپیه و گشتری پارچه رکبتی بفرستاد
 دادند و محمد اشرف بر آنوقت نذر علی خان آنچنان راضی شد که گویا دولت و بهائی یافت حال شجاعت
 جلی و استقلال داشت استقامت دینی که او برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معجزه عظیمه
 که بتایخ بستم یا ششم محرم در عهد خلد منزل پیش آمده بود از حکایت مفضل ذیل باید دریافت
 حکایت چون خدمت میرزا کی و استقامت سواری با و شاه تیر متعلق به نذر علی خان بهادر بود و در محرم
 دستور خلد منزل بود که همراه علمای و دلایل و غیره سر و پا برهنه از امام بزرگ محل سر زده تا دروازه جلوه
 میرسانیدند و همراه علمای سلطانی علمای سیکهای و اسکان دولت در گشت میقتد و نواب شوالیه
 وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه سواری و غیره امر نیز سپاده پاهم کاب بودند و با وجود آنکه بتایخ مذکور
 برای تبرای اذن عام میشود و حکم است که که اسم سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از متاع تبراهم نهند
 چون استقامت نذر علی خان حکم با و شاه بود از خوف و رعیت نشان زبان کاهن و اکابر مومنین از
 تبرایند بود و بدل خود بهاران پنج و تاب میخورد و می گفتند کاش این شخص مہتمم نشیند قضا را بهرگاه
 در محکم که پارسیند و یا بجا یک جوان پند که و اله سلطانی از جمله بهر بیان من تعینات بوده او را
 گفته بودیم که حکم شاه چنانست که کسی تبرا گفتن نتواند و نامقام از زبان کسی از بهر اسباب علم
 راجه سواری و حرکت تبرای را آنچنان تعین من مخالفت کرد مستعد گرفتاری و شمشیر ستانی او شده
 آواز شهر شنیده محمد نذر علی خان اسب دو انده آنجا رسیده رفع مناد خوانستند و او را می رسانیدند
 باز نماند آنوقت چو بی که بدست داشتند بر سر افسر ملازمان راجه سواری را می زند چون نذر علی خان
 مذیب مسلح بر سر نهاده بودند از زندگی خود مایوس شدند در آنوقت طرفه مد حضرت مولانا دیدیم که این
 هزار نامردم از جان و مال و متاع کرون نتوانستند که لغزینا دهند شاید در نظر آنکه لایق کشیده
 من متخیل شد تا اینکه راجه سواری محضو رخلد منزل رفته بسیار عاجز ثالی کرد و گفت که نذر علی خان
 ایشان بزمی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی زیاده
 نذر علی خان دادند و خواستند که نذر علی خان گرفتار شود و در رخصت سلطانی مبتلا گرد و سیکوند که خلد منزل
 فرمود که پهل و بچاه بهار هم شنیده مذیب همراه علمای بودند و یک نذر علی خان سنی بود تدارک آن

بروقت کردن نتوانستند من نیز هیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار محمد الزمان و نواب وزیر و غیره
 معرفت جویدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدر بار قیاید نذر علیخان آنقدر غنیور بود
 که از انزه زنجیره شکست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نکرد و از خود و ریخدات مغوغنه خود مدخلت
 گذاشت نواب و کوشش الدوله بجهت بعضی مواخذه و بعضی محاسبه و غیره طلب کردند و ایشان رفتند
 و او شان معضداشت قهر و عدول حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش و غیره افسران فوج فرستاد
 و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها به پرازند نذر علیخان باید پاترود
 رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود کجبال متقال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التماس سلطان
 و وزیر نیز آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابل و محاصره موقوف
 مگر با پیمای نواب روکش الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت
 راجه شیوین سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی و معصود غلام پس پهره بر
 دروازه من بجهت است و نخواه چاه غنایت نمیشود روکش الدوله پیام کردند که اگر از اینجا اراوه
 رفتن خانه خود باشد نخواه و مانده آید ایشان گفتند که سه متعلقان خود را راده آید و دارم چند
 شترل رت و هکته های بار برداری و نخواه بیباقی تا امر وزیر پسند از غنایت مولانا همچنین کرد
 چنانچه ایشان با حمید احمال و انتقال و عیال و اطفال کجبال چاه و اقبال از اینجا روانه و شترل
 بعد خلد شترل شدن و حمید الدین حیدر و جلوس فردوس شترل درین شهر باز آمد و متفق بر این شد
 اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یا خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا بکسی کردن ضرورت
 سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انیکس بر توکل خدا تکیه
 بیکار و معطل ماند با کجباله خان مذکور بر فور مشر و کنایندین روپیه و پارچه نواب معتمد الدوله بکسی رسان
 تجیز از قسم بارچ و عطر و بجز و سرچناره و شیشه های گلاب و کیوژ و ضروریات تعمیر و حاکمان
 و نماز گذار مهیا ساخته و محاذی در وسطی که جایی نشست حضرت بود زمین مرقد و تکیه ساخته
 بران شامیاده تافته سبز استاده کردند و در همان مقام کنایندین تعمیر شترل را به جمع جمع شدند کردند
 و ششهای قبر را از آب چاه شسته بر یک شست سه سلهار کلمه تمجید و سوره انعام در و در خواند
 این کردند و چون از گلاب و کیوژ سرشته و خیمه ساخته معماران با خود بحالت ورود و کلمه خوانی

کرده مرقد شریف از اندرون تخته ناهالای زمین از هر چشمت و چون مرتب کردند الرحمن انچه سلطان
 محبوب الهی با هزار حضرت شیخ المشائخ والادلبا خواجہ فرید الدین گنجشکر علی بنیاد علیها السلام در
 پاک بن استقام کرده بودند سببان عقیدت و استقام نذر علیخان مرقد منور حضرت مولانا تمیم کسانیده
 بنای روضه مقدسه اخذت و کیفیت عمل سقاط و تدفین و طیارسی سوم و اطعام طعام خاصه
 از قتم لکاو و قورس و غیره و شیری و شیرینان کتاب و اچار و میرابی نفیس برای حلقه خواص
 و عوام شهر بر دوسوم و دهم و ستم و هفتم در وقایع ارتحال خواهند شنید با بجه از روز وصال تا یوم
 عرس شریف خان موصوف بدن جان مصروف مانده مقبره با کلسای طلافی و چهار لکاو و یارگی
 و نائمی شیشه آلات و ساز و سامان و کشتی نای از قنادیل و کنول و بی نای مومی آراسته ساز
 و سائبان و شامیان نای شاپی و شطرنجی نای چاندنی فروش فروش تمامی مکانات خانقاه
 و مسجد لغویان شایسته و بایسته موجود و حیا کردند و سبال و دوم با سوم مسیری تقدس بالای قبر
 شریف طیار کسانیدند و انچه از مال طیب و زحلل در کسبه خود داشتند در طیارسی مقبره و این همه
 ساز و سامان شانمانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر و کار خیر سرور شد با خشنود و الدین ایشان
 و رجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال ضغار و کبار خاندان خود را بکمال
 حضرت فروختند و مرید گردید اینچنین چیر زبانی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمد از دیگر
 کمتر شده باشد و بسبب بیج من عقیده و خدمات خان موصوف مقبول آن مقبول اینچنین
 گردید که برزخ مولانا در خواب و بیداری پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه شکر گذارے
 حضرت و یاری آنحضرت و رجات و بعد وفات همیشه کرده اند و میکنند از آنجمله چند حکایت
 از زبان ایشان سموع گردید که اینچنین لثان مذکور ناقل اند که روزی جنور حضرت مولانا در وقت
 حاضر شد که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان بالوال سونگ
 از انوش خود بدین مرتب نهادند لذت آن و بر یک لقمه نای سلطانی نیاقم و تا حال لذت آن از
 دل شیر و بعد فرائع طعام بر یک نان وال نهاده و دیگر مراعاتیت کرد و بعد من که هم کسیر با
 بجای برده یک کیزان و غلامان حضرت خواهم داد فرمودند بشما ماش شتابش هرگاه رخصت شده
 براسپ سوار شدیم در انسانی از راه معامله عجیب و غریب دیدیم که در میان نمی آید شاید چنین قضا

برویگی نشسته باشد چون گمان آسمان است مدت سی سال کردم جلوه های گوناگون پدید آمدند در
 هاله صورت رو میاید فقط کاتب محروف اصرار کرد که بگویم اما بستم ربک فحدث احوال اطهاران
 سنا نقد ندارد تا حیات طیبی حضرت مولانا البیته اطهار کمال خلافت عربی بود بعد اصرار تغییر سابق را
 که بعد خوردن لقمه او او پیش حضور حجاب ز چشم سر برداشته شد بهان وقت در آشنای راه بر پشت آب
 سواره سید باجه که همراه من بر بوم املق که اتم تصویر لوزانی است اول سهر و قدم تاساق پامرت
 بجای آورد که نظر بران قرار نییافت نمودار شد بود بهر قدر محویت تماشای آن می افروزد ترقی
 آنصورت در نظر سید امیکر دور و دوری و تابانی جواهر چشم و نور قلب باطن آنصورت غمگی بسیار
 تا رسیدن مکان غائب شد لیکن بهرگاه در تنهایی تصور مولانا سیکم غمگی همان طلسم غلبه
 می بینم و در جمله مشکلات حاضر و ناظر می یابم فقط آخر الامر مکان خود آن نان تبرک آورده
 و ربیک رکابی داشتم اندر محل خود تفرستاده بودم که ساقه از ملایکات ارباب نشاط
 که شلیخ مذسب بود پیش من آمد و رفت داشت آنوقت وارو شده پرسید که درین رکابی چه
 نهاده اند گفتیم تبرک حضرت مولانا شد من است او مهر شد و لقمه از آن خورد و در باطن خود
 تاثیر آن دید تا آنکه سستی بیعت حضرت شد گفتیم که تو اول عقیده خود درست کن و اگر غلط
 تائب شوی بعد از آن از او بیعت کنی گفت درستی بخواند و توبه من بیعت حضرت معقوف است
 گفتیم من جرات ندارم که تقرب تو بکنم و گفتم مرا بر دولی سوار کنانیده همراه خود ببر تا اطلاع
 من بکنم کنانیده اگر بیاورد بنده فرمود مشرف خواهم شد همچنان شد که دولی او بیرون دروازه نهاد
 و میان اسراج الدین رفیق بکنم مولانا اطلاح عرض کرد حضرت اجازت دادند تا حضور آمده
 تائب شد و مشرف به بیعت گردید بعد درستی بخواند و توبه به شفاعت من و راه و تاملایت و عبادت شره
 حکایت قسم بنان سهر و وقت ناقل اند که در حین حیات آنحضرت از اینجا حضرت شده بطن خود
 رسیده بودم در آنجا که مستحقان ایشان مکانی مختصری هست که آن مکان مسکن حین
 مشهور است و بنده حین در آن مکان کسی مسکونت کردن نمیتواند روزی در آن مکان قدم نماند
 که تیره بود و سواهی خوش بود و آن ملک و راز شدم و چادر بر گوشه بدم چند قدم و مرا ملت
 کردند که این جای خفتن نیست مگر نشنیدم چنین گفتیم بعد از این جاپاوانی آمد و رسید اتم

او هر دو دست برده نشاندند و چون سخن از حرکت کردن و آواز بر آوردن نشنیدند و در حالت
 به علم التفات شد که سرور و اخلاص بخوان چون خواندم انقباض شانه نامی بر من گذشت از سینه اعم بر پنداست
 رو کشاود و دیدم که برای عظیم بصورت مهیب که پایش بر زمین و سرش بلخوب استقیم مکان است و سرش
 بسیار بگلان و دندان در آید و پشانش همچو مشعل یا لعل منور بر روشن اندر بر من ایستاد و در فصل
 و دوش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشاندند بمشاهده جمال با کمال سپید و در قدس میره غوث
 از دلم رفت فوراً تشبیه کشیدم که آنرا قتل کنم همچو برق که بجفت و من تشبیه بر بسته بدست معاقب او که هر
 او از اینجا که رنجیده در مکان دیگر در گوشه خزیده من تیر در آن کوه خیزیده خواستم که تشبیهی زیرم او غائب
 تا آنوقت بحالت بیداری بچشم میرسد دیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند این مهاله حضرت
 تیر از نظر غائب شدند اینچنین معامله عنایت و حمایت و حیات و بعد وفات اکثر دیده ام و شد
 فیض توهم چون کند اسی ایبره باره که اگر خار و گریل بهر پرده داشت فقط از جمله مخلصین قیوم
 و مقتصدین صمیم لاله بمن لعل قوم کاینده ساکن قدیم لگوشت خویش را سی همگوان دانستم که
 سیر کار و ذریه لاله اب آصف الدوله بهادر عمده امتیازان با انظار داشتند بوده است و در
 عقیدت و حاضر باشی ایشان در اهل مملووظه اندراج یافته است اکنون و گذشته می باشد
 بهش و بال فرزندانش که بشکری عنایات حضرت مولانا در زمین حیات و بعد از وصال با حسن توجه
 او اگر دمی گنجد بر زبان خاصه عجز نگار می آید بهر دو برادر مع عیان اطفال و خدمت چشم خود و ام
 حاضر باش اند و هر روز گلهای گلزارشان برقرار فائز الانوار برای شمار می آید به تاریخ ششم
 به راه که تاریخ وصال حضرت است تشبیهی قیوم می آید و بر فز تعلیم سینه شبیه و جمیع که محفل سراج معجز است
 شریک انعام و اکرام قوالان بنشینند و در ایام عرس استقامت هست خانقاه و سامان روشنی و نور
 و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاو و غیره و عرس و روز و دو شب محفل است
 و مصارف آن بر سر خود و اگر فته اند و گنبد سابق روضه مقدسه که ششیده شده بود آنرا از سر نو بکمال استقامت
 طیار لاله باند با محله عقیدت و خداست شان روز افزون است اقبال و دولت بر روز افزون باد و چنانچه
 چند تنه من است و عنایت حضرت مولانا که اطفالی سجال منقشی را دیال سیدال شده در ذیل
 گاشته می آید چکایت اول روزی بمن لال که از مخلصان خاص آنحضرت قدس سره و الخیر

بود حسب عادت خود بخدمت فاضل النور مقتبس انوار نبوتش بود که رامدیا ل خلعت شان بمهر شبت سالکی
 زیارت حضرت علی همتی نیز بخدمت رسید بود که حضرت رضی الله عنه از مکن لال رشا و کرد که منشی
 می آید چون قریب رسید و سلام کرد و ارشاد شد که جلال لال این الفاظ نسبت او شنیده آید بجا آورد
 چون او بخدمت رسید سالکی رسید و مرزا عبداللہ بیک برادر منشد و خان بهادر رسالہ در حرم که به خط است
 سلطان پور و غیر آباء بهر ایچ و غیره از سر کار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند بعد منشی گری در حین زیارت حضرت
 رحمت اللہ علیہ ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس از ان به نیابت مرزا مذکور مرزا شد که بخدمت
 در آمد و جمیع عمائد و اکابر ملقب بنحشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب نیابتی
 چون بمهر و از او سالکی رسید ادکت رسیده فارسیه خواند و بدایت النور از مولو سے رحمت بخش
 بروم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و زبانی علوم دیگر تظیف خود داشتند میخواند روزی برای سبقت
 مولوی رحمت بخش مقصود میرفت و کتاب در دست داشت همین که منشد سلیمان شد ارشاد کرد که
 اینجا بیاید بخواهی عرض کرد که منکند نامه و بدایت النور فزودند که پیش من بیارید و کتاب بر آورد
 آنحضرت بعد شمس سلکند نامه از آغاز مناجات اولی که ۵ خدا یا جهان بادشاهی تراست یا
 زما خدمت آید خدا می تراست یا مناجات دوم باین اشعار ۵ زبکا بزرگی و ما بیکس توئی
 یاوری بخش یاری رسم یا و دوم از خانه چیری نخست یا تو دای همه چیز من خیرت یا شمع
 خواندند و او را فرمودند که تو هم بخوان و خواند و من بعد خطبه بدایت النور خوانده ارشاد فرمودند که ترا
 در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید و ادب تو بحث شکوه میکند منشی
 رام دیال از آن در هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگردد که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام
 اینچنین و عنایت مرشدی تو بمن پاکیزه وی شاقب اگر دید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش منور
 و میل او بظلمت مردان عرصه غزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از نماز صبح که آنحضرت بعد فراغ از
 حلقه الشوق و غیره بآستانه آمد و رفت نماز صبح شسته اشعار مناجات میخواند حاضر شد و آن لال
 خواند آنحضرت قدس سره الاقدس شنیده ارشاد فرمودند که من مستوجب شنیدن این مدح نیستم پس
 که شنیدن مدح مسنون است ارشاد شد که شنایا شنایا باش اکنون صلوات آن نزد من چیست که بدم
 جز این که خلعتی دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که بافتی او سلام کرد و از آن

طبع او منور شد و کمال نظم و شرف فارسی و عربی و هندی و غیره و قریباً گفت و نوشت که مقبول خاص و عام شد
و چون مذاق تشوق با هم شدند و دار و جز و کمال آنحضرت و مقدمات توحید و بدیع و ذم خلافت توحیدی ندارد و هرگاه
فارسیه و راگهای هندی و قوالان در محافل اهل دلان بسیار می سرایند که منتهی ذوق و شوقی شود
حکایت سوم مقتدا الدوله بهادر و زمان غازی الدین حیدر با و اهل جلوس شاهی از مکان خود
نارومی در وازد ساختن شرکستانه ای در زمره مکانات انشایی راه را باز می کند اینده چون حویلی سکونت
مکس لال تمام در آن راه بود خطی برای کشیدنش بر آن کشید استیصال در یافته مکس لال بجنود حضرت
عوض داشت که چنین خطم بر پاشند فی است آن نشان شد که خادم حسین را که یکی از مردان حضرت است
بر برو بخادم حسین ارشاد شد که خبر در مکان مکس لال کنایان نیاید ایشان آنجا رفته بودند و نشسته
که میر روشن علی بیاد مقتدا الدوله بهادر که تمام شرک با و آمد و حکم کند بدین داد خادم حسین از و گفت که
این مکان کنده به نخواستند بر سر شده گفت که بود و نام و نشان باقی نتواند ماند چون شب تاریکی
بر مقتدا الدوله بهادر عرضه کرد که این چه خطی است همین زمان برو مکانهای کنده را باز احداث کن
چنانچه مقتدا الدوله بهادر بخود میر روشن علی نگه کرد و روز دوم آمده هر یک سکناهای که مکان آنها کنده بود
معذرت کرد و وزی داد و امان گفت اینچنین تمام شهر اشتها ریافت که بهیت آنحضرت امان غرضی کرد
حکایت چهارم روزی راهبایان و شرف چاره سالگی با طفلی بهم کتب بسیر و ریاضی گوشتی رفت
آن طفل با روشن بود ایشان شبی غسل کرد و پیل که دریای من تحقیق است را بدیال کشید
بقهر و ریاضت چون او گاهی از شناسایی آشنا بنو و غرق شد و زمان فرو رفتن بهر باطنها
گفت یا مولانا گفتنش همان در سیدن به و لانا در اینجا همان میگید که از دو دست راستهای من گرفته
مرا از دریا بماند ساختند و بر کناره دریا رسانیدند و آن طفل که غوطه نامی جزو آنرا ملا جان از دریا پرور
چون از آنجا راهبایان نگه کرد بر آمده بجنود حضرت حاضر شد حضرت و انتظار نشسته بودند بهر سلام
کردنش فرمودند که پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفته فرمودند که بعد از چنین مکس و مرا نکند
او دانست که آنحضرت مرا از دریا پرور و ندانست که چیزی بدید و ندا گوید فرمودند که خاموش حکایت
بعد از آنکه آنحضرت نظر بهت و حلاوته سائلا پور در ۱۳۲۳ فصلی متعلق بهر باطنها میگید بود و منشی
را بدیال نائب بود از من مشخوشت من از عبد الله میگید تمام قوی و منشن شده و بار از آنها نوشت

چنگ رسیده و هر که اهل فوج قریب بخت نزار کس نخواست معینه بود و استعاضه فوجی از اهل
 میگردند که درین اثنا حلقه دیگری مقوض شد و خبر مغزولی رسید مردم فوج با دراکل یخال ایاملب و
 تقاضای تنخواه که لگمار و پیه باقی بود جمع آمده مطالبه کردند و منشی را مدیالان اما خود نمودند چون مرزا
 مذکور پانشتی را مدیال گفت که اکنون رفع این محضه بجز جان دادن نیست که اینها بخود تمیز خواهند شد
 و من حرب خواهم کرد چه باید کرد منشی مذکور گفت که چه باید کرد و پیش از آن آمده ساعتی مراقب نشسته
 رجوع بحضرت سباحت حضرت ارشاد کردند که بیا کسی و امن تو نخواهد گرفت منشی مذکور شادان بخت
 و مرزا عید اندیک گفت که مرا هم همراه ببرید گفت بسم الله چنانچه منشی مذکور در کچه ری نشسته بود
 هند ما از مردم فوج فرستاده افسر گرداوشته بودند که وقتاً از انجا برخاست و بنحیه مرزا عید اندیک
 رسیده گفت که اگر همراه من میشوی یا مرزای مذکور فوراً برخاست هر دو کس بر داسپلار شده
 روان شدند کسی را از اهل فوج که نزاران بودند حرات میقتاد که مانع شوند و هر دو کس از مقام که بود
 که مقتاد کرده از لکنه است و چهارده پانچین بیت نجاتها خود رسیدند غریب از افکار ایدار است منزل و

دمی در بختی اول و دوم	فناستم بذات و قبا از بقایم	شدم محو تماشایش تا از عقل و دین	بچه چندی قسم شده را لقادیم
جمال لعل و طور نور رخسار	بذات پاک و بقیه حقایق	توبه بخند اگر گشت و دین	بچشم خوشی او را اندویدم
نیار و رو عاقل و خرد و صفا	که انوار کمالش بید و لاناها	مغرل دوم	بگذار که بزرگ خدای تو بودم
خون گیم و چشم قدما تو بودم	بر چرخ چهارم زخم و دملک	از مهر رخ انور زیبای تو بودم	لیک لعل اگر دیو کتی و دل شیدا
دل ایگد ز گاه تنهای تو بودم	ز کس کل و تو نظاره اگر کرد	چشمش بخیا بان تماشای تو بودم	تا زنده شودم از جان تنش سار
خند بار و گرم و کبک تو بودم	سرد لب و بچم و دین تو بودم	در با و خرام قدر حتما تو بودم	مولی شده عاقل و پاک تو بودم
دشمنش تو بلای تو که تو بودم	مغرل سوم	خوش کرده بجان دل جهان	تا زنی و طریقت سما کن بودم
خوردم ز کف ساقی جامی تو بودم	گفتم شده از زنده ایمان باقم	من جامه شنی آشتی تو بودم	شد پاک و دست از جام باقم
ای غصه بستان که از لبت	یک لعل و دیگای خیا حمان باقم	بشایرم از سستی بگذشت تو بودم	چون نیست سستی حیران باقم
من بنده رحمت تو بودم	حقا که مسلمان ایمان خرابتم	عاجز شده ام از این تو بودم	در نقص نعم کامل نادان باقم
مغرل چهارم	جملک پی و کلاه و تیر بی شان	کس صدق و غیره پیدا بودم	روان و سبک تو بودم
خدا چو ترس تو بودم	اینا جان و دل و دیک	حد و محکومین هرگز من اوس قربان تو بودم	

در دل سے اگر جہانک تو اسکا حلقہ درہون	کہ مالہ حسب طرے ہو مہ تابان کے صدقے
اگر جو رہنما مجھ پر کرے کیا غم ہے راضی ہون	جفا کیونکر کہوں احسان ہوا اس احسان کو صدقے
مسلمان ہو کوئی چاہے کوئی چاہے برہمن ہو	سید عاجز چھوڑ سب مذہب سوا رحمن کے صدقے
مہرین ہون وہ مہرین ہون	درہون گشت کہیم ہنیز
باندھو میری تابت سے	مرکشا دی ہو میری غم ہنیز
گوہر سلطان ہر یسٹم ہنیز	زلف کا کاٹا مری کیا عجیب
کون ہر وہ چسپین ہنیز	عشق میں کیا عاجز ہنیز
نیشا ہانہ دلدار مبارک باشد	بیرت طرہ دستا مبارک باشد
جام صہیا محبوبیت بلشتا فان	شہنشاہ زخروفت غار مبارک باشد
بوسی صفا اید عطر زلف شگین	مطرب مشت ثلث ہنیز
عاجز آتش عہد ہی است افضل ہنیز	کلام در بندے
ہر کوی چہر یامانت نامین	عاجز چہر سکیت نامین
کلام در بندے	اسر الہیلو ہر مکھیل مکھلیا
سیام بھیلو ہر چھیل چھلیا	چھوڑ جاکت کی بھول چھلیا
دو سال پیش ادوصال نکات البجوف مجھنو حضرت مولانا قاسم سہر الغیر لہ ارس کرد کہ کتاب	تذکرۃ الاعراس
تذکرۃ الاعراس ملاحظہ انور گذشتہ است ارشاد شد بلی مصنف آن در ضبط تواریخ وفات ابنیا و ابوا	
سبیا رکوشش کردہ است و اعراس جمع عرس است و معنی عرس آفتہ طعام شادی و سہر و دروہ و صطلک	
روز وصال اہل اللہ است تسمیہ منیت کہ روز انتقال روح از اعلق جسمانی و تکلیفات شرعی کہ اولیائے	
بود آزاد میشود و عروج او از دارا عمل بدار اللہ ابیہ باشد این معنی موجب تشاد و امیاط و باعت و عر	
و سہر و میگزد و لہذا و استہکان میت دران ایام خیرات و صدقات و اکثر طعام و روشنی و غنا	
و غیرہ کہ لوازم شادی و عروسی و عرب و عجم مقرر است میکنند و عرس تسمیہ میشود و اولی اعلیٰ چنانکہ	
عرس شریف حضرت امام حسین علی نبینا و علیہ السلام از یکم تا دہم محرم و تمام عالم حصول است	
و سہر و صطلک عرس شریف خواجہ خواجگان پشت اہل مہشت حضرت سید سعید علی الدیجی ہنیز	
اجمیری علی نبینا و علیہ السلام از ہرہ رجب تا ششم آن کہ یوم وصال آن قطب الاقطاب ہو	

سوم ادنی که بر روز و تاریخ تعیین یک روز و شب و اینست که آن بزرگ می کند کترین خدام عمره کن
 که شکرین را در باره عرس بچند وجه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن بلباب اصل مولد
 شریعت و در شریعت ثابت است و هر چه اینچنین باشد شرک و بدعت است باید کرد اول اینکه
 عرس رسول صلی الله علیه و سلم که در سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابیهت دارد با کف
 در علم ایشی گنیا و من تشبه بقوم فهو منهم و ارواست دوم اینکه عرس ده روز و زره امام حسین
 علیه السلام و تغریه داری ایجاد و افض است از آنکه معصومین ثابت نیست پس تقلید قزوین
 اعراس بزرگان را واجب یافته است و تقلیدی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعیین روز و تاریخ
 برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی و غیره برده آنجا فائده خواندن نیز بدعت است
 چهارم اینکه برای روشنی بر قبور در حدیث متنی آمده است و اعراس بزرگان خالی تمیها شد از آن بچشم اینکه
 زمین غیر از خرافات و چادر و گل و گلده و فرش و فرش مقبره موجب تقبیل و تعظیم قیوم دیگر و ذنوب
 سجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکه برقرار و مقابر و لیا نذر و نیاز
 می گذارند و تغییر حد حرامست هفتم اینکه حکم شایع برای زیارت قبور بابر استغفار و و دعای مغفرت
 اموات است که برای طلب حاجات سبب ششم اینکه در اعراس سماع غنا با فرامیر بشود و حرمت نماز
 اتفاق قضای شریعت است پس ولایا الله با وصف زهد و تقوی اینهمه منوعات بچشم سبب روا
 داشته اند و اگر اصل و جواز امور مذکوره در شرع مثبت پس برای اسکات شکرین سندان
 از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع معروضات مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات
 مذکوره چنانچه انا و اقصیت قرآن و حدیث است و علمای و ائمه که دیده و دانسته انکار نمی کنند
 تمام حق است و الا در شرع جواب هر یک موجود است بخوبی شما حبیب شدن می توانید جواب
 اعتراض اول بیکه تمینیت و عرس مولد اینها از ملت سابق شده آمده است چنانچه نصاری تیر
 به روز تولد مسیح علیه السلام عرس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شریعه الاسلام تصنیف حسن البکر
 در فضل سبب ششم ذکر عرس رسول علیه الصلوة و السلام مندرج است و شایع مذکور از تفسیر
 زبیدی تمکل کرده است که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول بر روز عرس
 رسول صلی الله علیه و سلم یکصد شتر و چوبه سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه فضل الصلوة

واکمل التحيات واده بود و از وقت خلفای راشدین تا این زمان در زمین شریفین عرس آنحضرت
 اولاً در ربیع الاول و ثانیاً در رجب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و دیگر تقریبات شاد
 و سرور مولی شریف بلا تعین تاریخ و روز و اکثر روز و شبانه رائج است و من تشبه بقوم فهو منهم در سر
 مخفیة کفار که در اسلام اصلاً نباشد وارد است و الا در رسوم و امور دنیا که در میان کفار و اهل اسلام
 مشترک باشد همچو موسی تمام سر و آشتن و در پیش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین که در تشبه
 ممنوع نیست تا با تشبیه مولی شریف آن سرور صلی الله علیه و سلم را با مولی کنیا مشایبه گردانند و چون
 اعتراض ثانی اینکه بنام عرس امام حسین علیه السلام باطلان از آن روز باید داشت که چیرگی علی السلام
 وحی متواتر شده ان امام مظلوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانید و آن سرور و اله پیران
 امام علیهم الصلوٰة و السلام بران و اتمعات مطلع گشته دل کباب و چشم پر آب شدند و راه رضا و ناله
 پیوند و بعد وقوع شهادت و حادثه که بلا ظاہر حضرت ذو انجبال خود را به نام آن فرمود که خون از
 آسمان افتد بارید که بیهی و ابوالاعلیٰ محدث روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون
 بارید آسمان پس صبح کردیم ما برین حال که خنما و سبوتا و به ظرفی که از آن مابود پر از خون گردید و
 تابیت المقدس و عراق و شام زیر به رنگ خون بنجید موجود بود و در بعضی روایت تا سبوت روز
 آسمان گریست و جوش و طپور را بر تفریه داری و نوحه گری معین ساخت آینه استقامت و ظرف
 خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس به تعجب که در نقلین یعنی در حین و اثناس
 در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و تعبد نیست که این ماحم و نفوس تا قیام قیامت تمام
 نشود پس چونکه متمم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بپند نخواهد شد اگر عرس بزرگان مقلد
 به عرس باشد در پی سعادت علا و به بران شیخ عبدالحق دبلوی رحمه الله علیه در کتاب ثابت
 من السننه فی ایام السنه سنو سید تعبیرت عربی که ترجمان نیست اگر کسی گوید که آیا سبوت برای
 این عرس که شائع و رائج نشده است و رد یار ما در حفظ اعراض شایخ ویرایم و وفات آنها صلی
 یانه گفتیم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ و اوستا و خود امام عبدالوہاب المستفی
 الکی کرده بودیم پس جواب داد امام اعراض که انی از طرق و عادات مشایخ کرام است و برای این
 در سنه آن بیان طولی است با گفتیم چگونه باشد تعین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

خیاقت در شریعت سنون است قطع نظر از تعین یوم باید کرد و تظاثر آن در شریع بسیار اند
 چنانکه مصافحه بعضی مشایخ بعد از نماز و پنجشنبه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعت است
 از جهت خصوصیت آن یوم بعد از آن گفت امام و اوستاد ما که بعضی متاخرین از مشایخ مغرب
 ذکر کرده اند که روز یکشنبه و لیا و الله بجناب عزت و خطا اگر قدس میرسد و رانزد خیر و برکت و فیض و
 نورانیت اکثر و اوفر میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل و متحنات متاخرین است
 و الله اعلم انتهى ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی و غیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا
 بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که انیطربن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم صحابه است و بدو
 اینقدر در ترویج محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب او در جندی تصنیف ملا علی قاری که محدث
 معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی الله علیه و سلم
 حیا ابو ذر عند البنی صلی الله علیه و سلم معتقده یا بسته و لیس الناقه و غیر الشیعه فوضعها عند البنی صلی الله
 علیه و سلم فقرأ البنی علیه الفاتحه مره و سورۃ الاخلاص ثلاث مره و قرأ اللهم صل علی محمد انت لسا
 اهل و هو لهما اهل فرجع یدیه و مسح وجهه قائما باذیان یقینها و قال البنی صلی الله علیه و سلم
 ثواب هذا لا یطعمه لابی ابراهیم انتهى ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم بن محمد
 صلی الله علیه و سلم که آمد ابو ذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت و همراه او خرماسی خشک و شیریناقه
 و نان جوین بود پس نهاد آنها نزد یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند آنحضرت بران سه و
 فاتحه یکبار و سورۃ اخلاص سه بار و این در و خواند خدا یا رحمت افرست بر خیمه آنچنان رحمت که
 ثواب آن سستی و آنچنان رحمت که چهل اهل آن سبت پس بر داشت سه و دست مبارک را
 و مسح کرد بر دو دست را بر روی خود و فرمود ابو ذر را که نقشه چیم کن این را بر جبهه تیرا از آن فرمود
 که ثواب این طعامها برای پسر من ابراهیم باد فقط پس الضاوت بگنید که و اهل اسلام بهیر کیفیت
 فاتحه چینه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه و سلم را چنانچه
 اقرا و سبتان است علمای و مایه ایچنین حدیث صحیح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کلنده
 را مشرک و سخی نام میگویند لغو یا الله من علم لا ینفع و من قلب لا یجشی فقط جواب اعتراض
 اینکه دعوی اینمندی که تعین یوم برای هیچ کار و ترس ع ثابت نیست پس تقریر یوم بدعت سبیه باشد

باطل است بدو وجه اول اینکه دایم و بایسته بر واحد است تقریر یوم برای عرس و غیره و بدعت است احکامات
 آنرا حاکم است ایام که و محدثات الامم و رفان کل محل شنبه و کل بدعت منکراته ترجمه یکجا و آنکه او را
 نئے کامونکو یعنی برپا کرد او نئے پس هر یکا کام بدعت است و هر بدعت مگر ای سب و متنی احد است
 در حدیث و در تصریح نزو ده اند من احدیث فی امرنا هذا ما لیس منه فمورد ترجمه چنانچه نیا کام ۱۰ کام چ
 کام هر یکا سبب است یعنی دین اسلام و کام جو نہیں یا نهی پس و کام رو سبب از هر دو حدیث
 تخصیص محدث بدعت سنیہ تحقیق گردید که آنرا شارع مگر ای و مرد و مسقر باید امان بر احداث بنظر
 است که در دین اسلام نباشد اکنون علمای و بایسته بقربانید که تقریر یوم از قسم محالیس فیہ چگونہ است
 در کلام چنانچه ابان تقریر تو از فا ذکر و الله فی ایام محدود است شده است و در حدیث صحیح است یا نه
 یوم السبت و یوم النحرین تعیین چنانچه و جمیع و شنبه و دو شنبه برای زیارت قبول گشته است چنانچه
 و رسالت شریف مرسلت عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه وسلم قال من
 زار قبر ابویہ او احدیہما فی کل جمعة غفر له و کتب ثوابا و کم اینکہ ترجمه شین مدار بدعت سنیہ و بدعت
 که آنرا سنت الہدی میگویند بر بدی و یکی امر محدث است و آن بر از منہ ثلاثه یعنی زمان رسالت
 و خلافت و تابعین منحصر نیست بلکه از آدم تا ایندم حکم کلی و اذن عام شارع است هر که ایجاد و کار یک
 خواهد کرد بران امر خواهد یافت که آن سنت الہدی و بدعت حسنه است همچو جماعت در تراویح
 و هر که خواهد ایجاد کند بران امر خواهد یافت همچو قتل بائیل قایل را و بموجب بن حدیث من سن
 سنت حسنه فله اجرنا و اجر من عمل بها و من سن سنته سیه فله و زنا و ز من عمل بها و سولای آن
 حکم عام است ما را الی المؤمنون تسنا فوجس بعد الله پس مشایخ کرام و صاحبین عظام اهل اسلام
 که ائمنین روز برای تسوم و تسیم و تسیم و تسیم و تسیم امدات موسمین مقرر کردند در آن احداث
 چیزی شرع بدی نگارده اند که بدعت سنیہ باشد بلکه احداث خیر و برکت کرده زیرا که قرأت قرآن
 یا خواندن در و و کلمه یا طعام تمسین یا ارسال ثواب شیری و طعام و قرآن و غیره بار و احسان
 سر پا خیر و هدایت است از چیزی دیگر پس تقریر یوم بنابر تقریبات مذکورہ داخل سنت الہدیہ
 و بدعت حسنه و باعث اجر عظیم شد و در معافیت اینچنین جنات مانع الخیر شدن است لغو و باطل
 و نهاده انچه علمای فقه و توفیق بدعت بر مسائل خود مانوشته اند که بدعت است که بعد از ما

بنسبت و خالق و تابعین احداث شده باشند این تقریر در غلط و خلافت واقع و مخالف کلیات قرآن
 و احادیث صحیح است زیرا که هر دو قسم بدعوات ستم و سبیه پیش از زمان رسول صلی الله علیه و سلم
 و در عین زمان آنحضرت و هم در عهد خلفای راشدین و هم در عصر تابعین و تبع تابعین شده آمده است
 احداث بدعت حسنیه و بدعت تراویح و ترویج اعراب قرآن و تصانیف کتب و احداث بدعت سبیه و بدعت کینه
 رد آنحضرت و تخریب امانت به مقتضای وسوسه فرقه و آئینه هم ایجاد و احداث بدعتی است که به جبار
 خواهد ماند بیک حکام کلی خدا فاعله و غیره لعلکم تقبلون پس بجز شغال ذره خیر آیه و من اهل شغال ذره
 شر آیه و من کن ستمه ستمه فله اجر تا کما هو جواب اعتراض چهارم اینکه منی چراغ افروختن بر قبور
 در این ایام اسلام بدعتی تصنع مال بود و بدعتی است اینکه قبور را بطور سیود و نصاری مسجود و معبد نگه دارند
 و بدعتی است که اجساد را در وقت طهارت و تقاضای کبریا بود که در آن روشنی و فرش و غیره تکلفات
 کرده شود و در زمانه اخیر که تعمیر مقابر و شاد و لیا و عطا و احترام و استقامت بزرگان شد بنظر احلام
 شان و بدعت انقیاد و اهل ایمان این امور را مستحسنات متاخرین گردیده چنانچه از زمانه صحابا حلال
 روشنی شمع و قنادیل در روضه مشوره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر مرقد مقدس حضرت فاطمه
 علیها السلام و در بیت المقدس که قبور صدقات انبیاء است بهیچ وجه میشود و در جنت البقیع و روضه
 حضرت امام حسن و حضرت عثمان و دیگر شهدا و اولیا شریف جمعه معمول است همین جهت در کتب
 فقه متاخرین نیز خصیت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق
 المحمدی رحمه الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که بجهنم نقل کرده می آید از این عباس
 آورده اند که گفت لعنت کند خداستقالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آن کسانی را که قبور
 را مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که منی چراغ افروختن بر قبور از بدعتی تصنع مال است
 که در ربی هیچ فائده احدی نیست چنانچه منی از مساجد گرفتن قبور بدعتی است چه در صحیح
 آمده که لعنت کند خداستقالی میور را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نمازگاه برون و در مواج
 قبر مکرده است و بعضی در مقبره نیکو کرده دارند و بدعتی است چه مصنف ذکر کرده حق است و احادیث
 صحیح درین باب دارد و اصل سبب در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه برین بود که
 بعد از آن این تکلفات و تقاضای کبریا شده و متاخرت و میان آن زمان راه یافته و آخر زمان

سبب است افتخار نظر بر او امثال صلیح در تعریف و ترویج مشایخ و مقابر مشایخ کلام بدین شرح افزوده اند
 تا آنجا است و شکست اهل اسلام و آریاب صلاح پیدا آید خنوعها و درویشها و ستان که احادیثی وین
 ازینها و کفار بسیار اند و در ترویج و اسلامی شان انتقامات باعث عجب و الثیاب و ایشان و بسیار
 اعمال افعال و اوضاع که در زمان سلامت مکروانات بوده در آخر زمان از سختیها گشته و اگر
 حیال و دامن خیر می کنند یقین که از اوج نیرنگان از ان راجی نخواهد بود و ساحت کمال و بیانت ایشان
 منزه است از ان و دامن و جوار قبر و صفا و حضور و شهود و ساحت عزت ایشان موجب کبریت
 و نوزائست و صفات و تر بارست مقامات متبرکه که و دعا و اینها متواتر است امام شافعی گفته است
 که قبر موسی کاظم سلام الله علیه و علی ابابیه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت
 قبر احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و تلامب همان حکم است که در حالت حیات بود
 قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره بدیهی و وجه در کتب فقه متاخرین توسعی و تشریف می توان
 فقط و علی بن القیاس جواب از ان سخن گل و سنبله و غیره نر و تازه بر قبر از جواب استفتاء حمزه حاجی
 مولوی مرزا حسن علی صاحب محدث ناشی منقول و موافق ابو البرکات عوف مولوی تراب علی
 صاحب حاجی البحرین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم شریع و جامع معقول و منقول ثابست آن
 و آن اینست یا آنکه چنانچه از ان سخن سنبله و گل بر قبر از حدیث و فقه ثابست است و علمای بحرین
 شریفین بران اتفاق دارند فی الشکوة مر الی صلی الله علیه و سلم یقرین نقال انها لینهذ بان
 کبیره اما احدهما فکان لایستبر من البول و اما الآخر فکان یبشی بالنیمة ثم اخذ جریة و طبعه فشقها
 ثم غرس فی کل قیر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعلمه ان شیخ عنهما ما لم یسپا اشی
 فشقها شیخ عبد المجت و باوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که مشک کنند چاهتی باین حدیث
 در ان سخن منیره و گل و ریحان بر قبر انشی و فی شرح الصدور قال الخطابی بذات اهل العلم
 معمول علی ان الاشیا با و است علی اصل خضرها و خلقها و طراوتها قانها تسبیح حتی یخفف
 رطوبتها او تنول خضرها او تقطع عن اسلاما و قال غیر الخطابی فاذا خفف عند التبیح فکعبت
 اذا یقره المؤمن القرآن قال و فی حدیث اصل غرس الاشیا عند القبور انشی و فی البحر
 الراین بکیر قطع اعطی و انشی من المقبرة الا اذا کان یاسا و لایستحب قطع انشی

الطیب استی و فی العالم کبریه وضع الورد و الاریاحین علی القبور حسن استی و بر کعبه پوئیده میاوه که
 از حد برشته مذکوره بدالات انقض صیرح لایح میشود که انداختن اشیا و تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب
 و تقوی روح اهل قبور میشود استی و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور اینها اولیا شرک
 است بر این دعوی هم دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس یعنی که اموات هیچگونه حس و
 ادراک ندارند بلکه مردگان و قبورشان مجادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام
 شرک است پس سجده و طواف قبور آنها تیر شرک باشد باید دانست که منوعات شرعی مستقیم اند
 یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه و غیره
 و الاصل خدا که مباشر آن بومن خاص است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام حکم بومن بدین
 غیر الاسلام و یا قائل بقتل منه مگر او یا ازان مقبول است سوم شرک که حکم آن الله لا یغفران الا شریک
 و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و حکم آن حقوق عار و دنیا و حلو و نار و آخرت است و این شرک
 نقیض توحید است که منحصراست در عبادت خیر خدا یا معتقد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه
 در شریعت است گوش باید کرد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت سجود است این را سجد تعبد
 میگویند سجده تعبدی برای خیر خدا واجب کفراست نه شرک انسان باشد آن سجود خواه حیوان
 و جماد مرده باشد خواه زنده مبنی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت سجد نیست
 آنرا سجده تحیت و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای خیر خدا واجب کفر نیست بلکه جواز آن در شریعت
 ثابت است در قرآن حمید اول اندر سوره بقره دوم سوره اعراف و سوم در سوره حج و چهارم در سوره
 ص امر است برای سجود ملائک مراد هم اهل اسلام یا بقوله تعالی و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا
 الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین ترجمه فاحکم کردیم و شبنگان را تا سجده کنه بر است آدم
 پس سجده کردند همه ملائک مگر ابلیس که انکار کرد و سرکش نمود پس از کافران شد پنجم در سوره یوسف
 الله تعالی حکایت میکند و رفع ابویه علی العرش و خرواله سجدا ترجمه یعنی برداشت یوسف علیه السلام
 و الدین خود را بر تخت و پیشش افتادند آنها سجده کنان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسرین بجا
 بیضاوی اتفاق دارند بر آنکه سجده ملائک مراد هم از سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ
 سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سجدت قبیله بود

قول قاضی را دیگر نمیرسد و در کرده اند که اگر سجده برای خدا می بود ایستادن از سجده مذکوره ایستادن مذکوره
بل تمام روی زمین تا شش سال سجده کرده است بلکه خطا از ایستادن زمین شد که سجده و خطا را
سجده تعبدی بنیاد است و آنکه میگویند که در ملت سابق سجده تعظیم جایز بود و در ملت محمادی لازم و مستحب
شده است و آنکه شش نیکه ناسخ قرآن خود قرآن میشود یا حدیث متواتر نزد حنفی و ترویجی و شافعی حدیث
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند که اهم آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شتر سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه استیجازت
کردند که ما هم سجده کنیم آنهم در علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم و الا امر
میکردم و وجه را برای سجده زوج خود از حدیث مما لغت ثابت نمیشود و وجه اول آنکه حدیث
احاد است و از احاد و بیحساب ما شیت بالقرآن مستحب نمیشود و دوم آنکه فقط امر نمیکند و دلیل سجا
جواز است و الا از امر رسول صلی الله علیه و سلم واجب می شد سوره آنکه در حدیث لا تسجدوا لخلق
سنتی نیامده و نه وعیدی در حق ساجده غیر خدا وارد شده و فقهای غیر اصولیین که مسنوحی آیت سجده است
فهمیدند و بیکه فقهایی اصولیین تخطبه او شان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است و نه حدیث
نه احاد و مما لغت بعضی علما برای سجده تعظیم بامصاحت اشیعنی است که عوام فرق نمیدانند و باو
کمان برند که سجده تعبدی تیر برای غیر خدا نباید از است و الا دیگر فقهایی محققین در کتب خود تفصیل
بر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عواری که سنایت معتبر است درین باب آنچه در قسم
در ذیل نقل کرده می آید فی مجموع النوازل و اما اذا سجد لغيره لواء فقال الفقيه ابو جعفر رحمه الله
من قبل الارض بين يدي سلطان او امير او سجدة فاما كان على وجه التحية لا يكفر ولكن كان
اتمام تكبيرة تكبيرة و تكلموا في ان سجدة الملائكة كانت لمن قال بعضهم كانت لله تعالى ولا كبر التحية
الى آدم عليه السلام تشريفا و تكريما كالتحية لنا في الصلوة فان صلواتنا لله تعالى و بالتوجه الى العتبة
كان تشريفا لها و قال بعضهم لا بل كانت السجدة لآدم عليه السلام على وجه التحية و لا كرام له ثم
نسخ بقوله عليه السلام كبري الحيات ان سجدة الامرات ان يسجد لزوجها و انما اثم على وجه
التحية لانه اتركب ما هو محرم و مني عنه و انت على ذلك مسئلة ذكرنا في واقعات الناطق روح و
ما اذا قال اهل الحرب لسلطانهم الملك و الاقلناك فلا فضل ان لا يسجدوا ان اراد ان يسجد

فنیة الخیة فالانفصل لوان سجدة المسئلة یوید ما ذکرنا فمن سجد للسلطان علی وجه الخیة انه لا یفر
 هذا اذا سجد بنیت الخیة وان سجد بنیت العباد للسلطان اولم یخیره الخیة کفر هذا الکلام
 فی السجدة ۱۲ ومانند سجده نیت و تعظیم حال تقبیل قبور صالحین است زیرا که در کتب معتق بالانفصال
 نوشته اند که کیفیت زیارة القبور مثل زیارت اهل آن در حال حیات است یعنی هر قدر به شهرت
 تعظیم و تکریم صالحین که در حیات شان شخصی بمیل می آورد و جاری شم معامله بعد وفات شان
 باقیورط صالحین بکنند موافق روایت معتضله ذیل کیفیت زیارة کربلا و ذاکک المیت فی حیات
 من القرب و البعد مختار الفتاوی من کتاب لکراسته و کذا فی جمیع الرسوم و کذا فی فتاوی
 عالمگیری قال المظهر اعلم ان زیارت المیت زیارة فی حال حیات لیس تقبیل بوجه یا رب کان فی الخیة
 اذا زاره مجلس منه علی السجدة لانه عظیم فکذا کک فی زیارة قبره بجلوس علی البعد و انکان بجلوس
 علی القرب بجلوس بقبره ترقاه المصباح شرح مشکوة المصابیح لانه نیت وضع اليد علی المقابر
 سنه و الاستحباب و لا تری یا سنا بکذا و جدا من غیر تکریم السلف عمدة الاسکام فی کتاب الکراسته
 بعد بر قبر دست نهند که بمنزله مصافحه است کذا فی برهان عارضین لایاس تقبیل قبر والده لما ذکر
 فی کفایة الشی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی علفت الی قبل
 حصیة الجحنة و احجر العین فاه النبی صلی الله علیه وسلم ان تقبل الی الام و وجهه الالب فقال
 یا رسول الله لو لم یکن لی ایوان فقال قبل قبری قال خط خطین و الی الام و الی القبر
 تقبیل یا خلا تحنث فی عینک و فتاوی کفایة الشی درویش که مردی آمد نزد رسول صلی الله
 علیه وسلم و گفت یا رسول الله من قسم خورده ام که بوسه دهم استخوان جنت را و خود شیر بهشت را آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم او را فرمود که بوسه ده پرپایه ماور و پرپشیا نه پر خود را گفت
 سائل و کرد ماور پرپشیا شد فرمود پس بوسه ده قبر والدین را و عرض کرد نسیب انتم قبر
 آنها کجا است فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی بر زمین کشیده شان و دو قبر باز
 و نیت کن که یکی قبر اوست و دیگر قبر پدرش بوسه ده آن هر دو نفر و حق را تا حاضر شد بپاشی در
 زمین خود پس چنانکه بقول نبی صلی الله علیه وسلم از بوسه دادن یکپن قبر مشرعی من حیث شرعی
 دفع میشود پس چه چنانکه آتیا و ادکیا انواران مدفونان باشند تعظیم و تکریم بر قبور از بوسه و طهارت

و دست بسته ایستادن و پشت بطرف آسمان کردن ضروریست لهذا ذکر فی الفرائد شرح کثر الدقائق است
ز یاد ستم علی و جمال تبرک لان مقابر الاولیا و سلطان الاستیجابه و مواقع النفع و البکره که گاه از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ایستادند و شجره موسی و سایر مواطین الصغیر من الجبیل و النبیج
الامینا ایستادن و کس نذر و صلی الله علیه و سلم تعلیمها للامته و آنکه شرح کثر الدقائق و علی هذا التفسیر
علاط قسقی فرق شده است به عقد جلوات قبور و گویند که جلوات قبور صاحبین نیز شرک است زیرا که
جلوات فعلی است نه خداست و برای ذات خود مختص ساخته و برای غیر حاجزت داده است و این
انفر و هیئت است بریندای اصل نشان زیرا که احد تعالی و در قرآن حاجی گفته است که طاعت مرا
کنند و غیره را گفته چنانکه عبادت را فرمود که فاعبدونی و لا تشركونی عبادة ربی است و اینک که هر کس
طاعت کند که پیشتر نبوت بود آن را خداوند مقرر فرموده پس از آنکه من رجاء الیه اقمه فایض علیه السلام و بعد از آنکه
صفا و روانه علامت و نشانی از خداست که هیچ کس از خدا را با خود و درین منافقه نیست زیرا که هیچ کس جلوات را
سپرد و گوید در تفسیر تفسیر الغزالی مولانا می شاه عبدالغنی قدس سره الغزالی می گوید که این که هر کس را
سرسیمت فی سبیل الله اموات میگویند چون از میان فضائل صاحبان تاریخ شدند حال اول
که شهادت میدهند و این که اگر شمار در معیت خاصه که با صاحبان و اهل بیاداریم و برایشان صلوات
رحمتی شود و از آن سبب که دانسته اند مقتدای خلایق و دیگران اینها میسازیم پس در تفسیر کمالی
پس دلیل این و احوال کمالی و شوقند که این سر و کوه خود هیچ شرفی و مرتبتی ندارند بلکه
در کلالی و وجود و بر سر سنگ که از کوه نای و دیگران گویان از صاحبان راضی بقضای خدا که
ناجیه و حضرت اسمعیل باشند متصل این سر و در مقام سبک و احوال از هر طرف دران مقام است خود
که خدا در بلا و خوف انداخته و دران محاسنی سنگ لایخ که نه آب داشت نه گیاه نه آواز
نه انبیک تن و حیث و شمعان و جانوران و درنده و گزیده و دوده و گرسنگی و تشنگی را محض برآید
فرمانبرداری حکم الهی که از زمان پیغمبر وقت خود که حضرت ابراهیم و دند بانیشان رسیده بود و گاه
ساخته سکونت اختیار نمودند و حضرت ناجیه را خوف بود و دل خود که حضرت اسمعیل بود ملک خوف
ملک جان خود نیز در احوال کالمیقن بود و برین همه بهیچتا طلبا به حیث است الله صبر اختیار کردند
چون حضرت اسمعیل بسبب تشنگی قریب ملک رسیده حضرت ناجیه را تیار شده اول بر کوه صفا

که ترک کند بود بر انداختن چون در آن مطلب نیافتند از آن کوه فرو آورده در نشیب میدان نهاده بر
 کوه مرده آید همین قسم هفت بار گردش کردند حق تعالی معیت خاصه خود بایشان ظاهر نمود و آنجا که
 از غیب جوید و اثر آن معیت شد که هر که بآن ملازمت کند در میان این هر دو کوه بدستور
 آنها بر آید و فرو آید و سعی و دوغما پذیرد قبول جناب خداوندی بشود و از آن باز هر دو کوه که بتجارت کفایت بود
 و پیشترش صفت اسراف بر حق تعالی ناله بر مرده میشد محل ایستاد و خاک گردید تا به حدیکه هر دو کوه حالا
 من شعائر الله یعنی علامت و نذر شدند تر و خدا فقط حاصل شان نزول آیه کریمه از روی الله تعالی
 اینست که هرگاه بجا و رت و برکت صابرین و شاکرین و تاملین حساب و چند روز کوهستان تحقیق
 و کوهستان سیوه و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که در آن عشاق الهی و جهاد کفر نفوس خود را
 خانی ساخته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خوشنشین را در بالما و مصائب انداخته باشند
 و در مقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشند در آن مقامات چه قسم ظهور معیت خدا و نزول رحمت
 رحمان خواهد بود پس مقابر و خطا کرد و لیاقت الصابرین القانین فی الله و الباقین باشد بلا شبهه
 از شعائر الله است فلا جناح ان یطوفوا فی البیت و ان یطوفوا فی البیت و ان یطوفوا فی البیت و ان یطوفوا فی البیت
 البیت و اولیا علی الدوام و الاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که کیساعت در شبانه روز حاکم
 از طواف بمنی باشد و برقرار بقیه در ایام عرس اینجمله مدام میباشد لهذا اقصای محققین این طواف
 را در ادب زیارت القیود اخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع الیکبریات نقل از عن مطالب انبیین
 مرقوم است و القیود عند وجه المیت و یضع یده الیمین علی تربته و یقول اللهم اغفر له
 فانه قد اقر الیک و ان کان قبره یدخل و یکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک
 ترجمه و ایستاده شود از مقابل روی میت و سه دست خود را بر تربت و بگوید یا خدا یا باهر
 این سبب ترا این طریق زیارت عامه مسلمین است و اگر قبر مرد جناح باشد و ممکن باشد طواف گردان
 پس باید که طواف سه بار بچنین است و در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم
 که در مقدمه عدم جواز استغاثت و استمداد از بنیاد اولیا و شرک بدون نذر و نیاز آنهاست اینک
 فرقه و ناپه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفی شده اند همچنان معنی عبادت و استغاثت
 و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفی شده در عاقلها اتفاقا و در خلاف قرآن و حدیث در کتب و مسائل

خود را نوشند چنانچه در نصیحت المسلمین منسوبه که آیتنی حاجتوں اور مردوں کے واسطے تفسیر میں
 اور پیغمبروں کی باتنی اسکا نام تو شرک ہے جسکے متانے کے واسطے قرآن شریف اور تراویح
 کافروں سے، شرک سے اور قرآن میں ہزاروں جگہ اسکا بیان ہے فقط پرانی اثبات میں دعوے
 از قرآن یا حدیث صحیح یعنی بدعتیوں و کفار بود کہ در ان حکم مراستہ باشد کہ نذر و نیاز انبیا و اولیا
 و استخوان و استخوان از اثبات شرک است کسی نکند لیکن انجمن بعض در کتاب و سنت کیست کہ
 یارند تا چار از قیاس بخیرین دعوی استدلال میکنند بنظر کہ آیات قرآنی کہ در شان مشرکین
 و کفارین احصاء و تفسیر و بی اختیار بی تبار دارند بگویند کہ مصداق ان آیات انبیا و اولیا
 نیز ہستند چار کہ یہ لا تعبد من دونه الله ما لا یفیک ولا تعبد من دونه الله ما لا یفیک مع الله العباد
 و تعبدوا ان معبودان غیر خدا را کہ نہ تعبدوا من دونه ضرر و فحشوان ہمراہ الله الہی دیگر را سوای حق
 و در دیگر آیات کہ بمعین معنوں نازل اند متعالی معنی از دعا و رجائی نفع و ضرر از لفظ من و ان
 کردہ است چون انبیا و اولیا و در من و ان الله داخل اند پس بہ قدر احکام و آیات کہ در شان
 احصاء اند شامل اند انبیا و اولیا را حلیہ الہیہ و نذر و نیاز و استخوان و استخوان از احصاء مشرکین
 پس سید شفاعت از انبیا یا استخوان و رجائت از اولیا نہ شرک خواہد بود بآید و انت کہ درین
 استدلال و قیاس آمینا و اولیا بر احصاء غلطی است بخند و چوہ اولی معنی شرک نصیدند چنانکہ
 ان کہ انت نام کیا معنی عبادت و استخوان نہ نصیدند تا لکھا معنی دعوت و اتحاد و جعل کہ درین
 آیات مذکور است از محاورہ حدیث و تفسیر نہ انتند تا جہم اول اصل لایع شری در معنی العباد
 مذکور ہر قوم سبکو و تعبد از ان معنی آیات کہ در ان قیاس و بی جاری کردہ اند واضح خواہد شد
 ہمیشہ انیکہ توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار و خدایت خدا و صفت معبودیت پس
 شرک کہ نقیض اوست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط نذر و نیاز و حقون و
 را در ان دخلی نیست بچونکہ تعالی لا الہ الا الله و انما الله و احد و انبیا حلیہ السلام صرف بہ
 رجوت بمعین اعتقاد و توحید و البطلان شرک بمعنی مذکور معبود شدہ اند و کلام الله شریعت تفسیر
 بعین مطلب نازل شدہ است و جماد و قتال کفار بحیث استکبار کلمہ طیبہ شدہ بود نہ بابت نذر
 و نیاز و تعبد تعالی و ادانہ لہ لا الہ الا الله سبکو و ان بچونکہ صلیم امرت ان اقاتل الکافرا

حتی بقول لا اله الا الله پس باطل شد دعوی امتیازی که حاجتین اور مرادین پیرا و پیغمبر کی مانتی اسکا
 نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اوترا اور پیغمبر کا فروئے اُسے فقط و غلطی
 در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است کہ عبادت عبارت است از نہایت تعظیم یا اعتقاد
 است تالیال محبوب و حکومت و قدرت و خلق ہر شے حکم آید کہ عید لا اله الا وہ خالق کل شے قاعب وہ
 ترجمہ یعنی نیست هیچ معبود مگر اللہ تعالیٰ کہ خالق ہر شے است پس جان راعبادت کہ نیت پس تعظیم کہ
 باین اعتقاد می باشد برای ہر شے کہ کند عبادت خواہ بود و بہر گاہ معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم
 خدا شرک اگر کجا آید چنانکہ تعظیم انبیاء و کعبہ شریفہ و صفاء و مرہ و غیرہ شعائر اللہ بامور شرعی است و
 لغوی استعانت طلب باری و مددکاری است از ہر کسی کہ باشد صفت عالم است خدا و غیر خدا را
 یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود محقق نشا تہ ملک اجازت آن بہر کس دادہ بقول
 تعالیٰ تعاونہ علی الہ والتقوی لا اتعا ونو علی الاثم والعدوان ترجمہ معاونت کنید بیکدیگر را و کارنا
 شبک و پرہیزکاری و معاونت مکنید بہر گناہ و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنک و للمؤمنین
 و المؤمنات ترجمہ یعنی طلب از خدا برای گناہ خود و برای مؤمنین و مؤمنات و درین
 آیت حکم ادا است است پیغمبر را برای مدد مؤمنین در مغفرت و در آیت دیگر است و لو اثم و اذ ظلموا
 انفسہم جاؤا بآئہ و استغفر لہم الرسول لہجد و اللہ تو ابارجا ترجمہ او جو کہ گناہی ہے
 کہ ہم کیا اذخون نہ جاؤا و اپنی پر تیرے پاس آؤین اور اللہ سے معافی چاہین اور رسول
 بخشش چاہے او کی ہر آئہ پاؤ گے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت
 تصریح است بابتداء قبول توبہ خاصہ باین بخشش انہما خضر بر رجوع انہما طرف پیغمبر و معنی پیغمبر
 و در آیت دیگر میفرماید و اذ اسالک عبادی عنی فانی قریب اجیب و عودہ الداع اذا دعا فلنستجب
 و لیو سئالی لعلم بر شدون ترجمہ او و جو وقت سوال کریں ندبے میرے مجھے پس میں توبہ
 بہون قبول اکامولین و اہل گناہ کے واسطے کی چاہے ایمان لاؤین ساتھ میرے شاید کہ راہ
 پانے واسطے نہونگے درین آیت حاجت تعلیم است کہ امی و مجتہدگان ماہی اجابت دعا
 از من تراخواہند پس ہر دو آیات سابق تہدایت بود کہ ہنگامین ہادی اعززش گناہ و من
 حاجت خود رجوع تو خواہند کرد و ترا باید کہ استغفار کنی پس مؤمنین و معاندان را اللہ تعالیٰ حکم استغفار

بسوی رب تو در حاجت خود که نیست تا قضا کند الله تعالی اخراجت را برای من خداوند قبول کند
 تو سفارش پیغمبر را در حق من سوال اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم هر عنوان
 برای هر کدام که کند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و سجد باشد عبادت و کرون آن تعظیم تعظیم برای پیغمبر خدا
 شکر است لیکن آن به اعتقاد برای اینها و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد تعظیم
 نیست و تکریم است و عبادت نیست و کرون آن برای غیر خدا جایز است اعتقاد الوهیت تعظیم است
 در عبادت که نام دلیل شرطی کند چو اسپ گویم که دلیل برای اشتراط مذکور در کلام الله قسیده
 حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام است که نصاری و مجریان پیغمبر تعظیم حضرت مسیح میکنند و اگر
 مجریان در قرآن بخوانند که حضرت عیسی نیز بنحله انبیای اولوالعزم هستند که در درمیان برای ایمان
 نصرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد از آن در آیه کریمه و اذا اخذنا
 من النبیین ميثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم ترجمه یعنی باید که این همه
 چون که تعظیم ما این پیغمبران را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پیغمبریم امی اخره
 پس چه سبب است که خدا مجریان را تعظیم عیسی مومن کرده و نصاری را بسبب تعظیم عیسی حاکم را
 کافرانند و زنده بماند تعالی الله کفر الذین قالوا ان الله هو اسم این همه ترجمه یعنی هر آینه کافرانند
 کسانی که قائل شدند باینکه تحقیق خدا همان عیسی پیغمبر است و بجای دیگر میگفتند باید که کفر الذین قالوا
 ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافرانند کسانی که گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از ارواح
 ثلاثه است یعنی عیسی و عیسی و عیسی علیهم السلام پس از درین قصه بغیر تامل تا پیدا که تعظیم یک
 فعل است و عیسی تعظیم است و احسانست مسلک علیه السلام پس چه سبب مجریان و مومنانک شدند
 و نصاری و در همان فعل کافرانند علت کفرشان نیست مگر اعتقاد الوهیت و عبودیت عیسی علیه السلام
 فرق مجریان است که نصاری الوهیت را در عیسی مقرر کرده و بقید تعظیم تعبدی می کنند لذا کافرانند
 و مجریان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تعبدی میکنند لذا مومنانند سوالی اگر کسی گوید
 چنانکه نصاری حضرت عیسی را چنین خدا دانسته عبادت می کنند موجدین عینیة نیز عیسی را چنین
 میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و قبول شهادتین عبادت است چو اسپ گویم اعتقاد
 حکم لاله الله براسی هر دو مرتبه تعبد و اطاعت است یعنی مطلق و قید هر دو است و اعتقاد

حیو ویت بکماله الا هو خالق کل شی فاعلموه مقتداست بقید اطلاق یعنی هر مقتدا با وصف بحیثیت
 محبوب و نیست چنانکه شمس و قمر غیر خدا نبوده بلکه حیران و سستند نهی آید براس سجده شان در قوله تعالى
 لا تسجدوا للشمس ولا للقمرا تسجدوا لله الذی خلقهن فافهم فانه منزله اقدام الموحدين الجاهلین ترجمه میکنید
 آفتاب و مهتاب را بکس سجده کنید خدای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط و در غلط
 ورنه فهمیدن محاوره شرع اینست که لفظ دعوت و اتحاد و جعل هر جا که در قرآن و حدیث آمده است
 هر دو از ان اقوال مع الاعتقاد است الوهیت مدعوله نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالى
 ومن یقل منکم فی الدین و دونه فذلک بخیریه بهم ترجمه میکنید یعنی هر که اعتقاد کند از فرشتگان که نعم اله است
 خدا پس او را بخیر خواهم داد بدو پنجین لا تقولوا ثلثه سوا لا تسجدوا لله الذین انما سوا اله واحد ترجمه میکنید یعنی
 اعتقاد نکنید سه خدا و محبوب دیگر بدو خالق را که نیست خالق مگر خدای واحد و پنجین در سن بدع مع
 الهما آخر آخر آواز دعا اعتقاد اله آخر است تصرف آواز دادن اگر محاوره شرعی و معنی الفاظ مذکور
 و باید می فهمید نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیاء در سن دونه شامل اند بعد انکشاف وجه
 غلطی ثلثه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای اینها از آیات مذکوره بشرک فهمی استقامت و شامل
 کردن اینها را در خطاب صنام باطل است بوجه شتی اول اینکه اگر بالفرض انبیاء و اولیا در لفظ
 من دون الله داخل باشند بیکبارند و در این و متشابه شرک در آیات مذکوره بر دعوت و انرا با حقیقت
 الوهیت مدعوله است زیرا که هیو و نصاری صنام خود را اله و معبود میگفتند گوشت فنج خدا مدعیان
 چنانکه الله تعالی مقوله آنها میفرماید ما نعبدکم الا لیسر یوئنا الی الله و لفا و لا یستغفروا عنا الله تعالی
 و همه شرک و را آنها اقوال الوهیت صنام و عبادت آنها بودند چیزی دیگر پس کدام سلمان است
 که بر انبیاء و اولیا اقوال الوهیت میکند تا منی لا یقع مع الله اله آخر انبوی او مشهور و دهم آنکه
 الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لا ینفع و لا یضر میفرماید اگر صدق این آیات اینها را
 گردانند معلوم شد که انبیاء نیز لا ینفع و لا یضر هستند حال آنکه انبیاء علیهم السلام و شیخ المذنبین و مصلحین و
 خیر و برکت و دافع سرج و مضرت اند انبیاء را لا یضر و لا ینفع انکاشتن چه قدر با باری عز و شعی است
 مؤثر آنکه مظنه مجز و مجبوری پیغمبر مستلزم انکار نبوت است زیرا که حق تعالی اصلح و متکلم و مؤثر
 بدست انبیاء سپرده بدون قیدیت تمام تصرف تمام نیست که ده خدا کار نبوت را دست منی آید

بعد ثبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر ازنا واقفیت معنی ولی و کرامت و عوارق
 عادات است پس برینکارین واجب است که بر انواع کرامت و عوارق عادات و برین معنی ولی و صاحب
 و فوقی بیاکنند و نوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس مینویسد انواع عوارق عادات بسیار است
 چون ایجا و معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و مغبیات و شترام ظاهری و اجابت دعا و قطع مسامت
 بعدیه و دردت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد و اراکمه مختلفه
 و اجابا موتی و امانت اعیان و استماع کلام از نباتات و جمادات از شیخ و غیره و اعتبار طعام و شراب
 در وقت حاجت بی اسباب ظاهر و دیگر اعمالیکه خلالت قیاس و مخالف و اسمیه باشد تا آنکه بایست
 در بر سوپریدان و تخیل حیوانات و جنی این کرامتهای عامه اند اما استجابه عندهم العنایه الالهیه التي
 ویتیم التوفیق حتی یخرجوا من اهل النعمه ملک الکرامه مشیره و عندهما تفسیر فتح الله تیر و لانا شاد و هرگز
 قدس سره در معنی صاحب و ولی می نویسد صاحب آنکه هر دو قوت نظریه و فکریه او از مرتبه کمال اینها
 است ترا فتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از
 اعتقادات فاسده و اخلاق زسیه و رذائل از پا و حق آنقدر بر کرده باشد که گنجایش نیت و دیگر
 فانه و نام ولی هر چند شامل این هر سه گروه است لیکن بیشتر این اقطار صاحبان اطلاعات کرده میشوند
 و بر چیزیکه شامل این چهار فرقه است یعنی اعیان و حقایق و شهدا و صاحبین از علامات ولی است
 که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و کجخل زرق ایشان میفرماید بجهیکه ممتاز از سایر
 باشند و از اعدای خود ایشان را محض غایب میدارد و امیس ایشان می باشد و در غیبت و در نفوس
 ایشان غرق میبد که بسبب آن عزت بخدمت ملوک و امر اراضی نمیشوند و بهمت ایشان را
 مانند سیفر ماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقایز در است دنیا آلوده گردند و لهاسی ایشان را منور میسازند
 پس ایشان را خبر ما معلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر سمیه شدید و در
 طویل و سبک ایشان را کشاده میسازد پس بختهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب و دیگر
 تکلیفات و مشاغل تسکین نمیشوند و تیر سراسی ایشان پستی میبد که در قلوب سرکشان و جباران
 تاثیر میکند و برکت در کلام و در انقباس و در افعال و در سکانات ایشان و در هم صمیمان ایشان
 اولاد مثل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان بی در پی ظاهر میگردد و اندر نور خود ایشان را

جایی و مرتبه می بخشد که دعای مستجاب میشود بلکه سر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او را
 بگیرد و خصوصیات و علامات که ایشان را در عالم سرنخ پدید آید قیامت و در عالم ملکوت میدهند
 از این قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال نمایند که در آلاء بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و کمال
 شکر و زنده و نیاز بدین سبب است که فرق در میان نذر الله و نذر غیر الله نکرده اند حال آنکه تفصیل
 هر دو قسم در کلام الله موجود است و فقها نوشته اند چه بیکه بدان تقرب الی الله بلا واسطه منظور
 باشد همچو روزه و نماز و اشکاف و حج و تلاوت قرآن ایستقامت در عبادت است و مخصوص بالله
 و برای غیر خدا البتة جائز نیست بکلی قول تعالی و ما اتقوا من تقوه او نذر تقوی من نذر قال الله تعالی و ما
 للظالمین من الضار ترجمه جو خرج کر و گے کوئی خیر است یا قبول کر و گے کوئی منت سوا الله کو
 معلوم ہے هست مولوی عبدالقادر در ترجمه قرآن فائده می نویسند ایمنی منت قبول کی تو
 واجب بود کنی او اندکے تو گنہگار ہے پس متانم نور چهار نوع منشر کرده اند یکی نذر الطاعة مخصوص
 و مملوہ و اتقوا که ادای آن واجبست دوم نذر المعصیت مثل کاریکه شرعاً حرام است همچو
 سرقة و زنا و غیره ایقائی آن واجب نیست سوم نذر مکروه مانند ترک قتل و غیره فعل مباح چهارم
 نذر مباح و ایستقامت نذر مباح را فقها پنج صورت نوشته اند و بجز آن بالاتفاق فتوی داده اند
 یکی اینکه شخصی بدل خود نیست کند که اگر الله تعالی فلاں مراد من برادر او است قدر روزه یا نماز فعل
 او اکتف یا فلاں قدر چنین بنام خدا صرف نماید دوم اینکه بگوید یا الله اگر بخواست رسول خود یا برکت
 فلاں ولی دوست خود کار من درست کنی ایقدر طعام نذر تو فقرا بدیم سوم اینکه متوجه بروج
 بی یا ولی شد بگوید یا جی الله یا ولی الله مهبت نما و از الله مراد من بخواد اگر طلب من براید فلاں
 قدر نقد و عیش شد هر وقت کرده ثواب آن بخود خواهم بخشید چهارم اینکه بگوید که اگر مراد من بتوجه
 فلاں بزرگ حاصل شود فقیر اسی فلاں بزرگ و مجاوران درگاه او ایقدر نقد و عیش خواهم داد
 یا فلاں قسم طعام خواهم بخوراند بکلی هر چهار صورت در شرع اینکه نذر صحیح است و ایقائی آن واجب
 اگر ادانخواست بگوید نذر کند گنہگار نخواهد شد و بکلی بالظالمین من الضار ترجمه خدا و دوستان
 خدا مدد خواهند کرد و آنچه اینک بگوید یا الله اگر حاجت من براید تمام و فقرای درگاه فلاں بزرگ
 را طعام خدا خواهم یا برای رختن مسجد یا خانقاه او و عن غیر اسم یا بوی یا و غیره فرش مسجد یا خانقاه

فلان ولی خرید و هم با فلان قدر شیرینی یا جلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و در صورت اختلاف
 بعضی فقها میگویند که شرط اول یافته نشدن یعنی بودن نذر از حبش و اجبات باشد و رسانیدن طعام
 یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فروش خانقاه شرعا از قسم اجبات نیست پس نذر صحیح نباشد
 و واجب لا دواستخوا به بود که چگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید و بعضی میگویند که در صورت مذکور نذر
 قد و نفع برای فقر است و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصروف صدقات است پس نذر صحیح است
 و الهامی آن واجب ششم اینکه بدرگاه که ام بزرگ فته غلاف قرار او برداشته بطرف روح او
 متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند دلبی یا فلان حاجت من بباری انقدر نقد و یا حبش نذر تو داد انعام
 انقیسم نذر بالا جماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شش مندر و هم غیر جائز
 مگر بجا است اضطرار فقیر محتاج را و بر اینها قطعاً حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقهی موجود
 است کما فی سراج النور پس فرقه و پایه بر خلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقاً حرام است
 و نذر کنندگان مشرک اند این دعوی امثیان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام بیاح یعنی نیاز
 و دینه و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی الله بواسطه اینها و اولیا متطوعین است و در ششم
 نذر شش مندر ساخته و بدیه و شکرانه میگویند و انقیسم نذر و نیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر فرمود
 تا مکید اسیر نماید یا اسبا الذین امنوا و انما جیتهم الرسول فقد موافقین بیتی فجو الکم صدقه ذلک خیر
 لکم و احل فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه اسی ایمان و الوصی وقت مشوره کرده و تم یعنی چی
 کی بابت که توتم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقہ کہ یہ تمہارے واسطے بہتر ہے اور اگر تم
 ہے اور اگر نہ پاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو الله بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق ہمین چار
 دستور مقرر شدہ است کہ ہر گاہ کسی حاجت خود بخود بر نی یا ولی و پیشکش نموده استعانت و ہمتداد
 و ران شود لازم است کہ خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و بدیه پیش کشد یا شکرانہ آن شکر
 خدا قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لکن اول نیست کہ تقرب الی الله
 را از دست نہ بد و بگوید کہ اگر کار من درست خواہ شدہ و در شکرانہ آن انقدر طعام یا نقد و حبش
 صرف کردہ ثواب آن بروج فلان بزرگ خواہم بخشید و مطابق ماقلاست انچه مولانا
 شاہ عبدالعزیز قدس سرہ العزیز در جواب مستفتای نذر و شکرانہ بدین عبارت نذر اولیا کہ سزا

قضای حوائج معمول و مرسوم است آنقدر بقضای آن پی نبوده و آنرا بر خدا قیاس کرده حکم
مردود برآورده اند که اگر نذر استقلال برای ولی است باطل است و اگر برای خداست و ذکر و
نبرای بیان مصروف است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که اعیال ثواب و ادا است
طعام و اتفاق و تلف مال بروج میت که امری راست مسنون و از روی احادیث صحیح ثابت است
مثل یاد رفتی الصبیحین من حال ام سعد و غیره نذر و زینور ملتزم میشود پس حاصل این نذر آنست
که این شفیت مثلا ابدی ثواب هذا آنقدر الی روح فلان و ذکر ولی برای تعیین عمل مشهور است
نه برای بیان مصروف و مصروف این نذر برای ایشان متوسلان ولی میباشد اذ اقرار بخدمه
و هم طریقان و امثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلاشبده و حکم از صحیح بحسب ایضاً لانه
قریه معتبره فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال با شفع غالب بر خدا حق
کند این عقیده او منجر شرک و مناد میگردد لیکن این عقیده چیزی دیگر است و نذر چیزی دیگر است
بجواب بلفظ و آنچه میگویند که اموات لیاقت نمک ندارند تا چیزی نذر و صدقات بگیرند این منفا
اینقدر تامل نمیکند که حق تعالی کجا محتاج نذر و زکوة و صدقات است که برای خود خمس و زکوة و نذر
و کفارات مقرر ساخته مقصود از آن غریب پروری و فقر آواز است همچنین اینها و اولیا را نظر برفع
خلو است نه فائده ذاتی خود تا پس چونکه در آن نفع فقره و مساکی است و خدا در سبب از اینها
کرده باشند گمان شرک در آن شومی نفس ناهمان است و پس فقده فصل و رجوع لائل
مشکوکین بآید و است که علمای و باید تیر بچند فاسده خود از ایات فانی است لائل سبب
سپانچ آنکار استقامت به لائل قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین می نمایند کیفیت استلال
شان و منشای خلط فنی چه استقامت نذر ذات خدا در همه اول نور رابع منحل شریف یافته
مجهلش در اینجا هم باید شنید کرات و مراتب مسطر گشته که بجز صفت عبادت هیچکدام نیست
و اینست که الله تعالی نسبت آنرا به یکی شرک کرده باشد پس منجمه صفات غیر مختصه بخلو و
و کاری نیز هست که او تعالی در کلام خود تعالی البر و التقوی و الامتثال و تعالی الامم و الله و ان
را برای احاش و استقامت اذن فرموده و معنی چه که از تقدیم ایاک بر استعین منضمه میشود
از امرت بنده است او سبب تعالی از شما و سبب را به تناسب شان عید پیتا اینست که بنده گمان آید

مشاجرات و نماز ہمیشہ پڑھیں۔ تمنا میکروہ باشند کہ اگرچہ استغاثت از غیر تو مستواند شد لیکن با تمنا تو
 از غیر تو مستغاث شویم این کلام مثل آنست که نوکر و چاکر با قای خود گوید سداً از اہم من بندہ باشند
 مرا چون تو خواہی نباشد کسی با کلمہ مصنون اختصاص طلبی از حضرت خدا نیست زیرا کہ اختصاص
 طلبی را دو چیز ضرور است یکی امر تمیل آن فعل خاص برای خدا و دوم نبی ازان فعل تغییر خدا چنانکہ
 در عبادت امر ضرور لا الہ الا وہ خالق کل شیئی قاعیدہ و منہی ہم فرمود برای عبادت غیر در قولہ تعالیٰ
 فمن کان یروجوا للقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً ترجمہ یہ دو پیشتر گذشتہ است
 پس جہلاً و مجالس و غلط خطا میکنند در عبادت و استغاثت کہ بہر دو یکجا واقع اند و قاعدہ اختصاص
 طلبی کہ شرط توحید است بضم ایشان نہاید کہ در قیاس خود عبادت و استغاثت را یکسان نہند
 و نہ آنستند کہ در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نبی و برای استغاثت از غیر خدا امر وارد است
 فقط علیٰ ہذا القیاس بر انکار شفاعت انبیاء و اولیاء و دنیا و آخرت استدلال میکنند بآیہ کہ یہ من
 ذی الذی یشفع عنہ الا باذنہ کیونکہ کہ اذن آیہ معلوم میشود کہ ہر گاہ در قیامت پیغمبر را اذن
 خواہد داد کہ سفارش فلان کن آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواہند کرد و بدون اذن
 سفارش کسی کردن یعنی توانند نہ در دنیا و نہ در آخرت و ہر شفاعت بالا اذن عام است تخصیص
 انبیاء صیت یعنی در قیامت برای صافچین و حافظین و شہداء و اطفال صغار کہ مرده اند اذن
 خواہد شد و بعد اذن شفیع میشوند شد و بر همین قیاس بر بعضی ہدایت عام دلیل میگردد و آنکہ تعالیٰ
 را آنک لا تہدی من احببت و لکن ان ذلک سہی من شیاء و ہوا علیہ بالہدایین ترجمہ تحقیق تو
 ہدایت کردن یعنی توانی آن کس را کہ خواہی آماخت ہدایت میکند ہر کرا خواہد کہ او داناست از
 راہ بانندگان صفحہ پنجم نصیحتہ المسلمین میں چاہا ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ جامعہ و پیغمبر
 کے دو کام ایک ہو دینا میں ہدایت و دوسرے آخرت میں کنہکاروں کی شفاعت
 اول و دونوں میں بھی اذن ہے حضرت کو بالکل اختیار نہیں دیا اور صفحہ چہم میں لکھا ہے
 اور اس زمانے کے نادان لوگوں میں ایسا عقیدہ تھا انبیاء اور اولیاء کے ساتھ بجا
 کہ اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دونوں میں نہیں رہی دنیا کی مراد میں انھیں ہدایت
 مانگتے ہیں اور آخرت میں بھی امید شفاعت انہیں سے رہتے ہیں فقط و دلیل طلب اختیار

در هر دو کار مذکور آیه مسطور را آورده اند خلاصه کلام شان در آن کتاب همین است که هر گاه پیغمبر
 بی اذن در دنیا و آخرت هیچ اختیار ندارند و بعد از آن هر یک مامور و ن سوای پیغمبر نیز شفاعت کردن
 میتوانند و پیش از اذن امید شفاعت در جای استعانت در دنیا شکر است پس رجوع مسلمانان
 یا چنین بنی غیر مختاریج ابتلای شرک سووی نیست یا معشر المسلمین خدا کند ازین نصیحت که از آن
 انکار شفاعت مطلقه و اندای پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم آید و در حق موذی پیغمبر و منکر شفاعت
 الله تعالی سفیر ایدان الذین یؤذون الله ورسوله العنهم الله فی الدنیا والاخره واعد لهم عذابا لهما
 ترجمه تحقیق کسانی که ایذا و اند خدا و رسول و راعت میکنند خدا بر آنها در دنیا و آخرت و مهیا کرده است
 عذاب در دوزخ و جواب آیه من ذی الذی یشفع عنده امیت که آیه مذکور در حق مشرکین وارد
 شده است که شفاعت در حق آنها ممنوع است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در قرآن مکرر حکم نموده است
 که برای مشرکین استغفار کن بقوله تعالی ان یتغفر لهم سبعین مرفه فلن نعفی الله لهم ترجمه اگر برای
 مشرکین استغفار خواهی کرد و بفتاد مرتبه هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را و بجای دیگر مینظراید و ما کان
 للنبی و الذین آمنوا معه ان یتغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب کبر
 ترجمه او و بنین بهو چنانچه بنی کوا و مسلمانان کوثشش مانکین واسطه مشرکین کے اور
 اگر چه وہ ناتے والے ہوں جب کھل چکا او نہر کند وہ دوزخ والے ہیں و اگر مور و آیه مذکور
 مشرکین نباشند پیغمبر صلی الله علیه وسلم شفاعت مطلقه برای است خود در دنیا و آخرت و تیار بود
 اعم در آخرت مامور و ن شده بودند شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محتاج باذن جدید نیست که
 در حق مشرکین و آیه دوم یعنی انک لا تہدی الی آخره در حق ابیطالب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 وارد است مولوی شاه عبدالقادر صاحب قدس سرہ شان نزول آن نوشتہ اند کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 برای تم خود سعی کردند کہ وقت مرگ کلمہ گوید او قبول نکرد آیت نازل شد یعنی ہر چند تو بخوای
 کہ عم تو ایمان آورد لکن در علم النبی او از ہمدی نیست کار تو بد آیت و رہنمائی بود تو آنرا و اگر دے
 از عدم قبولش غمگین مباشی و اینما ملکہ مثل حضرت نوح علیہ السلام است قال الله تعالی و فلک
 نوح رید رب ان یتجسس الی ان حدک الحق قال یا نوح انه لیس من الیک انہ عمل غیر صالح فلا تستن
 مالک لک یہ علم ترجمہ ہر گاہ مذکور نوح رب خود را کہ اسی رب پرست من اہل من است و وجہ

چون است فرموده خدا ای نوح پسر تو اهل توحشیت ملک عمل و غیر صالح است پس حال مکن مرا از غیر ملک
 نیست ترا علم بدان یعنی پسر تو متدی نیست غم مخور همان قسم تسلی خاطر حبیب که درین آیت منطوق خدا
 نه مخالفت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است
 قال الله تعالی یا ایها الینبی انا ارسلناک شایدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذن و سر اجابینیر
 و بجای دیگر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بجای دیگر انا انزلناک من ذر و لکل قوم ما و انبیه آیات
 دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقتدی باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب
 بطرف میباشد آن بمعنی اراء الطریق یعنی راهنمایی است نه البصا علی المطلوب و هدایت که
 منسوب الی الله می باشد آن بمعنی البصا علی المطلوب است پس در آیه انک لانهدی نفی هدایت
 موصوله است و الا هدایت بمعنی راهنمایی در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه و سلم منسوب نیست و بخود
 کسانی که در علم الهی سعید و متدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند و کسانی که شقی و غیر متدی در
 علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقتضای حریص علیکم بالمومنین و جمیع
 ترجمه میخواست که بر حمت حامیه و هدایت نامه خود کافرجن و انس را مومن گرداند و گردن ایشان
 از بقعه کفر و شرک برانند لیکن حق تعالی عنان مرکب آن نادمی ثقلین کشیده فرموده انا انزلناک
 حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اگر اهل بیگنی خلق را که همه مومن شوند لعلک یا رخ نفسک ان یکونوا
 مومنین ترجمه شاید که تو خوا خواهی که نفس خود را بر نیکی آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حتمی
 پرشیت از لی خود مطلع ساخت لوشاء ربک لا من من فی الارض کلم جمیعاً ترجمه اگر میخواست
 رب تو بر آنیه ایمان می آورد و هر که در زمین است همه ما لوشاء الله بحکم امته واحده و لکن بعض
 من الشیاء و سیدی من الشیاء ترجمه اگر میخواست خدا بر آنیه میگردد اندیشه را اگر و واحد ولیکن که راه
 میکند هر که را میخواهد و هدایت میکند هر که را میخواهد و دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات
 سماع کلام احیا میکنند پس رجوع بانهما کبر استعانت و استمداد بیفایده است و دلیل عدم سماع
 قوله تعالی است و انک لاتسمع الموتی و لاتسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هر چه
 تو نمیتوانی شنوای مردگان را و نمیتوانی شنوایند گران گوش را از خواندن و قیام روی بگردان
 پشت داده جواشش اینکه این آیت در حق کفار احیا و ارواست الله تعالی کفار را تشبیه میدهد

با موات و گران گوش یعنی چنانکه اموات کلام میشوند و عمل میکنند و همچنین حال ایشانست که توقع عمل
 از آنها نیست پس و حفظ و نصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان در این آیت نفی سماع
 اموات کماست بلکه مایوسی عمل آنهاست و مراد از استماع استماع سمع قبول است چنانچه در آیت
 دیگر است اللهم اذن لسمیعون بها اعم لهم اعمین و غیرها اعم لهم قلوب یعقلون بها ترجمه از استفهام
 نفی گوش و چشم و دل در کفار مفهوم میشود لیکن در واقع آنها گوش و چشم و دل هم دارند مگر آن
 دیده نشیند چون نفید آنها نبود آنرا متبرکه که کوری و کوری شمر و طر فدا اینکه خدا تعالی در آیت مذکور نفی
 استماع میکند و استماع صفت پذیر است نه صفت مخاطب که کفار بودند از نفی استماع نفی سماع اموات
 نمیدانند و اتی است که اعتقاد به اختلاف کتاب و سنت و مخالفت اجماع است است مجتهدین
 و فقهای محققین برای اثبات سماع اموات و امداد اعانت آنها مثل عالم حیات کتب و رسائل
 مرتب ساخته اند و درین زمانه متأخرین درین باب کتاب سبیل الخراج الی تحصیل الفلاح تصنیف
 زبدة العلماء حاجی ابوالبرکات عفت مولوی تراب علی صاحب زید رفته کافی و دوافست بنابر
 اسکات منکرین چند احادیث و آیات که بر سماع اموات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال
 الله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء عند ربهم یرزقون و همین جا
 اشتم الله من فضله ترجمه نمیکند و میگویند و حق کسیکه کشته شود و در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه
 زنده اند و نزدیک پروردگار خود روزی داده میشوند و در اسخا که خوشنود و مبتدیه نعمتهای
 که داده است آنها را خدا از فضل خود اتفاق مستحبه علماء را بر آنکه اینک خاص برای شهدا
 نیست بل شامل است جمله صاحبین و اولیا متقیین را که در جهاد اکبر نفس شهید گشته اند و بحکم
 ان اولیاء الله لا یموتون بل یتقلبون سن دارالی و ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند و آ
 شان بل نقل نمیکند از دوا و دنیا بطرف و از دنیا به رخ و از عالم برزخ به عالم آخرت و از جمله احادیث
 که یکی اینست روی احمد ابن الحنفی و طبرانی فی الاوسط و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
 ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من نسیبه و من یحمله و من یکفنه و من یدفنه
 فی حفرة ترجمه تحقیق مرده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد و بر میدارد و دفن میدهد و پیرا
 داخل میکند او را در قبر و روی عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من

عبدیمر بقبر رجل يعرف فی الدنیا فیسم علیه الا عرفه ورو علیه علیه السلام کذا فی خزائن الروایات و احیاء العالو
 و اتخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عایشه رضی الله عنها انها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس عنده الا استانس ورو علیه السلام حتی یتیموا ترجمه
 فرمود رسول صلی الله علیه وسلم غیبت مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او و مگر
 آرام میگردد ابل قبر بوی و جواب سلام میدهد بوی تا آنکه استاده شود و از او علی بن اقیاس صدای
 حدیث وارد اند درین باب بلبک سماع اموات کلام احیاء را بر او لیا منحصر نیست بلبک اموات کلام
 تیرغنی شنود مگر جواب نمیدهند برین مطلب و ال است گفتگو رسول صلی الله علیه وسلم با کفار گشته
 شده بودند و در شب بدر که آنحضرت بر سر نفسها السیاده بر یک را بقید نام و بقید ولدیت که کافران
 و اسی فلان آیا یافتید آنچه بشما وعده کرده بود رب شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استماع اینست
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم التکلوا احیاء و لا ارواح لهم ترجمه یعنی یا رسول الله آیا کلام میکنند
 از نعشه تا که نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فایده دارد آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم فرمود و الذی نفس محمد بیده ما اتم باسمع منهم لما نقول ترجمه یعنی قسم بخداست که جان محمد
 و رقبه قدرت اوست نیستند شما سماع ترانا آنها مقوله را لیکن جواب نمیدهند فقط آیین حدیث
 طویل الذیل و صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است و همچنین دیگر احادیث که در باب زیارت
 و احترام و تعظیم اهل آن مثل احترام و تعظیم آنها در حین حیات و در کتب صحاح دارد از جواب سوال
 هشتم که متضمن طعن بر احواس بزرگان حکمت سماع غنا و مزامیر است اینکه فی الحقیقت و در حدیث
 بعضی بزرگان سلام غنا و قص طوائف و غیره بوضع غیر جائز نمیشود لیکن عذر آن بچند وجه می شود
 می تواند اول اینکه بزرگان برای امورنا مشروع وصیت نکرده اند تا مورد طعن باشند ثانیست
 احکام مجاز و عدم جواز شرعی و حق احیاست و حق اموات نیست ثالثا نسبت بزرگان برافراشته
 مخلوق مبدول است فیض و نیا کسی گیرد یا فیض عقیقی و اهل حاجات در دوزخ هر دو می باشند
 بعد حصول مراد خود ما اگر ارباب نشاط و غیره برای ایفای نذر و نیاز خود و سپراندن اصل آن در حدیث
 موجود است و ترجمه ترمذی عن بریده ابن الحسب الاسلمی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لما جاز عن بعض مخازیه جائنه جازیه سنودا و تعالک یا رسول الله انی كنت

نذرت ان روک الله سالما ان اضرب من يدك بالدف والعنق فقال لما ان كنت نذرت
 قاضيا والا فلا تخضر اثمك من يدك من حبيب اسلمي رضی الله عنه روايت آمده که بدستیکه پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وسلم به گاه مراجعت کرد و از بعض غزوه خود آهش کینگی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا
 بدستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز گردانده خدا ترا شکرست و دست زخم رو بر روی تو و لیسارم پس بود
 او را رسول صلی الله علیه وسلم اگر نذر کردی زن و الا فلا و در نیت شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 رحمه الله علیه و دیگر علما در ترجمه این حدیث نوشته اند که حکم با یقاسی نذر دلیل است بر اباحه مطلقه
 چه اگر عتاد و دست زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایقاسی نذر بدان امر نکردی
 بل تا بر کفاره نذر ارشاد فرمودی چرا که کفاره همین و نذر حرام مخصوص نفس قرآنی است حکمی بخلاف
 آن از پیغمبر خدا امکافی نداشت آنچه حدیث از صحاح طویل ذیل است به خلفای راشدین رسام
 این زن بختی بود شریک مانده اند بعد تشریف آوری حضرت عمر ریاست کرده بود پس
 اثبات جواز غنای زن تا با یقاسی نذر ایتقد مختصر نقل کرده شد حدیث دیگر روی حافظ محمد
 طاهر فی کتابه صفوة الصفوة بسنده الی عبد الله ابن مالکة ان عائشة رضی الله عنها حدیثه ان
 كانت عند البني صلی الله علیه وسلم امرأة ثنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالتقت
 الدف و قامت قد خل عمر و البني یضحک فقال یا بی سلت و اهی ما یضحک یا رسول الله فذكر
 الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع مما کان یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع ترجمه روایت
 حافظ محمد بن طاهر در کتاب خود که صفوة الصفوة است با سناد و خوشگل که مسلسل است
 تا بحمد الله این ابی مالکة گفت بدستیکه عائشة رضی الله عنها حدیث کرده است او را که تحقیق
 زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ثنی میکرد پس طلب استاذن کرد عمر ابن الخطاب رضی
 الله عنه بنیادخت مغنیه دست را و برخواست و پس داخل شد عمر رضی الله عنه و را سخا که نبی صلی الله علیه وسلم
 یضحک میکرد و پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخنده
 آور و ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال پس گفت عمر رضی الله عنه نخواهم رفت
 تا که نشنوم ازان قسم که شنیده شده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پس شنید چون ازین
 ثابت گردید که حضرت عمر با این اصرار بحضور البنی سماع نماباد و گفت که بقول حضرت صدیق اکبر

نماز امیر الشیطان معبر بود کردند و در آنوقت هیچکدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان و غیره مشروط نشدند
 پس در آن مظنه حرمت و معصیت اسلام اند پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گویند یا تکذیب یا حادیت
 صحاح سینا یا فوئل بوسند لکن زمین و اگر منکرین با تخمین احادیث صحایان تیارند قهای حدیث ابد
 یومنون بر چند های باحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که وقت بعضی از آن مطلق است احادیث کوره
 کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار انا ان نمیرسد اما جواب طعن منکرین بجهت مزامیر است یا فانی
 تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولف در اقم الحروف است به بند افاده ثانی باب حرمت
 در اقسام و احکام معارف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصر ادراخیا نوشته می آید
 بد آنکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح مسائط و مرکبات آن و تبیین این معنی که کدام ساز از که ایجاد
 شده و فائده اش چیست و موجودش چیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا یاد اجناس را بعد
 آن که اهل شریع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرورتاً واضح باید که عقلاً اجناس ساز
 از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از زرده یا آریتم خواه آهنی و برنجی اهل هند از
 شری گویند یا سیمین و طبلنوره رباب و قانون و مثل آن دو هم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود
 از چرم بر دو طرف یا یک طرف و آنرا اندکونید مثل نقاره و طبلک و در آنکه و در وقت شولنگ
 تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و بنوازند یا آنرا محجوف داشته اند و تنش چرمی
 بنوازند که کجاست آن آواز دهد و آنرا گن گویند همچو صنج یعنی جاتجه و منجه و گونگ و گلفند یا اندون
 اهل صناعت محرمی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی مانند حرکت و آواز و چون در غول
 که در اندک نری اگر گن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدان نوازند و آنرا سکه خوانند مثل
 فی و شبانه و ستراسی و قرقای و تقیری و غیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معارف
 و مزامیر اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقاً
 کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و ترو و آبیه شرک است و این نیز که
 منبره اجماع می پندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقهاء علما است و متشای علق
 و تأمین و تعیین اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور ویراسته است اولاً معنی حرام مطلق
 و حرام قطعی تمیذ شده و مطلقاً آنست که جمیع اجناس اقسام آن بحکم شارع منع باشد و

در ارتکاب آن و عیدی وارد شده باشد بچو قتل و زنا و سرقه و قمار و شرب خمر و غیره حیوانات که هیچ
 قسم از اقسام او جایز نیست و در حرمت آن کسی خلاف نمی کند بخلاف مزامیر که در شرع حکم واحد است
 همه اقسام آن نیست بلکه در حرمت آن اختلاف است و در بعضی حرمت اگر نسبت در غیر
 مقتدایست نه در مطلق ثانیاً حرام قطعی است که ثابت شود حرمت آن به دلیل قطعی لا شبهه فيه
 و اینچنین دلیل و محبت در شریعت منحصراًست در سه چیز یکی قرآن مجید و دوم حدیث صحیح سوم
 اجماع است و تقرب بقیل صحیح واضح خواهد شد که قرآن مجید و حدیث و اجماع است بر حرمت
 مطلق مزامیر باطن نیست اما حرمت مقتدی و قسم خاص اتفاقی است ثانیاً معنی اجماع که در اصول
 حجت شرعی است نه مقتدی اند باید دانست که اجماع اصطلاحی است که متفق شوند اهل حل و عقد
 و زمان واحد یا از متفقین بر حرمت یا طاعت امر مخصوص به دلیل اصل من الاصول الثلثه
 و بهر سه وجه مذکوره تعریف حرام قطعی و گناه کبیره بر مزامیر و معازف صادق یعنی آید زیرا که در
 و طبل غزات و نوبت اوقات ثلاثه جمله مزامیر و مصرح الاباحت فقهاست و بر اباحت عجم
 اهل مابینه منقولست و در قد و جمله اوتار را شامل کرده اند و کس حرمت از کتاب و سنت و مطلق
 و مزامیر و در نیافته و آنچه و خصص من آن و در و یافته حرمت آن اتفاقست و در هیچک زمان
 اهل حل و عقد بر حرمت آن اتفاق کرده اند لیکل اختلاف علما قدیم و جدید و فقه من مزامیر
 ثابت است بر آسانی اثبات اختلاف مذکور اقوال محققین و فقهائیکه در تعقیب و تفهیم معازف و غیره
 آمده از کتاب زوایج فی اختلاف الکبائر تصنیف شیخ ابن حجر عسقلانی محدث سقراطی است و فقه
 عشاق منقولست اغایت آن در اینجا موجب دلالت است مگر خلاصه آن اینقدر است که
 از نقل اقوال مرویه صاحب زوایج چنین امور ثابت است هر که خواهد در آن کتاب به بنیاد یکی آنکه
 آنچه بعضی متأخرین در کتب خود با اتفاق علمای حرمت معازف و مزامیر نقل کرده اند آن نقل
 صحیح نیست و دوم آنکه در تفهیم معازف و مزامیر و اوتار از قبیل اهل علم و فقه متقدم بوده اند اما
 آنها بر امر واحد ثابت نیستند که آن قطعا حرام باشد یا حلال است و اینک شبهه قدما بطرف حرمت
 قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که بنظر ارضاء در اقوال مذکوره تا بل خواهند
 خواهد و ریاست که میانه و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع اوتار را گفته اند نه مطلق

این کتاب
 عسقلانی است
 که در این کتاب
 شریف

سماع آن و در آثار همه مزایر و معازرت را بقول خود داخل کرده اند حتی که وقت و عود و بر بطا و شب
 را که مصرح الایات با اتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن خردم و عبد الله بن عمر و عبد الله
 ابن جعفر و ماوردی و ربیعانی و ابن طایر و حلیمی و رافعی و حطانی و محمد بن یحیی و حاکم بن عیسی و علی بن رضوان
 مستفاد میگردد و اتفاق اهل بدین بر آن نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشسته است و در
 تحجیم آن حدیثی و بسبب قول اهل لغت چنانکه در ذواجر است عود شامل است سائر اوتار را و اوتار
 شامل است جمله مزایر را حتی که شبانه و سیرای رانیه که مخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه
 و سلم هر دو انگشت را در گوش و رو بیاخته و همچنان هر که بدیده تحقیق و اقوال امام حادی و ابن حاتم
 مصنف بحر الرائق که هر یک از آنها مقتضای مذکور است و از کبرای دین است نظر خواهد کرد که درین
 خواهد داشت که جمیع آلات بلاغنا چنانکه در سعاده کفار و در محفل شراب و ارباب ناسیجا نواخته شود
 حرام است و مع اتفاق چنانکه در محافل موقوفه صافیه ملا اقران مسکرات شرعی حلال است لما مرین
 قول حادی من ان الملاهی اما حرام عود و طنبور و مغف و قمار و طبل و ما الهی بعبودت مطرب
 اگر آن فردا ذکر و موسیقی یا غنا و طرب یا و لم یطرب منفردا کما فی النج و القصب بکرم مع الغنا و لا
 جده انتهى و کذا من قول عمرانی الحرام هو ما یطرب من غیر غنا و کعود و طنبور و طبل و قمار و بآلات
 و ما اشبه ترجمه برای آنچه گذشت از قول حادی که از قدما می فقهاست از اینکه تحقیق که آلات حرام
 یا حرام است همچو عود و طنبور و مغف و طبل و قمار و آنچه در لواء و بآلات طرب و سنده و قشیکه نقره
 کنند بطرب این بگویند غنا و از اند قسم دوم کرده است و آن اینست که زانده میشود بدان سرود
 از روی طرب و طرب نمیده و غیر غنا مطرب یعنی باشند چنانکه چنانچه و یا نبلی مکرده است
 یا غنا و غیر غنا تمام شد قول حادی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم غنا
 هاست که طرب و یا غیر غنا همچو عود و طنبور و طبل و قمار و بآلات چنانچه باشد یا نه یعنی این
 اقتضا نمیکند اگر نوازند حرام است و مع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که اوتار مزایر
 مخصوص برای ملاهی است و اختصاص اهل طرب دارد پس بجهت تشبیه آن قوم نیز حرام گفتن
 می باید جواب این اختصاص نیز با اهل طرب و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیج و شری آن
 مسلمین رایج است و با ملاهی آن همان در شرح لازم می آید بحسب روایات معتبره بیل قال

این هم مصنف فتح
 است نه بحر الرائق

صاحب الهدایه و قال ومن کسر المسلم ربطاً او طبلماً او فراراً او دقا او اهرق له سکر او مضطفاً
 ضامن و بیع هذه الاثام جازیه و هذا عند اجماعه و قال لا یضمن ولا یجوز سعيها و قيل لاختلاف
 فی الدف و طبل الذي یضرب لهواً فاما طبل الغزاة و دف الذي یباح ضربیه فی العرس یضمن
 باتلاف من غیر خلاف من باب التخصیص فی شرح الوقایه هم و ضمن کبیر مرفقه و اراه سکر و نصف
 شش المغزاة الالهو کا طنبور و المزمار و نحوهما و هذا عند ابی حنیفه رحمه الله و عندهما لا یضمن و
 لا یجوز سعيها و عند ابی حنیفه رحمه الله انما یضمن قیمته ففی الطنبور یضمن خشب المحنوت و اما طبل الغزاة
 و دف الذي یباح ضربیه فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمه شایخ متخضره و قایه میگوید که معروف آله
 باز نیست چنانکه طنبور و فرار و مانند آن ضامن میشود انسان بیکستن آن نزد امام ابو حنیفه و
 صاحبین میگویند که ضامن نمیشود و جازیه نیست بیع همچو اشیا امام صاحب میگوید که بیکستن طنبور
 قیمت چوب تراشیده را ضامن میشود و لکن بیکستن طبل غازیان و دف که مباح است نوزن
 آن در عرس و شادی ضامن میشود باتلاف آن باتفاق امام صاحبین و فی المغنی ابن
 قدامه الملاهی نوحان محرم و سوا الالات المطربة بلا غناء و کالمزمار و الطنبور و نحوه لما روی ابو
 آمانه رضى الله علیه السلام قال ان الله یعقبنی رحمته للعالمین و امر لی بحسن المعازف و المزمار النوع
 الثانی مباح و هو الدف فی النکاح و ما فی معناه ما کما یضرب من حاد و یکره غیره فتح القدر
 من باب من لا یقبل الشهادة ترجمیه و در کتاب منی تصنیف ابن قدامه است که آلات لهو و سحر
 کلی حرام و آن مزامیر مطربه اند که نواخته شوند بغیر غنا چنانکه فی طنبور و مثل آن برای حدیث
 کرده است کرده است ابو امامه رضى الله علیه من تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق الله
 بر اینکجه است مزاحمه برای عالمین و حکم کرده است مزامیر محکوم کردن معازف و مزامیر
 و نوع ثانی از آلات مباح اند چنانکه دف و نکاح و آنچه در معنی نکاح باشد از اقرب جدید که بود
 سرور باشد و مکره است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدر و باب من لا یقبل
 الشهادة سوال اگر کسی گوید که از احادیث و اخبار که در دلائل اباحت ذکر کرده شد سماع و
 از آنحضرت و سماع عود و ربط و طبل غزاة و حجاج از صحابه و تابعین باختلاف اقوال
 گاهی است گشته اما در اصل و طبل و ناک و کپا رنج و سارنگی و شستار و طنبور و غیر آلات متحرک

اهل هند که در عهد انحضرت صلی الله علیه و سلم نبود، اباحت آن چگونگی ثابت شد چو اب گویم که موت
 مذہب حنفی اباحت آن محتاج دلیل نیست زیرا که برضا بطه خفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت
 بیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورد و نقص و مخصوص آن چنانچه علمای خفیه در حدیث انگشت نذرت قاتل
 و اعلیٰ النکاح بالدفوت تصریح نموده اند که امر براسی استحباب و سنیه و دینی است و الا اباحت
 غنا و دینی محتاج امر نبود اما بر مذہب شافعی رحمۃ الله علیه که نزد وی اصل بر اشیا حرمت است
 احادیث مذکور و فعل رسول صلی الله علیه و سلم براسی اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که
 بورد و نقص در یک فرد اباحت مطلق ثابت میشود و اما دیگر اقدام مزامیر که نقص شرعی در حل و
 حرمت آن ورود نیافته باشد سکوت عنه ماند اکثر علمای خفیه موافق وصول خود بر اباحت آن
 قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده خبری که از جنس وقت و
 طبل و عود و شبانه یا قند با اباحت آن تصریح نموده و در آنچه منعی یافتند همچو کوبه و طبل مختلش که آنرا
 و یکی و دو و گونید آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر پیش غنا مجتهد فیه برآمد
 و نیست انکار و مجتهد فیه سکوت ال آنچه نوشتند که مزامیر مقدر با منکر است شرعی حرام است و بغیر
 اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نمیشد چو اب مقصد و از
 اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز با سباب محرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت
 نماز در اوقات مکروه و کراهت عبادت به نیت ربان و سمع معروف و مشهور است پس غنا که
 حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید با سباب محرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و دو تخریفات
 غنا را در چهار انواع خنجر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در متغی و مستح باشد همچو سر کشیدن زن چپیه
 روبروی نا حرمان بلا حجاب که آنرا از خوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جایز نباشد
 بحکم حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله حرم القتیقه و بعضی آنرا
 و تعلیمها و الاسماع الیها ترجمه روایت می کند ابو امامه رضی الله عنه از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بدستیکه خدا حرام کرده است و زنان سرود کنند را از سر
 پیشه چنانکه دو تنه یا یک تنه بپایانست باشند و حرام کرده است خرید و فروخت
 و فقیهات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سرود آنها بموجب حدیث

مذکوره شنیدن غنای طم الغان و دیدن رقص و صورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال
 اجنبیه در پس حجاب سرانید یا سکوچه خواه جاریه مملو که یا عجزه که خوف فتنه و نظر شهوت پرو نباشد بلا حجاب
 تیر سبز آید سماع آنها حرام نخواهد بود و کما نقل عن قتادوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت معنده جاریه
 تغنیان فلما کان وقت السحر قال مسکنا هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان هر دلیست از
 حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کس نیزگان
 که بی سرانید پیش وی بشب پس هرگاه وقت میر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید این وقت
 استغفار است و در کتاب کشف الماقلع عن اباحه السماع مذکور است که اول تریدی بضعف
 حدیث اشارت کرده و بر تقدیر مراد از فتنه جاریه است که سرانید برای رجال و مجالس شراب و آوار
 و اما غنای جاریه برای مالک خود و همچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نیست کسی بیان
 بتجویم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجوب حرمت در سماع باشد یعنی کلامیکه سرانیده شود مشتمل باشد بر
 مقصودی که سماع آن شرعاً حلال نیست همچو مدح آن حسیله جمیله منقیه و صفت شراب که سیرجان نیست
 آنکه زبوسوی شراب نخواهد شور باشد سماع مذکور بر امانت دین و سوادین نسبت ابیاد و اولیا و پیغمبر
 و رفیع القدر است ان التقی المحرم ما کان فی اللفظ مالا یحیل کصفه المرأة المعینه الحسنه و صفت
 المبعج الیها و الدیریات و السجایات و الیها و المسلم اودمی اذ اراد المکمل بجاه لا اذا اشتهر
 للاشتهاد و اذ لیسلم مضاعفه و بلاغه ترجمه تحقیق غنای حرام آن است که باشد در لفظ خبیثه
 نیست شنیدن آن شرعاً چنانکه تعلیف آن خوب صورت معنی و وصف شراب که برانگیزد سماع
 آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه و تجمانه یا سجو مسلم یا دمی و فتنه اراده کند شکام بان
 همچو راه خواندن شعر برای مثال و اشتهاد یا برای تعلیم مضاحت و بلاغت قسم سوم آنکه وجه
 حرمت و مستمع باشد یعنی سماع هوای نفسانی که شرعاً روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع
 آن هوای حرام و نفس وی بفریاد چنانکه شاربان خمر ذوق شراب و زانیان بشوق طماع
 و عشاق فساق پایا معشوقان مجاز و کفار و مشرکین و معا بد تجمانه می شنوند و همین قسم غنا
 و در امیر و حدیث شریفی آمده که نا فغان آنرا دلیل حرمت غنای مطلق و در امیر طایفی
 می پندارند حلال است و آن خاص اوقات منکرات شراب و غیره است عن ابی امامه رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يفتي رحمة للعالمين وامرني بحق الساعات والهمز
 والاول ثمان واملر الجاذبة الى آخره ترجمه گفت ابو امامه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرستی که
 برانگیزنده است خدا را رحمت برای عالمین و حکم کرد مرا برای دور کردن سعادت و فزایه و انعام
 و رسوم با بیعت کفر و شرک پس اینچنینست دلالت میکند بر حرمت غنا و سعادت و فزایه که در مجاز
 شرب خمر و نشاء و غیره مذکور است باشد سلطانا بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود تأمین
 اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزودی مسی بالندودی تعصیف ابو الفاسح محمد ابن عبد الله مشقی
 مرویست اعلم ان السماع الذی یجلب علی علماینا فی حدیث ما کان علی سبیل اللذو والکلب کما یسبب القساف
 و شمار بی انحراف و تارک الصلوة فاما من سبب القضا و بوضوح و العلم الصلوة لا تارک لور و قرات القرآن
 نموده حلال بلا خلاف بلکه فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنائیکه اختلاف کرده علمای
 آن غناهاست بطریق لهو و بازی باشد چنانکه مردم فساق و شراب خواران ربی نماز را نیت می
 ولیکن کسی که صانع و نماز گذار و انجی باشد و تارک نماز و تارک تلاوت قرآن نباشد
 پس سماع برای او حلال است بلا خلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه حرمت در
 استعمال آلات غنا باشد و آن به سبب می شود که رباب و چنگ و ستار و طبل و زور و ریتم و سازگی
 و دهل و غیره فزایه یعنی غنا نوازند چنانکه رسم کفار و مشرکین از عباد عرب در ابتدای اسلام بوده است
 که بوقت طعام و شراب خواری حرف می خوانند و آنرا نوازند و آنحال نیز در رضای و سلاطین هند
 که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند و همراه آن غنائی باشد موجب حرمت اینکه بحیثیت تجمیع
 شراب آنچه لوازم و رسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که تغییر و فرست
 دو یا یعنی جام و صراحی و غیره اسباب شراب می باشد حرام شده بود شمول آن زدن فزایه یعنی غنا چنانکه
 رسم کفار و رایام جایز بود و حرام کردند تا بلاماخذه آن شراب یا دنیا بد و ذوق و طرب و مزامیر
 رعنت و شراب نه انگیزد و بعد از آن اسلام که حرمت و نجاست شراب در دین مسلمین مستقر گردید و حکم
 که اینچنین و غیره بیعت شراب حرام شده بود و در آن حرمت ذاتی بوده است تا مستعمل
 پس استعمال کنند اینچنینکه مشابیه است بلیت کفار نباشد چنانچه و کتب فقه یا باجست ادائی غیر مستحب
 مگر استعمال آن در مسابقات نیز که مشابیه بوضع پیچان آن باشد منوع شده قال صاحب الزهد و الاصل

لورایت جماعت مجلساً و آخره آله الشرب و اقداره و مصروفیه اسکنجین و نصبوا ساقیا بدو علیهم تقام
 و بحسب بعضی حکما شرب میخانه درینم حرم ذلک ترجمه گفته مصنف ز و اجر و برای همین تشبیه میسبب میخوار
 است اگر به بنی تو جماعت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اند ظرف شرب خوری را همچو جام و گلدان
 و غیره و بآندازند در آن اسکنجین و شیر و غیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بر آن مسلمانان
 و جواب دهد بعضی آنها با الفاظیکه عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیر و غیره نیز پاس
 تشبیه کفار علی بن ابی القیاس اگر چه در مجلس شراب نباشد و مزامیر بغیر عنان نوازند چنانکه می خواستند
 وقت شراب خوری پس بنا بر بید احتیاط و برای تشبیه آن بیات در مجلس غیر شراب نیز از آن اسیر
 بلا غنا حرام کردند فی القواعد الشریعی الامام عین الدین عن سماع صنیع فی زیاراتنا مع الائمة
 قال الله سبحانه و قال محمد بن العاصم الزمان امام فخر الدین شیرازی رحمه الله علیه
 المزامیر و وجد الاموات للوثر و نه فهو بالنظر الى نفسه صیاح و ذکر الامام اما الحرمه
 لعله اخرى و هو التذکر عند شرب الخمر لکاروی الثقات عن النبی صلی الله علیه و سلم
 اذا حرم الخمر حرم المزامیر اذا الناس یضربون وقت شربه وقت ضربه لتذکره العباد و
 هو فی نفسه یلغی فی غیره فاذا كانت هذه المفقوده یفقد الحرمه لکضا و لهذا یباح منه
 الذوق فی الحرب و العرس و ضرب الضیم للاوقات الخمس حیث ان الخمر یبغیر بتغییر
 العله و اذا كانت النفس مکرهه بالصوت و الذکا مشافهه لمشاهدته لعله
 فاصوات المزامیر داعیه من الذکر الى الصفا و رفعة من السفل الى العل
 اذا الصوت الحسن و هو فوق الاکروج و فوق الثکافی عاکم الملکوت
 ترجمه در مقامی قواعد و نسبت که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که راجع
 یافته در زبان ماسد آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر و الزمان امام
 محمداً بن شیرازی رحمه الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موعود پس آن متظرات
 شود مباح است و ذکر کرده است امام آیه است در مزامیر بعلیت عایشی است و آن تذکر است
 بر و شیر و غیره چنانکه در آیه است که در مزامیر و بان شیرازی صلی الله علیه و سلم که حرام شد خمر حرام شده
 مزامیر نیز که هر دم مینواختند مزامیر را وقت تشبیه خمر پس حرام کرده شد و اخلاص آن بحسب یاد کرد

نمیشود و در غیر آن که شراب است پس قتی که آن علت منقوض خواهد
 بود برکت نیز و همین جهت مباح است زدن وقت در غزا و در شادی و زدن هیچ بر اوقات خشمه زیرا که
 حکم منقضی میشود و غیر مباح است و هرگاه که باشد نفس منزه یا و از زکی آماده شود برای مشاهده حقایق پس
 اصوات خرامیر باعث انداختن یا از که در تامل و در افق است آنرا از پس بطرف بلند
 زیرا که صوت جسمی از برای او مخرج است و قوت آن در عالم ملکوت و مطایق روایت مذکوره در
 انبیا و اعلام و امام محمد غزالی زوال برکت عارضی از خرامیر و بنگار است شراب خواری مذکور است و
 همچنین در قنای ابراهیم است و در قنای غیاثیه مرقوم است در نقل عبارت هر که طوالت
 و استقامت گذارند شد سوال اگر کسی گوید که در مجالس صدقیه اماره و ثوبه و رت و بیریشه می سازند
 و الا در کمال مشهور است پس باید که بجای اماره و بطور قسم اول حرام باشد جوایش اینکه اماره و
 کالنداره و تکمیل تحمیل نظر شت است یعنی چنانکه نظر بطرف است و همان نظر بطرف
 اماره و حرام است اما شنی از استماع صوت اماره و شنیدن آواز و بطریق دیدن خوب رویان و آواز
 بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در تفهیمات الانس منویبند که شیخ روزبهان بقلی قدس سره
 در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوب و بود که عارفان در مجمع سماع
 بحسب تریج قنای سید شیر محتاج اندر و بک طیب و وجه صبیح و صوة بلج و مطابق آن امام محمد باقر
 رحمه الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان و عورت نیست هیچ روی کودکان البتة
 نکر سیتن در روی شہوت که چنانکه بیم فتنه باشد حرام است انتہی آنچه بقدر علی حسانه که محفل سماع
 حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معرا و بشیر لفظ مذکور در شریعت و طریقت است
 و محلی میباشد که استوجب رحمت رحمان است آنرا از عرس سمر با قدس حضرت مولانا قدس سره
 این بود سال اول در ماه شوال بین الاصحاب شورای اجمعی شد که مولانا قدس سره را
 اقسام ثانی عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند
 که چون عالم توکل است و بیکدام والی دارند مولانا نیست و نیجالت بجز قسم ادنی که یک و دو
 شود و بیک صورت است و باید که این خدام گفت که برای قسم ادنی و لم اقبال نمیکند و اغلب که
 پسند جعفر بن شافعی و در قسم علی بن ابی طالب است و علی بن ابی طالب است اندرین حال

برخی الامور و سطحا عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث در آن تقلید پیران پیر حضرت خواجہ بزرگ ابوسعید
علیه النجۃ والسلام است کہ از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجیر شریف ایام عرس مقرر اند و چون
اینکہ تا پنج وصال حضرت مولانا نیز ششم و یقیناً واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده
رقعات بطور اشتہار از شاہجہان آباد تا آلاہ آباد و بنارس بسبیل ذواتک ترسیل یافت و بعد نماز
صبحہ کہ اکثر مریدین سکنہ لکھنؤ حاضر بودند اعلام کردم کہ حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات
و وفات خود را سپرد خدا فرمودند مصرعہ خدا خود میرسانست اسباب توکل را؛ لیکن با مقصدا
نقصان نیست و لازمہ تبریت مستحسن مینماید کہ انجہ مریدین و مخلصین شہر بر زمین فائزہ و نیاز حضرت
مرکز باشد آئمہ ار حسب مقدور خود و کان شیخ ہینگا و محمد بخش مودی سرکار رحمانی جمع ساخته
تا اتمام عرس لیل و نہار حاضر ماندہ یکجا خورد و نوش نمایند تا اتمام عرس لنگہ و مطبخ رحمانی
برعام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانہ روز ہنگامہ سماع گرم باشند
اخوی حلیقہ فتح علی شاہ صاحب و اکثر خیر اندیشان این رای پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند
کہ در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامہ و محفل مستحضر تا شش یوم شبانہ روز از قسم محالات
عقلست و بعضی صاحبان بدگمانی بردند کہ مولوی نورانیہ و خلیقہ صاحب تدبیر مع کون پو
برای خود ما کردہ اند لیکن در یافت کردم کہ جویندہ کور و محجور مرشدانہ مولانا پسند و منظور
گردیدیم غرض از دنیا و عقبی قبول خدمت است و بدو چہ ببالست اگر پسند تو اہم
کتاب لند و بطور قہرست بقید اسمای مریدین طیار کردم ہر کہ اہم مرید و مخلص باشند شدہ
بہر چہ بنام عرس آورد و در آن کتاب نوشتہ از دست خلیقہ صاحب بدو کان مودی مذکور جمیع
انما بعد از تسبیح مودی گفتہ شد کہ جنس تخمیناً دو صدر و پیرہ بویگہ گرفتہ خواہد شد و سوا سی مضر
ہزار دہ تومان ہزار و پیرہ ہرمانہ دوکان داشتہ باشی چون شیخ ہینگا نیز مرید و معتقد بودہ
و سائیان تپاشی مسجد در حین ایام عرس از تر و خود طیار کردہ صد من برنج نفیس ماندہ وارد
و شکر و روغن و غیرہ مویہ و مہیا نمودہ ازل عام داد کہ ہر قدر صرف شدہ برای خوشنودی
مرید حضرت ملکہاودہ پیشانی صرفت بناوند از عنایت مولانا بہ چہ موجود و لہم چون تجملہ مرید
شہر خد کسان دسی مقدور و باہمت نیز نمودند آہا صدرا و پیرہ برای جمع کردن در دوکان مذکور

آورند در آن زمرة محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاج پشته تا قاسم علی و حسن علی و یوسف علی
 و غیره افرا بای او و منشی را مدیال و بشن و بال سپهران لاله لکهن لال ساو علی الذکر و چوهره
 سر فر از احمد رئیس رودلی و سید کریمت حسین صاحب همیشه زاده سید غلام علی خان بهادر و
 غلام راسی بریلی و مولوی حافظ کریم احمد صاحب خیر آبادی میر منشی بیت الوزارت شاه آود
 از جمله معتقدین با اخلاص که از ده و ده سال شریک عرس میشود و عقیدت مریانه در ام
 حاضر باش درگاه عالم سناه است سماء چوئی خانم عرف چوئی صاحب قوم افتابست وطن
 قدیم سرگاتش پیشاورد و سوادش شایعان آباد بعد فوت شوهر بمقدم خود از شایعان آباد برده
 بطرف عظیم آباد و غیره و یا مشرق سیاحت کرد با مستر بان نامی انگریز جلیل القدر اتفاق شد
 افتاد و از وزیر ندی پیدا شد که ملازم سرکار کشی است و مبلغ ^{روپیه} پشایره خاد و خوش
 سید بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک دنیا شد و رکوته جهان آباد با سید بدر آدین شاه قادر
 عقیدت نمود و چندگاه استفاده برداشته حسن نیت و صدق طلوت سجدهت اولیا و فقرا پیدا کرد
 و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکنو در سرود و درگاه حضرت مولانا و جناب مخدوم شاه میسا
 صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میباشند و مبلغ یک یک صدر و پیه در سرود عرس نذر میکنند و سواد
 آن در هر سال و در هر محفل عام و بذل طعام نجوبی تمام میکنند و بمشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل
 در ویشانه مشغول الاوقات است عاقبتش محمود و یاقوت فقط سجدهت صاحبین مذکورین گفته شد
 که تجویز فرامی نذر برای کسانی بود که مصارف بیکر و زبر برسد کردن نمی توانند و شمایر یک اند
 فضل الهی استطاعت عرس مستقل بسیار نذر برای مصاحبت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب
 گذار شده دیگر پنج و زار با یک تقسیم کرده حسب خواه انضمام سعادت عرس نماید چنانچه شب روز
 اول میان غلام حسین مذکور و کاتارنج دوم و سوم لاله لکهن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان
 نام و خود تا ساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند در تاریخ اول غلام حسین
 نذر و شمس و ستوار اهل شد نه ست ضروریات مفصله ذیل نوشته دادم
 طعام جایه اقسام در یک وقت نامن برای روشنی بهار بانی و علی مارکنون قنادیل اعش نیل چراغان
 چوهره های سبز برای سادات چوهره های سبز برای مشایخ و مجال ^{چوهره} انعام چوکیسا خوالان ^{چوهره} بهارستان و تاج

مصارف بسیل بسیار می شود و سکه های امانت میسر است و تا کوپان صرف نکند و بطریق
در وقت خانه سفره میسر است و بجهت چاه هر دم هر وقت میسر است که علی بسیل امانت نماند و سکه های
غلام حسین از چنان بود که در باره خود و قریب پانصد و شصت
صندوق و پانصد تومان بجهت مصارف داشت و علاوه بر این است مذکور در محفل
سماع توالان را از خطبه انعام داد و مع محمد اسماعیل فرزند خود و دیگر اقربا تا آخر عرس حاضران و در وقت
مقبول شد حتی که نیر و یار شرفی مقبول شد و عرس گریه و خند ایشان بامروز و بعد فوتش محمد اسماعیل
بر خدمت موردی والد خود قائم است و از او هم قائم دارد و بعد غلام حسین نوبت محمد نذر علی قائم است
ایشان در همه سامان بخدمت حسین افزایش کردند و چنانچه غلام حسین بوال و باقو خانی و پهلوان سیر
و نجفی و همچنین و قورمه و کیاب و فیروز و قوتی و یورانی و آچار و دیگر آب سرد و همه لوازم شما نامه
تمام و در تمام شب موجود و میسر بود و در وقت نعت خانه هر وقت و شرف خوان چاه چاه مردم از همه قضا
فی بخش چیده می داشت که در نصیب یک آدم چهار کسان میر می شدند و محفل بیرونی را خواندند و چاه
بعد نماز فجر و بعد نماز مغرب و زمره و گاه هر یک میر می شدند و در میان سبزه را از طرف الاله اس مال
صاحب همه مصارف عرس در اندای یک روز می شد و عرس محمد نذر علی خان بطرف الاله آباد و در
تکال و سعادت و نفاست می شود و بتاریخ پنجم و ششم از طرف خایه نان و قلمه و پلا و فیروز و
بی نمک که خاص حضرت مولانا بود و بجهت حضا محفل و میمانان بیرونی هر دو وقت و چاه و میسر است
و روسای شهرت می شود و بتاریخ پنجم و ششم اگر چه در عرس اول بعد تاریخ ششم میرزا می شود و یک
و از عید الله یک در آیه روشن سنگ و غیره عمامه و ارکان سلطنت است و عمامه یک یک روزه
تمام خود را گرفته و عرس کردند و کشتان کشتان نوبت داده روز رسید و در آن نوبت منتظر الدوله
سید علی خان سبزه در بن پلا مالک بودند از روی پرچه های اجبار نشان و شوکت عرس دریافت
مستحب شدند که فقیر غریب را وطن و متوکل محض را بدون اسباب معاش این قدر چاه و جلالت
بعضه خوشامد گویان بهار و مدوح نیز گفتند که در زمین احاطه عنایت کرده جناب این چنین خجسته
و بدعتهای خلافت باین امانیه می شود گناه آن عاقل بشما خواهد شد ملک از راه خلافت نامی انیم
ظاہر کرد که بر مسجد مولانا سماع غنا و نفس صوفیان میشود و بهار و مدوح نام و از استیلا یک

کوه ال حکم نوشتند که محفل سماع را از مسجد دو رکعه مولوی عبد الرحمان مسدود سازند و از قوالان بپایان
 بگویند که سوره حرام کردن توانستند چنانچه کوه ال مذکور که معتقد مولانا و مخلص به استیلا کردند بود و مردم
 عقیده بر عقیدت حکم مذکور مطامع گردانید گفتند که من و خواهر منظم الدوله نیستیم ملک و نشان هرگز نخواهیم
 داشت آری این است که از طرف من عرض کرده و پسند که کسانی این مشهوره بپایان و از آنجا که
 شما میخواستید بایست وزارت شما بنظر شاه ظالم حضرت مولانا هستند که باور نباشد صلاح و دست داشتن
 که در بنده و عقل نفرایند سبب گیرانید بگویند بخت کس به بر مولانا بلایع باشد و پس به حضرت
 گفت که بجا کس سماع غنا از زمانه بی دارت من عرض میکنم که تمیز حکم کرده شد بعد از این پیام
 رسانیده آنچه تا سبب است که از طرف من نوشته شد و من تو را هم ساختن این اوده روز بشده بود و از سماع
 رگای تو ال ان نیز گرفته شده بود بر ما گفت که امر در صحت ضرورت است ان شاء الله تعالی فردا بعد نماز عصر
 شروع خواهد شد همانروز شب جمعه چو به از منظم الدوله آمده اذن عام رسانید که موافق مجلس آسما
 سماع و غنا هر چه پیشود شده باشد ما را اصلا تعرض و عزامت نیست عن تحقیق سبب آن چنین معلوم
 که منظم الدوله بعضی قریبان خود حکایت کردند که بپایان فی الحقیقت دشمن جانی من هستند و من
 و او ند که از آنجا که مولوی عبد الرحمان صاحب بدعت موقوف کردند چنانچه حکم استاد نامه کوه ال
 و او در و ساسی قبوله دراز شد هم تخریب و ویرانگری و بر روی من آمده بصورت عفتناک نمود
 شدند و گفتند اسی دشمن جان خود از زمان مولانا می عبد الرحمان حکم را فی منافی من عند حکم
 مدافعت فرمائید آینه خطا نخواهد شد آن زمان از نظر من غائب شد چنانچه قوه را حکم منسوخ
 حکم سابق بگویند ال نیز گفته فرستادند و معرفت چو بدعت خود در مخالفت تیر حکم رسانیدند برین سواد
 است و دو سال گذشت است مجلس بران قرار کرده است مطرب بران قرار شده است
 بعد سوه و وقایع از حال سبحان الهی سیده ملکوت کل شی و الهی به معون برود و یاد و یاد
 جاسوز و پیش آمد و آنچه غم اندوز از حال و دو قطب نان ثروت و محبت جهان و بهایان خیر
 مولانا می شاه عبد الرحمان علیه الرحمة و الفقران بالا جمال بنیة ال است که هر چند خاندن و مردم
 اعضا و رانده است تا از سابق بود مگر از غره و ایقده و شکله چری بوم بکشته هراج مقدس سبب حق
 بخار و باره تر از جاوه اعتدال و خیرت که وید چنانکه معمول است شب خیری به نماز و کردن نوشته

است نماز فجر و شنبه هزار وقت ادا فرمودند بعد از این حسب معمول قصد درس مشغول شدند و
 کلامی افتد جمیع کردند مگر حواس و اعتقاد را بپوشید و باز و جیره برینتر استراحت افتاده کلمات یاس
 از زندگی زبان مبارک را نهند و آتش خود خوانند چون مردم بنظر مردم و استقامت نامل کردند مضمون
 مبارک که میبایست هرگز نیاست و مرعین را دم آخر چه جای برینتر است و بر زبان مبارک که
 طریقتی تالیف گشت که دو شعبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد بعد از این
 از گفتگو در بسته مشغول بذكر قلبی شدند اسما و جمعی استند او گرفت و مردم در کعبی آورد و بهوشی
 طاهره غلبه کرد و معینا هرگاه وقت نمازی آمد نام نماز شنیده جمعی خاستند و وضو پا تیم کرده و رو به قبله
 ادا آید ادای رکوع و سجود آخر پراشارت هر یک رکن می برداختند و برای ما نشانی از نظر دو شنبه که درین
 فدا محمد نورانی را امر کردند از آنوقت نماز جماعت ادا شدند نتوانست و نماز باطن که
 معراج اعلا شریف است مستغرق شدند تا صبح آرزو و شنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله
 بقیع بطن ده هزار روپیه خریده شده بدستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکان است پنجه و خام
 و در هر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از زمین مسجد بقدر دو نیم ملک سه در یک پستی داشت هر کس
 حضرت بود که یکی مکانات احاطه اینچ وین برکنده زمین آن هموار و برابر مسجد کرد و شود و آنگاه
 بود که با وصفت حرف در تطیل کم از عشره امکان نداشت از اگر است آنحضرت آرزو و شنبه محمد نذر علی
 میبایست و از روضه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده بر
 کتد بدن مکانات مذکوره معین ساخت و خود تیر بدان خدمت که بسته اسناد حسن اجداد امر جم
 هزدن و مزدور تا و پیر از غیب و رنجکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات را از اینج و آن
 برکنده و بخت آن طایفه نموده و چه بچه با آبا شسته زمین برابر مسجد هموار کرده تخت فرود
 آهنگین آراستند باغبانان شهر از خود و دیده بیلچ پاکشیده تمام زمین را آید و ساختند و مسقه مای
 بیشمار در رشتیده آبپاشی قرار دادی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریفی بچویر نموده بران
 شامبانه تافته سبز لبتاده کردند و در آن عرصه وقت عصر آمد چون برای نماز حضرت میاید که در نیم پسندند
 که امر و زنجشبه است مولای حج قدرت انقبی از صوفیان حضار عین کرده که امر و زود و شنبه بود
 آخر گردید شب سه شنبه آغاز شده بپای سکوت فرموده نماز عصر پراشارت گذاشتند ازین پیش

به کسان را یقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید و درین ایام غلبه استغراق چند روز و در قیام رسید
 که موجب حیرت تصور گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهنو نوی که از مریدان قدیم و مخلصان
 صمیم اند به بالین مبارک حاضر بودند و دل خود گفتند که من قصیده بروه حفظ کرده بودم افسوس است که
 اینقدر کمالات نیافتم که بسبع مبارک حضرت رسانیده اجازت مکمل بگیرم حضرت مولانا در آن حالت
 بیوشی بر نظرشان مشغول شده فرمودند که مرزا کلن بیگ اگر قصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم لایق
 مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند و ارشاد شدند چنان ترتیل و تدبیر بخوانید که من بخوانم ضایع
 بیست اول قصیده تبرکات کمال ثانی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات به چاک غلظی بود و کج کرد
 بعد از ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه با نشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و ملاهبان و دوستان
 خود و ادم اجازت کماله و شامه مستعدیه الی ایوم القیامه دوم اینکه بعد از آن شب مرزای محمود و محصور
 عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل مادر رسیده است و بدست
 ما خلا مان چنین است **۵** هرگز نمیدانند که دلش زنده شد بعشق و ثبت است بر چیده عالم دوام ما
 فرمودند بلی ثبت است بر چیده عالم دوام ما و اینحضرت دیگر بر زبان مبارک رفت بسیار سادگی
 صاحب هدیه و تمیز خاص که بخدست چپ است و پاکوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آواز خوشی غزل
 حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور پناه برافروز جام ما بطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
 خوانند بر تکرار **۵** هرگز نمیدانند که دلش زنده شد بعشق و ثبت است بر چیده عالم دوام ما
 کیفیتی ماند که مادرانچ دول و جهان مفهوم شد که حضرت ناصوری عشاق در مهاجرت خود در بیافته
 افاحت تسلیم و تسکین و ایجاد قوه تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند خاک که بعد از آن واقع همان
 علیای آن قطب الواصلین مجربین بقیار و مریدین سوگواری را دستگیر می فرمود و الا کسی چه
 اختیار داشت **۵** سوخته حول و قوه اگر تیر و در میان و جو همه سوخته سوخته
 کجوه سوخته سوخته آنکه هر روز شنبه در حجره نشسته داشتند بوقت زوال و در پرتو نور حال مضموم شد
 کمترین خدام محو نور اند گذارش کرد که پیروم شد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیوسته علیهم
 والسلام با خالق اکبر سبحانه توسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما و امیکه
 از طرفت است خود اطمینان کلی حاصل نکردند تا قبایل نقل از میان عالم فرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی الله علیه و سلم هستند نیز می باید که بدون اطمینان بخارج و فلاح بیایند متوسلان اقبال جلت
 از نجاتان نظر نمایند تا ملل رشاد گردند برای متوسلان و دوستان پس برای دشمنان خود نیز این
 بیت عرض کردیم **۱۵** و دوستان را کجاکنی محروم و تو که باد دشمنان نظر داری به بداران روز و چو
 قشربیت میدادند که تری خدا هم محمد نود افند دست حق پرست گرفته بخش می رید از راه که است و خود
 که مولود یصاحب ما خوانند بود عرض کردیم بی غلام حضور است از راه شفق است رشاد شد که مثل صبح الهی
 کجا پیدا خوانند شد حجت لایمین است مصرعه است و انار حجت لایمین و کتیرین گذارش که **۱۶**
 ترا همچو بنده بنفید بی و مرا چون تو نخواهی نیاند کسی به این سخن شنیده چشم پر آب شده است متعجب شده
 بعد اوی نماز سه شنبه معمول قدیم بوده است که تا اذان عشاء و قبله نشسته مراقبه می شد از آن
 نیز موافق عادت قدیم غیر مشکلی و بلا اعانت غیر بقصد مراقبه نشسته از بسکه اعتقاد و قانع بودند
 مبارک مائل برین می شد هر چند عرض کرده شد که در نماز عشاء و پراست منور تا رسیدن عشاء است
 دراز شوند مقبول بنیتا و هرگاه متعجب گشت که خلافت معمول بدون فرائع عشاء استراحت تمام بودند
 بنده نور افند اذان خوانده کافح تمیم بجنود در پیش کرده در عین غفلت و بیوشی دست کشیده بودند
 که هنوز وقت عشاء نرسیده است معروض شد که اذان عشاء خوانند رشاد کردند که قبل از وقت
 شده است عند تحقیق معلوم شد که فی الحقیقت اذان قبل از وقت شده بود به بعضی اشتباه گشته
 گفتند سبحان الله پاسداری اوقات و عین بیوشی است خوشحال میاری و بهوش مبارک
 روز چهارشنبه تحمیل یکپاس روز برآمده در تجربه شریعت بحالت استخراق دراز بودند یکبار برنگشته
 نشسته و حالت جذبه آتوق غلبه کرد و در اشغال گو یا یا این احتطاب کرده میگفتند تنهفت عشا
 یو یاسن العذاب بجز انتظار نشد در تحقیق یک و زجه نقصان بود و این کلمه را که رسد که بر زبان
 رانند بعد و رجوعش آمده گفتند که نجاست و وزخ تو مرا باند ازوران تا سر و گردانم از ایند و ناب
 چهره سرخ گردید از جلال دست بالا کرده فرمودند که طریخی را نید حیات به باعانت شاه هدایت است
 صاحب وقوع علی شاه صاحب و نیده و حصار بر خاسته است و اندوختند و فرمودند که مرا ببرید پسیدیم
 که کجا بریم رشاد شد که در و وزخ و از اندرون چهره باعانت و در دم تا صبح سجده شده نشسته و باز
 بر خاسته در چهره رفتند و باز در صبح آمده گفتند من نمی یابم و وزخ را تا سر و گردانم بعد این حرکت

در جمعه رفته بر بستر افتاده بود و شش روز نیک چه شریفی در روز گردید و همین سرف کرد و اینجا جانت حضرت
ندیده بود و در خط هفت روز پس از مغرب و الفضا کثرتن خدام محمد نور الله را با و کرده ارشاد فرمودند که از قوس
الی اشدان الله بصیر با اعدا و سه مرتبه از زبان مبارک خود فرمودند و سه مرتبه از زبان بنده گویند
تسلیم بیا آوردم چون آیت مذکوره در و خاص بود و بجای نام و مهر خیر حق مکتوب و مر سوم میفرمودند
شریف تامل کردیم همین کلمه افش امری الی الله تاریخ سال الفیل یعنی شصت و سه هجری بلام و کاست
بر آورده اند که در اوقات نیز اشارت با همین بوده است سه سه اشارت محمد الهادی
کمال کشاد و اندک کشاد و اگر کشاد با تویم بخشیدند که نه افاقت شده بود و در شش روز تا در شهر و راحت کرده و در
از ایت وقت در سن ششوی شریف و در مسجد معمول است باز با هم بخا بیز با چند عذر بیایستی کرده شد فرمودند
که آبجیات ما شنبه نیست چنانچه در سجده آورده و بقیه نشانند میان غزوات الله و اسد الله و علیه السلام
محمد نور الله چاکسان شنبه چنانکه آنکه سبوح قدوس ربیع و قبول قهر محجام حاضر شده گذارش که در شنبه صلح
حجاب است فرموده و در سبب الله چنانچه اصلاح بخوابی تمام شد من بعد بجهت بر رفتند آخر روز شنبه
حضرت را در همین مسجد بر بستر غلطانیده اذن عام زیارت مجروح و او در چنانچه تمام شب تمام روز
حجتی بون خلایق از مرد و زن و شیعه و سنی و هند و برای زیارت و حجت می آمدند و گاه شریف
را حدی و تائیدی بنمود چون حضرت را طاقت ایجاب و قبول حدی البیعت مانند میان فتح علی شاه
و گاه می نور الله دست حضرت را دست مریدان ایجاب و قبول می کنند و در این اوقات
لفظ مبارک بگوید زبان حق تبر جان نخود او می کردند و مریدان سجد و حجت گردید و ناری پیدا شد
مردان شب بخاطر بنده محمد نور الله گذشت که استب کینار و یکصد مرتبه در و جعلی الله علی بسمیه
محمد و آله و صحبه و سلم معمول حجاب مولانا بود می باید که استب تبرقضا نشود و کالتا او باید کنند
چنانچه میان فتح علی شاه را گفته که تسبیح گرفته در و معمولی از طرف محمد مولانا می آیند و من نیز شروع
کردیم و بعد خوش خادوم خاص را نیز بدان اشارت کردیم و هر سه کسان گرد و پیش حضرت نشستند
در و بخواندیم در بر حضرت بیست و شش غلام ابراهیم بر وانی نعم السهار پوری یکی از مردان و حساب
سید احمد صاحب خانگی که از بنده در احاطه مذکور اقامت دارند یکمچم پاس شب گذر شده
حالت قنودگی دیدند که سوانی شخصی غظیم الشان طلیل لقدر ناگاه در احاطه در سینه بیست و شش

از مردم بهرایی پرسید که سواری کسیت گفتند رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و مسلم برای دیدن سوک
عبدالرحمان تشریف آوردند منشی مذکور میگوید که باستماع اینچیز در مکان مذکور بطرف مسجد و دهیم و حایند
کردم که بلندی شک ره چهره شرقی مسجد است حضرت مرتب نشسته اند و از ناباتی چهره مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم حوالی چو پرتو روشن و تابان گردید خواستم که خود را زیر قدم مبارکش
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته و مسجد آمده به غایت
تجیر داشت دوست مردم صفار گرفته نشان میداد که والله با الله همین وقت حضرت صلی الله علیه
و سلم از آن جانب نشسته دیده ام فقط اطباء و حکمای شهر می آمدند ای حالت و بغض لما خطه کرده تشریف
میشدند که کسیر مثل صحیح البدن و روح شادان بی رنج و بزرگ است پس بطل حواس
از او را که ظاهر است چون مردم حضرت را خیال نماز بود و استقبال قبله هر وقت منبجاستند
لذا بستر خواب شرقی و غربی گسترده شده بود تا به مجرب برخواست و بقیه بانشینند لیکن حضرت بران بستر
خواب نگرند با جهت پیوستی از نماز مغرب تا عشاء نشسته ماند بعد قرائت عشاء و استیم که بر سجده
حال دراز شوند بر مرتبه که غلطانیدم پاکشیده برخاستند بسبب اینکه با طریقت قبله دراز میشدند ظاهر
بستر را چو با و شمالاً گستردهیم استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ کرده اگر بشت نشسته تلاوت
سوره بسم و سوره ملک و غیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از ذکر جبریم گردید
عظم استند که روح منتقل شد چون بغض بدستور بود بنده درگاه متجدد تورات در گوش آباد از بلند عرض کرد
که روز جمعه است تهیه غسل و نماز هست یا نه از کمال یشناخت چشم و اگر ده فرمودند که مرا بر خیز
و هر دو دست بالا کرده ایاده نشست نمودند با دنی اعانت چنان سبک و شاد و بر تناسه نشسته
که گویا همین وقت خفته بودند و آب برای وضو طلب کردند کلونج تیمم پیش نموده شدند آنرا دوست
زوه اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت و آب وضو آوردند خواستش سواک معلوم شد
چنانچه محمد نورانی در آنست که بدست گرفته تیر تیر و استغاب تمام وضو میکانند و ادعیه ماثوره با و
بلند بخوانند و کلمه شهادت حضرت بنیان بخورد و میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده
باز مشغول گشتند و به قول الان اشارت رفت تا کلام حمد و ثنا و اعت رسول خدا صلی الله علیه
و سلم تا یکپاس روز پیاپی سرانیدند بعد قرائت کرد اگر ایستاده سوره قنانی با سبحان تمام تا دهم

میخوانند بعد نماز جمعه شاه بدار است احمد صاحب اوده شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جالین
 مولوی انوار الحق و غیره مشایخ کرام که حضرت بطور حلقه نشسته ذکر به شریوع کردند و بنوعیه هم مبارک
 تیر و شد مکن ذکر قلب و حرکت بنفن بدست و بجاری بود و بجا کت کند بدن قمر و جباری مکان غسل
 و غیره شروع کنانیده شد همه مردم موافق و مخالفت را خطره انبغی خطور کردید که حضرت رضی الله عنه
 انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود پیچ خطور این خطره بود و چشم واکره خمیازه گرفتند شعله نوزان
 بر چهره مقدس مستولی گردید که نظایر پندگان تاب دیدنش نیاورد و بعد چشم حق بین از کب باز کرد
 در پاپ لفظ اند گفتند نظم این گفت و ز گفتگو نمودید از شربت وصل چیده نوشیدید بنفش
 از بود استقامت افتاد و طبع از روش سلامت افتاد و ایر زمین سیاه بر خاست و کرسینه بر نه
 بر خاست و روزم ز فراق بر سر آمد و کین روز به بخت من و ماد و در خاک نشاند روزگار هم
 افتاد خزان بنو بهارم و تو بگذری و مرا گذاری و اینست طریق دوستداری و هر چند جهان بهر
 خیال است و در خواب و خیال امثال است و خود گو که بخیاال چون شکیم و خود را بخیاال چون شکیم
 بی وصل تو زندگانیم چیست و صد خنده مرگ بر چنان زیست و نقش غم شکست در شستم و کزاک
 چه کند بنوشتم و آنرا که شد این فنان و در گوش و شد خواب ز دیده اش فراموش و همچنان
 صد هزار چو ما وقت جان تو بهر دم هزار تحفه و مایه روان تو و پیچ و رجوع روح به عالم قدس که یکبار
 باقی مانده بود جمعه و ششم و یقعه ۱۲۵۵ هجری اتفاق افتاد عالم ته و بالا گردیده و صدای فریاد
 و فغان بعرض برین رسیده بخوف هلاکت و بیای بی حضار عبید مظهر را که به خواب بویست
 در حجه خاص بر دهم بعد تحویل و بکهن بر سر جنازه نهاده و استیم که درون مسجد نماز خوانده بر قبر
 که درون احاطه و بیرون سخن مسجد طیار بود بریم جنازه بلند از دستاشده بطرف شرق که در اینجا
 قریب ده هزار مردم مشتاق و محبوس و دست کوس ایستاده بودند روان گردید بهر چرخه ما مردم
 بطرف مسجد میکشیدیم به ضبط و اغاده آن بچاکس قدرت نیافت بطرفه العین در تمام احاطه
 و کز و قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب سید و الله باشد که انجیر کت قصری خلافت ملوک و پادشاه
 حاملین جنازه بود و برین حرکت که کسی باشد که دست او بر سر جنازه یا چادر که بالای آن بود و رسید
 بعد نماز جنازه و عمل سقا طهر قید و منقطع آن بهر دل جسد مظهر معنی و منور سها خنده و سوا سی حضار

[illegible]

مسلمانان نماز کرده و آسمان را غسل و وضو طهارت کامله کنایه بخواندن کلمه طیبه پشت نماز است
و دیگر مومنین با وضو کرد و قبر شریف نشسته بر هر یک نشست یکبار و دو سه بار سوره اهلان هم کرده
همه ازان میزدند و نمازات با هم انداخته و خوانده و بر چوبه گلاب و کیوثره آینه در دو و کلمه شاد است
خوانده خوشی را با خشت و دیگر وصل می کنند و بر همه مژوران که در چار شریک اند تا کعبه است
که زبان خود را بخورد و و کلمه نکشاید و مردم مخالفت ندیده است شکرین تا شای قورست الهی میگویند
که در پیش منگیس و غریب لوطین و یکس که مسج گمانه و آشنا و غریبه اقربا بدار و و از شتران دنیا
کماهی یک جبه و ملک خود ندانسته بل در دست آنهم بگذارد از نه اجم چهری خود دانسته خیر تمام
و احتشام از غیب میگردد و من کان فقد کان الله که هنوز ز قیام و قد ضوره ایامی سوره و قدس
با تمام و اختتام نم رسیده که تفرق و انان و مورخان ملک تاریخ و کتب اربع هزار ساخته از بجز عانی
گوهرهای ابار و از قعر بیاسی من لدن در رمای شاهجه ایام رسد انبیا و احمد ایامها را شنیده
و انسته مشتق نموده از هر اری چند تواریخ بچشمه و از بچشمه ماده تاریخ صحت ممتد و ثبت میگردد
و برین نقاب مولوی حاکم علیه السلام نگار می کاری کرده که در هر مصرعه از قطعه چهاریتی لی تعریف
بلا تخریج و بلا کم و کاست ماده تاریخ بکوب برانیده در آید از بسکات نغمه شکواریخته و در قطعه بر یک
سبع تاریخ زبان و دیگر گفته خراشده و غنا خیر از قطعه اولی از مولوی مدوح ^{طیب} و
عارف حق پاک من و پاک وان چه شده ارشد و والا اول و ای زبان که کاشف قدسی ملک
ملک چه تو چو جید و شنبلی و هر چه در ده و بچشمه و ران و جبه سانس و بچشمه و بچشمه ازلی و زنجبان
ملکی شان بکزار جهان و آب هر صریح کشش دان که بچشمه ایام و عین رحمان و بچشمه و بچشمه
قطعه ثانی و انی و ملا که جناب شرف هر دو جهان و گشت ترین و از غنا و شش و از غنا
مال تاریخ و قاتش ملک نورانی و گفت چه سید جنت شده و از غنا و از غنا و از غنا
در بعا که ذرات تقدس سرشت و بهشت ایچان آمده و در بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
نوشتم که غم ایچان از بهشت و وجد نمته است و بچشمه و بچشمه و بچشمه و بچشمه
عیش لبیکه هر گونه غم رو نموده و قلم سالان و لفظ غم نوشت و تبرکی زبان غمته تاریخ شد و بهشت
هر عین جان را برشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
^{ایضا}

عجب نیست که تیره باد بچشم که شائق بسی دانه اشک گشت	بچشمین جان فطرتش همه اشک گشت
یکی از شرفهای قصه دیوی که محب مخلص قدیم و معتقد بهیم بوده	لوقی رحمانی استند در قطعه و آ
خدا تو این عهد به اقصیه های ناورد بهر ساینده و در حسن بیان حال	استجیع کمال مرکب فکر خوش و آ
فقطه ای که مطلع توحید و دیوان	قاشت گشته حسیفا مسلما
بلک شتاق تمنایش لقا	قبله اصحاب تحقیق و یقین
شبلی عصر و بنید روزگار	مخی دین ناسب غیر الوتر
قطره عین بر شد لا منتی	سماوس ذیقعه جمعه و نه مهر
لفظ الا الله حسداً و اکرا	باقیا بالله فان عن سول
بی زوال و نقص بی رنج و غنا	شد و دو دناوی کل صیوات
تاج تقوی و سرب جید و ترک	آن دل ایمان و زهد پیر یا
منظر ابرار علم کبیر یا	مقطعی تاریخ قطب لوالی
در دل حافظ خوش القاسم شد	ایند افتد بی تم و توین چرا
من ابی است فضل و اعتد	عبد فانی گشت در رحمان تمام
قطعه ثانیه غیر نشخ و زغیر یافته	عین کل گشت بطرف پیوه گفت حافظ عیان هر پیوه گفته لا اله الا هو
قطعه ششم جنازی پیر عید رحمان	هر یک منهد سے حافظ خدا پند
سی غل که نادسی خدا پرخدا	ایضا منهد حافظ تاریخ جان بود
بنوشت ز اینها ۱۲۲۵ تو لقا	تا حرف نشتم و حسم الله
خلف مولوی قانون مرحوم که مدی خاص و محب با انحصار	حضرت مولانا قدس سره العزیز بود
قطعه اولی عبد قبول حضرت جان	صورت فقر و مستی مهیا و
رفت سومی بهشت آن می جو	بدرابط ز بجز تاریخش
گفت با ایت بغیر قلاب ریا	منظر لا اله الا هو
که بالهام رحمانی بکند ناقص	عاصی پر گناه محمد نور الله در آمده بود
دشمن جان اهل علم و یقین	آفتاب سه پر وجودت را
	گوهر کعب طریقت را

کرده تخطی به ته نقاب زمین رفت از هر سینه توحید شده ملک هدایت و عرفان گشت واصل بذات ملک قدیم	ساخت بهمان زشم فلانین شرح این ماجراست که گویم عبدالرحمان صاحب ایقان تا دم واپسین سینه و سینه	شده پوشیده صورت تجرید نیزه از آب دیده می شویم شده گلگشت سبز باغ نعیم په در و شش افوض اهر
چون ارادت سرشت نورا شد یافت از سال ارسنال خبر قطعه تاریخ از مولوی محمود علی صاحب قد و عارفان شرع پناه	از افوض گرفت ۱۳۰۰ گوهر معقروت نثارش باد صاحب قطعه او در سال گفته گفت سال جلالت او	بیکار هات شیخ دین بهادر شاید قرب بکارش باد عبدالرحمن معرفت آگاه گشته باند عین نور افند
بچنین مصراع مشهور تاریخ است مخزن علم وحدت الله بچنین بچنین مصراع اول بقیده با تمام نثار و عارف حق گفت بچنین	نهاران رحمت صبا برو از سر و پنهانی به تاریخ کی بچنین ۵۵ سال جلالت و نور ۱۳۰۵	مسئله بذا القیاس ۱۳۰۵ کم بود هر سینه کیا گوهر بود بچنین مصراع بود خل الخیه با احسان ۱۳۰۵
بچنین مصراع زین جان باری ربان عبدالرحمان عاشق ۱۳۰۵ سال ترحیل آن مقرب حق آیه ان اولیاء الله	آخر جمعه سادس و یقیده صحنه از ناسف تعلیم الله از قلم قاسم علی عاصی ۵ از سر حد یافت سینه	بچنین مصراع بود خل الخیه با احسان ۱۳۰۵ صوفی صاف دل خدا آگاه سو باغ ارم گرفت راه گفت تاریخ نون بی دل بود عبدالرحمان زین جان باری ربان
مولوی عبدالکریم صاحب مختلص از چشم جهان بچشم چون جان نهفت از جی میان صاحب سجاده حضرت کریم عطا صاحب سلو نوی مرقوم است گشته این قطب زمین قطب	نخست قطعه پوشش گفته ۵ تاریخ وصال او بهی گفت سر قطعه تاریخ چون لانا کامل عبدالرحمان شد از دست به سیرج حقیقت	راستی برضا چه شاه عبدالرحمان حق دیدن حق شنید حق بود که بزرگزار جهان زد کو جلالت مولوی حمید الدین که سیک
از اولاد امجاد قاضی محمد تقی سلو نوی قدس سره مرید خاص حضرت مولانا سید احمد انصاری	۱۳۰۵	۱۳۰۵

در صحبت حضرت بوده عالم علوم حقوان منقول و معنوی فروع و اصول شده در آنرا الهی متوجه علم
 توحید شدند و مجاز و تکمیل شرح کائنات و الاستان شده اند و تاریخ عربی و فارسی از طبع و قیاد او نشأت
 قطعی تاریخ آن مرشد مظهر اهل دل صاحب مقامات رخت سفرش اهل چو بر سبب
 ازین علمی ملال و دار آفات گلی رفت بماند فارسی ای رفا مقصود و نافات
 مقبول شمس که مدح او کرد رفت الارضین و السموات تاریخ و قات پاک یافت
 گفت از مرید فانی ذات در عربی جبار الذی امر به الاضواء الهی لقیل و اسفا فی وفاء
 خدا درک اوصاف ابرار است یافت اما لیتول لقا سبیه تواریخ ناسی تعمیر شریعت
 مولانا عبدالرحمان نور مرقد تاریخ تکمیل قیام از حفظ شیخ محمد سلیمان
 خلد خدا گشت سال از آن سبب که بدو موسی سنانی به قبل آن سقید مافیه کرا
 بسنگ که در هر مصرع ثانی پیوسته می آوردند بیرون از آن در دست راست ایشان
 تاریخ تکمیل و قیام سبیه بی بیابان از آن سبب که موسی عبدالکبیر عالم و نجیب
 مقبره چون از شرف این می شد طوط و سحر و محراب او که کفیه سقید فانی است خلق
 قید منظر فیض ده چار سبب چون به تاریخ نباشد گشت بحراب کریان فرد
 سبب و محراب بنموده بخت بخت یک تری یک قید و یکی از مریدین شکیب نهاد
 و معتقدین را سبب از آنکه حضرت مولانا عبد وصال دست سعیت او گرفته اند
 در زلف افضل یک صاحب و لعل ز ادلی یک صاحب است وطن قدیم بزرگانش هم قیام
 است در ادلی یک مرموم از لیده بیارس همراه رکاب نواب سعادت علی خان بهادر و شیر
 که از آمدن به کماله گوی که گنج مکنون در نهیده و بدار و یکی پوشاک خاص نواب مدوح سرفرازی یافته
 بقیه عمر خود بچال انظار و ایستاد و در سبب پیروی بخواهت الهی چو معتقد و در افکار
 فرزندان و شان که نهایت آبی عظم و عابد و زاهد و ناظم و ناظر تا حال از فضل الهی عبود و الهی
 سرفراز اند تا قبل از آنکه از این سبب تشریف آورده حضرت مولانا در سبب یا نکران سبب
 گاهی مشرف خدمت می شد مخصوص نماز به محبت آن حضرت او را سبب در معتقد و معتقد
 نبودم و توری بعد نماز حبه که از زبیر و حضرت مولانا شمس ابراهیم قیل و قال سبب از آن

ولایت حضرت مولانا و با هم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرات خود تا دم شدم و از آن وقت
 عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید و هر چند از باعث موانع چند و چند در صحن حیات حضرت مولانا
 از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا شرف بیعت خود مشرف
 فرمودند تفصیل برین منوال است حکایت مرزا موصوف سیکونیک که بعد رحلت حضرت مولانا
 از نخبان در عالم رویا دیدم که من در سجده وضو نموده در تنه گذاردن نماز ام که ناگاه حضرت مولانا
 از حجه مبارک تشریف آورده و کمال عنایت دستم دید و دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا
 بیعت میگیرند عرض نمودم که لطیف آنحضرت منقش عقیقه ایست که فرمودند که تو کثرت در دنیا
 می داری عقیده منقش است بعد از آن ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف پادشاه وقت
 گفته است چیزی صله آن یافته است یا نه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صبحی آن حکم حال
 از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسلمان مرزا آغا جان و مرزا اجمان به کاشان
 سکونت میدارند بیان کردند و ایشان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما بندول گردید که
 حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از آن روز میر گشت مولانا عقیدت و وحدت وجود
 بدلم منقش گردید و هیچ شکلی باقی نمانده اند محبت حضرت مولانا روزی روز در باطن من افزاید
 غرض که مرزا صاحب موصوف شب در روز اوقات خود را بیا بحق و محبت و عقیدت پیرو فرمودند
 بر حق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و مرزا آغا جان پسر کلان و مرزا اجمان پسر دوازده مرزا صاحب
 موصوفت سعادت مند ازلی و قوی علم و استعداد ناظم و ناظر معنایست رحمانی بطور و الذبذ که از خود
 اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت کصادق با حضرت مولانا میدارند یقین است که بروقت معنوی
 داخل سلسله عالیہ رحمانیه شوند چنانکه است روپای صدا و قد مرزا آغا جان خلعت رشید
 مرزا فاضل یک صاحب روزی سسی تحسین علی خان خواجہ سراسی شناسی از امیر علی شاه
 عرض نمود که آنحضرت با وجود چنین اتفاق پوشاک از دست سستی می پوشند مرا حکم فرمایند که او را
 داخل ندیدم بیه معصومین تمام چنانچه خواجہ سران کورها توفیق نرد و الهم آمده از طرف پادشاه
 باین نوع پیام کرد که پادشاه امر نموده شهابیای نموده میفرمایند که فاضل یک ندیب مامور میداند
 یا باطل اگر حق میدانند خوشی ما است که آنرا اختیار سازد و در حق او نهایت بهتر خواهد شد و جرات

والدم عرض کنانید که اگر سبب حضرت راقی عبدالمستقیم را تذکری بکار ما قلم لیکن بوشن و سوس
والدم بجا نماند مضطرب گردیده در خانه آمده اجمال از نمایان بیان کردند کمال تردد و تفکر لاحق حال
اما بان گردید آخرش فریب روح کفری شب گذشته بصحبت انور علی استناد خود باستان حضرت مولانا
استاد گشتند عاجز نالی بنمودم همان شب در عالم رویا دیدم که روی روی بادشاه وقت رو بکاری گفتگو
بسیب از والدم در پیش گردید در آن اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت
ایاز بودند که ترا ازین گفتگو چه سر و کار هیچ آن حال خواب از انور علی بیان بنمودم او شان گفتند
که حضرت مولانا بنایند شمار سیدند حالا هیچ گفتگوی مذسب کاسی پیش نخواهد آمد هر چند والدم را
سحر خیال بود که علی الصبح بروقت میرا بادشاه وقت ازین گفتگوی مذسب پیش خواهد نمود
عجب ماجرا و او خدا ساز بادشاه از باعث تا سازی طبعی خطی سه روز ستواتر از محل بیرون تشریف
نیاوروند و بعد از آن هم دریافت گردید که از خواجہ سرا جواسی گفتگوی والدم شنیده بنسب شده فرمودند
که من اول از تو گفته بودم که او هرگز هرگز اقبال مذسب من نخواهد کرد و فقط چون عنایت رحمانی
بیش بر جان مرزا موصوفت مرعی مانده تازه تائید رحمانی اینست که تجربه معائنہ و ملاحظہ ملفوظات
حضرت مولانا از دل مرزا صاحب موصوفت بی ثور عن و آثار و وقطعہ تاریخ کی عقیدہ اسم معاد و
تاریخ و دوم بتجربیت ملفوظ تشریف بکمال خوبی برآمدند گویا القاسمی رحمانی بود قطعه تاریخ و در
تقریفات ملفوظ مظهر عن واقع سر عن عبدالرحمان رشک شبلی زسن و فضل و
اکمل امیر المومنین و اورع و آتی و ذکری حسن و کیا و ملفوظ حضرت کازم و شیرستان
وصل و الممن و وصف من جبرائی تاریخ سال و ایک یحرمین و یروج زن
قطعه تاریخ مع اسم کتاب تاریخ سال باعث تبیل ملفوظ تشریف و مولانا علی شاکر
پایان از نور اجتهاد عالم با فضل و در کمال از صبران برده سین و ختم شد از فیض روح پاک است
همان خاصه سبب القلوب و در زمان پیش مع تاریخ سال و گفت فاضل مزین اسلامت
سیک از هر دین معتقدین با انعام من کی شیخ انور علی این شیخ بدجو
اگر قلم بچیزان از عفتوان جوانی در کتب اقامت ساخته تحصیل علم فارسی و فیزی صرف
وقت بوشن نویسی موده استعداد کامل بهم رسانیدند و بخت بزرگان حسن عقیدت

از سن نمبر داشتند چنانچه در محفل اقطابین در حین حیات مولانا امام شریک می شدند و در ماه ذی قعدة
 در زمان استخراق و توچه جنو لیا الم اقامه شریعت بیعت شده بودند و بعد از آن خلیفانی داشتند که در هر حالت
 بیعت کامل شد با ناقص حضرت مولانا را شناخته و در سلسله مریدین داخل کردند یا تیرا بر رفع خلیفان مذکور
 تا فی الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم رویا مکر قبول تعین شریعت فرمودند و معنی کلمه التوحید که از
 خصائص حضرت بودند تعلیم نمود و پیشانی تیره آن در
 از اوقات آن سعادادلی را غنیمت و محبت پیر و مرشد آلفه پیدا کردید که از ابتدای شریعت شدن بیعت
 تا تالیف ملفوظات بیعت عرصه بیست و دو سال گذشته هر روزه برقرار فاضل الانوار آمده بشری تر بار رسیده
 پیر و مرشد خود شرف می شوند و گاهی بدون ضرورت لافقه ناعربی سازند و هم در آشنای تالیف ملفوظات
 در صحبت فقیر حاضر باشی کردند و تکمیل ملفوظات شریف ابرام نموده و تبیین بتوید شریک غالب شدند
 چنانچه تاریخ انوار الرحمان که از ساج طبع و قادیاب گوهر صدف و آداب گوهر مجید و اعلا مرافاضل یک
 صاحب که مرقوم بالاست بران دلالت میکند الحمد لله علی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف
 در مخصوص شکور گردید و حضرت پیر و مرشد تیر در عالم رویا بخود می خاطر اقدس در تقدیم ارجح است
 از دست و بشارت فرمودند و دیگر احسان خدای سبحان برینکه شیخ صاحب موصوف از نسبت پیر و مرشد
 برجت با وصف کم علمی نهید عقیده وحدت وجود آنچنان نصیب گردید که علمای و فضلاء زمانه که ازین
 در است محروم اندر رشک می برند و سبب همین چاشنی توحید رسایل توحید مصنفه حضرت مولانا و تالیف
 و هدایت الوبابین و مشربی مواوی معنوی از کاتب احرم دست خوانده استعداد وافی بهم رسانیدند
 اللهم زو فرودم در دلائل مقص فی حاله دقایق و مخطوطه و محمد قاسم مشیره زاوه خود را بفرزندی گرفته در تعلیم پان
 سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از تو این خوشنویسی استعداد وافی بهم رسانیده با جمله را دست
 و عقیدت بشری بیعت بیان نتیج علی شاه صاحب خلیفه جانشین حضرت مولانا و مرشد نامشروع گردید
 داخل سلسله حائیکر و بدیدگی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علی جان
 مشتمل سچو یا ابن نظام علی خان قوم افغان و رک زکی از روسای پنج تارنگه متعلقه بهین
 اگر است خان محروم احوال خود بدینوال ظاهرا کردند که در ولایت خیبر و بنیر بزرگان ما از روسا
 انوار هم دایا بودند و در حسب انبیا عتار و امتیاز تمام داشتند و در عهد سلاطین چین در مانده آمده صاحب

و جاگیر شدند منجه نشان نواب کارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهاری نواب تصور علی خان
 بهادر صدر خجک بهرگاه بعنایت صوبه اوده رونق افروز این ممالک شده بودند درین ماکس آید
 جاگیر دار خالص پور و جینا رنگ و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب کارم خان بهادر
 نسبت نامتعالی و بنواب مراد شیر خان بهادر ممالک قصبه گنج مراد آباد نسبت داد مالی میرسد از آغاز
 و در و این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقدار مانند
 در زمان اخیر وزیر الممالک و ضبطی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد و بعد هفت ساله بود به باشم
 که والد ماجد انتقال کردند والد ماجده کمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه انیکه پنج و شصت
 تحصیل علمی تیر جائد عالم نکر و در مکتب و مدرسه نقر ستاد تا انیکه عید ساله شدم و بطور خود آمد و رفت
 لکن بوضع سیر و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره
 بگوش رسید روزی در مسجد پنداس حاضر شده نماز و عقب مولانا گذاردم و در دل لذت می یافتم
 رجب حضور پیدا شد چنانچه بهرگاه در لکنشومی آمدم اکثر بجنور حاضر میشدم روزی مولانا از بند
 پرسیدند که از چند مدت نماز نیکداری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت
 مولانا را متوجه عنایت نمود یک دوته باشد بار و بر وساده بود فرمودند بیا تا ترا میگویم من است و از
 کردم بعد ایجاب قبول چند نباشد ازان دونه برداشتم از دست مبارک مدبان من نهادند آنروز
 کیفیتی در رگ در ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان چوست عند
 شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من تشنه باشی چشم بند کرده و زبان کام
 چسبانیده گوش باید کرد که دلم چه میگردد بهرگاه آواز الله الله از دل بگوش برسد در تبسم من
 در آفرایش آن باید کوشید یعنی در یکدم هر قدر تکذبات که سموع شود و در دم دیگر بران
 باید افزود ازان کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد همچنان کردم در تمیز آن محویت و بیخودی
 آنچه آن مستولی میگردد که در اعضا و تنه و طافت تحمل آن نمی یافتم بجنور پور عرض حال
 نمودم ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طافت تحمل آن خواهد گردید و صحبت چند ماه
 من متغیر گردید بطرف دنیا و مایهات القات مانند ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید و حال
 در خانه خود رفته بودم والد امه حال دیده بسیار و او میفرمود که بهرم از صحبت مولانا از کار دنیا

رفت عاجز نالی بسیار نویسانده عرضی خود بدست مبارک نامی سفید یافت بجاست حضرت مولانا فرستاد
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند فردای آن مادر
سیواری یا یوچراهِ مبارک مذکور بکنور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استقضا برضیت فرمودند که والد شهادت
سیار زار نالی کرده میخواهد که شماسی باطن کند آشته بطرف دنیا ساعی باشد لکن امیگویم که شغل مذکور
باید گذشت در کار دنیا مستعد باید شد عرض کرده ام که من بعلم دلی منبر محض هستم و مطلق عقل معارف
ندارم از من کار دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد داد عقل معارف و استعداد هر گونه که خواهد داد
اعدا ارشاد بر یک نام دال مونک نهاده عنایت کردند که بنچور میجو خوردن آن ذوق و شوق که در
دل بود و ذکر از هر یک اعضا می شنیدم مسدود گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد نیاسه میانه
و دنیا نیز از ایداد و احایت حضرت پیرو شد بر حق شده بود از آغاز لغایت حال سیرگاه بجاست
احضار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و یکم فوراً فریادری میفرمایند
تقصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت بر خود گذشته شخص کرامت و هیبت جلالت
حضرت قطب دمان بچکم ما بنغمه یک خدمت بیان می نمایم حکایت اول آنکه در آغاز سال
رونگا ریکید و بست پنچ و یکیم ساینده بجهنم خان رساله دارد و او اسامی یک سوار
مقرر کرده بعد چند روز رساله دارند و یوید می نموده خواستگار و تیم صدر و پید شد حضرت مولانا
ایستاد شنیده فرمودند که یکصد و بست و پنچ و پید و پس بکن خدا شمارا بلا صرفت روپیه اسامی سوار
چند ایداد و بچکان کرده ام بعد چند روز حضرت مولانا رفقه خود بنام محمود خان قندهاری رساله داغ عنایت
کردند که منجیا اسامیان سوار که از سر کار یافته اند یک اسامی حسین علی خان بدین محمود خان
بجو د ملا سطره رفقه بلا صرفت چیز می اسامی سوار بنام جباری کنایه حکایت هم آنکه در زمان آن
تواب معتمد الدوله بهادر فقیر محمود خان رساله دارند و یوید و یوید و بست پنچ سوار نموده به منضم می تحصیل
بیع الدوله معرفت و سرافرستادند از مولانا اجازت گرفته و دو سال تحصیل محال مذکور کرده
ز سر کار بکمال حسن انتظام وصول نمودم و ده بهار بهار روپیه را متعین شدم درین اثنا معتمد الدوله
مستفید گردید و فقیر محمود خان و حله متوسلان با و تعمیر و شکیل شدند و بهر چه از علاقه منضمی بر ناست شهر
بکنور مولانا رجوع نمود و عرض کرده ام که فقیر محمود خان بهادر بنام جباری کنایه حکایت

بها و بسیار ملول است بهت فرماید که مصلحت الله و له بحال شود و ارشاد کند که دعای خیر در حق چله سنین
در پنج غنیمت و لیکن زمان حکومت او تمام شد مگر سید است خدا عزت او نگار و در بختان بظهور آمد که
نصیر الدین حیدر خلد قتل یا وصفت عناد قلبی ایچ بدی کردن توانست و مصلحت الله و له مصلحت
و انقال کرد و روپیه از قید ربائی یافت و مشایره بست پنجاه روپیه هم برای دوام بنیامد حکایت
اینکه بعد از خراج مصلحت الله و له بطرف کاشپور و برنجی کا حمله متوسلانش بکنده حضرت مولانا عرض کردم که
در زمان سلطنت نصیر الدین حیدر ملازمین عهد مصلحت الله و له رایجی بناد و امید فلاح تاجد کند اینخواهم
که بطرف گوا و یار رفته منت است آزمائی کنم ارشاد شد که خدای و ان همه جا حاکم و رزان است هر جا
بسیل روزگار بهتر از سابق پیدا خواهد شد و از مولوی رحمت بخش کتاب بیاض تو و طلب کرده
در آن ملاحظه کرده فرمودند که عمل یاچی یا قیوم مجرب است بشرطیکه در جلسه واحد و هزار و صد یا بخواهد
بدینطور که یاچی از قلم برداشته یا قیوم بردوش راست بزند و مطلب ممکن او قیوم حسب یافت خود
از خدا بخواند انشاء الله تعالی عباد خواهد رسید منکه مضطر بودم در سجد ده شد بر حق قیاس بود عمل
مذکور شروع کردم بر روز سوم یا چهارم فقیر خان بهادر مرا طلب داشتند که از سرکار سلطان
مرزا فکند علی بیگ علاقه سیاه و یا شای و قیوم گرفته است و میگید که برای کار سازی سرکار
مبلغ ده هزار روپیه قرض دهد او را بمشایره سه صد روپیه نیابت خود خواهم داد من برای شما خجسته
کرده ام گفتم پیش من روپیه است بهادر مدوح گفت که روپیه بطور قرض من میبایم چنانچه
خریطه ربائی ده هزار روپیه برداشته ادم روپیه مذکور حواله مرزا است سطور کردم و سید نیابت
نیو نیانیده آوردم و بکنده حضرت مولانا ماجرا عرض کردم خوشنود شدند و فرمودند که بکنده حرم
محمد و الصلوٰه علی محمد و آله فقط یکسال نیابت محال مذکور نموده مبلغ ده هزار روپیه بقیه محمد خان
وصول کنند و این را در دو سال بخود بخود بدست کرده بودم که تاگاه بنظم الله و له آمده تا سید فلاح
این سید پیش من و شایرین بکار شدم بار بکنده منم که اکنون بکنده راجه ایام من از فونی گرفت ده دوازده
روپیه می بایدها آنچه حکم است فرمودند که باز عرض این را بکنده عرض کردم که در حاسبه و احسد انقدر
از من شدن نمیتواند ارشاد شد که بهر قسم که ممکن باشد بکنده چیزی بکنده چیزی انخواهد شد رقع ضرورت
این ناخواهد کرد یا قصد حاسبه و یا فرستادند چنانچه باز شروع کردم بنفشه گند شده بود که احوال

[illegible]

یہ جو دوقتی حاصل آید وہ کہ انکار غاید یحیٰی در آید غزل محمد بن علی خان بہار متخلص بچویا

کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا
بہتر ہوا آغاز سے احبام ہمارا
بہر زنی عشق سے سہ جام ہمارا
قاصد کو دیا یاد نہ پیغام ہمارا
ہو سہیں کہ نام آپ کا اور کام ہمارا
مشہور ہے چویا ہے صفیہ نام ہمارا

اس فیض پرستے ساقی کلفام ہمارا
بیوش کیا شربت دیدار ملا کر
آسودہ ہیں ہم جو آتش دنیا نہیں تپتے
بھیجا بھی ہم اوسکو تو ہوا مسودہ ایسا
اگر روز محبت میں ہمیں اپنی بلاؤ
مقصود ہو عنقا ہو تو ہم دھوئندہ نکالیں

غزل دیگر

کفر و اسلام سے جدا ہیں ہم
اس لیے تیرے آشنا ہیں ہم
مرض عشق کی دوا ہیں ہم
دیکھئے ایسے نارسا ہیں ہم
گو کہ ظاہر میں پارسا ہیں ہم
کہنے کو بندہ خدا ہیں ہم
کیا کہیں منہ سے اپنے کیا ہیں ہم
ایک زمانے کے آشنا ہیں ہم
کہنے کو تیرے آشنا ہیں ہم
ولے مداح صطفیٰ ہیں ہم

ای بو مظهر خدا ہیں ہم
الم و درد و غم اوٹھاتے ہیں
اپنی محفل میں وہ جو کہتے ہیں
درد لدا رنگ رسائی کی
ولے مہم مرید ساقی ہیں
سیرت پرستی مدام کرتے ہیں
زاہد و سکو جانتا ہے خدا
چمکسا و کچھا کہیں نہیں عیار
پاس جاتا ہے تہر قیوں کے
نار و دوزخ سے کیا ڈر ہیں چویا

غزل دیگر

آج اعجاز سچا سری گفتار میں ہے
سینہ پہنلا میں ہے جو مرہم زنگار میں ہے
ایک ہنگامہ بخشہ تری رشتہ میں ہے
دل مرا کم ہوا صاحب اس میں دوچار میں ہے

اطاعت حاصل بہ زبان کو صفت یار میں ہے
کیون لگاتا ہے مرے زخم جگر پر جراح
تیرے کشتوں کو جلا میں کہ کیا شاک
زلزلہ میں گوشہ ابرو میں قن میں خطا میں ہے

<p>لبیبین کتنی ہیں سب ماگیا شاید گلچین حور کے وصل میں بھی ہوگی نہ اسی لذت غیر ممکن ہے ولا مانگنے جانا لب تک آپ مشتاق گلا کاٹتے ہیں ایسی قاتل ہے ایمن حشر میں ہاتھ آگیا شکوہ بیا</p>	<p>ابو صیاد کو جب دیکھے گاراز میں ہے جو ہرہ ہو کو پر پرو ترے انگار میں ہے راہ سب ہی ہے مگر آہ شہنا رہیں ہے یہ تہی طرز کا جو ہر تری تلوار میں ہے گل بخش چین احمد مختار میں ہے</p>
---	--

غزل دیگر

<p>گر غور ناگسان سے آشنا ہو جائیگی مرگ تو ہے خوابِ احتِ غصیب اور ہے لوگ کہتے ہیں کہ روزہ ہے مسافرِ حرام منع کیوں کرتے ہو یا رواہ و زاری سوچے خاکساروں کو چشمِ کم نہ دیکھا جا ہے ہے رجوع مرکزِ اعلیٰ جسے کہتے ہیں مرگ خاتمہ در فوائدِ جاہلید کہ در صحبتِ بابرکت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بکترین ستر شہزین محمد نور احمد حاصل شدہ از انجمن تہذیب علم و روح است قال قدس تبارک و تعالیٰ و یسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما ویتیم من العلم الاقلیٰ ترجمہ می پرسند یہود و ترای محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ تشدید شما از علم مگر اندک و مراد از علم قلیل یہی است کہ اینقدر ہر کس میدانہ کہ روح از حکم رب چیز نیست کہ ہر گاہ در بدن آدمی روح می آید زندہ میشود و چون بدر میرود مردہ میگردد و بسبب کمالی استعداد سائلین خدا از یادہ تفرؤ بعد از ان اینیاری کہ استعداد کامل میدانند علم کثیر بدان خطا فرمود و بولوا ربنا انما علم ان باد لیا نیر رسید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنم فصل اول در بیان عالم امر و عالم خلق قال قدس تعالیٰ الاله الامر و الخلق تبارک اقدرب العالمین ترجمہ فرمود خدا ہی پاک آگاہ باشد کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کتب اسعادت مینویسد کہ عالم امر عبارت از چہاں است کہ مساحت و مقدار در کتب عالم امر</p>	<p>زاع کو ہے زعم میں اپنے ہا ہو جائیگی کیسے کیسے آشنا ہے جدا ہو جائیگی گر یہ ہے تو مجھے سب سے قضا ہو جائیگی مجھے کہ دن خوش تھے وہ جواب ہو جائیگی آج میں محتاج کل حاجت روا ہو جائیگی آب و آتش خاک جو یا سب ہو ہو جائیگی</p>
---	---

نیست و خلق در اصل لغت بمعنی تقدیر و اندازه است و در آن می را مقدار و کمیت نیست و
 قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بود سه رو بود سه که در یک جانب می علم بود سه و چنانچه
 دیگر چهل بود سه و از در یک حالت عالم بود سه و هم چهل و این محال است و این مع
 با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند
 پس بدین معنی از جمله عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است اندازه عالم خلق پس کسانی که
 پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانی که گفته اند که روح عرض است هم غلط کردند
 که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض
 چگونه باشد و کسانی که گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست
 اما آن روح که ما آنرا دل می گوئیم محل معرفت خدا است و الهی است و بهایم این روح نباشد
 و این جسم است نه عرض بلکه گوهر است از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن آن شهود است
 و در شرح حکمت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آفتاب و آفتابن باید دانست که
 حقایق وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق تشبیه جلوه ظهور داده است و از اجزای عشره
 بر دو عالم شش جاع مرکب کرده است آن پنج بزرگ از عالم امر اند آنها قلوب و روح و سه
 حقی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد
 و جمیع این را طاعت می گویند و حکمت جمعیت اجزای سه در عالم امر و خلق آن را عالم
 صغیر موسوم گشت و عرش و مافوق آن را عالم کبیر گویند اگر چه ایشان کمال از عالم کبیر است
 چنانچه مولوی منوسی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند سه اگر بصورت عالم خلق
 تویی پس جهانی عالم کبری تویی؛ لیکن مافوق العرش را عالم کبیر بدینجهت میگویند که
 آن عالم بمنزله اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب ایشان
 از آن واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بران اصول در عالم امر می افتد و عکس
 و ظلال آن اصول بر لطائف متعین عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه
 در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سه یعنی قلوب و روح و نفس
 و حقی و آفتابی و عکس میکنند و آنها را میرا اصل لطائف عشره می نامند چنانچه اصل نفس

اصل قلب است. اصل اصل باو اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و اصل اصل
 نار اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل اینکه لطافت جسمه عالم مرطالات
 اسمای الهی اند که تعبیر از آن بولایت مغری می کنند و اصل لطافت خلق انوار طلال سما هستند
 لهذا اصل لطافت امر اصل اصل لطافت خلق شدند اگر تفصیل محلات لطافت مذکوره و جسم
 انسان و تیش الوان آن و طویل شغولی هر یک مطلوب باشند حضرت مولانا قدس سره در کجایان
 حواله فرموده اند بنجوت اطنا ب و در بنجامند بیج بنیکم فضل و هم در ذکر مخلوق است روح و کفایت
 آفرینش آن که در شرح ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح شتبه و امتثال آن
 چند است بآید است که امام محمد غزالی رحمه الله علیه در وقایع الاخبار نوشته اند قد جبار فی الخیر
 ان الله خلق شجرة ولما ارا بته انحصان شجرة البقيع ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی سحابة
 من الدرّة البيضاء ومثله كمثل الطّاوس ووضع علی شجرة البقيع فسبح علیها مقدار سبعين الف سنة
 ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی با فرید در حق را که برای آن چنان شایخ
 بوده و نامزد گردان را بشجرة البقيع پس پدید آمد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب موهو و پدید
 و مشکلی کرد آنرا بصورت طاوس و سنا و آن را بشجرة البقيع پس تسبیح کرد آن نور بر آن شجرة مقدسه
 سال غم خلق مرآة احياء و وضعها با استقباله فلما نظر الطّاوس فیها صورة مثل حسن صورت
 و ازین سبب فاستجی من الله تعالی فنجس سجّات مصارت تلك السجدة فوضعا موتها فامر الله
 تعالی بحبس صلوته علی محمد و امته و الله تعالی نظر الی ذلک النور ففرق حیاته من الله تعالی
 فمن عرق راسه خلق الملائكة ومن عرق وجهه خلق العرش والكرسي واللوح والقلم والشمس والقمر
 والحجب والکواکب وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الارواح الانبیاء والرسل العلماء
 والشهداء و الصالحین ومن عرق ظهره خلق البيت المعمور والکعبة والبيت المقدس و مواضع
 ومن عرق حاجبه خلق امته من المؤمنین والمؤمنات والصلیة والسلامات ومن عرق اذنه
 خلق ارواح اليهود والنصارى والمجوسی وما شیه ذلک ومن عرق رجليه خلق الارض من المشرق
 الی المغرب وما فیها ترجمه پس پدید آمد خدایا بنده جبار و سنا و آزار بر روی آن طاوس تسبیح
 نظر کرد طاوس در آن آینه پدید سورت حسن تر و شکلی مزیّن تر پس جبار کرد و الله تعالی و حجه

گردینج بار پس گردید همان سبزه فرض پنج وقتی پس حکم کرد خدا تعالی بپایان نیکو کاران بر محمد صلی الله علیه و سلم است
 و نظر کرد الله تعالی بطرف این نور پس عرفناک شد از جای خدا تعالی پس آفرید خدا ای سجاد از نور
 سرور سے فرشتگان و از عروق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پرده های عظمت و
 ستارگان و هر چه در آسمان هست و آفرید از عروق سینه ارواح انبیا و رسل علیهم السلام و علمای و اولاد
 و صاحبین را پدید آورد از عروق پشت بیت المعمور و کعبه و بیت المقدس و جاناتی ساجد را و از عروق
 ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم پدید آورد است وید از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
 و از عروق هر دو گوش پدید آورد ارواح پیو و نصاری و مجوسی را و آنچه مشابه آنست و از عروق هر دو پای
 مبارک پدید آورد زمین را از شرق تا غرب و هر چه در آنست ثم امر الله لنور محمد صلی الله علیه و سلم
 انظر الی امامک فقط نور محمد صلی الله علیه و سلم فرای من امامه نوراً و من وراثه نوراً و من یمنه
 نوراً و من یساره نوراً و هو ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ثم سجد سبعین السجدة
 ثم خلق نور الاینها من نور محمد صلی الله علیه و سلم ثم نظر الی ذلک التور فخلق ارداهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ثم خلق قنایا من الرقیق الاحمر بری ظاهره من باطنه ثم خلق صورته محمد
 صلی الله علیه و سلم صورته فی الدنیا و وضع فی بکاء القنیل قیامه کقیامه فی الصلوة ثم طاف الی و
 حول نور محمد صلی الله علیه و سلم فیه و بلایا مقدار راتة الف سنة ثم امر الارواح لیلتزموا الیه کلهم منتم
 من راسی راسه مضار خلیفه و ساطعاً بین السخلات و منهم من راسی جبهته مضاراً امیلاً و کلاً
 و منهم من راسی عینه مضاراً حافظاً الکلام الله الی آخر الحدیث ترجمه پس حکم کرد خدا ای سجاد
 پدای نور محمد صلی الله علیه و سلم که نظر کن به پیشگاه خود پس دید صلی الله علیه و سلم روی خود
 نور سے و بطرف پشت خود نور سے و بجانب راست خود نور سے و بجانب چپ خود نور سے
 و هر چه از نور که بود نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بود پس شیخ کرد آن نور بقنادینار
 ال پس آفرید خدا نور اینا را از نور محمد صلی الله علیه و سلم پس نظر کرد الله تعالی بطرف نور مذکور
 پس آفرید آن نور ارواح انبیا را پس گفتند آنها مضمون کلمه طیبه را یعنی نیست معبود غیر خدا
 مگر محمد رسول الله است پس آفرید خدای سجاد قنای از عقیق سنج چنان شفاف
 که دیده همیشه حال باطن آن انظار بهش پس آفرید صورت شخصی محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه بود

صورت و شکل و شمای آن حضرت و بنا پس نهادن آن تصویر بر صورت را در قبایل مذکور هیچ تصویر
 و بی میلی است علیه و سلم در نماز پس تلاوت کرد و در آواخ انبیا کرد و نور محمد صلی الله علیه و سلم پس تسبیح
 و تمجید می کرد و بعد از آن بجا می آورد و لا اله الا الله و تلاوت می خواند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا
 را در این عمل بی نوع آمیزد تا این که از این امر حضرت صلی الله علیه و سلم پس نظر کرد و در کل ابرو را
 معصومیت و بی علیه السلام پس بعضی از آنها دیدند مبارک آن حضرت را پس او در دنیا
 خایه و سلطان شد و بعضی از آنها دیدند پشانی مبارک و بر علیه السلام پس او در دنیا امیر عادل شد
 و بعضی از آنها دیدند بر و پیشه منور و بی علیه السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی بن اعیان و بعضی
 حدیث اصناف انسان اعیان پیشه و لعل آنها مذکور است بخود اطباء برانقدر افعما کردیم
 که این در حدیث شریف ثابت گردید که خلقت روح مطلقا از نور محمدی است صلی الله علیه و سلم
 و از محمدی عین نور الله است تبارک و تعالی و همین است امر از امر رب و آیت قل الروح من
 امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح بدانکه آدمی را سه روح است یکی نباتی که موجب نشو و نماست
 و دوم حیوانی که بسبب آن حس و حرکت دارد و سوم روح انسانی که عبارت از نفس ناطقه است
 و درین روح هیچ موجودی باو شریک نیست و این روح را بخود اضافه کرده و میوه آن
 انقیاد فی من روحی و علو در جبر آدمی است و در حجاب و غائب که از واقع میشود و
 این روح است و گردن اکثر موجودات بلکه اکثر حیوانات از حیثیت جسم از وی زیاده اند و روح
 نباتی و حیوانی که از جسم متولد شده بعد مناد بدن فانی میگردد و نفس ناطقه ابدی است مادامیکه
 جسم محضی فاسد نشد و درین بدن تصرف و تدبیر میکند و علقه او با جسم و رای خروج و دخول
 و اشتغال و انفصال است چنانچه معیت خداست و اشیاء الهی صلی الله علیه و سلم فرموده است
 من عرف نفسه فقد عرف ربه این نفس که در حدیث واقع شد و همین روح است و یکی از
 وفتوحات مکیه میزاید که اهل تحقیق در بیان کیفیت روح و فرقه اند که گویند که روح در سه
 یکی است که انرا روح کل میخوانند و اول از واجب غراسمه این روح صادر شده است و این
 روح در معدوم و مجهول الکفیت است و این روح بیاثر اختلاف عبارات اسامی مختلفه دارد
 و در آنجا که کیفیت محض صلی الله علیه و سلم تعبیر میکند و گاهی عقل اول و تعیین کل و قلم علی کون

الی غیر ذلک بطریق صد و راج جزئی از ان اینچنین است که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت بر تو از ان
روح کل برین جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسمی مثل آینه و غیره
بمقابل آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است
و هر چند روح کل مجرد و بسیط است و تجزیه و تبخیر را در و راه نیست مگر با اعتبار تعدد اجسام متعدد است
چنانچه هر نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزیه ندارد و تبخیر و با اعتبار
آنکه است و چون میان زمین و آفتاب تقابل نماید که شرط لازم از اضاعت است شعاع آفتاب باصل
خود رجوع میکند چنانچه ارواح جزئی بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است و اصل میشود
و در اینجا ارواح جزئی را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلاً و ظروف متعدد بنید از آن آب
مذکور یا اعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکند و آب بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین
تفصیل را مولوی معنوی قدس سره و مشنوی شریف میفرمایند سه مفرد شد آفتاب جانها
در ورون روزن ابدانها چون نظریه داری خود یکی است به آنکه شد محبوب بدان شکلی است
تفرقه در روح حیوانی بود و نفس واحد روح انسانی بود گفت حق رشش علیم نوبه و مفرد
هرگز نگردد و نور او روح انسانی که نفس واحد است و روح حیوانی مثال جانهاست به عقل خ
از رفر این آگاه نیست و واقف این سبب جزا شد نیست فصل ثانی در بیان آنکه مقرر ارواح
پیش از تعلق ابدان کجا بوده بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل
از باب کشف و شهود اند و کشف ایشان نقیض از مشکوٰۃ نبوت و بر و جان اینهاست و گواه
مسائل اند کتاب دست آنکه که ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصراً نیافتم بلکه این روح را
و بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرم و البتة
تا در نشاء و نیاز است باین بدن تعلق میداد و بعد از فنا و این بدن باین مثالی لطیف
است الا ما شاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز بدن عنصری تعلق گیرد
چنانچه قبل ازین داشت و این یعنی بدون پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب
مقرر است که بدن عنصری فاسد میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و در حال
روح تدبیر و بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

سوت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکت میشود که آنرا تدبیر یا سندی اوهار
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجایب عالم ملکوت می بیند و علقه او بدین بدن باقیست
تا و ساد نه پذیرد و قایل تدبیر نماید بعد از آن رجوع بدین محضری میکند فائده در ذکر اینکه روح در
حیات السالخ ازین بدن محضری مینماید و باید که او ایاد و حکما را حالتی است که آنرا انشراح و
اشغالی روح خوانند و این موت اختیار می است که بریاض حاصل میشود که ارواح مقدسه را شایسته
تا دوده روز بلیک زیاده ترک بدین کرده در تصرف و تدبیر جمعی میمانند و موت و احوال آن
بر این دو طائفه بسیار آسان است و این موت اختیاری خوانند و در سیرت موت قبل از این تبت و
موت وجهی است و کمال و نقصان آدمی متبنی اختلاف است و این روح است چنانچه
بعضی بهر تبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضی در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان را
یا اختلاف است و ادات ارواح است و گرفته از حیثیت ابدان با هم مساوی اند و فصل است
در ذکر اینکه آفرینش ارواح بعد از سستی بدین و تخلیق جسم میشود و یا پیش از پیدا شدن جسم قال
فی المنص کتاب الروح لاین القم اختلاف فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیر غنها علی الخلق
ترجمه گفته است در کتاب لایق تصنیف این قیم اختلاف است کرده شده است و در تقدیم خلق جانها
بر ابدان و تاخیر آن بدو قول کرده بی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند و دلیل آنها قول لغمان
هل اتی علی الانسان حیث من الله لم یکن شیئا مذکور ترجمه آیه گفته است برای چه زما نه
و هر که نبو هیچ شیئی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه و لقد خلقنا الانسان من سلاسه مرتبه این هم همان
الخلق فی قرار یکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المشغه عظاما فخلقنا النکسونا العظام
همانم انسانه خلقا آنرا ترجمه برای چه تحقیق پیدا کردیم از کل شکک پس گردانیدم آنرا نطفه و در آنجا
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی باره گوشت پس گردانیدیم مضغه را
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس برانگیختیم آنرا بخلق دیگر این هر دو
آیه و دلیل تقدیم خلق اجسام بود بر ارواح و دلیل قول ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از
و آن حیدر آیه اخذ میثاق است و از آنجا که ربک من بنی آدم من خلقتهم و از آنجا که
انفسهم است بر یکم قال لایلی الی آخره چنانچه مذکور که معنی آن در شریعت عظمه که شک و از حدیث

محمد بن عیسیٰ مرقدی ان الله تعالى خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عالم فالتعارف منها اتلفت
 ومانا که اختلاف ترجمه تحقیق ادب بقالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام آسمان و تبار
 سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر را و ازل احتاد و است گزشتند در میان کسانیکه از شناختند
 یکدیگر را و از آن عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه و حدیث و کتب نقدیم خلوق ارواح است بر
 ابدان و همین طریقی رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی بهشت
 از حال ارواح خبر میدهند طوطی کا پد زوچی آواز او پیش از آغاز وجود آغاز او به اندرون است
 آن طوطی همان به عکس و تو دیده یارین آن به میر و شادیت را تو شاد او به می پذیرد ظلم را
 چون داد او به ای که جانها به تن تو سوختی به سوختی جان را و تن از فروختی به بایده است که روح او
 عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب رجو به رانی متحد بالذات اند و تفاوت
 یا لا اعتبار اند و بطرف اختلاف مراتب اعتباری اشیا المولوی معنوی قدس سره این
 عقلا را نیکه روان به در مراتب از زمین تا آسمان به است عقلی همچو قوس آفتاب به است عقلی که
 از ذره شهاب به است عقلی چون چراغ سرخوشیلا به است عقلی چون ستاره آتشی به است عقلی که
 آنکس که عقلش زنده بود و نفسش شمشیر مادی و مضطر بود و دای آن عقلی که او ماده بود و نفسش
 زنده او ماده بود و لاجرم مغلوب باشد عقل و به جز منو حیرت نباشد نقل و عقل و عقل است
 اول آنکس که در امور کبری بحرف مکتبه به از کتاب و او ستاد و ذکر و فکر از معانی در علوم
 خوب و بیک عقل تو افزون شود و دیگران به لیک تو بایشی ز حفظ او گران به لوح حافظ باشی اند
 گشت به لوح محفوظ او ستاد کوزین در گذشت به عقل دیگر بخشش نزدان بود و چنانچه آن رب
 جات بود و چون رسیدن آب و آتش همش کرد و نه شود گنده نه درین نه زرد و گره مغیش بود
 به غم به گریه می جو شد ز خانه و مبدع به عقل کفیل مثال جو بهیا به کان رود از خانه و در کو بهیا به راه
 آتش سبته شد شد بی نوا به از درون خویشش چون چشمها به فضل رایج و ذکر آنکه مستقر الارواح
 از ابتدای پیدایش تا بوم البعث عالم برین است و تحقیق عالم برین بهشت و دوزخ آن پدید است
 که شیخ اکبر محمدی الدین علی العربی قدس سره درین باب ساله برین عقل برانجام دارد برین و احکام
 آخرت و تفسیر و دوزخ و جنت از روی کتاب و سنت که متکلمان گفتند و وجدان اهل کشف است

نوشته اند اگرچه عبارت عربی و قریب است لیکن در اینجا بایر سولت طالبین خلاصه آن عبارت
 فارسی نوشته می آید بدانکه حق تعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت این
 عالم ثلاثه ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملکوت و برزخ از ملکوت و
 آخرت از جبروت است و پدید آید انسان را از مجموع هر سه عالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملکوت
 شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و نام نهاد مجموع این هر سه جزا را باستان پس
 تا وقتی که انسان در عالم دنیا است حکم بر جسم ظاهر است و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی میسر است
 یعنی نفی روح بواسطه جسم پس حق تعالی اختیارات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم خود
 یعنی روح باقیست و ایما تعیناتی را و در دنیا بقدر مقتضای شخص می باشد بعد از سیال عالم او را نقل کنند
 بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ و جبروت
 عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت و بهشت و اهل نار و دوزخ ابدالا با و خواهد ماند
 پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس را و در
 از جسم جمع کرده در دوزخ میرساند و درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم مصری میشود چنانچه در
 آیه کریمه یاما قادیین علی ان تبدل امثالکم و تنشاءکم فیما لا تعلمون از نشاء است برزخیه اخبار است
 و در برزخ یک عالم مستقل است در میان عالم دنیا و عالم آخرت و آن تیره و قسم است برای
 همه ارواح بعد خلقت ازلی و در آن عالم موجود اند و از آن عالم بعد از پیش جسم تبدیل و نقل کرده
 مستحق جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد از نقل از عالم دنیا در عالم برزخ
 میشوند تا یوم النشور و از آن عالم نقل به عالم آخرت خواهند کرد و بطرف دنیا و در برزخ ثانی
 و دوزخ اند و سواهی بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار
 از رویه همین است که تعذیب و تحیم برزخیه را نهایی است اما دام السموات و الارض و بهشت
 زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه به عالم آخرت نقل کنند و خواهند
 چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ماشاء
 ربک مراد از بهشت همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی فاما الذین شقوا ففی النار
 و غیره و شوق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ماشاء ربک مراد از نار برزخیه

است نه در نرخ اخروی و علای ظاهری درین آیات و هر جا که ذکر جنت و نار در قرآن است متذکر شود
می باشد و حال علم نرخ و دوزخ و جنت و نار بر زحیه بر اینها مکتوف نشده است شیخ اکبر قدس سره در این کشف
درین مقدمه متذکرند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بطریق شیخ
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت و نار در کلام الهی دو قسم است اجتماع اینها
اوصاف و جنت و نار آخرت نمیتواند شد پس اختلاف احکام و آثار دالالت میکند بر اختلافات نار
و جنت در عالم نرخ و آخرت مثلاً تعذیب و تنعیم انتقبا و سعادت را بر ابد است السموات والارض
مشروط کردن دالالت میکند بر اینکه بعد فتنای السموات والارضین آن حکم منقضي خواهد شد پس خیال
در جنت و نار در نرخ نخواهد بود نه در آخرت که مکتب انجاء دائمی است و همچنین قوله تعالی یا رزقم
فیها بکرة و عشا و کذا النار یعصون علیها غدو و عشا دالالت میکند بر بودن صبح و شام و آب و شربت
در نرخ و در جنت الآخرة دارد است لایرون فیها شمس و لایرون فیها یسری و جنت انوار آفتاب و
سروی زمهریر که از لوازم زمین و آسمان و بنیاست نخواهد بود پس صبح و شام هم نباشد و یاران
بر مغایرت جنت و نار بر زحیه از بهشت و نرخ اخروی مقدم حضرت آدم و حوا علیهما السلام است که باب
بیکم آدم اسکن است و زوجات آنجه سکونت زوج و زوجة در جنت تا بهشت بعد از آن احوال اخراج از
بر دو حکم فاحرهما ماکان فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقر بانها الشجرة فکله نامن الطالین که
قوله فاکلوا منها فیدت لهما سواهما دالالت میکند بر اینکه اینها سوا ملائک و جنت اخروی نبوده است
زیرا که صفت جنة الآخرة وارداست اکلا و اثم لا مقفوعه و الامسوخة یعنی میوه آن و اثم آن
و تمسوخ خواهد شد و از خوردن میوه آن مانعت نخواهد شد و دخول آن خروج نیست و در آن
احتیاج بپای و باز نخواهد شد و شیطان در آن داخل شدن نمیتواند و آن را اگر مثل مخلوق
است که طیار شده است برای محو علی الله علیه و سلم و حرام است بر یکدیگر قبض دخول آن حضرت
علی الله علیه و سلم و معالمانه که با حضرت آدم و حوا شد همه برخلاف احکام بیت اخروی اند و خبر
این موه که بسیار طولیل و عریض است اما برای ترجیح قول شیخ اکبر و تخمین راسی حضرت
مولانا قدس سره بنحایب لیا سب تقاسیر و احادیث درین مقام نقل کردن واجب است
قال ابو السعد ان خلق آدم علیه السلام کائن سنة الارض و اسکن

هم بلا خلافت و مساق حضرت خواجہ راجہ روادایات و تربیت است و در این سن بن
ابن عباس و ناس من الصحابة رضوان الله عليهم اجمعین ان الله تعالى اخبر الانبياء من الجنة
و اسكن آدم عليه السلام في الجنة بقى و جده و ما كان معه من بيتا من فاضل الله تعالى عليهما
ثم اخذ من جانب الاليسير و وضع مكانه كحمانه ترجمه گفت ابو سعید و در کتاب ابرشوا و افضل
تجلیت پیدا کرده است خدا آدم علیه السلام را در زمین با خلافت و پیدا کرده است حضرت خواجہ
بنابراج روادایت و جنت چنانچه ذکر کرده است سدی از این معهود و بعد از این عباس
از صحابه رضی الله عنهم که الله تعالی اخراج کرد ابلیس از جنت و ساکن گردانید آدم را در آنجا
باقی ماند آدم تنها و خود همراه او کسیکه انس گیر و بدالت پس الفا که الله تعالی بر آدم عطا فرمود
پس گرفت یک خلع را از جانب چپ و مناد مکان آن کوشی و پیدا کرد حواری از آن خلع و
گفته است ابن عباس که آفرید آدم را سیطن نعمان که دای است بعد از بسیار عرق و آیه است
او و اینکه بدن آدم و حواری از زمین پیدا است که در آن سبوط آدم و حواری واقع شده و گفته است
که خلق آدم بنیکی در میان مکہ و طائف واقع است و گفته است سدی از این که
سلامه تعالی از جنت و سبوط نکرده است آنها از آسمان از بقعه روادایات معلوم شد که جنت
آدم و حواری السلام در زمین بودند و از آنجا که وجود آن از روی احادیث بر آسمان
و از امام باقر علیه السلام در کتاب عقاید شریف شیخ ابو جعفر محمد بن علی اکبرین متقول است
ما حبت آدم فنی خیه من جنان الدنيا فخرم انفس فيها و تغیب و لیس الجنة دلوکان خیرة الخلق
ما خرج منها ابدا و آنچه در حدیث شریف واقع شده است القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من
حضرات النیران نیز دلالت می کند بر بودن جنت و نار در عالم برزخ که احوال و اعتدال بدن
در آن مستقر می باشد الی یوم المشور از بیمه تحقیقات مستحق شد که مستحق الاموال و پیش از
بدان برزخ اولی بود و بعد از وفات بدن برزخ ثانی است و الله اعلم بالعلوب و فضل خاص
در ذکر دل و کیفیت آفرینش آن هر چند علم آن در بای بی پایان و بجز ناپیدا کنایات است لیکن
تبرکات چند سخن معرفت دل از سالک کمال الاسلام حضرت جدی امجدی شیخ المشائخ والاولیاء قطب الدین
مولانا می فرماید که در مشرق الاقدس که مطبوع حضرت مولانا است نقل می کند قال حضرت

علیه غریب من دوشی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل و علایش از خلقت و احدی و صمد
 و قیوم بود و هست ارا ذات چون خواست کرد و جدا نیست آشکارا کند اول روح پیر صلی الله علیه و سلم
 بیا فرید و نور دل نور خدا می غر و جل است قال البیہ صلی الله علیه و سلم انما من نور الله تعالی و المیت
 من نوری یعنی که من از نور خداست تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما آن ترشیش این نور دل رنگ
 و شبها و هزار سال درازی بود و صد لک ششصد و هزار سال پنهان بود و کایا عرض الله تعالی میفرماید
 لا یسعنی فی الارض و لا فی السماء و لا کن یسعنی فی قلب عبد المومن ازیرت مراد و دست نور دل است
 چنانچه خدا تعالی میفرماید ایست فراخی قدر ششصد و صد سال در دل نده مومن که نور دل است حضرت
 عزت این دل را صد هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و کلمه نه نیت می خواند
 که یا عبدی است عاشقی و انا عاشق یعنی اسی بنده من تو عاشق منی و من عاشق تو ام
 و در صد هزار سال نظر کر است و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از صد هزار سال از قبضه قدرت
 پیدا کرد و این نور دل الهی سیدی و مدد لای بنده را طاقت ذیاق نیست چنانچه هزار
 سال عشق و محبت خود پرورش دادی اکنون جدا نمی توانی شد فرمان حضرت رسیده که اسی بنده
 مومن ترا با حراست خود نگه میدارم نیست فاما برای اظهار و جدا نیست خود آفریدیم بعد از آن نور دل
 از در و فزاد صد هزار سال دیگر در عالم تجر مشغول ماند بعد از آن در فزاد و جهانی از نظر حضرت
 خدا می چنان آب از دیده ریخت که دریا گشت آنرا سحرا سحر خوان گویند حضرت عزت تا زمانه نور دل
 پیدا شد و فریاد و آتش پیدایش از سختی تا زمانه زدن آتش محبت یکی نور هزار سال دوم گندم
 پیدا شد و درین نور دل صد هزار سال چرخ می زده و انوار نور دل زده زده میشد بعد از آن
 از برای نور دل را حضرت سید ششم گردانید اول سر تا آفرید و از قسم ده جهان و از قسم سیم نور تا
 آفرید و نور دل را سیم کرد و این فرمود انما عند الملکة القلوب لاجلی حضرت جل جلاله بیدار است
 شریک شکسته انهم ایدیه انان حق تعالی بقیه اجزای نور را گویند اول گردانیده گویند و این بعد
 از آن در عالم را می شنود از دست تمام مقام فراموش کرد و حضرت بعثت بار دیگر بقیه اجزای نور دل
 و گویند گردانید آفرید و گویند بعد از آن نور را دیگر در نظر حکمت پرورش داد و اول از آن
 گویند از سنان و زمینها آفرید و از دوم گویند پرورش و از سوم گویند کرسی و چهارم نوح و از گویند پنجم قلم و

و از گوهر ششم بیت المعمور و از نهم گوهر دوزخ و از دهم گوهر بهشت و از نهم گوهر شمس و از دهم گوهر قمر
 آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهر تا دل آفریده است چنانچه در خبر است ملک الموت که برین آفرین
 و اوسع من الکبری معنی چنین باشد که دل مومن بزرگ تر است از عرش و فراخ تر است از کبری
 این گوهر را از جهت دو معنی الیکر خوانند یکی آنکه ده گوهر بخیمه این گوهر اند و دوم حضرت عزت این گوهر را
 گنج خویش گردانیده و درین گنج نهفت گنج دیگر است و در هر گنجی گوهر نامناوه است گوهر اول گنج شمس
 است و دوم گوهر محبت است سوم گوهر سر چهارم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم
 گوهر ذکر حضرت جل جلاله این نه گنج گوهر دل چندین هزار سال در عالم غیب بنال داشت تا
 خاک آدم جمع گردانید و خمیر کرد و خاکیا من الله تعالی آخرت طلیت آدم بیدری اربعین صبا جات تعالی
 کل آدم را بید قدرت خویش چهل صبا خمیر کرد و بعد از آن ترکیب قالب کرد و در قالب سینه آفرید
 و این گوهر گنج دل را بطاق سینه نهاد و جمله اسماء معلوم گردانید و علم آدم الاسماء کلها متبرک جل
 علیه السلام بکمال و توان رب العزت این دانه گندم را در بهشت نهاد و بجز و نهادن فی الحال و رخت
 خورده و ارگشت گوهر یک خوشه مثل سیر و کلات و ببرد آن مثل بخیه بیخ بود و درون گندم مثل شد
 و شیر نهاد و این برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاده اند تا گوهر عشق بچسبید و گوهر محبت جلوه
 گردید و گوهر سر بر جمیع علوم آگاه گردانید و گوهر روح در تخیر باند و گوهر معرفت حق را بخود شناخت
 و گوهر قصر سلطنت خود روشن نمود و جمله اعضا در تحک آمدند و عطسه زدند و گوهر ذکر و شایسته
 و حمد بارسی تعالی بجای آورده و هفت گوهر حق کے را بکار گردانید

دلیل کمال او در معرفت یازدهم و دوازدهم			
خداوند سبحان	شفیع بود و عالم شاه کوکاب	بجی شیعی شاه حق اکاه	علی مرتضی مخصوص رها
بجی مردم خشنده بهر	حسن بصیری بهر افریده	بجی عبد واحد واحد	قتیل این عیاض ششم
بجی حضرت ابراهیم	ملک قصر سلیمان	بجی بوخاریه مرشی نام	بجی بوخاریه عارف نام
بجی شاه دین علوم مشاوه	که بود احسان از و شاد	بجی احمد ابدال	که بود احسان از و شاد
بجی خواجه دین	که شد از حضرت حق	بجی ابو محمد پیشوا	که بود ابو محمد پیشوا

آنحضرت یعنی بعضی مردمان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد از آن افطار میکردند و بسیار تقلید آنحضرت و افطار کرده همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از او و ایشان بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر که ادا می فرمایند نبود گاهی از نریمه یا از شربت و گاهی از نان خیر و این الفاظ بروقت افطار بر زبان مبارک میگفتند

بعد افطار روزه بلا تا مل نماز جماعت مغرب ادا نموده تناول طعام میفرمودند بعد دو رکعتی شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت و صبح عشا بنفس نفس خود ادا نموده بعد ادا می دو رکعت سنت با قنای حافظ علام علی صاحب از مریدان حضرت بودند در سب رکعت نهم سیپاره قرآن شریف ساعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز و در بجا است ادا نموده استراحت میفرمودند دستور می فرمایند سر این بود شب دهم از سوره والفحی تا سوره فاتحه که است دو سوره میشود برای شب یازدهم که شب تخم قرآن مجیدی بود می گذشتند و از شام میشد که تخم قرآن شریف شب طاق بهتر است و علاوه آن سامعان را از باعث تخم قرآن مجید خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی و غیره آسانی فراموش میشود و طریق تخم قرآن حسب آنچه آنحضرت اینست که است دو سوره در سب رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول در رکعت اول سوره والفحی و آتم تشریح و در رکعت دوم فقط سوره والنین و در رکعت سوم چهارم سوره اقرع و آنا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یس الذین و آنا انزلنا تسبیح و تسبیح سوره و المعادات و الفارجه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الماک و العصر و در رکعت دهم سوره وبل لعل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم ترکیف و کلمات تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و چهاردهم سوره ایایت الذی و آنا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون و آنا اعطینا تسبیح پنجم در رکعت هفتم و هشتم تسبیح نهم بعد سوره فاتحه تسبیح ششم الله تمام خوانده سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بیستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و از شب دوازدهم بنفس نفس سب رکعت تراویح میفرمودی و مستغنی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن نماز تراویح آنحضرت سه طریق اول تسبیح اول و شفع اول سوره الم ترکیف و کلمات و در شفع دوم حضرت سوره اخلاص و شفع سوم سوره ایایت الذی و آنا اعطینا و در شفع چهارم حضرت

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع
هفتم ثبت یا سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و
در شفع دهم سوره معوذتین بطریق دوم و در شفع اول سوره الم ترکیب و سوره اخلاص و در شفع دوم
سوره الم ثلاث و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره اراست الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم
سوره ثبت یا و قل سوا الله و در شفع هفتم و هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین
بطریق سوم و ثبت از اول شفع نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شفع سبب
و سبب سوم و سبب پنجم و سبب نهم و در شفع انا انزلناه و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شفع
سبب هفتم و در شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد از این یک مرتبه این
سبحان ذی الملك و الملكوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة و الکبریا و ابحریت سبحان
الحی الذی لا یموت سبحان قدوس و رب العالمین و الروح خوانده و پنجشنبه اللهم اجرنی من النار
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده و ثبت شفع سوم میفرمودند و بعد از فراغ دوم دعا معمولی خوانده
و پنجشنبه و این دعا میخوانند اللهم اعنا من النار یا معین یا معین یا معین و بعد از فراغ تسبیح و تراویح
سوم اللهم اعنا من النار یا معین یا معین یا معین و در تراویح چهارم و پنجم اگر چه دعای دیگر
ایکین تصبیح و قیام القضا آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصد می خوانند و قوت
بر فراستین و آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میبندند و سه رکعت و تریکجا عت ارامی فرمودند و در
ادای قرأت و در حضرت مولانا در رمضان شریفین گاهی الم تشرح و قل یا ایها الکافرون سوره
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی و اعطینا انا اعطینا
و قل سوا الله و در تراویح چهارم و پنجم اگر چه دعای دیگر
سوره شیب یا اگر شفته تصبیح برده و بهفت تسبیحات سجده و غیره فراغت کرده قدری شیر خواه
شیر برنج خواه از شحم و یکد قریب چهار گهری شیب یا نمانده تناول فرموده باز بخلاف معمولی شغل
میباشند و گاهی چنین اتفاق می افتد که قریب دو گهری شیب می ماند قدری آب نوشیده
و در تراویح چهارم و پنجم اگر چه دعای دیگر
و در تراویح چهارم و پنجم اگر چه دعای دیگر

گفته شود که برای نماز سحر هم اجازت و سبب هرگز اجازت نماز نخواهند داد پس بقدر شکای احتیاط
 معین داشته اند چرا که شناخت سحر نهایت دشوار است اگر موافق خواندن سحر و عدم یس آون شب
 باقی ماند و آنوقت کسی بخیر نباشد و یا بخیر در روز و او هیچ نقصان و قلع نشود و اگر حسب اتفاق
 که اعمی خلل در روز نشود آن روز بهرگز موقوف سازد بعد از اتمام شریف قضا ادا کند و وقت روزه
 بعد از آن شهر رمضان نویث اللهم اغفر ما تقدست و ما خیرت و ما یام قوت بهدارت و ما یس
 المبارک چه بسیاره و آن شریف تلاوت میفرمودند و در حالت ضعف بهدارت و آن شریف تلاوت
 حلی که مقبول جامع بیا یون بود بدردی رفته بلا چاری ترک تلاوت و آن مجید فرمودند و گاهی تا بهت
 خواندن قرآن هم میگردد و در آخر حال توجیه باطن فیض سواطین آنحضرت از خواندن قرآن شریف
 برای تمهیل او امر و نهایی آن جدید یلغ بود چنانچه مولوی ریاض حلی صاحب مرحوم که رفیق و دوست
 آنحضرت و در خانقاه از مدت قیام پذیر بودند اکثر از آنحضرت عرض می نمودند که آنحضرت هر روز
 تلاوت و آن مجید میفرمایند که افضل العبادت کلام الله آمده است آنحضرت خاموش میشدند
 و گاهی بلبان تنه اندر روزی بر وقت استغفار مولوی مرحوم ارشاد فرمودند که قرآن مجید
 برای تمهیل او امر و نهایی نازل گردیده فقط برای خواندن اگر فقط از خواندن قرآن شریف کسی
 ولی شستی سواهی حافظ قرآن در جهان کسی ولی الله گشتی شود حافظان کثرت ولی را ویدایشند
 بر تالی فنان حق آگاه و مقبولان و رگاه الهی است که از ارشاد آنحضرت متابعت قرآن شریف
 بلکه تا که تمهیل او امر و نهایی است و انیم طلب است که اکثر عارفان کامل حصن نظام برای بوده اند
 و در باطن تمهیل او امر و نهایی آن جدید یلغ نموده چنانچه کرامت حاصل کرده اند و علامه آنکه تمهیل
 قرآن مجید و شریف پنج سال کان راه خدا و مقبولان و رگاه که با از دیگری بنیای بسیار
 شوال است و بنابر غیره و ریب و دگرزی روز برآمده و رکعت نماز عبد الفطر و غیره و غیره
 ادا کرده بعد از آن چهار رکعت نفل سجاعت ادا فرموده و دست به دعا می افراشته و تعالیای اربع
 ماه رمضان المبارک عبد الفطر و عبد الفضل مصنف حضرت مولانا قدس سره الهی مزین

خطبہ جامع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَرَّتْ عَنْ إِدْرَارِ كُفُّهِ عُقُولُ الْعُقَلَاءِ وَ
 تَحَايَرَتْ فِي بَيْدِ آيَةِ الْوَسِيَّةِ أَوْهَامُ الْعُلَمَاءِ وَكُتِبَتْ أَنْ لَا
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَوْصُوفُ بِالْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ
 وَإِنْ الْفَضْلُ بَيْدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَكُتِبَتْ أَنْ مُحَمَّدًا
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الْأَصْفِيَاءِ وَاصْحَابِهِ الْأَقْفِيَاءِ خُصُوصًا عَلَى
 أَوَّلِ الصَّحَابَةِ وَأَفْضَلِهِمْ بِالْحَقِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ
 الصِّدِّيقِ وَعَلَى أَعْدَلِ الْأَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ
 الْخَطَّابِ وَعَلَى جَامِعِ آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ
 ابْنَ عَفَّانٍ وَعَلَى أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنَ
 أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى إِمَامَيْنِ الْإِيمَانَيْنِ السَّعِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى
 أُمَمِهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ
 بَيْنَ النَّاسِ الْحَسَنِ وَالْعَبَّاسِ وَعَلَى سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ

الْأَنْصَارِ وَالْتَّابِعِينَ الْأَكْبَرِ الْأَخْيَارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَسَلَّمَ
 تَسْلِيمًا كَثِيرًا أَيُّهَا الصَّائِمُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ قَدْ بَلَغَ
 الْمُرْسَلُونَ طَوْعًا وَكَوْثًا وَأَعْطَوْنَا وَعَرَّجْنَا الْمُصِيبَةَ أَنْتُمْ
 عَافِلُونَ قَدْ فَاتَكُمْ الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ شَهْرُ رَمَضَانَ يَا اللَّهُ وَإِنَّا
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الْوَدَاعُ الْوَدَاعُ يَا شَهْرَ رَمَضَانَ الْوَدَاعُ الْوَدَاعُ
 يَا شَهْرَ الشُّرُورِ الْفِرَاقُ الْفِرَاقُ يَا شَهْرَ الْفَضْلِ الْإِمْتِنَانُ الْوَدَاعُ
 الْوَدَاعُ يَا شَهْرَ أُمَّةِ النَّبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ
 حَيَّامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقِيَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ
 الْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقُرْآنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ
 الْأَنْفَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْغُفْرَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ
 الدَّرَجَاتِ وَالنَّجَاةِ عَنِ الدَّرَكَاتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقَدَرِ
 الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَارِفِينَ وَالْقَوْلِ اللَّهُ يَا
 أَوْيَ الْأَبَابِ لَعَلَّكُمْ تَقْلِقُونَ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ
 يَمْلِكُ بَوْرَقًا وَرُوحًا جَمِيمًا جَسَدًا أَسْمَدًا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ
 تَعِينُهُ وَتُسْتَغْفَرُهُ وَلَا يَمُنُ بِهِ وَتَشَوَّكُلُ عَلَيْهِ وَ

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ رُفُوفِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا
 مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا ضَلِيلَ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ
 لَهُ تَسُبُّوا أَقْلَكُمْ بِكُرِّ يَاطِرِ السَّعَاتِ وَصَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 صَاحِبِ الشَّفَاعَاتِ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى
 النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 مَنْ صَلَّى وَصَامَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَدَّرَ وَكَامَرَ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ
 الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ انصُرْ
 مَنْ تَصَرَّوْهُنَّ مُحَمَّدٍ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَ دِينَهُ مُحَمَّدٍ
 رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ
 اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ
 وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
 أَذْكُرُوا اللَّهَ الْجَلِيلَ الْجَبَّارَ الْكَرِيمَ الْكَرِيمَ الْكَرِيمَ الْكَرِيمَ

وَلَدِكُمْ اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَى وَأَوَّلَى وَأَكْبَرُ وَاجْعَلْ وَأَكْبَرُ وَأَكْبَرُ
 خَيْرُ عَمَلٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحُكْمُ
 سُبْحَانَ مَنْ تَوَكَّلْتُ يَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ وَالْبَرِّ
 وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَى نَبِيِّكَ يَا أَرْسَلْنَاكَ
 وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْسَلْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا أَرْسَلْنَاكَ
 عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَرْسَلْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ
 بِالْحَقِّ وَالْقُدُسِ يَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ وَالْقُدُسِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 الْقَائِمِينَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةِ وَأَنْفَعَهُمْ مِنْ
 أَفْسَادِهِمْ الْجَنَانِ وَوَعْدَهُمْ بِقَدْرِهِمْ جَزَاءُ الصَّالِحِينَ
 أَفْضَلُ أَفْضَلُ النِّعَمِ بِالْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ
 أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 وَوَعْدَهُمْ بِقَدْرِهِمْ جَزَاءُ الصَّالِحِينَ

يُنَبِّئُ آخِرَ الزَّمَانِ أَنَّ الْجَنَّةَ ثِيَابٌ يُقَالُ لَهُ الثِّيَابُ لَا يَدْخُلُهَا
إِلَّا الصَّائِمُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَأَوْجِبَ عَلَى ذَاتِهِ جَزَاءً
مِنْهَا مِائَةُ أَلْفِ كَرَمٍ وَالْأَمْتِنَاتِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ مَنْ أَثْنَى
الْفُرْقَانِ عَلَى نَبِيِّهِ فِي أَشْرَفِ لَيْلَةٍ مِّنْ لَّيَالِي شَهْرِ
رَمَضَانَ وَجَعَلَ قِيَامَهَا خَيْرًا مِّنْ قِيَامِ أَلْفِ شَهْرٍ يَلْظَنُ
وَحِسْبَانٍ وَأَرْسَلَ فِيهِ الْمَلَكَةَ بِتَبْلِغِ السَّلَامِ عَلَى
كَأَفَّةِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيقَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ مَنْ فَسَّرَ
يَوْمَ الْيَوْمِ وَاللَّوْ سَمِ الْجَدِيدِ عَلَى سَائِرِ الْأَزْمَانِ وَالْأَكْوَانِ
وَبَشِّرَ الصَّائِمِينَ بِإِدْخَالِ الْجَنَّاتِ وَالْإِعْتِقَاقِ
مِنَ النَّيِّرَانِ وَتَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَّاهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُوا أَنَّ يَوْمَ مَكِّ
هَذَا يَوْمُ عِيدِ الْفُطْرِ يَوْمٌ عَظِيمٌ شَرِيفٌ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى
بِكَرَامَةِ الصَّيَامِ وَشَرَّفَ بِالْقِيَامِ فَإِنَّ صَدَقَةَ الْفِطْرِ

وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ عَنْ عَنِّي ذِي قَعْدَةٍ
 وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوِّ الْمَرْءَ مَعْلَقُ بَيْنِ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ حَتَّى تُقَدَّ وَاصْدَقَةَ الْفِطْرِ عَنْ الْقَسْرِ
 وَاعْيِدِكُمْ وَأَمَّا أَنْتُمْ وَأَوْلَادُكُمْ الصِّغَارُ مِنْ كُلِّ نِصْفِ
 صَاعٍ مِنْ بُرٍّ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَرِيٍّ
 أَوْ قِيمَةٌ ذَلِكَ وَوَجِبَ الصَّدَقَةُ مِنْ أَوَّلِ مُبِيدِيَوْمٍ
 الْعِيدِ حَتَّى تُقَدَّ وَاصْلَوْهَا وَلَا أَفْضَلَ أَذَاهَا قَبْلَ
 خُرُوجِ الشَّمْسِ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَامَ
 شَهْرَ رَمَضَانَ مِنْ أَقْلِهِ إِلَى آخِرِهِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ
 وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَيْسَ الْعِيدُ لَنْ لَيْسَ لِلْمَكْرِيْدِ بَلِ الْعِيدُ
 لَنْ عَنِّي الْخَطَايَا وَالذُّنُوبُ بَارَكَ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ فِي
 الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَنَفَعَنَا وَإِيَّاكُمْ بِالْآيَاتِ وَالذِّكْرِ
 كَبِيرِ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَوْفِيٌّ رَحِيمٌ
 كُلُّكُمْ كُنَّا أَحْمَدُ لِلَّهِ تَعَالَى وَنُسْتَعِينُ
 مِنْ شَرِّهِ وَنَسْتَغِيثُ مِنْ شَرِّهِ وَنَسْتَغِيثُ

وَفِي سَيِّغَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ يُهْدَى اللَّهُ فَلَا مُغْرِلَ لَهُ وَ
 مَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَكُنْهُمْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
 لَا شَرِيكَ لَهُ وَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ مَخْلُوقٍ عَلَى أَوَّلِ النَّحْيِ أَبَدًا وَخَيْرُ مَخْلُوقٍ
 بِالْحَقِيقَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعَلَى النَّاطِقِ
 بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْمُهَاجِرِ
 آيَاتُ الْقُرْآنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَ أَسَاسُ
 اللَّهِ تَعَالَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الْإِسْلَامِ
 الْفَاعِلَانِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ كِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 الْحَسَنِ وَعَلَى أُمِّهِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ وَكَانَ الْمُهَاجِرِ
 مِنَ الْأَرْجَاءِ سَيِّدُهُ الشَّرِيفَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ أَبِي مُهَذَّبٍ وَهَيْبَةَ
 وَأَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُ مِنْ النَّاسِ وَبِسْمِ
 تَسْلِيمًا وَعَظْمُ تَكْرِيمًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تَسْلِيمًا
 الْأَمْرَ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ قَدْ قَامَ
 الْأَمْرَ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ قَامَ

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَكُلِّمِي لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ
 الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَبِوَدَائِدِهِ
 سَيِّدِ أَرْكَانِ الدِّينِ الْمُبِينِ خُلُوعِ سُلْطَنَةِ سُلْطَانِ
 هَذَا الزَّمَانِ اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ لِما أَحَبُّ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ لِسْتِفْلَاكِهِ
 فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا أَكْمَلَ وَأَوْفَى اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ تَصَرَّفْتَ
 مُحْسِنًا وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِأَمْرٍ
 بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيَّتَا ذِي الْقُرْبَى وَيَهْدِي عَنِ الْفِتْنَةِ
 وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ أَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الْجَمِيلِ الْجَبَّارِ يَذْكُرُكُمْ وَاشْكُرُونَ عَلَى بَرَكَاتِهِ
 يَزِدُّكُمْ وَيُهْدِيكُمْ وَادْعُوهُ سَتَجِيبُ لَكُمْ وَلَوْ كَرِهَ اللَّهُ تَعَالَى
 الْحُلَى وَأَوَّلَى وَأَشْرَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَهْمُّ وَأَكْبَرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَّحَ لَكُمُ الدُّنْيَا وَلَكُمُ الْآخِرَةُ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

الْمَلَكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَرِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ
 قِبْلَةَ الْمُصَلِّينَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ شَرَفَ الْحَاجَّةَ وَالْعُمْرَةَ بِالسَّعْيِ
 وَالزَّمَلِ وَالْحَرَامِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ عَظَّمَ الْكَعْبَةَ بِطَوَافِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالرُّسُلِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَاكِرِ الْأَنَامِ وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِينَ مَرْتَبَةً مُخْتَصِمَةً
 لِلذَّنُوبِ وَالْأَنَامِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ وَيَوْمٌ
 أَرَادَ فِيهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ بِحَبْلِهِ لَمْ يَتَنَالِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 فَقَالَ وَقَدْ بَيَّنَّا هَذَا بِذِكْرِ عَظِيمٍ اعْلَمُوا أَنَّ الْأُخْبِيَّةَ وَاجِبَةٌ مِمَّنْ
 كُلُّ مُسْلِمٍ حُرْمًا لِأَنْ يَصَابَ فِي يَوْمِ الْعِيدِ الْأَخْيَرِ عَنْ نَفْسِهِ
 لَا عَنْ أَوْلَادِهِ وَالصِّغَارِ فَادْجَوْهَا عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ
 شَاكًا أَوْ مَغْرًا وَعَنْ سَبْعَةِ بُدْنَةٍ أَوْ بَقَرَةٍ مِمَّنْ غَيْرُ نَقْصَانٍ
 فَاحْشِي فِي أَعْضَادِهِمْ وَلَا يَجُوزُ لِأَهْلِ الْأَمْثَارِ الدَّاجِمِ

حَقٌّ يُصَلِّي الْأَمَامَ صَلَوةَ الْعِيدِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ سَمِعْتُوُ أَصْحَابَاكَمُ قَائِمًا عَلَى الصُّلْطَانِ طَائِفًا وَمَنْ عَلَى
 كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ لَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ لَيْسَ الْجَدِيدُ وَلَكِنَّ الْعِيدَ
 لِمَنْ آمَنَ مِنَ الْوَعِيدِ وَلَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ رَكِبَ عَلَى الْمَلَأَامَةِ
 لَكِنَّ الْعِيدَ لِمَنْ غُفِرَ عَنِ الْخَطَايَا إِنَّ أَحْسَنَ التَّكْلِيمِ
 أَتْلَعَ النَّظَامَ كَلَامَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ مَنْ عَمِلَ مَالِكًا
 فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ يَارَبُّكَ
 اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ آتَاءُ تَعَالَى جَوَادُ كَرِيمٌ مَلَائِكَةُ بَرٍّ ذُرِّعُوفٌ وَحُكُمُ
 جَلْسَةِ كُنْدُكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 كَمَا أَمَرُوا وَشَهِدُوا أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَعْرَافُهُمْ
 لِمَنْ حَمْدُهُ وَكَفَرُوا وَشَهِدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ
 يَا بَشِيرُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ
 يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا
 تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَجَدِّهِ مِنْ صَلَاتِكَ وَمِنْ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَجَدِّهِ مِنْ صَلَاتِكَ وَمِنْ

لَمْ يَسْلَمْ مِنْ سَقِّ حَقِيقٍ عَلَى خَلِيفَةِ الْعَلِيقِ الْأَمَامِ عَلَى الْحَقِيقِ
 قَاتِلِ الْكُفْرَةِ وَالْوَيْدِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ عَلَى الْفَارُوقِ الْأَوَّابِ الَّذِي كَانَ رَأْيُهُ فَوْقَ
 لِلْوَحْيِ وَالْكِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ
 الْمَلِكِ لَدَيَّانِ عَلَى أَمِيرِ الْأَمَانِ فِي النُّورَيْنِ وَالْبُرْهَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ
 عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَلِيِّ عَلَى الْأَمِيرِ الْوَقِيِّ قَالِجِ الْخَيْبَرِ
 ابْنِ عَمْرِو النَّبِيِّ سَلَامٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَى
 الْأَمَامِينَ الْأَمَامِينَ السَّعِيدِ الشَّهِيدِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَحْسَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى أُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
 وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْكَرِيمَيْنِ بَيْنِ النَّاسِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى السِّتَةِ
 الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْمُبَارَكَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ وَسَلَامٌ عَلَى الْفَرَقِ الْمُهَاجِرِينَ
 الْأَنْصَارِ وَالْيَتَامَى الْأَكْبَرِ الْأَخْيَارِ إِلَى خَارِ الْقَرَارِ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ
 الصِّرَافُ مِنْ نَعْمَتِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَدَمَتِي خَدَمَتِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَسَلَامٌ مِنَ اللَّهِ بِأَمْرِ الْعَالَمِ وَالْحَسَنِ أَوَّلِ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْقُرْبَى وَيُغْنِي عَنِ الْخَيْرِ وَالشُّكْرِ
 الْبَغْيُ عَظِيمٌ كَمَا تَذَكَّرُونَ وَذَكَرُوا اللَّهَ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ يَذْكُرُونَ وَلِذَا لَكَ تَعَالَى
 أَعْلَى وَأَوَّلَى وَأَكْبَرُ وَأَجَلُ

CALL No.

AUTHOR

TITLE

ACC. No. 9724

40

فوز الله .

الخوارزمية التفرعية

التوار الرحمن لتوزيع الحج

43764

3420
20

9724

٤
الوفاء الرحمن

100-100000



R U L E S :—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

